

فہرست ابواب و فصول جلد اول کتاب شرح وقایہ فارسی و ملتقی الابحر

فہرست ابواب و فصول جلد ثانی کتاب شرح وقایہ فارسی ملتقی الابحر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در مطبع [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله واصحابه اجمعین اما بعد میگوید احقر عباد الله الغنی عبد الحق سجاول
سرهندی که از ایام عنفوان جوانی زمام اختیار این حقیر را قاید توفیق الهی عز شانه بصحبت کثیر البرکت قبلة الاقطاب و ملاذ الاوتاد
موصل الطلاب الی نهایات الکمال شیخ العالمین وارث الانبیاء والمرسلین الشیخ الاکبر والامام الاعظم شیخنا وسیدنا حضرت شیخ محمد معصوم
ادام الله تعالی ظلال افادته رسانید و بیمن انفاس آنحضرت بقدر استعداد از فواید و عواید صحبتهای شگرف بهره مند گشت چنانکه
که تفصیل آن طولانی دارد بیت اگر بر تن من زبان شود هر موی یک شکر تو از هزار نتوانم کرد با وجود آن نعمت بعنایات ایزدی
جلشانه در ساعات فراغ از آن صحبت بنا بر مناسبت جبلی که بمطالعه کتب دیگر از طلبه علم داشتم اشتغال بر شرح وقایه مینمودم
بطریقی که در حین مطالعه مبتدین طلبه علم بکار آید و متوسطین بیشتر از دقت تکرار آن قوت افزاید چنانکه حل عبارت و ترکیب آن حل
بعضی از الفاظ و اعراب آن از آن مفهوم میشود اما چون مقصود از آن این بود که مذکور شد رعایت سلک و زمره دران بانصرام
نمی پیوست لهذا بعضی از اهل تمام آن برمراد نا رسیده بر عبارات آن گفتگو داشتند خصوصا بعضی از شاگردان این فقیر در گفتگو اوراز
کرده بودند چنانکه بعضی از مخلصان آمده از آن گله میکردند و خاطر این حقیر بی اختیار از آن مرتبه رسیدند لیکن هیچ بر جریده [illegible] خیلی مشقت
کشیده بود دست از داشتن از آن بر خاطر گران می آمد اما چون گفتگوی ایشان بپیشانی بجائی کشید که بعضیها آمده بالمشافهه خبر
گفتند بنا بر علیه از آنجا بسرعت رسانیده بهمان قدر اکتفا نمود و چون همگی خاطر بود که بعد از اتمام آن بعبارتیکه قریب بفهم مردم باشد نوشته آید
بهمان طریق از سر نو شروع کرده در سنه هزار و هشتاد و ششم تمام نموده به مسائل شرح وقایه مسمی گردانید و چون شرح [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی وفقنا للتفقه فی الدین الذی هو حبله المتین وفضله المبین میراث الانبیاء والمرسلین ... والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد المبعوث رحمة للعالمین وعلی آله وصحبه والتابعین والعلماء العاملین وبعد فیقول العبد المفتقر الی رحمة ربه القوی

آن دراوان سلطنت محب العلماء الاتقیاء ومعین الفقراء العرفاء وحبیب السیف الزاهد الورع التقوی سلطان محی الدین محمد اورنگ زیب بادشاه عالمگیر بهادر توفیق آن ابد جامع حیر آن لازم دیده بفقره چند از دعای خیر آن بادشاه دین پناه دیباچه این کتاب را مزین ساخت اللهم احسن عاقبته واعنه علی افشاء شعائر الاسلام کاخذ الجزیة ونحوها من الاموال العظام کما اعنته علی اداء الصلوة مع الاطمینان التام واعنه علی معاونته علی متابعته فی اعماله وعلی ترک ما لا یجوز من اعمالهم کالظلم واخذ الرشوة ونحوها من اموال عوام اللهم اغلظ علی من لم یرض بهذا وارحم علی من قال آمین بدانکه مراد از لفظ امام که درین کتاب مذکورست امام اعظم ابو حنیفه کوفی رحمة الله علیه واز صاحبین امام ابو یوسف وامام محمد واز شیخین امام اعظم وامام ابو یوسف واز طرفین امام اعظم وامام محمد واز شرح شرح ملا محمد فخر الدین بر مختصر وقایه چون بخلوص نیت وصفا طویت این حقیر وکرم او سبحانه جل شانه بهمه تمام وکثیر امید که مقبول خاص وعام شود وهر که ازین نصیبی گیرد این حقیر را بدعای خیر یاد آرد والله ولی التوفیق

کتاب الطهارت

قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق وامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین مسئله فرض در وضو چهار چیز است یکی شستن روی از موی پیشانی تا زیر ذقن واز نرمه گوش تا نرمه گوش دیگر ونزد شمس الائمه اگر میانه گوش وخساره را تر کرده بران آب جاری نساخت کفایت کند بنا بر روایت ابو یوسف که متوضی اگر تر کرد اعضا وضو را وبران آب روان نساخت وضو جایز است لیکن در تاویل این گفته اند که وضو وقتی جایزست که از هر عضوی یک قطره یا دو قطره جاری شود اگرچه برو چه تعاقب آن روان نشده باشد دوم شستن هر دو دست تا هر دو آرنج سوم شستن هر دو پای تا هر دو شتالنگ بخلاف امام زفر که نزدیک وی شستن آرنج وشتالنگ در وضو واجب نیست چهارم مسح ربع سر بخلاف امام شافعی که نزدیک وی مسح یک موی یا سه موی فرض است بنا بر آنکه خدای تعالی مطلق مسح سر حکم کرده است وقدر آنرا بیان نفرموده است پس معتبر اقل مرتبه مسح باشد که آن یکموی یا سه موی است ما میگوییم قول او سبحانه مجمل است مطلق نیست وحدیث مشهور بروایت معتبره تفسیر هر قول مجمل الله تعالی را که رسول علیه الصلوة والسلام بر گلخن قومی آمده بول کرده وضو ساخت وبر ناصیه مبارک خویش مسح کرده وکمتر ازان مروی نیست پس معتبر در فرض همین قدر ربع باشد زیرا که اگر کمتر ازان جایز میبود هر آینه سرور علیه السلام از برای تعلیم احکام آنرا نیز بیان میفرمودند ونزدیک امام مالک مسح تمام سر فرض است چنانکه در تیمم بقول الله تعالی فامسحوا بوجوهکم مسح تمام روی فرض است ما میگوییم مسح سر را بر مسح روی قیاس نمیتوان کرد زیرا که در مسح سر فعل پیغمبر علیه السلام بروایت مذکوره بیان است بر قدر مسطور چنانکه گذشت ونیز در تیمم مسح روی بجای شستن روی است پس مقدار در حکم شستن روی باشد بدانکه مسح چهارم حصه ریش فرض است نزدیک امام بقیاس مسح سر ونزدیک امام ابو یوسف مسح تمام ریش فرض است زیرا که چون

كتاب الطهارة قال الله تبارك وتعالى يا ايها الذين امنوا اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم وايديكم الى المرافق وامسحوا برؤسكم وارجلكم الى الكعبين الآية

بسبب مسح ریش شستن پوست که زیر ریش است ساقط شد مسح تمام ریش بجای شستن تمام زیر ریش فرض شد با آنکه بروایت ابن الصلاح مراد
چهارم حصه از ریش است که متصل پوست روی است و در اشهر روایت از امام مسح تمام موی ریش که روی را پوشیده است
فرض است و هو الاصح المختار کذا فی شرح جامع صغیر قاضیخان بدانکه مراد از مسح رسانیدن دست تر است بعضوی که بر آن مسح کرده
بشرط آنکه تر کرده باشد دست را بآب نو یا تر مانده باشد دست بعد از شستن اعضای وضو پس اگر دست را از بعضی اعضای
تر کرده مسح کند یا تری دست بعد از مسح عضوی دیگر مانده باشد بآن مسح کند روا نباشد مسئله اگر بعد از مسح سر تراشند واجب
نیست که بار دیگر مسح کند و در ریش همین حکم است کذا فی حاشیة الچلپی و اگر بعد از وضو ناخن تراشید واجب نیست که موضع
تراشش را بار دیگر بشوید مسئله سنت در وضو چهارده چیز است یکی شستن هر دو دست تا بند دست این سنت نزدیک
بعضی پیش از استنجا است و نزدیک بعضی بعد از استنجا و نزدیک بعضی هم پیش از استنجا است و هم بعد از استنجا است و طریق شستن
آنست که ظرف آب را بدست چپ گرفته اول دست راست را سه بار بشوید بعد از آن ظرف را بدست راست گرفته دست
چپ را همچنان بشوید و اگر ظرف کلان است که برداشتن آن ممکن نیست انگشتان دست چپ را جمع نموده از آن ظرف
بانگشتان آب بگیرد و دست راست بشوید بعد از آن [illegible] دست راست را تا هر قدر که بخواهد در آب در آورده بدست آب
گرفته دست چپ را بشوید اگر بر هر دو دست وی نجاست باشد روا نیست که دست را در آب در آرد بلکه دست را از نجاست
پاک کردن بر وجهی که آب ظرف نجس نشود فرض است دوم تسمیه در آغاز وضو در حاشیه چلپی است که منقول است از سلف
[illegible] العظیم و الحمد لله علی دین الاسلام و افضل آن بسم الله الرحمن الرحیم گفتن است سوم مسواک کردن چهارم سه بار
[illegible] پنجم سه بار در بینی آب کردن [illegible] نزدیک امام شافعی [illegible] استنشاق [illegible] سنت [illegible] خلال
ریش در حاشیه چلپی است که انگشتان را از زیر ریش بجانب خارج [illegible] چنانچه پشت دست بجانب [illegible] خلال
هر دو دست در حاشیه چلپی است که [illegible] انگشتان [illegible] کذا فی اکثر المعتبرات هشتم خلال انگشتان هر دو پا
[illegible] که خنصر دست چپ [illegible] خنصر پای راست شروع کند و بخنصر پای چپ تمام کند نهم هر عضو را سه بار شستن دهم تمام سر
[illegible] که علی ابن ابی طالب رضی الله تعالی عنه اعضای وضو را سه سه بار
[illegible] رسول صلی الله علیه و سلم [illegible] بخاری مثل این یازدهم مسح هر دو گوش کردن بآب سر
[illegible] دوازدهم نیت [illegible] سیزدهم ترتیب [illegible] چنانکه اول روی بشوید بعد از آن هر دو دست بعد از آن مسح سر

بعد ازان هر دو پای بشوید بخلاف امام شافعی که نزدیک وی نیت و ترتیب هر دو فرض ست چنانچه هم تر بر تر شستن بخلاف
امام مالک که آن نزدیک وی فرض ست مسئله مستحب در وضو چند چیز ست یکی شروع کردن از جانب راست زیرا که مواظبت رسول صلی الله
علیه وسلم بر شروع از جانب راست بطریق عادت بود و سنت آنست که مواظبت بران بطریق عبادت باشد دوم مسح بر گردن زیرا که رسول خدا
صلی الله علیه وسلم مسح کرده است بر گردن مبارک خویش در حاشیهٔ چلپی ست که بعد از مسح هر دو گوش به پشت هر دو دست مسح بر گردن کند
زیرا که بر پشت دست تری مستعمل نیست **فصل در نواقض وضو** مسئله ناقض وضو از ده چیز ست یکی برآمدن چیزی
از پیش یا از پس معتاد باشد یا غیر معتاد چون کرمی از دبر برآید یا بادی که از قبل یا از ذکر برآید و درین باد اختلاف مشایخ ست دوم برآمدن
چیزی از جراحت بشرط آنکه از جای خود روان شود و برسد بموضعی که شستن آن در وضو یا در غسل واجب ست پس اگر بر دو چیزی را
از جراحت برارد بعد ازان خود چیزی نیز آید ناقض وضو نباشد و نیز اگر چیزی را بدندان گزید و بران اثر خون دید یا خلال کرد
دندان خود را و بر خلال خون ظاهر شد یا انگشت در بینی کرد و بران خون دید یا بینی افشرد و از بینی مثل عدس خون بسته برآید
وضو نمی شکند نزدیک امام شافعی برآمدن چیزی از غیر دو راه ناقض وضو نبود و نزدیک امام زفر ناقض وضو باشد اگرچه از جای خود روان نشود
سوم قی که خون بسته بود برابر براق باشد چنانکه براق سرخ شود پس اگر براق زرد شد وضو نمی شکند چهارم قی که بلغم یا طعام یا آب یا چیزی
بسته بود و به پری دهن باشد بخلاف بلغم که از سر نازل شود زیرا که آن بالاتفاق ناقض وضو نباشد اما بلغم که از شکم برآید نزدیک طرفین ناقض وضو بود
و نزدیک امام ابو یوسف ناقض وضو نباشد اگر اندک اندک قی کرد چون جمع کرده شود به پری دهن باشد نزدیک امام ابو یوسف اگر در یک
مجلس است جمع کرده شود و نزدیک امام محمد اگر یک متهوع است جمع کرده شود پس اگر مجلس هر دو متحد ست جمع کرده شود نزدیک
هر دو و اگر در هر دو اختلاف ست جمع کرده نشود نزدیک هر دو و بدانکه آنچه که از ابتدای آن وضو نمی شکند نجس نیست پس خون که از
جای خود روان نشده است و قی که به پری دهن نرسیده است نجس نباشد نزدیک امام محمد و غیر روایت اصول نجس بود و لیکن آن
یا جواب یا در ترجمه مذکور ست پنجم خواب تکیه بر پشت یا بر پهلو خوابیده باشد ششم خواب تکیه بر خود در ابر هر دو زانو یا بر سرین دست
خود نهاده خوابیده باشد یا بر یکی از سرین خود خواب کرده باشد چنانچه مقعد او از زمین جدا مانده باشد هفتم خواب تکیه به چیزی کرده خواب
کرده باشد که اگر آن چیز را دور کنند وی بیفتد بخلاف خواب ایستاده یا نشسته یا در رکوع مسنون یا در سجده مسنون که آن ناقض
وضو نشود هشتم بیهوشی نهم دیوانگی دهم مستی چنانچه در رفتار پای او لغزد یازدهم خنده قهقهه مصلی بالغ در نماز خواه رکوع
و سجود دار بخلاف قهقهه کودک در نماز یا قهقهه بالغ در نماز جنازه یا سجده تلاوت که آن ناقض وضو نبود لیکن ناقض آن

عمل شیخ یا بدانکه قهقهه در نماز ناقض وضو وقتی است که در بیداری باشد اما در خواب ناقض وضو نبود نزد یک امام شافعی قهقهه ناقض نیست در خواب یا بیداری بود بدانکه قهقهه آنست که آواز آن همسایگان بشنوند وضحک آنکه خود بشنود نه غیر او و تبسم آنکه نه خود بشنود و نه غیر او و اول هم وضو را می شکند و هم نماز را و ثانی نماز را می شکند نه وضو را و ثالث نه وضو را می شکند و نه نماز را و از دهم مباشرت فاحشه چنانچه مرد و زن هر دو برهنه باشند و بدن یکی با بدن دیگری مساس کنند و آلت مرد استاده باشد و با فرج زن مساس کند بخلاف امام محمد که نزد یک وی مباشرت مذکور ناقض وضو نیست مسئله کرمی که از جراحت برآید ناقض وضو نباشد زیرا که کرم طاهر است و آنچه که بر او از نجاست است قلیل است و همچنین است اگر برآمده است از ذکر مرد زیرا که از جراحت برآمده است بنا بر آنکه ذکر محل کرم نبود و کرمی از قبیل نمی برآید در این اختلاف مشایخ است اما کرمی که از دبر برآید ناقض وضو است زیرا که برآمدن نجاست قلیل از دبر ناقض وضو است و آن کرم از نجاست قلیل خالی نبود مسئله اگر کرمی گوشت از جراحت جدا شد ناقض وضو نباشد و نیز اگر مردی به زن یا به ذکر مساس کرد نزد یک ناقض وضو نبود و همچنین است اگر زنی به مرد مساس کرد بخلاف امام شافعی که نزد یک او مساس زن یا ذکر ناقض وضو باشد و در حاشیه چلپی است که اختلاف در کسی است که مساس کرده و اما آنکه بوی مساس کرده شده است وضوی وی بالاتفاق نمی شکند و نیز اختلاف در مساس بدن است اما اگر مساس کرد یکی موی یا ناخن یا دندان دیگری را ناقض وضو نباشد نزد یک همه و نیز اختلاف در مس کردن بباطن کف دست است اما اگر مساس کرد به پشت دست یا به سر انگشتان پس بالاتفاق وضو نمی شکند

فصل در غسل

مسئله در غسل سه چیز فرض است یکی آب در دهن کردن دوم آب در بینی کردن بخلاف امام شافعی که نزد یک وی این هر دو در غسل سنت است بدانکه اگر غسل کرد و بعد از آن مضمضه در دندانها طعام باقی ماند پاک نبود سوم رسانیدن آب به تمام ظاهر بدن لیکن مالیدن آن واجب نبود پس اگر در ناخن خمیر یا چیزی مانده است شستن زیر آن واجب باشد بخلاف ریم و گل و رنگ حنا و جز آن زیرا که ریم در حکم بدن است بنا بر آنکه آن از بدن متولد است و از گل احتراز نمی کنند و در رنگ حرج است مسئله اگر در بدن روغن مالیده بعد از آن آب روان کرد و غسل جایز بود هر چند بدن آب را قبول نکرد مسئله اگر حلقه است در گوش زن و که جنبا نیدن گوشواره آب در سوراخ آن نخواهد رسید جنبانیدن گوشواره واجب شود و اگر در سوراخ گوشواره نباشد و در گمان او چنان است که بی تکلف آب در سوراخ نمی رسد تکلف کند و اگر رسید اندک بی تکلف آب نخواهد رسید تکلف کند و اگر از بر آوردن گوشواره سوراخ بند شده است چنانچه اگر غافل شود آب در سوراخ نمی رسد آب را بر سوراخ روان باید کرد و در انکه مثل چوب یا خاشاک تکلف کند مسئله اگر انگشتری تنگ باشد واجب است که از او در وضو و غسل بجنباند تا آب زیر آن برسد مسئله

دخول المسجد الا لضرورة ولا قراءة القرآن ولو دون آية ولا مس المصحف الا بغلافه ويجوز للمحدث الذكر والتسبيح والدعاء والنفساء كالحائض

فصل

ويجوز الطهارة بالماء المطلق كماء السماء

اگر کسی را ختنه نکرده باشند نزدیک بعضی مشایخ واجب بروی که در غسل آب به زیر قلفه رساند و اگر بول در قلفه رسید ناقض وضو باشد
اگرچه از قلفه بیرون نیامده باشد زیرا که نزدیک ایشان قلفه را حکم ظاهر بدن است من کل وجه و نزدیک بعضی در غسل در قلفه آب رسانیدن واجب
نباشد اما اگر بول در قلفه در آید ناقض وضو بود زیرا که نزدیک ایشان قلفه را در غسل حکم باطن بدن است و در وضو حکم ظاهر بدن است

مسئله سنت در غسل پنج چیز است یکی شستن هر دو دست تا دو دوم شستن فرج سوم دور کردن نجاست از بدن اگر بعد از شستن فرج
بر بدن باشد چهارم وضو کردن اما اگر در مکان غسل آب مستعمل جمع میشود پای ها را تاخیر کند و بعد از غسل جای دیگر بشوید اگر بر تخته یا بر سنگ غسل میکند
پای را نیز در وضو بشوید کذا فی حاشیة الچلپی پنجم سه بار بر تمام بدن آب ریختن مسئله بر زنان واجب نیست که گیسوهای بافته خود را
در غسل بکشایند یا تر کنند زیرا که تر کردن بیخهای موی کفایت میکند بنا بر آنکه فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مر ام سلمه رضی الله
تعالی عنها که کفایت میکند ترا ای ام سلمه اگر رسید آب به بیخهای موی تو و اگر موی های زن بافته نیست واجب است که در مویها نیز آب رساند
چنانچه واجب است بر مرد رسانیدن آب در ریش خویش زیرا که حرج نیست اما بر مردان واجب است که گیسوهای بافته خود را در غسل
بکشایند و هو الاحتیاط

فصل در موجبات غسل

موجب غسل چهار چیز است یکی بر آمدن منی که از مکان خود بدفق و شهوت
جدا شده باشد بخلاف امام ابو یوسف که نزدیک وی از سر عضو بدفق و شهوت بر آمده باشد پس اگر از مکان خود که پشت است
به شهوت جدا شد پیش از آنکه بر آید گرفت سر عضو را تا آنکه شهوت ساکن شد بعد از آن گذاشت سر عضو را و منی بی شهوت
از عضو بیرون آمد نزدیک طرفین غسل واجب شود بخلاف امام ابو یوسف که نزدیک وی واجب نشود و اگر پیش از بول غسل کرد بعد از آن بقیه منی
ظاهر شد نزدیک طرفین بار دیگر غسل واجب شود بخلاف امام ابو یوسف بدانکه بر آمدن منی به صفت مذکور موجب غسل است اگرچه در خواب باشد
مرد و زن درین حکم برابر است لیکن از امام محمد در غیر روایت اصول منقول است که اگر زن را احتلام شد و انزال نشد غسل واجب شود
اگر دید اثر تری بر جامه یا بدن نیابد [illegible] شمس الائمه که لا یوجد [illegible] عام مشایخ [illegible] فاعل
و مفعول هر دو غسل واجب گردد سوم دیدن منی را یا مذی را بعد از خواب اگرچه احتلام یاد نباشد بدانکه وجوب غسل بر منی ظاهر است
اما در مذی بنا بر آنکه احتمال است که بحرارت بدن منی رقیق شده باشد بخلاف امام ابو یوسف که نزدیک وی در مذی غسل واجب نشود چهارم
انقطاع حیض و نفاس اگر زن کافره بعد از انقطاع مسلمان شده باشد غسل واجب شود زیرا که در وقت انقطاع نزدیک او [illegible]
بشرایع نبود اما اگر بعد از جنابت مسلمان شده باشد غسل واجب شود زیرا که جنابت مستمر است پس بعد از اسلام باقی باشد
مسئله وطی کردن بهائم را بی انزال موجب غسل نیست مسئله چهار غسل سنت است یکی برای نماز جمعه دوم برای عید

عید سوم برای احرام چهارم روز عرفه مسئله روا است وضو با آب باران و یا آب چشمه و یا آب برف اگر متقاطر باشد مسئله روا است
وضو با آبیکه بدیر ماندگی متغیر شده باشد یا بشی طاهر چون خاک و اشنان و صابون و زعفران یکی از وصف او را که مزه و رنگ و بوست
تغیر داده باشد اما نزدیک امام ابو یوسف اگر شی طاهر مثل صابون است وضو جایز باشد مگر آنکه بر آب غالب شود چنانکه آب از رقت و سیلان برآید
و بیک روایت غلبه شرط نیست پس تا آنکه بر آب غالب شود وضو جایز نباشد و نزدیک امام شافعی اگر چیزی که از جنس زمین نبود با آب
آمیخت بآن آب وضو روا نیست اگرچه غالب نبود مسئله اگر در آب جاری نجاست افتاد و اثر آن که رنگ و مزه و بوی است در آب
ظاهر نشود وضو بدان جایز باشد بدانکه معیار او حد جاری اختلاف است نزدیک بعضی به بردن برگ کاه جاری شود پس اگر
چوبی برآب بالا بستند و بقیه آب بضعف تواند رفت وضو بآن جایز بود زیراکه آب جاری نیست مسئله اگر خواهد که در آبیکه سست مربع
وضو کند واجب است که بنشیند برو شی که استعمال نکند غساله خود را یا در میان ده غرفه در رنگ بکند بمقدار یکه برود غساله او مسئله اگر
حوض از ده در ده کم است بیکجانب آن آب می درآید و از جانب دیگر می برآید روا است وضو در همه جانب آن صحیح علیه الفتوی و نزدیک بعضی
اگر چهار در چهار است جایز است و در زیادت از آن جایز نیست مگر در مجرای آب مسئله اگر آب بدبو شد و معلوم است که بوی آن از نجاست
وضو بآن روا نباشد و اگر معلوم نیست روا بود زیراکه احتمال است که از دیر ماندگی بدبو شده باشد مسئله سگ مرده که
روان افتاده و عرض آن آب را بند کرد اگر آبیکه متصل به سگ میرود کمتر است از آبیکه متصل به سگ نمیرود و نشیب آن وضو جایز بود و گفته است
فقیه ابو جعفر همین را بنا نهاده ایم مشایخ خود را و مرویست از امام ابو یوسف که اگر یکی از اوصاف آب متغیر نشده است وضو کردن بآن
پاک بود مسئله اگر مرد در آب حیوانی که در آب میزاید چون ماهی و غوک وضو بآن جایز باشد بخلاف حیوانی که در آب نمیزاید اما
همیشه در آب بود چنانچه بط و مرغابی بمردن آن آب پلید شود مسئله اگر در آب حیوانی بمرد که خون سائل ندارد چون پشه
و مگس وضو بآن آب جایز بود زیراکه تنجیس او منسوخ است بنابر حدیث وقوع مگس در طعام قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا وقع الذباب
فی اناء احدکم فلیمقله ثم انقلوه فان فی احد جناحیه داء و فی الاخری شفاء بخلاف امام شافعی که نزدیک وی اگر در آب مثل ماهی
و یا مگس بمیرد وضو بآن جایز نباشد مسئله روا نیست وضو با آبیکه از درخت یا از میوه فشرده باشد چون آب انگور و آب
و سرکه اما آبیکه خود از درخت می برآید بآن وضو جایز باشد مسئله اگر در آب چیزی پاک افتاد و اجزای آن بر آب غالب آمد
چنانچه آب از طبع خود که رقت و سیلان است برآید چون آب لوبیا یا چیزی پاک را در آب جوش داده اند و آب باقی نماند پلید شد
چنانکه شوربا یا برگهای درخت در آب افتاد و آب بآن متغیر شد چنانکه در آب رنگ برگها شد وضو بآن جایز نباشد

مسئله اگر در آب بسیار نجاست افتاد وضو بآن جایز شود مگر آنکه ده در ده باشد و در گرفتن آب برای وضو بآن طاهر
نشود پس اگر در چنان آب نجاست ظاهر باشد نیز وضو جایز نباشد مگر در جایی که آنجا نجاست ظاهر نشود و اگر نجاست ظاهر
نباشد در هر جانب وضو جایز بود و نیز از موضع غساله وضو جایز باشد زیرا که ده در ده در حکم آب جاری بود و اعتراض مع الاسئله
و جواب از جانب ما در ترجمه مذکور است **فصل در آب مستعمل** مسئله و انیست وضو بآب مستعمل بدانکه در آب مستعمل چند اختلافست
یکی در چیزی که بآن مستعمل میگردد و نزدیک شیخین مستعمل میشود بازاله حدث و بنیت عبادت و نزدیک امام محمد مستعمل نمیگردد مگر بنیت
عبادت بخلاف امام شافعی که نزدیک وی مستعمل نمیگردد مگر بازاله حدث یا ازاله حدث نزدیک وی بی نیت حاصل نمیشود
زیرا که نیت در وضو شرط است نزدیک او دوم در وقت مستعمل شدن در هدایه است که چون آب از عضو جدا شود مستعمل میگردد
در حاشیه چلپی می آید اگر از عضو جدا نشده است مستعمل نمیگردد بالاتفاق بعد از آن که جدا شد بمجرد جدا شدن مستعمل
میگردد چنانکه در هدایه است و نزدیک بعضی مستعمل نمیشود مگر وقتیکه در زمین یا در آوند یا در دست قرار گیرد سوم در حکم مستعمل
نزدیک امام آب مستعمل نجس است به نجاست غلیظه و نزدیک امام ابو یوسف نجس است بنجاست خفیفه و نزدیک امام محمد طاهرست
غیر مطهر و نزدیک امام مالک در قول قدیم و نزدیک امام شافعی طاهر و مطهر است ما میگوییم اگر طاهر و مطهر بودی بایستی که در سفر
بآن وضو جایز بودی بعد از آن جایز بودی خوردن آن اما کسی این را نگفته است **فصل در دباغت** مسئله چرم
هر چیزی به دباغت پاک شود مگر چرم خوک و آدمی بدانکه دباغت دور کردن نجاست از چرم است اما اگر دباغت بدارو باشد چون
سلم و جز آن این را دباغت حقیقی گویند و بعد این دباغت نجاست هرگز عود نمیکند بالاتفاق و اگر بخاک یا بآفتاب دباغت کرده
باشد این را دباغت حکمی نامند بعد این دباغت از امام در عود نجاست دو روایت است اما اصح آنست که هم نزدیک امام و هم نزدیک
صاحبین نجاست آن نیز هرگز عود نمیکند چنانچه در جامع الرموز است بدانکه صحیح آنست که مشک پاکست تر باشد یا خشک
از مذبوح باشد یا از غیر مذبوح کذا فی حاشیة الچلپی مسئله حیوانیکه پوست آن بدباغت پاک شود بذکوت پوست و گوشت آن هر دو
پاک گردد اگر چه خوردن گوشت آن حرام باشد و آنکه پوست آن بدباغت پاک نشود بذکوة نیز پاک نگردد بدانکه مراد از ذکوة کشتن از مسلم
یا کتابی ذبح کند و تسمیه را دانسته ترک ننماید مسئله پنج چیز از میت پاکست موی و استخوان و پی و سم و شاخ و پاکست موی آدمی
و استخوان آن پس جایز است نماز کسی که دندان شکسته خود را بجای خود نهاده باشد اگر چه از قدر درم زیاده بود بخلاف امام محمد که نزدیک او
در زیاده از قدر درم جایز نیست **فصل فی البیر** مسئله اگر در چاه نجاست افتاد یا حیوانی بمرد و آماس کرد یا عضوی

ازان مجروح شده باشد آدمی یا سگی در چاه بمیرد تمام آب آن چاه برآورده شود اگر ممکن نباشد پس قدر آبیکه در وی حاصل است باید
برآورد و امام محمد این تقدیر کرده است از دو صد دلو تا سه صد دلو و اصح آنست که دو مرد عادل چه قدر که ایشان را در امر آب بینایی باشد
اعتماد کنند مسئله اگر کبوتر یا ماکیان در چاه بمیرد از چهل دلو تا شصت دلو برآرند و در مانند موش یا گنجشک از بست دلو تا سی دلو
و نصف دلو میانه است مسئله اگر از چاه نجاست برآید یا حیوانی مرده برآید که آماس نکرده است یا عضوی از وی جدا نشده
یا مجروح نگشته است و معلوم نیست که آن نجاست و حیوان از چه وقت افتاده است نزدیک امام از شبانه روز بنجاست
آن چاه حکم کرده شود و اگر آماس کرده است یا اعضای وی منقطع شده است یا ریخته است از سه شبانه روز حکم باید کرد و
نزدیک صاحبین از وقتیکه نجاست یا حیوان را ببینید یا از وقتیکه یقین شود وقوع آن از همان وقت حکم کرده شود بنجاست
آن چاه مسئله سور آدمی و اسپ و سور حیوانی که گوشت آن حلال است پاک است و سور سگ و خوک و دده نجس است و سور گربه
و ماکیان کوچه گرد و طیور شکاری و ساکن بیوت مکروه است و سور حمار و استر مشکوک است و در جامع الرموز آورده که در پاک
کنندگی مشکوک است لیکن در پاکی آن شک نیست هو الصحیح پس اگر غیر از مشکوک آب دیگر نباشد هم بآن وضو کند و هم تیمم کند
بخلاف آب مکروه که اگر آب دیگر نباشد بآن وضو کند و همان کفایت نماید مسئله عرق هر چیز حکم سور آن چیز است
زیرا که سور بلعاب آمیخته است و حکم لعاب و عرق یکیست بنا بر آنکه هر دو از گوشت متولد اند مسئله اگر غیر از نبیذ تمر
آب دیگر نباشد و نبیذ شیرین و رقیق باشد نزدیک امام وضو بکند و نزدیک امام ابو یوسف تیمم کند و نزدیک امام محمد هم تیمم کند و هم
وضو بکند و اگر سخت شده است و ترش گشته است و سکر می آرد وضو بآن بالاتفاق جایز نبود **باب التیمم** مسئله تیمم
جایز نیست مر محدث را و جنب را و حایض را و نفسا را اگر ایشان دور باشند از آبی که کفایت کند مر طهارت
ایشان را پس اگر جنب بقدر وضو آب یافت وضو بروی واجب نشود بخلاف امام شافعی که نزدیک او واجب شود
و برای غسل تیمم کند اما اگر جنب را حدث رسید که واجب میکند وضو را بعد ازان بقدر وضو آب یافت بالاتفاق
وضو واجب شود و برای غسل تیمم کند چنانکه جنب غسل کرد و بر عضوی از اعضای خود آب نرسید و انتباه شد بعده
ازان وضو شکست و بقدر وضو آب یافت پس اگر عضوی را که در غسل باقی مانده است کفایت نمیکند وضو واجب شود و برای
غسل تیمم کند و اگر با مجروحی آبی باشد که کفایت کند بعض اعضای او را نزدیک ما تیمم کند زیرا که شستن بعض اعضا تیمم
نمیکند و نزدیک امام شافعی بعض اعضا را بشوید و برای باقی تیمم کند مسئله اگر آب بر یک میل باشد بنا بر ظاهر الروایت

تیمم جایز بود و میل سوم حصه فرسخ باشد و نزدیک بعضی سه هزار ذراع باشد گز بود و یا چهار هزار گز و در جامع الرموز است اندیک گز
بیست و چهار انگشت باشد بشمار حروف مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله و بنا بر روایت حسن اگر در جانب پیش
برود و میل ست تیمم جایز بود و در کمتر از این جایز نبود و در جانب دیگر اگر بر یک میل باشد نیز تیمم جایز بود زیرا که در رفتن
و آمدن دو میل شود مسئله مریض را که بر استعمال آب قدرت ندارد یا استعمال آب مرض زیاده تر میشود تیمم جایز بود
بخلاف امام شافعی که نزدیک وی برای جواز تیمم خوف تلف عضو شرط باشد یا آنکه تیمم ضرر زیادتی بیماری مباح
میکند تیمم را نزدیک همه پس ضرر زیادتی مرض که خوف این ضرر است مباح کند بطریق اولی مسئله اگر استعمال آب ضرر
ضرر میکند چنانچه مریض بیمار شود یا عضو را تلف میکند تیمم جایز بود کذا فی جامع الرموز مسئله روا است تیمم از برای
خوف آدمی و درنده و مار و آتش و جز آن اگرچه آب نزدیک باشد و نیز روا هست برای خوف تشنگی اگرچه آب همراه دارد
و در حاشیه چلپی است که خوف تشنگی خود باشد یا رفیق خود یا خوف تشنگی مرکب خود باشد یا سگ خود و روا است برای
احتیاج خمیر کردن آرد اگر مسافر آب یافت و گمان میکند که کسی آنرا برای خوردن حلال ساخته است جایز نیست او را
که با وجود آن تیمم کند مگر آنکه آب بسیار باشد که گمان کرده شود که هم برای خوردن خواهد بود و هم برای وضو اگر آب یافت
و گمان میکند که برای وضو مباح ساخته اند خوردن از آن جایز باشد و نزدیک امام فضلی عکس این است یعنی اگر برای خوردن
وضو جایز بود و اگر برای وضو نیست خوردن روا نباشد پس به هر تقدیر نزدیک وی تیمم روا نبود مسئله اگر آلتی برای آوردن آب
چون دلو و مانند آن موجود نباشد تیمم جایز بود مسئله اگر خوف فوت نماز عید باشد روا است که تیمم کرده به نماز شروع بکند
و اگر در نماز عید وضو شکست و خوف آنست که اگر وضو میکند نماز فوت خواهد شد نزدیک امام روا است که تیمم کرده
بر همان تحریمه بنا کند بخلاف صاحبین که نزدیک ایشان تیمم کرده از سر شروع نماید و اگر تیمم شروع کرده بود و در نماز
تیمم شکست بالاتفاق روا باشد که تیمم کرده بر تحریمه اول شروع نماید مسئله اگر خوف فوت نماز جنازه باشد روا است
مر غیر ولی را که با وجود آب به تیمم نماز خواند مسئله روا نیست تیمم از برای خوف فوت نماز جمعه و نماز وقتی زیرا که بدل
جمعه ظهر است و بدل وقتی قضا مسئله دو ضربه در تیمم فرض است یکی برای مسح روی و یکی از برای مسح هر دو دست تا آرنج
بدانکه ترتیب در تیمم نزدیک امام شرط نیست اما استیعاب شرط است و علیه الفتوی پس اگر در عضوی از اعضای تیمم
برابر نگی مسح نشود تیمم روا نبود و طریق احسن در مسح هر دو دست آنست که بوسطی و بنصر و خنصر دست چپ پیچیده

[illegible]

و الریح ... والتیمم والوبا نقع خلافاً لمحمد رحمه و تخصیص ابی یوسف بالتراب والرمل و یجوز بالنقع حال الاختیار خلافا لابی یوسف وشرط التیمم العجز عن استعمال الماء حقیقة او حکما

از کف آن دست بر ظاهر دست راست از سر انگشتان تا آرنج مسح کند بعد از آن با انگشت شهادت و با انگشت نر آرنج تا سر انگشتان بر باطن آن مسح نماید و همچنین به دست راست بر ظاهر و باطن دست چپ مسح کشد بعد از آن اگر در میان انگشتان غبار رسیده باشد واجبست که خلال انگشتان کند پس برای خلال انگشتان بضرب سوم محتاج شود مسئله نزدیک طرفین روا است تیمم به هر چه از جنس زمین بود و طاهر باشد چون خاک و ریگ و سنگ و کلوخ و سرمه و زرنیخ پس بطلا و نقره روا نبود مگر آنکه بخاک آمیخته باشد و نیز بگندم و جو روا نباشد مگر آنکه گرد آلوده بود و نیز بر زمینیکه در آن نجاست افتاده باشد روا نبود هر چند اثر نجاست نمانده باشد اما بعد از زوال اثر نجاست نماز در آن زمین جائز بود و نیز بخاکستر جائز نباشد و نزدیک امام ابو یوسف تیمم روا نبود مگر بخاک و ریگ و نزدیک امام شافعی جائز نبود مگر بخاک مسئله با وجود قدرت بر روی زمین تیمم بغبار جائز بود پس اگر شخصی جامه را جاروب کرد یا دیوار انداخت یا گندم بیخت و بر روی و بر دو دست وی غبار نشست و بران دست مالید تیمم جائز باشد اما بمجرد نشستن غبار بی مالیدن دست تیمم روا نبود مسئله نیت در تیمم فرض است بخلاف امام زفر پس اگر شخصی را دو حدث باشد چون جنابت و موجب وضو به نیت هر دو یک تیمم کافی باشد و اگر به نیت یک حدث تیمم کرد از حدث دوم کفایت نکند مسئله اگر کافر به نیت اسلام تیمم کرده مسلمان شد روا نیست که بآن تیمم نماز گذارد زیرا که نزدیک طرفین در تیمم شرط است که نیت بکند عبادت مقصوده را که بی طهارت درست نباشد بخلاف امام ابو یوسف که نزدیک وی بآن تیمم نماز روا بود زیرا که نزدیک وی عبادت مقصوده شرط است اگر چه بی طهارت درست باشد پس اگر برای نماز جنازه و یا سجده تلاوت تیمم کرد نماز بآن بالاتفاق روا بود و اگر برای مس مصحف یا دخول مسجد تیمم کرده است بالاتفاق نماز جنازه بآن جائز نباشد زیرا که نماز جنازه و سجده تلاوت عبادت مقصوده است که بی طهارت درست نمیشود و مس مصحف و دخول مسجد عبادت مقصوده نیست اما تیمم به نیت نماز آن مباح میکند مس مصحف و دخول مسجد را مسئله اگر کافری بی نیت وضو کرده بعد از آن مسلمان شد روا است که بآن وضو نماز بخواند بخلاف امام شافعی که نزدیک وی بوضو کافر نماز جائز نبود اگر به نیت کرده باشد زیرا که نیت کافر معتبر نیست با آنکه در وضو فرض است نزدیک او و نزدیک ما نیت در وضو فرض نیست پس اگر بی نیت وضو کرد بطریق اولی جائز بود مسئله روا است تیمم در وقت نماز و پیش از وقت آن بخلاف امام شافعی که نزدیک وی اگر پیش از وقت تیمم کرده است روا نیست که در وقت بآن تیمم نماز بخواند زیرا که خاک نزدیک او خلف ضروریست مر آب را و نزدیک ما خلف مطلق است و مقوی قول ما احادیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم التراب طهور المسلم ولو الی عشر حجج مسئله اگر شخصی از رفیق آب طلبید وی نداد و نماز

وطهارة الصعيد والاستيعاب شرط لا التيمم والاكثر ولا ... من نية قربة مقصودة لا تصح بدون الطهارة فلغو تيمم كافر للاسلام لا يجوز صلوته به مطلقا لابي يوسف رح ولا يشترط تعيين الحدث او الجنابة ... التيمم وصفته ان يضرب

۱۳

نماز آن شخص به تیمم روا باشد واگر بعد از نماز داد آن نماز را اعاده نکند و در هدایه میگوید اگر پیش از طلب تیمم کرد جایز نمیبود
و بروایت حسن جایز نباشد زیرا که طلب آن از رفیق واجب بود و بنا بر آنکه آب در عرف مبذول است مگر قول حسن آن باشد
که نزدیک او در طلب حرج است زیرا که سوال ذل است و تیمم مشروع نشده است مگر از برای دفع حرج ما میگوییم در سوال
با یحتاج الیه ذل نیست زیرا که پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعض حوایج خود را از غیر خود طلب نموده است و در زیادات میگوید
شخصی به تیمم نماز میخواند دران نماز با مردی آب میدید و او را ظن شد یا شک شد که نخواهد داد نماز خود را تمام کند زیرا که شروع
نماز صحیح شده است پس به شک قطع نکند اما اگر خارج نماز آب دیده است و شک شده است که نخواهد داد روا نیست که پیش از سوال تیمم
نماز بخواند زیرا که قدرت و عجز مشکوک فیه است پس شروع به شک حلال نباشد واگر در نماز با شخصی آب دید و ظن شد که نخواهد داد
نماز را قطع کرده از وی آب طلب کند و نیز در زیادات است اگر در نماز آب دید و بعد از نماز ازو طلب نمود اگر داد نماز را اعاده کند
واگر به بهای موافق داد و او را بران قدرت است نیز اعاده بکند واگر ابا کرد نماز تمام شود واگر بعد از ابا داده باشد اما بعد از
دادن تیمم او شکسته نشود اگر به تیمم نماز میخواند و در میان نماز با شخصی آب دید با ظن آنکه نخواهد داد نماز را تمام کرد و بعد از
فراغ از وی آب طلب نمود اگر داد نماز باطل میشود و اگر نداد نماز وی جایز باشد زیرا که ظاهر شد که ظن خطا بود مسئله به یک تیمم هر قدر
که بخواند از فرض و نفل روا بود بخلاف امام شافعی که نزدیک وی به یک تیمم دو فرض جایز نباشد کذا فی الهدایه مسئله هرچه ناقض
وضو است ناقض تیمم است و نیز ناقض تیمم است قدرت بر آبی که کفایت کند مر طهارت او را پس اگر متیمم به قدر طهارت آب
یافت تیمم او باطل شود و بعد از آن چون آب معدوم شود واجب است که تیمم را اعاده کند واگر جنب تمام بدن خود را شست
مگر پشت او و آب معدوم شد بعد از آن حدث رسید که موجب وضو باشد از برای هر دو حدث یک تیمم کرد و بعد از آن آب
یافت که هر دو حدث را کفایت کند تیمم او در حق هر دو حدث باطل شود واگر هیچ یکی را کفایت نمیکند تیمم هر دو حدث باقیست
واگر کفایت میکند یک معین هر دو را بشوید در حق دیگر تیمم ثابت باشد واگر کفایت میکند هر یکی را بلا تعیین پشت را بشوید زیرا که جنابت
غلیظ تر است اما بعد از شستن پشت برای حدث وضو تیمم دو روایتست واگر اول برای حدث وضو تیمم کرد و بعد از آن شست
پشت خود را نیز در اعاده تیمم حدث وضو دو روایتست واگر آب را بوضو صرف کرد برای جنابت بالاتفاق تیمم دیگر کند اما اگر برای هر دو
حدث یک تیمم نکرد بلکه پیش از حدث وضو برای جنابت تیمم کرد و چون حدث وضو رسید برای آن تیمم دیگر کرد و بعد از آن به قدر هر دو
حدث آب یافت حکم این حکم وجه مذکور است واگر برای آن تیمم دیگر نکرده است که آب به قدر هر دو حدث مذکور یافت حکم این

پاک نباشد مسح بر وی روا بود مسئله اگر جرموق از چرم یا مانند آن باشد مسح بران جایز بود اگرچه بر موزه پوشیده باشد
و اگر از کرباس یا مانند آن باشد مسح بران روا نبود اگرچه بر موزه پوشیده باشد مگر آنکه تنگ باشد چنانکه
تری مسح از جرموق گذشته بموزه برسد و اگر جرموق از چرم یا مانند چرم را بعد از حدث بالای موزه پوشید مسح
بران جایز نشود و اگر پیش از حدث پوشیده است جایز بود اما اگر بر جرموق مسح کرد بعد ازان آنرا از پای کشید
مسح را بر موزه اعاده کند و اگر یک جرموق را کشیده است بر موزه آن جرموق و بر جرموق موزه دیگر مسح کند کذا فی جامع الرموز
و نزدیک امام ابو یوسف جرموق دیگر را نیز بکشد و بر هر دو موزه مسح کند و اگر بر موزه دو ته مسح کرد بعد ازان یک ته را در کشید
واجب نیست که بر ته دیگر مسح را اعاده کند بدانکه جرموق آنست که از برای محافظت موزه آنرا بر موزه می پوشند
تا از آلایش و نجاست وقایه شود مسئله اگر جوراب سخت باشد که بی بستن بر ساق ستاده ماند و زیر آن یا در زیر
و بالای آن چرم بود مسح بران جایز باشد و اگر سخت باشد و در زیر آن چرم نبود نزدیک امام مسح بران جایز نبود
بخلاف صاحبین که نزدیک ایشان جایز بود و مرویست که امام نیز بقول صاحبین رجوع کرده است و به یفتی مسئله مسح بر موزه
وقتی جایز بود که بعد از پوشیدن موزه در وقت حدث وضو تمام باشد پس اگر وضو غیر مرتب کرد چنانچه اول هر دو
پای را شسته موزه پوشید بعد ازان باقی اعضای شسته بعد ازان حدث لاحق شد یا وضو مرتب کرد و پای
راست را شسته یک موزه پوشید بعد ازان پای چپ را شسته موزه دیگر پوشید بعد ازان حدث رسید در هر دو صورت
مسح بر موزه جایز بود زیرا که در وقت حدث وضو تام بوده است اگرچه در وقت پوشیدن موزه وضو تمام نبود مسئله روا نیست
مسح بر دستار و کلاه و برقع و قفاز که آنرا بر دست می پوشند تا چنگال باز و مانند آن در دست نخلد مسئله فرض
در مسح موزه مقدار سه انگشت دست است زیرا که مسح موزه پیغمبر صلی الله علیه و سلم سه خط بوده است پس معلوم شد که بانگشتان
دست بود نه بکف دست و نیز معلوم شد که آنچه از مقدار سه انگشت زیاده بود فرض نباشد زیرا که بآب مستعمل خواهد بود
و آنچه بآب مستعمل باشد آنرا در شرع اعتبار نیست پس فرض نباشد مسئله در مسح موزه غیر از مقدار سه انگشت فرض
نیست مسئله مدت مسح مر مقیم را از وقت حدث تا یک شب و یک روز است مر مسافر را تا سه شب و سه روز بنا بر قول
پیغمبر صلی الله علیه و سلم یمسح المقیم یوما و لیلة و المسافر ثلثة ایام و لیالیها و چون پیش از حدث احتیاج بمسح نیست شروع
مدت مذکور از وقت حدث معتبر باشد مسئله هر چه ناقض وضو باشد ناقض مسح موزه بود و نیز بر آوردن پای

یک موزه ناقض مسح موزه باشد زیرا که چون بسبب کشیدن یک موزه شستن یک پای فرض شد شستن پای دیگر نیز فرض باشد بنا بر آنکه جمع در میان غسل و مسح جایز نیست و نیز ناقض مسح باشد در آمدن آب در یک موزه اگر تمام پای را شسته باشد و نزدیک ابو جعفر اگر بر اکثر پای آب رسد آن شد نیز ناقض مسح بود مسئله چون مدت مقیم و مسافر تمام شود شستن پای بر وی واجب گردد پس اگر شخصی وضو دارد و مدت مسح او تمام شد یا موزه از پای کشید واجب است که هر دو پای بشوید و حر توانند که نزدیک امام مالک شستن اعضای دیگر نیز بر وی فرض باشد زیرا که نزدیک وی موالات در وضو فرض است مسئله بیرون آمدن اکثر پاشنه بجانب ساق نزدیک امام خروج پای از موزه متحقق گردد پس مسح منتقض شود و شستن هر دو پای واجب گردد و بروایت قدوری بیرون آمدن اکثر پای خروج متحقق شود و در جامع الرموز میآرد این وقتی است که بقصد بر آوردن موزه را جنبانیده باشد اما اگر بسبب فراخی موزه یا جز آن اینقدر زائل شد بالاجماع ناقض مسح نباشد کذا فی النهایة و غیرها مسئله اگر موزه پاره شد و مقدار سه انگشت خرد از پای از زیر ساق ظاهر گشت مسح بر آن جایز نباشد و در کمتر از آن جایز بود اما اگر پارگی طولیست که سه انگشت در آن می درآید لیکن قدر سه انگشت ظاهر نمیشود مسح جایز نباشد و اگر پارگی متصل است اما در وقت رفتن مقدار سه انگشت ظاهر میشود مسح جایز نباشد و آنچه ساخته میشود از لسیان مانند آن که از زیر شتالنگ مشقوق باشد اگر بعد از بستن شق را مقدار سه انگشت از کعب ظاهر نمیشود مسح بر آن جایز باشد و اگر مقدار مذکور ظاهر میشود مسح جایز نباشد مسئله اگر یک موزه از چند جا پاره شده است و از هر جا اندکی از پای ظاهر میشود اما چون جمع کرده شود مقدار سه انگشت میرسد مسح جایز نباشد و اگر مقدار سه انگشت نمیرسد یا پارگی در دو موزه باشد و جمع کردن بمقدار سه انگشت میرسد جایز بود مسئله اگر مقیم بر موزه مسح کرد و پیش از گذشتن یک شبانه روز مسافر شد مدت سفر را تمام کند و اگر مسافر پیش از یک شبانه روز مقیم گشت مدت اقامت را تمام نماید و اگر مسافر بعد از یک شبانه روز مقیم شده است یا مقیم مسافر گشته است موزه را از پای بر آرد

فصل در مسح جبیره

مسئله مسح بر جبیره جایز بود اگر چه در وقت حدث لبسته باشد و کشادن جبیره مسح را باطل نمیکند مگر آنکه جراحت به شده باشد بدانکه مسح اگر ضرر میکند ترک آن جایز باشد و اگر ضرر نمیکند بعضی گفته اند که ترک مسح جایز نبود و بدانکه مسح بر جبیره وقتی جایز بود که بر مسح عضو قادر نباشد چنانچه بر غسل آن قادر نباشد چنانکه رسیدن آب مسح بر عضوی مضر باشد یا کشادن جبیره ضرر میکند اما اگر بر مسح عضو قادر باشد

جایز نیست که بر جبیره مسح کند مسئله اگر در اعضای وضو کفیده باشد و شخصی از شستن آن عاجز شود واجب است
که بر شقاق آب را جاری کند و اگر از جریان آب نیز عاجز آید بر شقاق مسح کند و اگر از مسح نیز عاجز شود گرد شقاق را
بشوید و شقاق را بگذارد مسئله اگر شخص مر دست شقاق دارد و بسبب آن از وضو کردن عاجز باشد جایز است
که از غیر خود استعانت کند و اگر از غیر استعانت نکرد و بتیمم نماز خواند جایز بود بخلاف صاحبین که نزدیک ایشان جایز نباشد
مسئله اگر بر شقاق دوا نهاد و بالای او را آب روان کرد وضو جایز بود و اگر چه دوا از شقاق بیفتد مگر آنکه موضع شقاق
به شده باشد پس مر احتیاج شود که آن موضع را بشوید مسئله اگر رگ کشاد و بر سر جراحت خرقه نهاد و بالای آن عصابه بست
نزدیک بعضی واجب است که بر خرقه مسح کند پس اگر بر عصابه مسح کرد روا نباشد و نزدیک بعضی اگر بستن عصابه بی اعانت
غیر ممکن باشد مسح بر عصابه جایز شود و اگر ممکن نباشد جایز بود و نزدیک بعضی اگر کشادن عصابه و شستن زیر آن
جراحت ضرر میکند مسح بر عصابه جایز باشد و اگر ضرر نمیکند جایز نباشد پس عصابه را بکشاید و زیر آن تا موضع جراحت
بشوید بعد از آن عصابه را ببندد و بر موضع جراحت مسح کند و همچنین حکم است در خرقه که از موضع جراحت زیاده باشد
لیکن عامه مشایخ بر آنند که بر عصابه مطلقا مسح روا بود و اگر در میان دو گره عصابه چیزی از بدن ظاهر باشد مسح بر آن
جایز بود و هو الاصح زیرا که اگر آن را بشوید غالب است که عصابه تر شود و تری آن بجراحت نفوذ کند مسئله در مسح جبیره
و عصابه بروایت حسن استیعاب شرط باشد و نزدیک بعضی شرط نبود پس اگر بر اکثر آن مسح کرد کفایت کند تمام را مسح
کردن مسئله اگر بر عصابه یا جبیره مسح کرد بعد از آن آن را دور کرده باز بست اگر خواهد مسح را نیز اعاده کند و اگر اعاده نکرد
هم جایز باشد و اگر بجای آن عصابه دیگر بسته باشد بهتر است که مسح را اعاده کند مسئله اگر بر عصابه یا جبیره یکبار
مسح کرد کافی بود زیرا که تثلیث شرط نیست که سه بار مسح کند و هو الاصح

باب الحیض والنفاس

سه خون خاصه زنان است
یکی حیض دوم استحاضه سوم نفاس مسئله حیض خونی ست که از رحم دختر نه سال یا زیاده از آن پیش از سن ایاس بی مرض
ظاهر شود پس خونی که از رحم نباشد یا از رحم بمرض باشد یا بی مرض پیش از نه سال یا در سن ایاس ظاهر شود
حیض نبود و اگر خون دختر نه ساله همیشه جاری شود بعض آن از حیض باشد و بعض دیگر از حیض نبود زیرا که بعض
بمقتضای طبیعت خواهد بود و بعض بسبب مرض مسئله اصح آنست که وقت حیض تا سن ایاس باشد و اکثر مشایخ
سن ایاس را به شصت سال تقدیر کرده اند و مشایخ بخارا در خوارزم پنجاه و پنج سال تقدیر نموده اند پس

پس خونی که بعد این مدت ظاهر شود باعتبار ظاهر مذهب حیض نبود اما مختار آنست که اگر خون سیاه یا سخت سرخ
باشد حیض بود پس اگر پیش از تمام اعتداد با شهر ظاهر شود عدت با شهر را باطل کند و اگر بعد از اعتداد با شهر ظاهر شده باطل
نکند و اگر رنگ تیره یا سبز یا خاک رنگ را در غیر مدت یاس دیده باشد مسئله اقل مدت حیض سه شبانه روز است و اکثر آن ده شبانه روز
و نزدیک امام ابو یوسف اقل حیض دو روز و اکثر سه روز است و نزدیک امام شافعی اقل آن یک شبانه روز است و اکثر آن
پانزده شبانه روز دلیل ما قول پیغمبر است علیه السلام اقل الحیض للجاریة البکر والثیب ثلاثة ایام ولیالیها واکثره عشرة ایام
بدانکه شروع حیض از وقت برآمدن خون است در فرج خارج زن پس اگر زنی در فرج داخل کرسف نهاده باشد و آن کرسف
از برآمدن خون در فرج مانع بود حیض متحقق نشود مگر آنکه خون در فرج خارج برآید یا کرسف را از فرج داخل برآورد و آن
سرخ شده باشد و همین حکم است در خون استحاضه و نفاس و بول زن در انتقاض وضو همین حکم است در بول مرد که پنبه در
احلیل خود نهاده باشد و قلفه در حکم فرج خارج است مسئله بکر را در ایام حیض کرسف نهادن مستحب باشد و ثیبه را در همه حالی
مستحب بود و موضع نهادن کرسف محل بکارت است و اگر در فرج داخل نهاده مکروه باشد مسئله اگر زنی پیش از
حیض در اول شب کرسف نهاد و بعد از صبح بر آن اثر خون دید از وقت دیدن حکم بحیض او کرده شود و اگر زن
حائض در اول شب کرسف نهاد و بعد از صبح آنرا سفید یافت حکم کرده شود بطهارت او از وقتیکه نهاده است مسئله
چون در میان دو خون طهر متخلل واقع شود و اگر در مدت حیض بود داخل حیض باشد و همین حکم است اگر در آن مدت ورای سیاهی
رنگی دیگر ظاهر شود بدانکه اگر آن طهر کم از سه روز باشد بالاتفاق در حکم خون متوالی بود و اگر سه روز یا زیاده از سه روز باشد
نزدیک امام ابو یوسف و در آخر قول امام اعظم نیز در حکم خون متوالی باشد اگرچه زیاده از ده روز بود پس بنا بر این
قول شروع حیض و ختم آن بطهر جایز باشد و گفته اند که فتوی بر همین قول است از برای سهولت بر مفتی و مستفتی
و در روایت امام محمد از امام اعظم اگر در ده روز است در حکم خون متوالی بود و در روایت ابن مبارک از امام اعظم با آنکه
در ده روز بود شرط است در متوالی بودن که خون نصاب باشد و نزدیک امام محمد با آنکه در ده روز بود و خون نصاب باشد
شرط است که طهر مذکور مساوی هر دو خون بود یا کمتر از آن پس اگر یافته شود در میان ده روز طهر دیگر که غالب باشد
بر هر دو خون که محیط وی اند لیکن باعتبار خون حکمی مغلوب بود پس چون حکمی را خون اعتبار باید نمود تا این طهر
نیز حیض شود مگر بقول ابو سهل خواه مقدم باشد بر خون حکمی خواه موخر از آن و نزدیک حسن بن زیاد اگر طهر متخلل

١٠٩

ودونها ودخول المسجد والطواف وقربان ما تحت الازار وعند ... لاقل ... فقط ... مستحل وطيها وان انقطع لتمام العشرة حل وطيها قبل الغسل وان انقطع لاقل لا يحل حتى

سه روز یا زیاده از سه روز باشد حاصل شود بدانکه این جمله شش قول اند و بسیاری از متقدمین و متاخرین تصحیح می‌داده اند
بقول امام محمد بیان حکم برای توضیح مثالی را که جامع جمیع اقوال باشد مثلاً اگر زنی بالغه را اول مرتبه یکروز خون دید چهارده روز طهر
باز یکروز خون دید باز هشت روز طهر دید باز یکروز خون دید باز هفت روز طهر دید باز دو روز خون دید سه روز طهر باز یکروز خون دید سه روز طهر
باز یکروز خون دید و دو روز طهر باز یکروز خون جمله چهل و چهار روز شد با تصویر این خ ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط خ ط ط ط ط ط ط ط ط
ط خ ط ط ط ط ط ط ط خ خ ط ط ط خ ط ط ط خ ط ط خ بروایت امام ابو یوسف ده عشره از آن حیض باشد عشره اولی
که اول آن خون است و دوم آن طهر و عشره چهارم که هر دو جانب آن طهر است و بروایت امام محمد یک عشره از آن حیض باشد
که آن بعد طهر چهارده روز است و بروایت ابن مبارک یک عشره حیض باشد که بعد طهر هشت روز است نزدیک امام محمد یک عشره
حیض است که بعد طهر هفت روز است و نزدیک ابو سهیل شش روز اول این عشره حیض باشد و نزدیک حسن چهار روز اخیر حیض بود
و ماورای هر حکم باعتبار آن حکم استحاضه باشد پس هر قول که طهر ناقص فاصل باشد اگر یکی از دو طرف آن خون نصاب بود
همون خون حیض باشد و اگر هر دو طرف نصاب بود اول حیض باشد و اگر هیچ یکی نصاب نبود تمام استحاضه باشد

فصل

در الوان حیض **مسئله** بدانکه سرخی و سیاهی بالاجماع حیض باشد و زردی و تیرگی در مذهب اصح حیض بود
و سبزی نزد بعضی و تیرگی و خاکی رنگ نزدیک ما حیض باشد **مسئله** زن حائض نماز نگذارد و روزه ندارد زیرا که حیض منع
میکند وجوب نماز را و صحت ادای آنرا و صحت ادای روزه را پس چون پاک شود روزه را قضا کند زیرا که حیض وجوب
آنرا منع نکرده است **مسئله** اگر زنی را در آخر وقت نماز حیض آید نماز از ذمه او ساقط شود و اگر بعد ده روز در آخر وقت
پاک شده نماز بروی واجب گردد اگر چه از وقت یک لمحه باقی مانده باشد و اگر در کم از ده روز پاک شده است نماز بروی واجب
نمی شود مگر آنکه از آخر وقت حیض تا آخر وقت نماز مقدار غسل و تحریمه از وقت باقی مانده باشد **مسئله** اگر زنی را که
روزه دار و حیض آید روزه او باطل شود اگر چه در آخر روز آمده باشد پس اگر روزه واجب باشد قضای آن لازم شود و اگر
نفل بود قضا واجب باشد تا اگر در نماز نفل حیض آید قضای آن واجب شود **مسئله** اگر حائض در ماه رمضان در روز پاک
شد روزه آن روز کافی نشود با آنکه چیزی نخورده باشد اما امساک آن روز بروی واجب شود و اگر در شب بعد ده روز پاک
شده باشد روزه روز آینده واجب شود اگر چه از شب یک لحظه مانده باشد و در کم از ده روز اگر از شب مقدار غسل باقی مانده باشد
روزه واجب شود و اگر چه در شب غسل نکرده باشد **مسئله** حائض را جایز نیست که در مسجد در آید و جایز نیست که طواف

طواف کعبه کند برای آنکه طواف او در مسجد باشد و با وجود آن اگر طواف فرض کرد از احرام بیرون آید و نیز جایز نیست
ملامست او از ناف تا زانو بی ازار او و روا نیست تقبیل او و روا باشد قبله او و ملامست بالای ناف و زیر زانو او و روا بود کذا استمتاع
جامع آنچه شود نزدیک امام محمد تمام ملامست بدن او و ورای موضع فرج روا باشد مسئله و روا نیست حائض را که قرآن بخواند و همچنین روا نیست
جنب را و نفسا را اگرچه کم از یک آیت باشد و هو المختار این نزدیک کرخی است و نزدیک طحاوی اگر کم از یک آیت بخواند
روا بود اما اگر زنی بقصد قرارت از برای شکر نعمت الحمد لله رب العالمین گفت لا باس به مسئله زن حائض را تعلیم قرآن
جایز بود و زن معلمه را اگر حیض آمد نزدیک کرخی یکان یکان کلمه تعلیم کند و بعد هر کلمه توقف نماید و نزدیک طحاوی نصف نصف
آیت تعلیم کند و بعد هر نصف توقف بکند مسئله حائض را و جنب را و نفسا را نزدیک بعض خواندن دعا قنوت مکروه بود
و بروایت محیط مکروه نبود و خواندن دیگر ادعیه و اذکار مکروه نباشد اما خواندن توریت و انجیل مکروه باشد مسئله
محدث را جایز نیست که بقصد قرارت قرآن بخواند و مساس قرآن هیچ یکی را از حائض و جنب و نفسا و محدث جایز نباشد
مگر بغلافی که از قرآن جدا باشد اما کتابت مصحف اگر مکتوب را مساس نشود نزدیک امام ابو یوسف جایز باشد و نزدیک امام محمد
جایز نباشد مسئله بی طهارت مس مصحف به آستین مکروه باشد مسئله مس درمها که در آن آیتی از قرآن بود بی طهارت
مکروه باشد و بصره روا بود مسئله اگر زنی بعد از اکثر حیض یا بعد از اکثر نفاس پاک شد پیش از آنکه غسل کند وطی با وی جایز باشد
اما اگر در کم از اکثر حیض یا نفاس پاک شده است وطی آن جایز نبود مگر آنکه از آخر وقت نماز مقدار غسل و تحریمه بگذرد و اگرچه
غسل نکرده باشد زیرا که بدان مقدار نماز بر وی فرض شود و چون نماز بر وی فرض شد در حق حلال شدن وطی وقت مقدار
غسل به منزله غسل اعتبار کنند کذا فی الهدایه و در برهان است که چون زنی پیش از عادت پاک شود و غسل کند نماز بگذارد لیکن
مدت عادت اتمام نشود وطی با وی مکروه باشد زیرا که در عادت غالب است که خون عود کند مسئله اگر زنی حائض کمتر
از ده روز پاک شد واجب است که تا آخر وقت نماز غسل را تاخیر کند چون خوف فوت نماز شود غسل بکند و نماز
بگذارد مسئله اگر زنی بر سر عادت خود پاک شد یا از عادت خود تجاوز کرد یا پاک گشت یا اول مرتبه او را حیض
آمده است و در همه صورت تا آخر وقت مستحب است و مستحب است که در غسل کردن تاخیر کند و اگر زنی خون بوده در کم از سه روز
پاک شد تا آخر وقت تاخیر کند چون خوف فوت نماز شود وضو بکند و نماز بگذارد اما اگر درین صورت تا … …
عود کند طهارت وی باطل شود مبتدا باشد یا معتاده بود مسئله اگر زنی بده روز یا زیاده از آن پاک شد از ده روز …

حکم کرده شود بطهارت آن و غسل بروی واجب شود مسئله اگر زنی را عادت است که هر ماه تا ده روز یک روز خون می بیند
و یک روز پاک میماند پس وقتیکه خون بیند نماز را و روزه را ترک کند چون روز دوم پاک شود وضو کند و نماز بگذارد و باز در روز
سیوم نماز و روزه را ترک کند باز در روز چهارم غسل کند و نماز بگذارد و همچنین تا ده روز مسئله اقل طهر پانزده روز است و اکثر آنرا
حدی معین نیست مگر از برای نصب عادت زن علما را در تقدیر آن اختلاف است اصح آنست که شش ماه است مگر یکساعت زیرا که در عادت
طهر غیر حامله الا از طهر حامله کمتر میباشد و اقل مدت حمل شش ماه است پس طهر غیر حامله باید که چیزی از آن کمتر باشد پس یکساعت را که اقل
از مراتب ما یتجزی است از آن کم نمودیم صورت آن چنین باشد که زنی را که اول بار حیض آمده است ده روز خون دید و شش ماه طهر بعد از آن خون او
همیشه جاری شد عدت خود را تمام بکند بنوزده ماه سه ساعت کم زیرا که عدت آن سه حیض و سه طهر تمام میشود و در صورت مذکوره هر حیض او
ده روز است و طهر او شش ماه یکساعت کم مسئله اگر خون زن از اقل حیض که سه روز است کمتر باشد یا اکثر آن که ده روز است
زیاده شود یا از اکثر نفاس که چهل روز است بالا رود استحاضه باشد همچنین هرگاه از عادت زن که در حیض است زیاده شود و از
عشره تجاوز کند یا از عادت وی که در نفاس است بگذرد و از اربعین بالا رود استحاضه باشد مسئله اگر زنی را اول مرتبه حیض آمده
و از ده روز تجاوز کرد و همیشه جاری شد در هر ماه ده روز حیض باشد و باقی استحاضه بود و همچنین اگر در نفاس از اربعین تجاوز
کند و همیشه جاری شود هر ولد تا چهل روز نفاس باشد و باقی استحاضه بود مسئله اگر زنی حامله خون بیند یا در وقت ولادت
پیش از برآمدن اکثر ولد از او خون ظاهر شد استحاضه بود مسئله نماز و روزه با خون استحاضه روا بود و وطی جایز باشد مسئله اگر زن
استحاضه یا خون بینی و یا سلسل بول یا حدث دیگر در یک وقت تمام از اوقات نماز فرض فرصت نماز آن وقت ندارد صاحب
آن حدث معذور گردد پس او برای وقت هر فرض وضو کند و هر چه بخواهد از فرض و نفل در آن وقت با آن وضو بگذارد بخلاف
امام شافعی که نزدیک وی از برای هر فرض وضو جدا کند و نوافل را تبعیت آن بخواند در برهان شرح مواهب الرحمن است
که در ابتدای عذر شرط است که عذر در یک وقت تمام معذور را فرصت ندهد که وضو کرده نماز تواند خواند و در بقای وی تنها وجود
شدن عذر در هر وقت یکبار کفایت کند و در زوال عذر شرط است که در یک وقت تمام عذر ظاهر نشود و نیز در برهان است که مستحاضه را
در شستن جامه از برای هر نماز اختلاف است بقول محمد بن مقاتل واجب است که برای هر نماز بشوید بقول ابن سلمه واجب نیست و نیز در آن است
که اگر معذور بجائی باشد که چون نماز گزارد جامه نجس شود بقول ابو القاسم جایز است که همون حال نماز بخواند و نیز در آن است
که در نوازل می آرد کسیکه جراحت وی سائل باشد بر جراحت خرقه بست آن خرقه زیاده از قدر درم بخون آلوده شد

و بهمان نماز خواند اگر بحالی باشد که اگر می نشست پیش از آنکه از نماز فارغ شود بانجس میشد جایز نیست که نشوید اگر
جایز نیست هو المختار و نیز دران است کسیکه در بلها دارد و بسبب آن بعضی معذور شده است چون از بعضی دیگر چیزی سایل شود
وضو نشکند زیرا که آنچه شد حدیث نیست و نیز دران است کسی که بسبب درد چشم اشک وان باشد و بدین طریق می غالب به حدیث است
برای هر وقت نماز را وضو کردن لازم آید مسئله خروج وقت ناقض است مر وضوء معذور را بخلاف امام ابو یوسف و امام زفر
زیرا که نزدیک امام زفر دخول وقت ناقض است نه خروج آن و نزدیک امام ابو یوسف خروج و دخول هر دو ناقض است پس کسیکه
پیش از زوال وضو کرده است تا آخر وقت ظهر نماز می تواند گذارد با آن وضو روا باشد بخلاف امام ابو یوسف و زفر زیرا که دخول وقت یافته شده است
نه خروج آن مسئله اگر معذور در وقت نماز ظهر وضو کرد جایز نیست که بآن وضو بعد طلوع آفتاب نماز بگذارد بنا بر یافتن خروج
وقت که آن ناقض وضو است بقول شیخین بخلاف امام زفر که نزدیک وی جایز است بنا بر آنکه ناقض وضو بقول وی دخول
وقت است نه خروج **فصل نفاس** مسئله نفاس خونی است که بعد از ولد ظاهر شود و اقل آنرا حدی معین نیست و اکثر آن
چهل روز است و بقول امام شافعی اکثر نفاس شصت روز است مسئله اگر زنی در یک شکم دو ولد آورد نفاس
وی از ولد اول باشد و بقول امام محمد از ولد دوم بود و انقضای عدت بالاجماع از آخر باشد و آن هر دو ولد را توامین گویند مسئله
چون بچه در کم از اقل مدت حمل از شکم مادر بیفتد آنرا سقط گویند اگر بعض خلقت او چون موی و ناخن و جز آن ظاهر شده است
مادر او نفسا باشد و از عدت بیرون آید و اگر طلاق و عتاق معلق بولادت است واقع شود و اگر مادر او کنیزک است ام ولد گردد

باب الانجاس مسئله اگر بدن مصلی یا جامه یا مکان او بنجاست مرئی ناپاک شود چون باب یا بهر سیالی
که پاک باشد چنانکه سرکه و گلاب عین آن را زائل کنند پاک شود و اگرچه اثری که زوال آن شاق باشد باقی ماند مسئله از نجس
غیر مرئی ناپاک شود به سه بار شستن و هر بار افشاردن پاک گردد بشرط آنکه در سوم بار بقدر قوت در افشردن مبالغه نماید
و آنچه افشردن آن ممکن نباشد به سه بار شستن و هر بار خشک کردن پاک شود و مراد از خشک کردن آنست که آب
از آن تقاطر نماند و تری بر طرف شود کذا فی جامع الرموز و نیز در آنست که اگر بدن را سه بار شسته متوالی شست پاک گردد زیرا که توالی
در غسل بدن بمنزله افشردن باشد مسئله اگر موزه بنجاست متجسد ناپاک شد چون خشک شود بالیدن بر زمین پاک گردد
و بقول امام ابو یوسف اگر تر بالیدن مبالغه کند چنانکه اثر نجاست نماند در تری آن نیز پاک شود و به فتوی مسئله اگر موزه
به نجاست غیر متجسد ناپاک شود چون بول آدمی بی شستن پاک نگردد مسئله اگر چیزی صیقلی ناپاک شد بی شستن پاک شود

واگر مخرج منی پاک باشد چنانکه بول از مخرج تجاوز نکرده باشد یا بعد از بول استنجا بآب کرده باشد چون منی خشک شود بمالیدن
نیز پاک گردد و جامه باشد یا بدن بود و همین ظاهر الروایة و بروایت حسن بن مالیدن پاک نشود مسئله اگر شمشیر یا کارد و آئینه
مثل آن نجس ناپاک شد بستن پاک شود و نیز بمالیدن بر زمین یا بخرقه پاک گردد کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زمین
ناپاک شود و شستن بآب ممکن نباشد یا دشوار بود چون یکشب آب جاری بماند پاک گردد چنانکه در حاشیه چلپی است مسئله
چون زمین ناپاک خشک شود و اثر نجاست نماند نماز بر آن جایز بود ولیکن تیمم بر آن جایز نبود مسئله اگر خشت مفروش و خاره
و خشت [illegible] و گیاه که تا هنوز قطع نکرده اند ناپاک شد چون خشک شود و اثر نجاست نماند پاک گردد بقول مختار و آنچه از زمین
منقطع است بی شستن پاک نگردد **فصل در تقسیم نجاست و بیان قدر عفو آن** مسئله بول آدمی
و خون و دان و شراب و پس افگنده ماکیان و بول حمار و گربه و موش و سرگین ستور چون اسپ و اشتر و سرگین گاو نجاست
غلیظه است قدر یکدرم از آن عفو باشد مسئله بول اسپ و بول حیوانات که خوردن گوشت آن حلال و پس افگنده پرندها که
خوردن آن حلال نیست نجاست خفیفه است آلودگی بآن کم از ربع جامه عفو باشد مسئله اگر زیاده از قدر درم نجاست
غلیظه بقدر ربع جامه نجاست خفیفه ناپاک شود پاک کردن آن فرض باشد بقول اصح مراد از ربع ربع ادنی جامه است
که نماز در آن جایز بود و بقول بعضی ربع موضع نجس است چون دامن و آستین و امام ابو یوسف ربع جامه را بیک شبر مقدر
کرده است مسئله نجاست غلیظه معتبر در وزن درم است و در غیر [illegible] مساحت آن که مقدار کف دست باشد از داخل مفاصل
انگشتان است مسئله خون ماهی نجس نیست زیرا که بعد از خشک شدن سپید شود و خون سیاه میگردد کذا فی
حاشیه چلپی است مسئله لعاب استر و حمار مشکوک است پس شی پاک بآن نجس نشود زیرا که طهارت آن بشک
زائل نمیشود مسئله اگر از باد یا غیر آن ترشحهای بول چون سر سوزن بر جامه یا بر بدن یا جامه متصل رسید شستن
آن واجب نشود زیرا که احتراز از آن ممتنع است چنانکه در حاشیه چلپی است و در جامع الرموز میگوید اگر آن ترشحها
نمودار میشود و جمع کردن از قدر درم زیاده میگردد شستن آن واجب شود و نیز در آنست که این در غیر آب است
اما اگر در آب بقدر سر سوزن ترشح بول افتد آب را نجس کرده اند بقول اصح مسئله اگر آب بر نجاست گذشت نجس شود
و اگر نجاست بر آب گذشته آب را نجس سازد مسئله خاکستر نجس نجس نباشد بخلاف امام شافعی که نزدیک وی
نجس باشد مسئله اگر خر از گوش و مانند آن در نمکدان افتاد و نمک شد پاک شود و حلال گردد مسئله اگر سر جامه نجس شود

و مضربه باشد نماز بر آن جایز بود اگرچه اطراف آن را دوخته باشد و بقول حلوانی اگر اطراف آن را دوخته باشد نزدیک
امام ابویوسف نماز جایز باشد کذا فی جامع الرموز مسئله اگر یکجانب بساط نجس باشد بر جانب دیگر نماز روا بود و بقول بعضی اگر بساط
کلان باشد چنانکه بر داشتن یکجانب آن جانب دیگر نجنبد جایز بود و در خلاف آن جایز نبود مسئله اگر جامه پاک را در جامه نجس که تر بود
بپیچند و رطوبت آن در جامه پاک ظاهر شد نماز بران جایز بود مگر آنکه رطوبت آن بحد رسد که بفشردن از آن آب متقاطر شود یعنی قطرات
خورد از جامه ظاهر شوند اگرچه قوت سیلان نداشته باشد و بگذاشتن معدوم شوند کذا فی البرهان مسئله اگر جامه تر را بر زمین نجس خشک
که آن را به سرگین گل کرده باشند اندازند بران نماز خواندن جایز باشد مسئله اگر طرفی از جامه که پلید شده بود فراموش شود و یک طرف را
از آن بی تحری بشوید نماز بدان جایز بود زیرا که شستن طرف جامه بتحری شرط نیست مسئله اگر در وقت کوفتن خرمن
پا گاوان بر گندم شاشیده چون آن را قسمت کنند یا چیزی از آن بکسی بخشید تمام پاک شود زیرا که معلوم نیست که نجاست
در کدام جا باشد چون احتمال طهارت در هر دو طرف شد بنا بر ضرورت این احتمال معتبر باشد مسئله استنجا کردن از آنچه از پیش
یا از پس آید به سنگ یا به کلوخ یا مانند آن بقدری که پاک شود سنت است و در آن عدد مسنون نیست بخلاف امام شافعی که نزدیک وی عدد سه
سنت مسئله در ایام گرما به سنگ اول و سوم ادبار کنند و به سنگ دوم اقبال نماید و در ایام سرما به سنگ اول و سوم اقبال کنند و به سنگ
دوم ادبار نماید زیرا که مبالغه در پاکی در اینست و ابلغ آنست که به سنگ اول اقبال کند و آنکه در گرما ادبار گفت بنا بر آنست که در
ایام گرما خصیتین آویزان می باشند پس در اقبال احتمال آلوده شدن آن خواهد بود و زن همیشه به سنگ اول ادبار کند تا فرج او ملوث نشود
چه در حق او گرما و سرما برابر باشد مسئله استنجا با آب بعد از استنجا به سنگ یا مانند آن ادب است و چون خواهد که استنجا با آب کند اول
هر دو دست بشوید بعد از آن مخرج را بمبالغه شست نماید و بباطن یک انگشت یا دو انگشت یا سه انگشت آن را بشوید و شستن آن
بسر انگشتان روا نبود و چون فارغ شود نیز هر دو دست بشوید و اگر نجاست از مخرج خود قدر درم تجاوز کرده باشد شستن آن
فرض شود نزد شیخین و بقول امام محمد اگر با مخرج زیاده از قدر درم شود شستن آن نیز فرض باشد مسئله با استخوان و سرگین
و بدست راست استنجا روا نبود مسئله روی به قبله آوردن و پشت بجانب آن کردن در قضای حاجت مکروه بود در صحرا بود یا در
آبادانی باشد بخلاف امام شافعی که نزدیک او در آبادانی روا بود

کتاب الصلوة

مسئله اول وقت نماز فجر از صبح
عریض بود تا طلوع آفتاب است و اول وقت ظهر از زوال آفتاب باشد تا رسیدن سایه هر چیزی دو چندان بجز سوای سایه که
در وقت زوال بود و بقول صاحبین و امام شافعی و بیک روایت از امام تا رسیدن سایه هر چیزی یکچندان آن چیز

٢٥

مستوای سایه که در وقت زوال باشد و طریق شناختن سایه زوال آنست که زمین را برابر کنند چنانکه هیچ جانب آن بلند و پست نباشد
باشد تا اگر بران آب ریزند بهر جانب یکسان جاری شود و بعد ازان بران زمین دایره کشند و آن را دائره هندیه نامند زیرا که
علمای هند آنرا اختراع نموده اند و در وسط حقیقی آن دائره چوبی بقدر ربع قطر دائره که بسیار بزرگ و باریک نباشد استاده کنند
چنانچه سر آن با سر نقطه از محیط دائره متساوی البعد باشد و آن چوب را مقیاس گویند و شک نیست که اول روز سایه مقیاس
بیرون دائره خواهد بود و هر چند که آفتاب بالاتر رود سایه مقیاس کمتر گردد تا آنکه در دائره داخل شود پس موضع دخول علامتی
باید گذاشت چون از نصف نهار یک حدی رسیده بعد از زوال زیاده شود و از دائره بیرون آید بر موضع خروج نیز علامتی باید
و از وسط قوس دائره که در میان هر دو علامت خطی راست تا مرکز دائره باید کشید همین خط خط نصف نهار باشد هرگاه که سایه
مقیاس برین خط رسد نصف نهار معلوم شود و سایه این وقت سایه نصف نهار باشد و همین سایه را سایه اصلی گویند و این
سایه هر روز متفاوت باشد چون سایه مقیاس ازین خط زائل شود اول وقت ظهر در آید و در آخر آن دو روایت
چنانکه مذکور شد و اول وقت عصر از آخر وقت ظهر باشد بر هر دو قول تا غروب آفتاب بود و اول وقت مغرب از غروب
آفتاب بود تا غروب شفق و شفق بقول صاحبین سرخی است و بقول امام سپیدی که بعد از سرخی باشد و فتوی بر قول
صاحبین است و اول وقت عشا از غروب شفق باشد و اول وقت وتر از بعد ادای عشا بود و آخر هر دو تا صبح صادق باشد
مسئله وقت مستحب نماز فجر اسفار است یعنی در روشنائی صبح نماز گذاردن چنانکه چهل آیت یا زیاده ازان در وقت خوانده شد
و باز اگر فساد وضو ظاهر شود اعاده آنقدر در وقت ممکن باشد مسئله در ایام گرما تاخیر ظهر مستحب است و در ایام سرما تعجیل آن
مستحب است و نماز عصر در گرما و سرما تا آنکه تغیر آفتاب نشود تاخیر مستحب است و در عشا تا ثلث شب و در وتر تا آخر شب مگر آنکه توفیق
بیداری شدن نداشته باشد و در مغرب تعجیل مستحب است مسئله در روز ابر در نماز عصر و عشا تعجیل مستحب است و در غیر آن هر دو
تاخیر مسئله در وقت طلوع آفتاب و قیام آن و در وقت غروب سجده کردن و نماز جنازه خواندن جایز نباشد مگر ادای عصر
که آن روز در وقت غروب روا بود چنانکه تحقیق این در ترجمه مذکور است مسئله چون امام برای خطبه جمعه بر آید نفل و نماز فوتی و نماز
جنازه و سجده تلاوت در آن وقت مکروه باشد مسئله بعد طلوع صبح ورای سنت فجر نفل مکروه باشد و در میان عصر و مغرب نفل
مکروه بود بخلاف فوتی و نماز جنازه و سجده تلاوت که دران هر دو وقت مکروه نباشد مسئله دو نماز را در یکوقت جمع نمودن روا
نبود مگر حاجیان را در روز عرفه عصر در وقت ظهر و مغرب در وقت عشا روا باشد چنانچه در باب حج بیان کرده شود مسئله اگر

اگر زنی در وقت عصر یا عشا از حیض پاک شود غیر آن عصر یا عشا بروی لازم نشود و بخلاف امام شافعی که نزدیک وی عصر با ظهر و عشا با مغرب لازم آید زیرا که نزدیک وی ظهر را با عصر یکوقت و مغرب را با عشا وقت مگر اداء آن که و مقیم نزدیک وی جایز بود **مسئله** اگر از وقت مقدار تحریمه باقی مانده بود که کودک بالغ گشت یا کافر مسلمان شد قضا آن وقت بر وی لازم شود بخلاف امام زفر و اگر زنی در آن وقت از حیض پاک گشت بروی قضای آن لازم نیاید بخلاف امام شافعی

باب الاذان

مسئله اذان برای فرایض پنج وجمعه سنت است و نه برای نوافل و پیش از وقت سنت نیست پس اگر پیش از وقت گفته شد در وقت اعاده کنند تا سنت ادا شود و مگر نزدیک امام ابو یوسف و امام شافعی که اذان فجر نزدیک ایشان در نصف آخر از شب روا باشد و نیز سنت نیست بعد از وقت برای ادا اما اذانیکه گفته شود بعد از وقت برای قضای آن مسنون است **مسئله** موذن باید که عالم باوقات باشد تا ثواب موذنان دریابد و قادر باشد بر آنکه اذان در وقت آن بگوید اگر چه بی آن نیز روا است که مستحب است که موذن صالح باشد و متقی بود و عالم بسنت باشد بقول النبی صلعم لیوذن لکم خیارکم الحدیث **مسئله** موذن در وقت اذان گفتن مستقبل قبله شود و هر دو انگشت شهادت را در هر دو گوش کند و ترسل در اذان گوید یعنی کلمات اذان را از یکدیگر قطع کند یا هم متصل و درهم نگوید **مسئله** در اذان لحن نکند یعنی در حروف آن و در حرکات و سکنات آن از برای تحسین کم و زیاده نگوید اما مجرد تحسین صوت که در آن تغیر و تبدیل نباشد مستحسن بود **مسئله** در اذان ترجیع نکند بخلاف امام شافعی که نزدیک وی ترجیع کند ترجیع آنست که هر دو شهادت را چهار چهار بار بگوید اول هر دو را دو بار پست بعد از آن هر دو را دو بار بلند کذا فی جامع الرموز **مسئله** چون موذن بحیعلتین رسد روی خود را بجانب راست و چپ چنانکه روی بگرداند و اگر مناره بود که بانقدر اعلام حاصل نخواهد شد در جانب راست رود و سر خود را از دریچه برآورده حی علی الصلوة بگوید باز در جانب چپ رفته سر را از دریچه برآورده حی علی الفلاح بخواند چنانکه در ترجمه ... **مسئله** بعد از فلاح فجر دو بار الصلوة خیر من النوم بگوید **مسئله** اقامت را مثل اذان گوید بخلاف امام شافعی که نزدیک وی هر کلمه را یکبار یکبار بگوید مگر قد قامت الصلوة را **مسئله** اقامت را بسرعت بگوید یعنی کلمات آنرا متصل با یکدیگر قطع نکند ... و بعد فلاح دو بار قد قامت الصلوة زیاده کند **مسئله** در وقت گفتن اذان و اقامت سخن دیگر نگوید بغیر آن ... باکی نیست و متاخران تثویب را مستحسن داشته اند ... **مسئله** درمیان اذان و اقامت ... کلا اینجا متصل اذان اقامت گوید **مسئله** برای قضای فایته اذان و اقامت هر دو بگوید و اگر فوایت بسیار باشد برای

اول هر دو بگوید و برای هر واحد از یواقیت اگر با جماعت اکتفا کرد جایز بود مسئله اذان محدث جایز باشد و اقامت او مکروه
و اگر محدث یا جنب اذان و اقامت گفته اذان جنب را اعاده کنند زیرا که تکرار اذان برای غایبان مفید باشد بنابر آنکه احتمال هست
که بعض ایشان نشنیده باشند بخلاف اقامت که آن برای اعلام حاضران است مسئله اذان زن و مست و مجنون مکروه است
و مستحب است اعاده آن مسئله اگر مسافر یا کسیکه در مسجد بجماعت نماز میگذارد هر دو اذان و اقامت را ترک کند مکروه باشد اما اگر
مسافر یا اقامت اکتفا نمود جایز بود مسئله اگر مسافر یا کسیکه در شهر در خانه خود نماز میگذارد و اذان و اقامت هر دو را
ترک نمود بقول اصح مکروه نبود و اگر در مسجد محله او اذان و اقامت گفته باشند جایز بود اما در دیهات اگر در مسجد اذان و اقامت گفته باشند
حکم مصلی در خانه شهر بود و اگر نه حکم وی حکم مسافر باشد مسئله چون مکبر اقامت حی علی الصلوة گوید امام و قوم همه برای نماز
استاده شوند و چون بقد قامت الصلوة رسد امام در نماز شروع کند باب شروط الصلوة یکی از شرائط نماز
پاکی تن است از نجاست حقیقی و حکمی دوم پاکی جامه سوم پاکی جای نماز چهارم ستر عورت پنجم استقبال قبله ششم نیت
بدل که فلان نماز میگذارد مسئله عورت مرد زیر ناف تا زیر زانو است و عورت هر کنیزک مثل عورت مرد است مگر شکم و پشت
او نیز عورت است و عورت حره تمام تن است مگر روی و هر دو کف دست و هر دو قدم او عورت نیست مسئله کشف ربع
هر عضوی که عورت است منع میکند جواز نماز را چون ربع شکم یا ساق یا ران یا دبر یا ذکر یا خصیتین یا موی زن بدانکه
سر عضوی است و موی سر عضو دیگر است و خصیتین عضو دیگر است مسئله هر که جامه پاک ندارد و مزیل نجاست نبود باید با جامه
ناپاک نماز بگذارد و آنرا اعاده نکند مسئله اگر برهنه نماز خواند و ربع جامه او پاک است نماز وی روا نبود اما اگر کمتر از ربع پاک است
افضل آنست که نماز را با جامه بخواند و اگر برهنه خواند جایز بود مسئله هر که جامه نیست که نماز را نشسته باشارت بخواند
اگر استاده برکوع و سجود خواند جایز بود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر از استقبال بقبله خائف باشد بهر جهت که تواند روی
آرد و نماز بگذارد مسئله هر گاه در قبله اشتباه شد و کسی نیست که از و پرسد بتحری نماز بخواند و اگر بعد از فراغ خطا ظاهر شد
اعاده نکند و اگر در میان نماز علم پیدا شد یا رای او دیگر گشت بگردد و نماز را تمام کند مسئله کسی را که قبله مشتبه شد
و بی تحری نماز خواند روا نبود اگرچه جانب قبله خوانده باشد زیرا که قبله او جهت تحری وی است مسئله اگر در شب تاریک
قومی بتحری نماز با جماعت خواندند و هر واحد بجانب تحری خود روی آورد و هیچ یک از حال امام واقف نیست نماز همه
جائز بود و نماز کسی که در میان نماز معلوم کند حال امام را و با وجود آن با امام مخالفت کند یا کسیکه از امام مقدم

مقدم باشد یعنی ظن شود او را که از امام مقدم بوده است کذا فی جامع الرموز **مسئله** میان نیت و تحریمه نیکوتر آنکه مانع اتصال باشد چون کلام و جز آن فصل نکند بدانکه نیت بدل است چنانکه مذکور شد و بدل و بزبان هر دو فضل **مسئله** در نماز فرض تعیین فرض در نیت شرط است در نوافل و سنت و تراویح نیت مطلق نماز کافی است و مقتدی را نیت نماز امام و نیت اقتدا با آن فرض است

باب صفة الصلوة

مسئله یکی از فرائض نماز تکبیر تحریمه است یعنی الله اکبر گفتن یا چیزی که قائم مقام آن است بدانکه تحریمه نزدیک ما شرط نماز است لقوله تعالی و ذکر اسم ربه فصلی و نزدیک امام شافعی رکن است و دست برداشتن در تحریمه سنت است دوم قیام سوم قرارت چهارم رکوع پنجم سجود به پیشانی و بینی و نزد امام ابی حنیفه به بینی کفایت کند بخلاف صاحبین و فتوی بر قول صاحبین است ششم قعده اخیره بقدر تشهد هفتم خروج بصنع خویش دیگر از واجبات نماز قرارت فاتحه است دوم ضم سوره سوم رعایت ترتیب در فعل مکرر بخلاف تکبیر تحریمه و قعده اخیره که آن در نماز مکرر نیست و ترتیب در این هر دو فرض است چهارم قعده اولی پنجم تشهد در هر دو قعده اما در ذخیره آنست که قعده اولی سنت است و دوم واجب است و در هدایه خواندن تشهد در قعده اولی سنت است و در دوم واجب لیکن مصنف این روایت را بنا در و بنابر آنکه قول پیغمبر علیه السلام به ابن مسعود رضی بخوان التحیات شامل فرق در قرارت تشهد در قعده اولی و دوم بلکه شامل هر دو میکند و هر دو چون هر گاه تشهد در قعده اولی واجب شد قعده اولی نیز واجب باشد نه سنت ششم لفظ سلام بخلاف امام شافعی که نزدیک وی لفظ سلام فرض است هفتم قنوت در وتر هشتم تکبیرات هر دو عید نهم تعیین قرارت در دو رکعت اولی دهم تعدیل الارکان و طمانینت در قومه و جلسه بخلاف امام ابو یوسف و امام شافعی که نزدیک ایشان تعدیل فرض است بدانکه مراد از تعدیل آرام گرفتن است در رکوع و سجود مقدار یک تسبیح و مراد از طمانینت آرامیدن جوارح و مفاصل است یازدهم بلند خواندن در جای بلند خواندن و آهسته خواندن در جای آهسته خواندن **مسئله** غیر از فرض و واجب سنت یا مندوب است هر که خواهد که در نماز شروع کند هر دو دست بردارد و انگشتان را بحال خود گذارد و هر دو نر انگشت هر دو نرمه گوش را مساس کند و تکبیر گوید و در تکبیر هر دو دست را تا هر دو کتف بردارد **مسئله** اگر بجای الله اکبر الله اجل یا الله اعظم یا الرحمن اکبر یا لا اله الا الله گفت روا بود **مسئله** اگر تکبیر بفارسی گفت یا قرارت بعذر بفارسی خواند یا ذبح کرد و تسمیه بفارسی گفت جائز بود و اگر بجای تحریمه اللهم اغفر لی گفت روا نبود و در نماز نه شود کذا فی الهدایه زیرا که بجای تکبیر ذکری که مجرد تعظیم الله تعالی دلالت کند چنانچه

است و آنکه مخلوط بدعا باشد جایز نیست مسئله بعد از تکبیر هر دو دست زیر ناف به بندد و دست راست را بر دست چپ
نهد و در قنوت و در نماز جنازه هم چنان بکند و در قومه و تکبیرات عیدین ارسال نماید یعنی آنکه در هر قیام که ذکر مسنون باشد دست
به بندد و قیامی که در آن ذکر مسنون نبود ارسال کند مسئله بعد از دست بستن ثنا گوید سبحانک اللهم و بحمدک و تبارک اسمک
و تعالی جدک و لا اله غیرک بخواند و توجیه نگوید یعنی انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض تا آخر آیت بعد تحریمه
بخواند مسئله بعد از ثنا اعوذ گوید و آنکه تعوذ تابع قرائت است نه تابع ثنا پس مسبوق پیش از قرائت تعوذ بخواند
و مقتدی چون قرائت نیست تعوذ نخواند بخلاف کسیکه تعوذ را تابع ثنا گفته است و چون تکبیرات عیدین بعد از ثنا است
باید که تعوذ بعد از تکبیرات باشد تا بقرائت متصل شود مسئله بعد از تعوذ تسمیه گوید و میان سوره و فاتحه تسمیه نخواند مسئله
ثنا و تعوذ و تسمیه را آهسته گوید بخلاف امام شافعی که نزدیک وی تسمیه را بلند خواند زیرا که تسمیه آیتی از فاتحه است نزدیک
او ما میگوئیم احادیث صحاح وارد اند در آنکه پیغمبر علیه الصلوات والسلام و خلفاء الراشدین افتتاح بالحمد لله رب العالمین
کرده اند مسئله بعد از تسمیه فاتحه و سوره بخواند و بعد و لا الضالین آهسته آمین گوید و مقتدی در نمازهای جهریه آمین گفتن
با امام متابعت کند بعد از آن تکبیر گویان برکوع رود و در رکوع هر دو دست بر هر دو زانو اعتماد کند و انگشتان هر دو دست را
در اعتماد کشاده دارد و پشت را [illegible] آنکه سر را برابر پشت دارد و سه مرتبه یا زیاده از آن تسبیح گوید بعد از آن سمع الله لمن حمده
گویان سر از رکوع بردارد و مقتدی ربنا لک الحمد گوید و منفرد هر دو را جمع کند چون راست استاده شد تکبیر گویان بسجده
رود و اول هر دو زانو بر زمین نهد بعد از آن هر دو دست بعد از آن روی را در میان هر دو کف دست خود نهد چنانکه هر دو
دست برابر دو گوش او باشد و در سجده انگشتان هر دو دست را ضم کند و هر دو بازو را از شکم دور دارد و شکم را
از ران دور دارد و انگشتان دو دست و پای را جانب قبله کند و سه بار یا زیاده از آن در سجده تسبیح گوید مسئله اگر بر پیچ
دستار یا بر [illegible] سجده کرد جایز بود و اگر بر چیزی که حجم آن را می یابد و جبهه بران قرار میگیرد سجده کردن روا
باشد و اگر [illegible] مسئله اگر برای ازدحام خلق بر پشت کسیکه در نماز او شریک است سجده کرد جایز
و بر پشت غیر آن [illegible] جایز نبود مسئله زن در سجود شکم را بارانها متصل سازد مسئله بعد از سجده تکبیر
گویان سر بردارد و [illegible] نشیند باز تکبیر گویان بسجده دوم رود و درین سجده نیز سه بار یا زیاده از آن تسبیح گوید باز تکبیر گویان
سر از سجده بردارد باز هر دو دست بعد از آن هر دو زانو بردارد و [illegible] نکند و بر زمین اعتماد نماید و راست استاده شود

شود بخلاف امام شافعی که می قعده را سنت میگوید و جلسه استراحت می نامد مسئله رکعت دوم مثل رکعت اول کند مگر آنکه ثنای و تعوذ دران نگوید و دست نبردارد و چون رکعت دوم را تمام کند پای چپ بگسترانده برآن بنشیند و پای راست را استاده دارد و انگشتان پای راست را بجانب قبله کند و هر دو دست را بر هر دو ران نهد و انگشتان هر دو دست را جانب قبله متوجه دارد بخلاف امام شافعی که نزد یکی وی بخنصر و بنصر عقد کند و بوسطی و ابهام حلقه نماید چون بعد الاشهد ان لا اله الا الله رسد بسبابه اشارت کند چنانچه از بعضی علما نیز منقول است و تشهد ابن مسعود بخواند و در قعده اولی بران زیاده نکند و در نماز فرض در دو رکعت اخیر و در فرض مغرب بیک رکعت اخیر فاتحه بخواند و در باقی بسنده کند و اگر تسبیح بسه بگوید یا خاموش باشد جایز باشد و اول افضل بود و چون رکعات تمام کرد چنانچه نشستن اول نشیند بخلاف امام شافعی که نزدیک وی در قعده اخیره تورک سنت و زن در هر دو قعده تورک کند یعنی بر سرین چپ بنشیند هر دو پای را بجانب راست برآرد مسئله در قعده اخیره بعد تشهد مذکور درود و دعاهای ماثوره یا مشابه قرآن بخواند و از دعاهای که مشابه بکلام الناس باشد احتراز کند پس آنچه از مردم طلب کنند از خدا تعالی نخواهد چون از دعا فارغ شود بجانب راست به نیت کسیکه دران جانب باشد از آدمی و فرشته سلام گوید بعد از ان بجانب چپ به نیت کسیکه دران جانب بود سلام دهد و مقتدی در جانب امام نیز کند و اگر مقتدی محاذی امام باشد در هر دو جانب نیت امام کند و امام در هر دو سلام نیت کند و بقول بعضی امام نیت کسی نکند زیرا که اشاره وی کافی است و بقول بعضی نیت سلام اول بسنده نماید

فصل فی القراءة مسئله در نماز جمعه و نماز فجر و در دو رکعت اول از مغرب و عشا امام جهر خواند و اگر کسی نماز شب قضا گذارد و منفرد و ادا کجهر باشد و در قضا واجب است که پنهان خواند مسئله ادنی جهر اسماع غیر خود است و ادنی مخافت اسماع نفس خود و هو الصحیح بخلاف کسیکه گفته است ادنی جهر اسماع نفس خود است و ادنی مخافت تصحیح حروف مسئله هر چه تعلق بنطق دارد چون طلاق و اعتاق و استثنا و جز آن ادنی مخافت دران اسماع نفس است تا اگر شخصی طلاق داد یا آزاد کرد بر وجهی که تصحیح حروف شود و نفس او نشنید طلاق واقع نشود و آزاد نگردد و اگر طلاق بلفظ داد و ان شاء الله تعالی گفت بر وجهی که نفس او نشنید طلاق واقع شود و استثنا جایز نباشد مسئله اگر در دو رکعت اول عشا سوره ترک کرد در دو رکعت اخیر با فاتحه ضم کند و اگر امام است هر دو جهر خواند و اگر فاتحه دو رکعت اول را ترک کرده است در دو رکعت اخیر قضا نکند زیرا که دران فاتحه نخواهد خواند پس اگر قضا کند تکرار فاتحه لازم آید و آن مشروع نیست مسئله فرض قراءة مقدار یک آیت خرد است هر که بجان آن اکتفا کند گنهگار شود

زیرا که ترک واجب کرده باشد مسئله قراءت مسنون در سفر که سرعت باشد فاتحه است و هر سورتیکه بخواند و در سفر امن در فجر
فاتحه است و مثل سوره بروج و انشقت و در حضر در فجر و ظهر طوال مفصل مستحسن است و در عصر و عشا اوساط مفصل
و در مغرب قصار آن بدانکه طوال مفصل از سوره حجرات است تا سوره بروج و اوساط آن از سوره بروج است
تا سوره لم یکن و از لم یکن تا آخر قرآن قصار مفصل است و اگر ضرورت باشد بقدر حال مستحسن بود مسئله تعیین سورة
در نماز بوجهی که غیر آنرا از قرآن نخواند مکروه باشد مسئله موتم در نماز خاموش باشد و بشنود و اگرچه امام آیت ترغیب یا ترهیب
بخواند قال الله تعالی اذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا و قال علیه السلام اذا کبر الامام فکبروا و اذا قرأ فانصتوا و قال علیه السلام
من کان له امام فقراءة الامام قراءة له و قال علیه السلام مالی انازع فی القرآن و آنکه موتم بخواند و امام بشنود خلاف
موضع باشد زیرا که وضع آنست که امام بخواند و موتم بشنود چنانکه در حاشیه چلپی است مسئله مردم در وقت خطبه خواندن
امام خاموش باشند و بشنوند اگرچه امام در خطبه بر نبی علیه السلام صلوة گوید مگر آنکه آیت صلوا علیه و سلموا بخواند از زبان خود درود
بفرستند

فصل در جماعت

مسئله جماعت سنت موکده است قریب بواجب لقوله علیه السلام الجماعة من سنن
الهدی لا یتخلف عنها الا منافق و بقول بعضی واجب است که ثبوت آن بسنت موکده است لهذا آنرا سنت گویند و نزدیک
امام شافعی فرض کفایت است و نزدیک بعضی اصحاب امام شافعی و نزدیک کرخی و طحاوی و احمد بن حنبل فرض
عین است چنانکه در حاشیه چلپی است مسئله اولی بامامت کسی بود که از دیگران در احکام نماز عالم تر باشد چون در احکام
مذکور همه برابر باشند کسیکه قراءت او صحیح باشد اولی بود و اگر در قراءة نیز برابر اند پرهیزگار تر از دیگران اولی بود بعد از آن کلان تر
از دیگران اولی باشد مسئله امامت بنده و اعرابی و فاسق و اعمی و مبتدع و ولد الزنا جایز بود و مکروه باشد مسئله
جماعت زنان که امام ایشان مرد نباشد مکروه بود و اگر با وجود کراهت جماعت کردند زنی که امام شود باید که برابر همه
استاده شود و مثل امام مردان پیش نرود مسئله زن جوان را بهر پنج نماز بجماعت مردان حاضر شدن مکروه بود و پیرزن را
در ظهر و عصر مکروه باشد و در دیگر نمازها جایز بود مسئله اقتدا متوضی با متیمم جایز باشد زیرا که تیمم طهارت مطلق است
یعنی مقید بوقتی از اوقات نیست چون آب موجود نباشد نزدیک ما جنس زمین خلف آب باشد مسئله اقتدا
کسیکه پای را شسته است باکسیکه بر موزه مسح کرده است روا بود زیرا که موزه از سرایت حدث بپای مانع باشد
و آنچه بر موزه است بمسح پاک شود مسئله جایز است که استاده با نشسته اقتدا کند بنا بر فعل رسول

رسول صلی الله علیه وسلم و اصحاب او در آخرین نماز آن سرور علیه السلام چنانکه در حاشیه چلپی ست **مسئله** اقتداء
مومی با مومی و متنفل با مفترض روا بود و اقتداء مرد با زن و کودک جایز نباشد زیرا که تاخیر زنان بنص ثابت شده است
و کودک متنفل ست **مسئله** اقتداء طاهر با معذور و قاری با امی و ساتر با برهنه و غیر مومی با مومی و مفترض با متنفل روا
نبود زیرا که بنای قوی با ضعیف جایز نباشد **مسئله** اقتداء مفترض با مفترض فرض دیگر روا نبود زیرا که اقتداء شرکت ست و آن
با اتحاد یکدیگر باشد **مسئله** امام قرائت دراز نخواند چه بسیارست که در قوم اهل حوائج و ضعفا باشند و نیز قرائت رکعت
اول را بر رکعت دوم دراز کنند مکروه نماز فجر **مسئله** اگر مقتدی یکی باشد امام او را در جانب راست برابر خود استاده کند و اگر
زیاده بود خود پیش رود و مقدم استاده شود **مسئله** اگر در نماز امام فساد ظاهر شد مقتدیان نماز را نیز اعاده کنند زیرا که نماز
امام متضمن نماز مقتدی بود پس فساد نماز امام مستلزم فساد نماز مقتدی باشد **مسئله** در عقب امام اول مردان استاده شوند
بعد از آن کودکان بعد از آن خنثان بعد از آن زنان **مسئله** اگر زن در پهلوی مرد بی حائل با امام اقتدا کند و زن
محل شهوت باشد و نماز هر دو شریک بوند و امام نیت امامت زنان کرده باشد نماز مرد فاسد شود و اگر امام نیت امامت زنان
نکرده است نماز زن باطل گردد و اگر در پهلوی مرد اقتدا نکرده است بیک روایت نماز وی جایز بود اگرچه امام نیت امامت زنان
نکرده باشد و بیک روایت جواز آن موقوف بر نیت امام باشد **مسئله** اگر قاری یا امی اقتدا کرد یا امی را خلیفه گرفت نماز هم
فاسد شود اگرچه در دو رکعت اخیر خلیفه گرفته باشد زیرا که در هر رکعت از نماز قراءة فرض ست لقوله علیه السلام لا صلوة الا بالقراءة
لیکن قراءة تحقیقی باشد یا تقدیری بود و در دو رکعت اخیر اگر تحقیقی نیست تقدیری هست لقوله علیه السلام قراءة الامام قراءة
الاخرین و امی هر دو قسم قراءة مفقود ست پس نماز وی از برای قدرت بر قراءة بسبب وجود قاری فاسد باشد و چون نماز
امام فاسد شود نماز مقتدیان نیز فاسد گردد چنانکه تحقیق این در حاشیه چلپی ست

باب الحدث فی الصلوة

اگر
مصلی را بی قصد در نماز حدث رسید جایز ست که وضو کرده بر همان نماز بنا کند لیکن استیناف افضل بود اگرچه بعد
از تشهد حدث رسید بخلاف صاحبیه که نزدیک ایشان بعد از تشهد نماز تمام شود و نزدیک امام شافعی اگر در نماز حدث
رسید نماز باطل گردد **مسئله** اگر امام را حدث رسید خلیفه گیرد و خود وضو کرده در جای وضو یا در جای نماز خود نماز را
تمام کند مگر آنکه خلیفه از نماز فارغ نشده باشد آنزمان خلف خلیفه نماز را تمام نماید و اگر مقتدی را حدث رسید همین
حکم ست یعنی پیش از فراغ امام عقب وی بجای خود نماز را تمام کند و بعد از فراغ امام چون منفرد وی مخیر باشد

در جای وضو نماز را تمام کند یا در جای نماز خود تمام نماید مسئله اگر کسی در نماز دیوانه شد یا بیهوش گشت یا خواب کرد چنانکه ناقض وضو باشد و محتلم گردید یا قهقهه خندید یا او قصداً حدث کرد یا جامه یا بدن او زیاده از قدر درهم نجاست افتاد یا از جراحت او خون جاری شد یا بگمان آنکه حدث رسید از مسجد بر آمد و معلوم شد که طاهر بود یا در خارج مسجد بگمان حدث از صفها بیرون رفت و حدث نبود نماز را از سر گیرد زیرا که این حوادث بنا بر قلت وقوع نماز باطل شود و آنکه در حدیث است که من قاء او رعف في صلوته فلينصرف وليتوضأ وليبن على صلوته ما لم يتكلم در حق حدث است که وقوع آن اکثر باشد و اگر از مسجد نه بر آمده است یا در خارج مسجد از صفوف بیرون نرفته است بر همان نماز بنا کند مسئله اگر بعد از تشهد در نشستن حدث کرد یا قصداً سخن گفت یا دیگر منافی نماز از وی بقصد شد نماز تمام شود زیرا که خروج بصنعه از وی حاصل آمد مسئله اگر متیمم بعد از تشهد بر استعمال آب مقدرت یافت یا ماسح بر موزه کشید یا مدت موزه تمام شد یا امی قرائت یاد گرفت یا برهنه جامه یافت یا مومی بر رکوع و سجود قادر گشت یا صاحب ترتیب را نماز فائته یاد آمد یا امام قاری مر امی را خلیفه کرد یا در نماز فجر آفتاب بر آمد یا در نماز جمعه وقت عصر داخل شد یا عذر معذور زائل گشت یا بعد از نیکو شدن جراحت جبیره افتاد و درین دوازده صورت نزدیک امام نماز فاسد شود زیرا که خروج بصنعه نزدیک وی فرض است و آن موجود نشد و نزدیک صاحبین تمام شد زیرا که خروج بصنعه نزدیک ایشان فرض نیست پس تمام کردن تشهد از نماز فارغ شود مسئله اگر بعد از تشهد امام قهقهه خندید یا بقصد حدث کرد نماز مسبوق باطل گردد زیرا که در میان نماز وی مفسد نماز واقع شد مسئله اگر امام بعد از تشهد سخن کرد یا از مسجد بر آمد نماز مسبوق جایز بود زیرا که سخن و بر آمدن از مسجد متمم نماز امام است نه مفسد آن چنانکه تحقیق این در ترجمه مذکور است مسئله اگر امام پیش از آنکه بایجوز به الصلوة خوانده باشد در قرائت بند شد روا است که خلیفه گیرد و اگر بعد از خواندن بایجوز به الصلوة خلیفه گرفت نماز امام فاسد شود زیرا که خلیفه گرفتن عمل کثیر است و بعد از خواندن بقدر جواز نماز بآن ضرورت نیست مسئله اگر امام مسبوق را خلیفه گرفت و او با مسبوق نماز امام را تمام کند بعد از آن مدرک را پیش کند و مدرک با قوم سلام گوید زیرا که اگر مسبوق سلام دهد نماز وی و نماز امام اول اگر فارغ نشده باشد فاسد شود مسئله اگر در رکوع یا در سجده حدث رسید و وضو کرده بر همان نماز بنا نمود واجب است که آن رکوع یا سجده را اعاده کند و اگر در رکوع و یا در سجده یاد آمد که در رکعت اول یک سجده ترک شده است و در همان وقت آن را قضا کرد مستحب است که آن رکوع یا سجده را نیز اعاده کند مسئله

مسئله اگر امام را حدث رسید و با وی یک مقتدی ست پس آنکه امام نیت خلافت می کند مقتدی خلیفه شود زیراکه
از برای تعیین ست و اینجا احتیاج به تعیین نیست پس اگر این مقتدی زن باشد یا کودک بود و بقول بعضی نماز امام
فاسد شود زیراکه زن یا کودک امام وی گردد و بقول بعضی نماز مقتدی فاسد شود زیراکه بی امام میماند و چون امام او را
خلیفه نکرده است و خود صلاحیت آن ندارد خلیفه نشود اگرچه تعیین ست بخلاف مرد که آن از برای تعیین و صلاحیت خلافت دارد خلیفه شود

باب ما یفسد الصلوة و ما یکره فیها

مسئله یکی از مفسدات نماز سخن گفتن ست اگرچه سهو باشد یا در خواب
دوم سلام دانسته زیراکه سلام سهو مفسد نماز نباشد بنابرآنکه از جمله اذکار ست سوم جواب سلام سهوا یا قصدا
زیراکه جواب سلام از جنس کلام ست چهارم آه یا اوه یا اف گفتن پنجم گریستن با آواز بلند که بسبب درد یا مصیبت بود
بخلاف آنکه از ذکر جنت یا نار باشد ششم تنحنح بی عذر هفتم در جواب عطسه یرحمک الله گفتن و در جواب خبر ناخوش
انا لله و انا الیه راجعون و در جواب خبر خوش الحمد لله گفتن و در جواب خبر عجیب سبحان الله یا لا اله الا الله خواندن
هشتم فتح کردن قراءة غیر امام خود را اما فتح کردن قراءة امام خود را مفسد نماز نیست و بقول بعضی مشایخ اگر بعد
از خواندن امام خود ما یجوز به الصلوة یا بعد از انتقال کردن او بآیت دیگر فتح کرده است نماز فاتح فاسد شود
و اگر امام گرفت نماز وی نیز فاسد شود و بقول بعضی نماز هیچ کدام فاسد نگردد و علیه الفتوی نهم از مصحف
خواندن دهم بر چیزی نجس سجده کردن یازدهم آنچه از مردم توان خواست از خدا تعالی خواستن دوازدهم
خوردن یا نوشیدن سیزدهم عمل کثیر کردن بدانکه در عمل کثیر اختلاف بسیار ست نزدیک بعضی عمل کثیر آنست
که در کردن بسوی دو دست احتیاج افتد و نزدیک بعضی آنست که عامل آن را ناظر در نماز نداند و علیه عامة المشایخ
و نزدیک بعضی آنکه خود مصلی آن عمل را کثیر داند امام سرخسی گوید این بهتر ست زیراکه این باب تعلق به مبتلا
برای مبتلا مسئله شخصی یک رکعت نماز گذارده بود و در رکعت دوم پیش آنکه دست بردارد در سجده بیاد آورد که [illegible]
در غیر آن نماز شروع کرده است رکعت اول را در حساب نیاورد و اگر بهمان نماز شروع کرد [illegible]
و رکعت اول در حساب باشد مسئله عمل قلیل مفسد نماز نباشد و آن [illegible]
مسئله اگر کسی بجا آن در موضع سجود مصلی [illegible] نماز مصلی فاسد نگردد ولیکن گذرنده گناهکار شود [illegible]
در موضع سجود تفصیل ست در مسجد صغیر هرجا که باشد [illegible]

موضع سجود دانسته که دران سجده میکند و نزدیک بعضی بر هر موضع که در وقت خشوع نظر افتد آنرا حکم موضع سجود
پس اگر گذشت زیر دکانی که بالای آن شخص نماز میگذارد و بعضی اعضای این ره رو بعضی فروتر اعضای مصلی را
مقابل گشت بروایت ثانی بزه کار شود دیگر آنکه در موضع سجود نگذشته باشد مسئله مصلی که در صحرا نماز میگذارد
مستحب است که نزدیک موضع سجود مقابل یکی از دو چشم خود ستره استاده کند طول آن یک گز باشد و سطبری آن
چون سطبری انگشت میانه بود جائز نیست که ستره را پیش خود بغلطاند یا بجای ستره بر زمین خط بکشد مسئله
اگر ستره در پیش نباشد و شخصی خواهد که در پیش وی شده بگذرد و یا خواهد که درمیان ستره و مصلی روان شود جائز است
که مصلی او را به تسبیح یا باشارت منع کند و هر دو روا باشد مسئله ستره امام مر مقتدی را کفایت کند اگرچه
مقتدی مسبوق باشد چنانکه در جامع الرموز است مسئله چون پیش مصلی راه نبود و ظن عدم مرور باشد روا است
که ستره را ترک کند **فصل در مکروهات** مسئله یکی از مکروهات سدل ثوب است و سدل در چادر آنست
که چادر را بر سر یا بر کتف اندازد و هر دو طرف آن را فرو گذارد و در قبا و مانند آن آنکه آنرا بر کتف اندازد و بی آنکه
هر دو دست را در آستین در آرد یا هر دو جانب آنرا ضم کند دوم جمع کردن اطراف جامه که بخاک یا مانند آن آلوده
نشود سوم برهنه بودن یا بجامه بازی کردن چهارم جمع کردن موی را بالای سر یا پیچیدن آنرا و درآوردن اطراف آنرا
در اصول آن پنجم پیچیدن یا کشیدن انگشتان را که آواز برآید ششم دیدن بجانب راست و چپ یا میلان سر اگر
بگوشه چشم بیند مکروه نبود هفتم دور کردن سنگریزه مگر یکبار برای سجده هشتم دست بر تهیگاه نهادن نهم اندام شکستن دهم
مانند سگ نشستن چنانکه بر هر دو سرین نشیند و هر دو زانو را ایستاده کند یازدهم در سجده بازو گستردن دوازدهم بی عذر
چهار زانو نشستن سیزدهم استادن امام تنها در محراب مسجد یا بالای صفه و دکان یا بر زمین چهاردهم استادن مصلی عقب صفیکه
دران فرجه باشد پانزدهم بودن صورت حیوان بالای سر مصلی یا در پیش او و یا در برابر او اگر در عقب مصلی یا در زیر پای او باشد مکروه
نبود زیرا که درین اهانت صورت است شانزدهم برای سستی و کاهلی برهنه سر نماز خواندن اگر برای خشوع و فروتنی خواند
مکروه نبود هفدهم در جامهای بذله نماز خواندن که آن جامها در مجالس بزرگان نرود هیجدهم برای دور کردن خاک
بر پیشانی مسح کردن نوزدهم جانب آسمان دیدن بستم پیچ و شمار سجده کردن بست و یکم آیات و تسبیحات را بدست شمردن
مسئله پوشیدن جامه که دران صورت حیوان باشد مکروه بود مسئله مکروه است وطی کردن بالای مسجد و بول کردن در آن

در دیدن بران مکروه است نشستن در مسجد بدانسته مسئله در مسجد نقش کردن بگچ یا بچوب یا آب طلا مکروه نبود مسئله ایستادن
امام در مسجد و سجده کردن در محراب آن مکروه نباشد مسئله نماز گزاردن عقب پشت شخصی که نشسته سخن میکند مکروه نبود مسئله نماز گزاردن
بر بساطی که دران صورت حیوان بود مکروه نباشد مگر آنکه سجده بر صورت افتد و صورت صغیر که ناظر را از بعید ظاهر نشود مکروه نباشد
و نیز صورتیکه سر آنرا محو کرده باشند و صورت غیر جاندار مکروه نبود مسئله کشتن مار و کژدم در نماز مکروه نباشد مسئله بول کردن
بر خانه که دران برای نماز جای ساخته اند و آنرا محراب نموده اند مکروه نبود زیرا که آن جای را حکم مسجد نیست **باب صلوة الوتر**
والنوافل مسئله نزدیک امام وتر واجب است و نزدیک صاحبین و امام شافعی سنت است مسئله وتر سه رکعت است
بیک سلام و نزدیک امام شافعی بدو سلام و در یک قول او یک رکعت است بیک سلام مسئله در هر سه رکعت وتر
سوره را با فاتحه ضم کند و همیشه در رکعت سوم پیش از رکوع تکبیر گوید و دست بردارد و قنوت بخواند و در غیر
وتر نخواند بخلاف امام شافعی که نزدیک او بعد از رکوع در نصف آخر از ماه رمضان قنوت خواند و در غیر ماه رمضان
در وتر نخواند و در فجر بعد از رکوع رکعت دوم همیشه خواند مسئله در قنوت وتر با امام شافعی متابعت کند و در فجر
با وی قنوت نخواند و اصح آنست که تا آنکه امام از خواندن قنوت فارغ شود استاده ماند بقول بعضی منتظر سجده بنشیند
مسئله پیش از فجر بعد از ظهر و بعد از مغرب و بعد از عشا دو رکعت سنت است و پیش از ظهر و پیش از جمعه و بعد از
جمعه چهار رکعت نیز سنت است بیک سلام مسئله پیش از عصر و پیش از عشا و بعد از عشا چهار رکعت مستحب است مسئله
نوافل روز زیاده از چهار رکعت بیک سلام مکروه است و نوافل شب زیاده از هشت رکعت بیک سلام [illegible] امام و چهار رکعت بیک سلام
در روز و شب افضل است مسئله در دو رکعت فرض و جمیع رکعات وتر و نوافل قراءة فرض است مسئله لازم است اتمام نفلی که شروع
دران کرده است بقصد اگرچه در وقت طلوع آفتاب یا غروب آن باشد نه آنکه دران شروع کرده است بظن چنانکه گمان برد که نماز
ظهر گزارده است پس شروع کرد دران بعد ازان یاد آورد که ظهر کرده است پس این نماز که دران شروع کرده است نفل شد که اتمام آن
لازم نیست اگر نقض کند مسئله قضا کند دو رکعت اگر چهار رکعت نفل شروع کرده شفعه اول یا ثانی فساد کند زیرا که اگر
در شفعه اول فساد شده است شفعه ثانی بی شروع واجب نشود و اگر در شفعه ثانی فساد شده است قضای شفعه
اول که آنرا ادا نموده است لازم نباید زیرا که هر شفعه از نفل جدا است و نزدیک امام ابو یوسف چهار رکعت قضا
کند زیرا که معتبر نزدیک وی نیت است کذا فی جامع الرموز و نیز درمان است که اگر در نیت تعیین رکعات نکرده است

بالاتفاق دو رکعت قضا کند مسئله اگر چهار رکعت نفل را نیت کرده بود و در شفعه اول یا در شفعه ثانی یا در یک رکعت
از شفعه اول یا در یک رکعت از شفعه ثانی قراءت ترک کرد درین هر چهار صورت بالاجماع قضای دو رکعت لازم آید
و اگر در هر دو شفعه یا در شفعه اول و در یک رکعت از شفعه ثانی قراءة نخواند درین دو صورت نزدیک طرفین قضای دو رکعت
واجب شود زیرا که بترک قراءة در شفعه اول تحریمه باطل شد پس قضای شفعه ثانی لازم نباید بنا بر آنکه در آن شروع صحیح نشده است
و نزدیک امام ابو یوسف قضای چهار رکعت واجب شود زیرا که بترک قراءة نزدیک وی تحریمه باطل نگردد و پس شروع در شفعه
ثانی صحیح باشد و بترک قراءة قضای آن لازم آید و اگر در یک رکعت از شفعه اول و در تمام شفعه ثانی یا در یک رکعت از شفعه
ثانی قراءة نخواند درین دو صورت نزدیک شیخین قضای چهار رکعت لازم آید زیرا که بترک قراءة در یک رکعت از شفعه اول
نزدیک ایشان تحریمه باطل نشود و بقول امام محمد قضای دو رکعت واجب شود زیرا که نزدیک وی بترک قراءة در یک رکعت
نیز تحریمه باطل شود مسئله اگر در چهار رکعت نفل شروع کرده بود و بعد از نشستن شفعه اول نقض کرد قضای شفعه ثانی
لازم نباید زیرا که در آن شروع نکرده است مسئله اگر در چهار رکعت نفل قعده اولی نشست بقیاس فرض شفعه اول
فاسد نشود و قضای آن لازم نباید اگرچه در نفل قیاس آن بود که فاسد شود و قضای آن لازم آید مسئله
جایز است که نفل را نشسته خواند اگرچه قدرت بر قیام داشته باشد و اگر استاده شروع کرد مکروه است که بی عذر
بنشیند مسئله جایز است که نماز نفل را بیرون شهر در حالت سواری در غیر جانب قبله گذارد و برکوع و سجود اشارت
کند زیرا که پیغمبر خدای صلوات الله وسلامه علیه بیرون شهر چنین گذارده است و چون فعل آنسرور علیه السلام مخالف
قیاس بود بر مورد آن اقتصار نمود مسئله اگر در حالت سواری در نماز نفل شروع کرد و بعد از آن فرود آمد جایز است
که بنا شروع تمام کند و در عکس این نماز فاسد شود زیرا که در صورت اول باشارت واجب شده بود برکوع و سجود
ادا می کند پس ادای ناقص بکامل باشد و آن رواست و در صورت عکس ادای کامل بناقص می شود و آن جایز
نیست

فصل در قیام ماه رمضان

مسئله در ماه رمضان بعد از عشا و پیش از وتر یا بعد از وتر بیست رکعت
تراویح به ده سلام سنت است و بعد هر ترویحه بقدر ترویحه بنشینند و توقف کنند به آنکه ترویحه چهار رکعت و هر ترویحه را دو
سلام است و یک جلسه بقدر چهار رکعت بعد از آن مسئله یک ختم در تراویح سنت است برای کسل قوم آنرا ترک نباید کرد
مسئله در غیر ماه رمضان وتر را بجماعت نگذارد و در جامع الرموز می آرد در غیر ماه رمضان وتر را بجماعت

بجماعت گذاردن مکروه است و در ماه رمضان جایز است اگرچه تراویح را بجماعت نگذارده باشد یا با امام دیگر گذارده باشد
یا اگر فرض را با امام نگذارده است در وتر بآن امام اقتدی نکند اما صحیح آنست که در هر حال اقتدی درست باشد کما فی القنیة
بدانکه تراویح سنت موکده است زیرا که خلفاء الراشدین بران مواظبت نموده اند و رسول علیه السلام در ترک مواظبت
از خوف فرضیت فرموده است **فصل در نماز کسوف و خسوف و استسقا** کسوف گرفتن آفتاب را گویند
خسوف گرفتن ماهتاب را و استسقا طلب باران را **مسئله** چون آفتاب گرفته شود امام جمعه با مردم بی اذان و اقامت
بی خطبه دو رکعت نفل با طول قراءت بخواند و قراءت را در آن جهر نکند و در هر رکعت یک رکوع کند خلافا امام شافعی
نزدیک وی در هر رکعت دو رکوع آید و بعد از فراغ تا کشادن آفتاب دعا بخواند و اگر امام جمعه حاضر نباشد هر واحد نماز
در مسجد تنها بخواند **مسئله** نماز خسوف چون نماز کسوف باشد مگر آنکه در آن جماعت نبود **مسئله** چون امساک باران
شود و نزدیک امام خلیفه یا نایب او با مردم شهر بعجز و شکستگی تمام پیاده در صحرا روند و از خداتعالی باران بخواهند و دعا یا توبه
بخوانند بی آنکه قلب ردا کنند و پیش از برآمدن کسی هر بقدر حال خود صدقه برآرد و اگر هر کدام تنها نماز خواند جایز بود و نزدیک صاحبین
امام با قوم دو رکعت نماز نفل بجماعت بخواند و قراءت جهر کند و بعد از نماز بر زمین ایستاده مستقبل مردم دو خطبه بخواند و قوم تمام روی
به قبله نشینند و همچنین تا سه روز سوال کنند کذا فی جامع الرموز و باید که در وقت استسقا ذمی حاضر نباشد زیرا که او وقت طلب
رحمت و اینان مورد غضب الهی اند **باب ادراک الفریضه** **مسئله** شخصی در نماز فجر یا مغرب تنها شروع کرده بود
که اقامت گفتند قطع کند و بجماعت بگذارد اگرچه یک رکعت گذارده باشد زیرا که اگر رکعت دوم را ضم کند در فجر نماز
تمام شود و در مغرب اکثر را گذارده باشد و للاکثر حکم الکل پس جماعت از وی فوت شود یا بعد غروب پیش از فرض
دو رکعت نفل گذارده باشد و آن مکروه است نزدیک ما **مسئله** شخصی در فرض چهارگانی تنها شروع کرده بود
که همان فرض را اقامت گفتند بشکند و اقتدا بکند مگر آنکه رکعت اول را بسجده مقید کرده باشد پس رکعت دوم را نیز یاوری
یار کند تا دو رکعت نفل شود بعد از آن قطع کرده بجماعت ملحق شود بدانکه در قطع اگرچه ابطال عمل است و خداتعالی
فرموده است ولا تبطلوا اعمالکم اما ابطال که برای کمال عمل بود در حقیقت ابطال نیست پس در فعل این حکم نباشد **مسئله**
اگر در نماز چهارگانی سه رکعت تنها گذارده بود که اقامت گفتند رکعت چهارم را نیز بگذارد و بعد از آن نیت نفل با امام اقتدا کند
مگر در نماز عصر که نفل بعد آن مکروه باشد **مسئله** اگر در مسجد بانگ نماز گفتند مکروه است که پیش از نماز از مسجد برآید مگر آنکه

نماز گذارده باشد یا مقیم جماعت دیگر بود چنانکه مؤذن یا امام مسجد دیگر باشد یا کسی بود که بی او در مسجد دیگر مردم که بهم جمع شوند یا متفرق گردند مسئله اگر در وقت ظهر یا عشا در مسجد اقامت گفتند مکروه است که پیش از نماز از مسجد برآید اگرچه نماز خود گذارده باشد زیرا که ثواب نفل و فضیلت جماعت خواهد یافت مگر آنکه مقیم جماعت دیگر بود و فرض نگذارده باشد زیرا که جماعت دیگر را در خلل خواهد انداخت بی آنکه ثواب نفل و فضیلت جماعت یابد مسئله کسیکه نماز فجر یا عصر یا مغرب گذارده است مکروه نیست که از مسجد برآید اگرچه اقامت آن وقت گفته شده باشد زیرا که نفل درآن وقت مکروه است و سه رکعت نفل مشروع نیست مسئله کسیکه بمسجد رسید که اگر سنت فجر بگذارم نماز فجر با جماعت نخواهم یافت سنت را ترک کند مگر آنکه بداند که یک رکعت با جماعت خواهم یافت مسئله اگر سنت فجر فوت شده قضا نکند مگر آنکه با فرض فوت شده باشد و نزدیک امام محمد تا زوال آفتاب قضا کند اگرچه بی فرض فوت شود و بعد آنکه اگر سنت فجر با فرض فوت شود تا زوال هر دو را قضا کند و بقول صحیح بعد زوال نیز هر دو را قضا کنند زیرا که چون شب تعریس پیغمبر علیه السلام نماز فجر فوت شده بود سنت را پیش از زوال قضا کرد و فرض را باذان و اقامت و جهر قراءة بجماعت قضا خواند پس از اینجا قیاس کردیم قضای دیگر مکتوبات زیرا که این فعل پیغمبر علیه السلام معقول المعنی است اما چون سنت فجر از باقی سنتها اکد است از قضای آن قضای سنتها لازم نیاید و از قضای آن بتبعیت فرض قضای آن بی تبعیت فرض ثابت نشود ولیکن چون قضای بتبعیت فرض پیش از زوال ثابت شد قضای آن بتبعیت فرض بعد از زوال لازم آید زیرا که اختصاص بتبعیت پیش از زوال معنی ندارد مسئله چون برای ظهر اقامت گفتند سنت را ترک کند و با امام ملحق شود اگرچه بداند که بعد ادای سنت بجماعت خواهم رسید و پیش از دو رکعت که بعد از ظهر است قضا بگذارد مسئله غیر از سنت فجر و ظهر هیچ سنت را قضا نکنند اگرچه با فرض فوت شده باشد مسئله اگر کسی گمان کند که نماز ظهر را بجماعت بگذارد و یک رکعت از جماعت یافت جماعت یافته شود و ثواب جماعت یابد مسئله کسیکه بعد از فراغ امام از جماعت بمسجد درآید خواست که فرض خود را تنها ادا کند نزدیک کرخی و بعضی دیگر سنت نخواند زیرا که سنت در حق سنت است که فرض را بجماعت گذارده باشد و گفته است حسن بن زیاد که کسیکه فرض را در خانه تنها گذارده جایز نیست که سنت بیارد ولیکن اصح آنست که نیز بیارد زیرا که رسول علیه السلام سنت نماز را ترک نکرده اند اگرچه جماعت فوت شده باشد اما اگر وقت تنگ شده باشد چنانکه می ترسد که اگر سنت ادا میکنم فرض فوت خواهد شد سنت را ترک کند و بفرض ابتدا نماید مسئله اگر شخصی در حالت رکوع امام تحریمه بست و پیش از آنکه برکوع رود امام از رکوع برخواست آن رکعت را با امام حساب نکند و نزدیک امام زفر حساب کند مسئله اگر شخصی پیشتر از امام برکوع رفت هنوز در رکوع بود که امام برکوع رسید نماز وی جایز بود بخلاف امام زفر که نزدیک وی

جایز نباشد زیرا که آنچه پیش از امام آورده است فاسده است پس چیزی را که بر آن بنا کرده است نیز فاسد بود و بنا بر آنکه
بنا بر فاسد فاسد باشد ما می گوئیم چون در یک چیز با امام موافقت کرد بس بند باشد زیرا که برای صحت نماز مشارکت در یک
چیز کفایت کند باب قضاء الفوایت مسئله اگر از شخصی نمازهای یکشبانه روز که پنج فرض و یک وتر است
تمام فوت شد فرض است که به ترتیب قضا کند و اگر بعضی فوایت با وقتی جمع شود میان آن نیز ترتیب فرض باشد مسئله
هر که یاد دارد که وتر نگذارده است نزدیک امام فجر او جایز نباشد مگر آنکه اول وتر را قضا کند و نزدیک صاحبین جایز بود اگرچه
وتر را قضا نگذارده باشد زیرا که نزدیک امام وتر واجب است و نزدیک صاحبین سنت کذا فی جامع الرموز مسئله اگر فرض ظهر
که فرض عشا را بی وضو گذارده است و سنت و وتر را با وضو پس امام سنت را با فرض اعاده کند زیرا که سنت تابع فرض است بخلاف وتر
که آن صلوة مستقله است نزدیک او و چون ادا کرده است وتر را بر عدم آنکه عشا را با وضو گذارده است ترتیب ساقط شد زیرا که این
او وتر یاد ندارد که عشا بر ذمه من است و نزدیک صاحبین وتر را نیز با فرض اعاده کند بنا بر آنکه وتر نزدیک ایشان صلوة مستقله نیست
مسئله ساقط کننده ترتیب نزدیک ما سه چیز است یکی تنگی وقت پس اگر وقت تنگ باشد که قضای و ادای هر دو گنجایش ندارد
هر قدر را که وقت وفا کند با وقتی که قضا نماید چنانکه اگر عشا با وتر فوت شود و از وقت فجر زیاده از قدر پنج رکعت باقی نماند
نزدیک امام وتر را قضا کند و فجر را ادا خواند و اگر ظهر و عصر فوت شود و از وقت مغرب زیاده از قدر هفت رکعت باقی نمانده باشد
ظهر را با مغرب قضا نماید دوم فراموشی چنانکه در حین ادای وقتی فائته بر گرش یاد نیاید سوم فوت شدن شش نماز اگرچه قدیمه بود یا اگرچه
کم شده باشند پس اگر سه از شخصی شش نماز یا زیاده از آن فوت شود جایز است که وقتی را با یاد آن ادا نماید اگرچه وقت وسیع باشد باز اگر فرض
دیگر از و فوت شود با یاد آن در وقت وسیع نیز وقتی جایز بود زیرا که بسبب نمازهای قدیم که بر ذمه او است ترتیب از ذمه او ساقط شده است
اگرچه بعضی از آن گذارده باشد چنانکه از شش نماز کمتر مانده باشد مگر آنکه تمام فوایت را قضا بخواند و بقول بعضی اگر از شش نماز کمتر ماند ترتیب
باز می گردد و امام سرخسی اول را اختیار نموده است و صاحب محیط بر همین فتوی داده است مسئله اگر شخصی یک نماز فوت شد
و با یاد آن پنج نماز ادا کرد همه فاسد شود زیرا که ترتیب واجب بود لیکن نزدیک ایشان فساد آن هر چیز موقوف نبود و هو القیاس
و نزدیک امام بر قضای فائته موقوف باشد پس اگر ششم را نیز با یاد آن ادا کرد همه صحیح شود و اگر فائته را قضا نمود صفت فرضیت آن
پنج باطل گردد زیرا که از بطلان فرضیت بطلان اصل نماز لازم نمی آید و نزدیک امام محمد اصل نماز باطل شود و آنکه نزدیک امام فساد موقوف باشد
بنا بر آنکه اگر مقتضی بر رعایت ترتیب بکثیر لازم آید و آن باطل است باب سجود السهو مسئله اگر یک رکن را

بر رکن دیگر بسهو مقدم گرد چون رکوع قبل قراءة یا در رکن بسبب سهو تاخیر شود چون تاخیر از قیام بعد سهو بزیادتی بر تشهد اول تا مقدار

ادای رکن که اگر بر تشهد اول یک حرف زیاده کرد سجده سهو واجب شود و بقول بعضی خواندن اللهم صل علی محمد سجده سهو لازم نیاید

لیکن معتبر است که تاخیر مقداری که دران یک رکن ادا توان کرد سجده سهو واجب باشد یا یک رکن را بسهو مکرر کند چون دو رکوع

در یک رکعت یا واجبی بسهو تغییر داد چون جهر قراءة در نماز خفیه در جامع الرموز می آرد دین مثال ترک واجب است تغییر واجب

که تکبیرات عیدین از قدر حسب کم یا زیاده کند یا قراءة در رکوع یا در سجود خواند یا واجبی را بسهو ترک شود چون ترک قعده اولی سجده سهو

واجب شود مسئله بسهو چندین سهو بر نیج یکی سجده سهو واجب باید بسهو امام بر امام و مقتدی سجده سهو واجب شود و در حاشیه چلپی می گوید

چون امام سجده سهو کند مقتدی باوی متابعت نماید و اگر امام سجده نکرد مقتدی نیز نکند مسئله مسبوق در سجده سهو با امام متابعت کند

بعد از ان آنچه از نماز با امام نیافته باشد آنرا بخواند مسئله هر که قعده اولی را فراموش کرد تا آنکه نزدیک بقعده است بنشیند و سجده سهو

و اگر نزدیک بقیام آمد استاده شود و در آخر نماز سجده سهو آید و اگر از قعده اخیر بسهو برخاست پیش از آنکه سجده کند بنشیند و بعد تشهد

سجده سهو کند و اگر رکعت پنجم را بسجده مقید کرد فرض وی نفل شود پس اگر خواهد رکعت ششم را نیز بان یار کند اگرچه واجب

نیست زیرا که نفل را که بقصد شروع نکرده است اتمام آن واجب نگردد مسئله اگر در قعده اخیر و تشهد خواند بعد از ان سهو

برخاست تا آنکه رکعت پنجم را سجده نکرده است بنشیند و سلام دهد و اگر سجده کرد فرض وی تمام شود پس رکعت ششم را

نیز بان ضم کند تا هر دو رکعت نفل شود و بعد از تشهد سجده سهو آرد زیرا که اگر رکعت ششم را ضم نکند و بعد رکعت پنجم سجده سهو آرد

بر وجه مسنون واقع نشود و اگر سجده سهو را ترک کند ترک واجب لازم آید و این دو رکعت نفل را بجای سنت ظهر حساب نکند زیرا که

رسول علیه السلام در سنت ظهر تحریمه جدا مواظبت کرده است و هر که درین دو رکعت با امام اقتدا کند دو رکعت بر وی واجب شود زیرا که

بقصد شروع کرده است پس اگر بشکند قضای آن لازم آید و نزدیک امام محمد هر که درین دو رکعت با امام ملحق شود شش رکعت بیارد

و اگر بشکند هیچ لازم نیاید مسئله اگر در دو رکعت نفل سهو افتاد و سجده سهو کند و بعد از سجده سهو نفل دیگر بران بنا نکند تا سجده سهو

درمیان نماز واقع نشود و اگر بنا کرد جایز بود مسئله اگر شخصی را در نماز سهو افتاد و در آخر نماز به نیت سجده سهو سلام داد

اگر بعد از سلام سجده سهو کرد بدان سلام از نماز بیرون آید و هر که با وی بعد از سلام اقتدا کرده باشد اقتدا وی جایز بود و اگر

وی بعد از سلام خنده قهقهه کرد وضو وی بشکست زیرا که در میان نماز خندیده است و اگر مسافر بعد از سلام نیت اقامت

کرد دو رکعتی او چهار رکعتی گردد و اگر بعد سلام سجده سهو نکرد و از نماز بیرون آید و اقتدا او کرد صحیح نشود و وضو نشکند و دو رکعتی

دو دوگانی چهارگانی نکند و مسئله اگر در نماز سهو افتاد و بعد از تشهد اخیر نیت قطع سلام داد جایز نیست که سجده کند زیرا که نیت قطع اینجا باطل بود و تحریمه اول باقی باشد چون در نماز شک افتاد که چند رکعت گذارده است اگر اول مرتبه شک افتاده است نماز را از سر گیرد و اگر بسیار می‌افتد تحری کند و بر تحری بنا نماید زیرا که در استیناف حرج باشد و اگر تحری هیچ جانب رجحان نشود اقل را اعتبار کند و در جاییکه آن را آخر نماز خود گمان میکند بنشیند چنانکه شک افتاد که سه رکعت گذارده است یا چهار رکعت بعد از سه رکعت بنشیند و تشهد خوانده برخیزد و رکعت چهارم کند زیرا که می‌تواند که آخر نماز بعد از سه رکعت باشد پس اگر ننشیند نماز فاسد شود زیرا که قعده اخیر فرض است

باب صلوة المریض

مسئله اگر شخصی بسبب مرض ایستادن نتواند یا مرض او در نماز حادث شده باشد پیش از نماز نشسته بخواند و برکوع و سجود نماز بخواند اگر رکوع و سجود نیز نمی‌تواند کرد نشسته باشارت نماز بخواند و اشارت سجود را از اشارت رکوع فروتر کند و واجب نیست که چیزی بلند پیش آورد تا سجده بر آن آرد و اگر نشستن نیز نتواند [illegible] بر پشت بخوابد و سر و پای بجانب قبله کند و باشارت نماز بخواند و یا بر پهلو بخوابد چنانکه روی بجانب قبله شود و باشارت نماز بخواند و اول اولی باشد و اگر اشارت نیز متعذر گردد نماز را تاخیر کند بچشم یا ابرو یا بدل اشارت نکند مسئله اگر رکوع و سجود متعذر شود و قیام و قعود متعذر نباشد نشسته باشارت نماز بخواند و اگر استاده خواند نیز جایز بود و لیکن نشسته خواندن افضل باشد زیرا که مقصود از نماز سجده است بنابر آنکه در آن نهایت تعظیم است و قعود از قیام بسجده نزدیکتر است مسئله مریض باشارت نماز میگذارد و در اثنای نماز صحت یافت از سر بگیرد و اگر نشسته برکوع و سجود نماز می‌خواند و در میان نماز بر قیام قادر گشت ایستاده شود و باقی نماز را استاده گذارد مسئله اگر در کشتی روان بی عذر نشسته نماز خواند جایز بود و در کشتی بسته بی عذر نشسته خواندن جایز نباشد مسئله اگر شخصی یک شبانروز تمام دیوانه شد یا بیهوش ماند واجب است که نمازهای آن روز را قضا گذارد و اگر یک ساعت بران زیاده گذشت قضای ماضی لازم نیاید و بقول امام محمد تا پنج نماز قضا لازم شود و چون شش نماز را استیعاب کرد قضا ساقط گردد

باب سجود التلاوة

مسئله سجده تلاوت یک سجده است بشرط نماز میان دو تکبیر بی آنکه دست بردارد و بی آنکه در آخر سجده تشهد بخواند یا سلام دهد و تسبیح سجده تلاوت چون تسبیح سجده نماز باشد مسئله بخواندن آیت سجده و بشنیدن آن اگرچه بی قصد شنیده باشد سجده تلاوت واجب شود مسئله سجده تلاوت در قرآن نزد یک چهارده است یکی در آخر سوره اعراف دوم در سوره رعد سوم در سوره نحل چهارم در سوره بنی اسرائیل پنجم در سوره مریم ششم سجده اول در سوره حج بخلاف امام شافعی که نزد یک او سجده ثانی نیز است از سوره حج و آن قول الله تعالی است وارکعوا واسجدوا

تمام کنند زیرا که بتبعیت امام فرض وی چهارگانی شود و بعد از وقت اقتدا جایز نباشد زیرا که چون وقت گذشت
فرض مسافر متغیر نشود مسئله اگر مقیم با مسافر اقتدا کرد مسافر قصر کند و مقیم تمام گذارد و چون مسافر از نماز خود فارغ
شود مستحب است که مر مقتدیان خود را که مقیم باشند بگوید نماز خود را تمام کنید که من مسافرم مسئله وطن اصلی
مبطل خود یعنی بوطن اصلی باطل شود اگرچه دران دو وطن مسافت سفر نباشد چنانکه اگر شخصی با اهل و عیال خود
از وطن اصلی بشهر دیگر انتقال کرد و آنرا وطن اصلی و مسکن خود گرفت چون در وطن اول درآید بی نیت اقامت
مقیم نشود اما به سفر و به وطن اقامت وطن اصلی باطل نگردد چنانکه اگر شخصی از وطن اصلی خود مسافر شد یا در شهری
دیگر به نیت پانزده روز اقامت نمود چون باز بوطن اصلی رود بمجرد دخول مقیم شود مسئله وطن اقامت مبطل خود
یعنی بوطن اقامت و بسفر و بوطن اصلی باطل شود چنانکه اگر شخصی از وطن اقامت به نیت سفر برآمد یا در شهر یا در قریه
دیگر به نیت پانزده روز اقامت نمود اگرچه در میان وطن اقامت و آن شهر یا قریه مسافت سفر نباشد یا بوطن اصلی
خود انتقال کرد وطن اقامت باطل شود چون باز دران وطن بی نیت سفر رود بی نیت اقامت پانزده روز مقیم نشود مسئله
اگر مسافر نماز سفر را در حضر قضا میکند قصر کند و اگر فائته حضر را در سفر قضا میکند تمام کند باب صلوة الجمعة مسئله در وجوب
جمعه هشت چیز شرط است یکی اقامت مصر دوم صحت سوم آزادی چهارم ذکوره پنجم عقل ششم بلوغ هفتم سلامتی
چشم هشتم سلامتی پای چنانکه در رفتن مشقت نباشد کذا فی جامع الرموز اما اگر کسی که در وی این شروط موجود نباشد
در نماز جمعه حاضر شود و با امام اقتدا نماید از نماز فرض وی محسوب شود اگرچه بر وی واجب نشده بود مسئله در ادای
جمعه شش چیز شرط است یکی مصر یا فنای مصر فقها را در تفسیر مصر اختلاف است نزدیک بعضی موضعی است که در وی امیر بود و قاضی
باشد که احکام شرع را نافذ کند و اقامت حدود نماید و بقول بعضی موضعی است که چون اهل آن موضع که بر ایشان
جمعه فرض است در اکبر مساجد آن موضع جمع شوند نگنجند کذا فی حاشیة الچلپی ست و مختار مصنف تفسیر ثانی است
بنا بر آنکه در احکام شرع خصوصا در اقامت حدود سستی ظاهر شده است و فنای مصر موضعی است که برای مصالح مصر
متصل مصر باشد چون موضع تاختن اسپان و جمع شدن لشکر و برآمدن برای تیراندازی و دفن کردن موتی و گذاردن
نماز جنازه و مانند آن دوم سلطان یا نائب او که سلطان امر جمعه را بوی سپرده باشد سوم وقت ظهر چهارم خطبه در
وقت جمعه پیش از نماز و آن نزدیک امام بقدر یک تسبیح است و نزدیک صاحبین ذکر طویل است که آنرا در عرف

عرف خطبه گویند و نزدیک امام شافعی دو خطبه است که هر واحد مشتمل بر تحمید و صلوة و وصیت به تقوی باشد و اولی مشتمل بود
بر قرائة آیتی از قرآن و ثانی بر دعا کافه مومنان چنانکه معهود است و این نزدیک ما سنت است و نیز جماعت که درینجا سه کس غیر امام
سه مرد باشد پس اگر بیش از آنکه امام سجده کند مقتدیان بگریختند امام در ظهر شروع کند مگر آنکه بعد از سجده گریخته باشند یا سه مرد
باقی مانده باشند شنیدن امام **مسئله** جایز است که خلیفه یا امیر حاج در موسم حج در منا نماز جمعه بخواند و امیر موسم را جایز
نبود و در عرفات هیچ یکی را جایز نباشد **مسئله** اگر مسافر یا مریض یا بنده در جمعه امام شود جایز باشد بخلاف امام زفر
که نزدیک او جایز نبود زیرا که بر ایشان جمعه فرض نیست ما می گوییم چون ایشان که حاضر شدند و گذارند فرض اصل ادا شد
مسئله اگر معذور یا محبوس روز جمعه در شهر ظهر را بجماعت گذارد مکروه بود زیرا که جمعه جامع جماعت است پس ظهر از یک جماعت
در آن جایز نبود و از آن است که نزدیک امام ابو یوسف در یک شهر دو جا جمعه جایز نیست مگر آنکه شهر را دو جانب باشد که هر جانب
آن بمنزله شهر بود چون بغداد و نزدیک امام محمد در یک شهر دو جا یا سه جا جامع جایز بود اگرچه آن شهر را دو جانب نباشد و گفته است
مفتی الثقلین که قول صحیح از امام اعظم و امام محمد آنست که در یک شهر در مواضع کثیر جایز بود و کذا فی حاشیة الچلپی بدانکه چون روز جمعه
ظهر معذور بجماعت مکروه باشد ظهر غیر معذور بطریق اولی مکروه بود **مسئله** اگر غیر معذور روز جمعه نماز ظهر را در خانه گذارده باشد
پیش از آنکه امام از نماز فارغ شود سعی کرد که بجمعه برسد نزدیک امام ظهر باطل شود اگرچه جمعه را نیابد و نزدیک صاحبین باطل نشود
مگر آنکه جمعه را بیابد **مسئله** هر که بر وی جمعه فرض باشد واجب است که شنیدن اذان اول بیع را و آنچه از اعمال دنیا از سعی
نماز مانع باشد ترک کند و برای جمعه سعی نماید کذا فی جامع الرموز **مسئله** چون امام بر منبر سوار شود نماز گذاردن و سخن کردن
بر مردم حرام شود کذا فی حاشیة الچلپی و در جامع الرموز میگوید چون امام از مکان خود برای خطبه بیرون آید بر مردم نماز و کلام
حرام گردد مگر وقتیکه خطبه را تمام کند **مسئله** چون امام برای خواندن خطبه بر منبر سوار شود باید که طاهر باشد و روبروی قوم بنشیند
و قوم بجانب امام رو آرند و در جامع الرموز میگوید حسن است که بجانب قبله رو آرند و موذن مقابل امام استاده اذان دوم بگوید بعد
اذان امام بالای منبر استاده دو خطبه بخواند و درمیان هر دو خطبه بجلسه فرق کند چون امام از خطبه فارغ شود موذن اقامت
بگوید بعد از آن امام با قوم دو رکعت فرض جمعه ادا کند **باب العیدین** **مسئله** در روز فطر مستحب است
که پیش از نماز چیزی بخورد و مسواک کند و غسل نماید و خوشبوئی بمالد و خوب ترین جامهای خود بپوشد و صدقه
فطر ادا کرده بجانب مصلی برآید و در راه تکبیر بلند نگوید و اگر آهسته گفت روا باشد و پیش از نماز عید نماز نفل نخواند

مسئله نماز عید بروایت امام بشرایط نماز جمعه واجب شود و هو الاصح مگر آنکه خطبه در نماز عید شرط نباشد و آنکه امام محمد
گفته است که چون دو عید در یک روز جمع شود اول سنت باشد و ثانی واجب بود و بنابر آنست که وجوب آن بسنت ثابت
شده است مسئله اول وقت نماز عید از بلند شدن آفتاب باشد و آخر آن تا زوال آفتاب بود مسئله نماز عید
دو رکعت است چون امام تحریمه بست در رکعت اول بعد از ثنا سه تکبیر گوید بعد از آن فاتحه و سوره جهر بخواند و تکبیر گویان
برکوع رود و باز در رکعت دوم ابتدا بقراءة کند بعد از آن سه تکبیر گوید باز تکبیر گویان برکوع رود و در تکبیرات زوائد دست
بردارد و ارسال کند کما مر فی صفة الصلوة و میان دو تکبیر بقدر سه تسبیح فصل نماید چنانکه عدد کافی است و قوم در تکبیرات
با امام متابعت کنند مسئله چون امام از نماز عید فطر فارغ شود دو خطبه بخواند و در هر دو احکام فطر بیان کند مسئله اگر
کسی نماز عید با امام نرسید قضا نکند مسئله اگر در روز فطر بسبب عذر نماز نگذارند در روز دوم گذارند و اگر در روز دوم نیز عذر شد
در روز سوم جایز نباشد مسئله عید اضحی در احکام چون عید فطر است لیکن در عید اضحی تا گذاردن نماز امساک مستحب باشد اگرچه
خوردن مکروه نبود و هو المختار و در راه عید اضحی تکبیر بلند گوید و امام در خطبه آن تکبیرات تشریق و احکام اضحیه را تعلیم کند و گذاردن
نماز عید اضحی تا ایام تشریق جایز بود و بعد از آن جایز نباشد مسئله آنکه در بعضی مردم در روز عرفه بمشابهت واقفان عرفات
جمع شوند هیچ نیست یعنی از جنس هیچ چیزی که بران ثواب مرتب شود زیرا که وقوف در عرفات عبادت است و در غیر آن معلوم
نیست که عبادت باشد مسئله تکبیرات تشریق از فجر عرفه تا عصر عید بعد هر فرض که بجماعت مستحب گذارند بر مقیم مصر
و بر زنی که بمرد اقتدا کرده باشد و مسافر که بمقیم اقتدا کرده باشد واجب شود و بقول صاحبین از فجر عرفه تا عصر آخر ایام تشریق
واجب شود و بدان مسئله مؤتم تکبیر را فرو نگذارد اگرچه امام فرو گذاشته باشد و تکبیرات اینست الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله
والله اکبر الله اکبر ولله الحمد باب صلوة الخوف مسئله چون خوف دشمن یا درنده سخت شود باید که امام قوم را
دو طائفه کند یک طایفه را بجانب دشمن استاده کند و با طایفه دوم اگر مسافر باشد یک رکعت بخواند و اگر مقیم باشد
دو رکعت ادا کند بعد از آن این طایفه بجانب دشمن رود و آن طایفه در باقی نماز با امام شریک شود و چون امام سلام دهد
طایفه دوم مقابل دشمن شود و طایفه اول آمده باقی نماز خود را بی قراءة تمام کند بعد از آن طایفه اول بجانب دشمن
رود و طایفه دوم بیاید و نماز خود را با قراءة تمام نماید و در نماز مغرب امام با طایفه اول دو رکعت بخواند و با طایفه دوم
یک رکعت و حکم نماز مقیم چون حکم نماز مسافر باشد و چون خوف سخت تر شود و هر دو هم از توجه بقبله عاجز شوند

هر کدام تنها در سواری بهر جانب که تواند ما بشارت بخواند مسئله اقبال کردن و مشی نمودن و سوار شدن تمام
فاسد شود باب الجنائز جنائز جمع جنازه است و جنازه بفتح جیم میت را گویند و بکسر جیم سریر را گویند کذا فی حاشیة الچلپی
مسئله چون شخصی نزدیک بموت شود سنت است که روی او بجانب قبله کنند و او را بر پهلوی راست بغلطانند و یا بر
قفا بخوابانند و ثانی مختار است و کلمه شهادت تلقین کنند و در جامع الرموز می آرد و کلمه شهادت را نزدیک وی بلند گویند چنانکه وی
بشنود و او را امر بگفتن آن نکنند چه در آن خوف ابا باشد و چون بمیرد زنخدان او را ببندند چنانکه دهن وی بسته شود و چشمان
او را بپوشند مسئله تخت میت یعنی آنکه میت را بر آن غسل دهند و بقول بعضی آنکه او را بر آن بگور برند و کفن او را پیش
از آنکه او را در آن بپیچند سه بار یا پنج بار یا هفت بار خوشبوی کنند یعنی مجمر را گرد آن بگردانند و از آن زیاده نکنند کذا فی جامع الرموز
و در برهان می آرد در سه وقت نزدیک میت خوشبوی بسوزند یکی در وقت بر آمدن روح او و دوم در وقتیکه او را غسل دهند
سوم در وقتیکه او را کفن بپوشانند و جائز نیست که مجمر را همراه میت بدفن برند یا در قبر او خوشبوی بسوزند مسئله چون مرده را برای
غسل بر تخته آورند جامها را از تن وی بکشند و عورت او را بپوشند اول وضو بکنانند و مضمضه و استنشاق نیارند و نزدیک امام شافعی
مضمضه و استنشاق نیز بیارند و به آبی که برگ کنار یا اشنان جوشیده باشند غسل دهند و اگر برگ کنار و اشنان نباشد به آب خالص
غسل دهند و سر و ریش او را بخطمی یعنی بگل خیرو بشویند طریق غسل آنست که اول میت را به پهلوی چپ بغلطانند و بر پهلوی
راست وی آب بریزند چنانکه آب تا تخت او برسد و زیر میت شسته شود و بعد از آن او را به پهلوی راست بغلطانند و همچنان
آب بریزند و آنکه غلطانیدن بر پهلوی چپ را مقدم کرد بنا بر آنکه بدایت غسل از پهلوی راست شود و بعد از آن میت را
بنشانند و شکم وی را نرمی بدست مسح کنند و اگر چیزی از شکم بر آید آنرا بشویند و غسل او را اعاده نکنند بعد از آن بدن میت را
بجامه خشک کنند مسئله ناخن میت نگیرند و موی وی را شانه نکنند و نزدیک امام شافعی ناخن بگیرند و موی را شانه کنند
مسئله بر سر و ریش میت حنوط یعنی خوشبوی مرکب کذا فی جامع الرموز و بر مساجد کافور بمالند فصل در تکفین میت مسئله
سنت کفن مردان سه جامه است ازار و پیراهن و لفافه اما ازار و لفافه از سر تا قدم باشد و پیراهن از گردن تا قدم بود
و در پیراهن جیب و آستین نکنند و تریز نه دوزند و متاخران دستار را مستحب داشته اند مسئله سنت کفن زنان
پنج جامه است ازار و پیراهن و دامنی و لفافه و سینه بند و در حاشیه چلپی است که طول دامنی دو گز باشد و عرض آن
بقدریکه سر آنرا بپوشد و طول سینه بند سه گز باشد و عرض آن از بغل تن تا زانو بود مسئله کفن کفایت برای مردان

دو جامه است ازار و لفافه و برای زنان سه جامه ازار و لفافه و دامنی مسئله طریق پوشانیدن کفن اینست که اول بر جنازه
میت لفافه بگسترانند و بالای آن ازار اندازند بعد ازان اگر میت مرد است پیراهن پوشانیده بالای ازار خوابانند و اول
از جانب چپ ازار بپیچند بعد ازان از جانب راست بعد ازان لفافه را نیز همچنان بپیچند و اگر زن است بعد از پوشانیدن
پیراهن موهای سر او را دو گیسو سازند از هر دو طرف بالای سینه بر پیراهن اندازند و بالای پیراهن دامنی پوشانند بعد ازان ازار
و لفافه را بطریق مذکور بپیچند و بالای آن سینه بند بپیچند کذا فهم من جامع الرموز بعد ازان اگر خوف انتشار کفن باشد کفن را
از جانب سر و پای به بندند کذا فی البرهان فصل در نماز جنازه مسئله نماز جنازه فرض کفایت است یعنی اگر بعضی هم گذارند
دیگران ساقط شود و اگر کسی نگذارد همه گنهگار گردند مسئله نماز جنازه چهار تکبیر است یکی تحریمه سه دیگر در تحریمه دست
بردارند بعد ازان ثنا گوید در سه دیگر دست نبردارد و بعد از تکبیر دوم درود فرستد و بعد از تکبیر سوم دعا بخواند بعد از تکبیر
چهارم سلام دهد مسئله در نماز جنازه قرائة نبود و تشهد نباشد بخلاف امام شافعی که نزدیک وی بعد از تحریمه ثنا و بعد از
ثنا فاتحه بخواند مسئله برای کودک اگر پسر است بعد از تکبیر سوم این دعا بخواند اللهم اجعله لنا فرطا و اللهم اجعله لنا ذخرا و اجرا
واجعله لنا شافعا و مشفعا و اگر دختر است چنین گوید اللهم اجعلها لنا فرطا واجعلها لنا ذخرا و اجرا واجعلها لنا شافعة و مشفعة
و برای بالغان چنین گوید اللهم اغفر لحینا و میتنا و شاهدنا و غائبنا و صغیرنا و کبیرنا و ذکرنا و انثنا اللهم من احییته
منا فاحیه علی الاسلام و من توفیته منا فتوفه علی الایمان مسئله امام در نماز جنازه مقابل سینه میت استاده شود
زیرا که سینه محل نور ایمان است مسئله سزاوار بامامت سلطان است و اگر حاضر نباشد قاضی است و اگر قاضی حاضر نباشد امام
محله است و اگر حاضر نباشد ولی میت است بترتیب عصبات و اگر باذن ولی دیگری امامت کرد جایز بود و اگر بی اذن کرد
ولی تواند که اعاده کند و اگر ولی امامت کرد غیر ولی را جایز نیست که اعاده کند مسئله اگر میت را پیش از آنکه بروی نماز گذارند
دفن کردند جایز است که بر قبر وی نماز گذارند مگر آنکه ظن شود که آماسیده و ریزیده باشد تا سه روز آن را مقدر کرده اند مسئله
در حالت سواری نماز جنازه روا نبود زیرا که هر چند بظاهر دعاست و ارکان نماز دران موجود نیست اما در حق تحریمه نماز است
پس بی ضرورت ترک قیام دران جایز نباشد مسئله نماز جنازه در مسجد جماعت مکروه بود مگر آنکه میت در خارج مسجد باشد
زیرا که چون میت داخل مسجد باشد احتمال است که مسجد آلوده شود و بقول بعضی اگر چه میت خارج مسجد بود نماز جنازه در
مسجد مکروه باشد زیرا که بنای مسجد از برای پنج نماز است مسئله چون بچه زاده بمیرد اگر بعد از زادن گریسته باشد

باشد او را نام نهند و غسل دهند و کفن پوشانند و بر وی نماز گذارند و اگر بعد از زائیدن نگریسته است غسل داده و در
جامه پیچیده دفن کنند و بر وی نماز نگذارند و بر قول مختار و در تسمیه وی اختلاف است لیکن مختار آنست که نام نهند کما فی شرح الچلپی
مسئله اگر کودک از دار حرب بیاید و کسی از مادر و پدر وی همراه نیست به تبعیت دار الاسلام مسلمان شود و اگر با وی مادر
و پدر هست یا یکی از ایشان چون یکی مسلمان شود وی نیز به تبعیت آن مسلمان گردد و اگر وی تنها اسلام آورد و اگر عاقل است
اسلام وی مقبول باشد پس در هر سه صورت چون وی بمیرد بر وی نماز گذارند مسئله چون کافر بمیرد و اگر ولی وی مسلمان
است او را چون شستن نجاسات بشوید یعنی ابتدا بوضو و تیامن نکند و بخرقه پیچیده در مغاک تنگ بیندازند مسئله سنت است
که جنازه را چهار کس بردارند و آنگه نهی تو مقدم جنازه را بعد از آن موخر آنرا بر کتف راست خود باز مقدم جنازه را
بعد از آن موخر آنرا بر کتف چپ خود و جنازه را بسرعت ببرند بی دویدن مسئله مستحب است که روندگان با جنازه در راه
عقب جنازه روند و مکروه است که پیش از نهادن جنازه بنشینند مسئله در قبر لحد کنند و میت را از جانب قبله در لحد فرود
آرند و در وقت نهادن وی واضع بگوید بسم الله و علی ملت رسول الله و روی میت را جانب قبله کنند و گره ها که برای خوف
انتشار کفن بود بگشایند بعد از آن بخشت خام یا قصب لحد را بپوشند و قبر زن را در وقت دفن کردن بجامه پرده کنند
چون سر لحد را پوشیدند قبر را بخاک پر کنند و مقدار یک وجب یا چیزی زیاده از زمین بلند سازند و مربع نکنند و لا تجصیص
از عالمگیری باب شهید مسئله شهید کسی است که طاهر باشد و بالغ بود و بچیزی تیز او را بظلم کشته باشند و بکشتن وی مال واجب
نشده باشد یا مرده را مجروح یافته باشند یا مشرکان یا اهل بغی یا قطاع طریق او را کشته باشند اگرچه مجروح نشده باشد پس
جنب و حائض و نفساء و کودک شهید نباشد و کسی را که بچیزی ثقیل کشته باشند شهید نشود مگر مقتول مشرکان یا اهل بغی و
قطاع طریق که مقتول ایشان بهر طریق که کشته باشند شهید است و بکشتن بحد و قصاص شهید نگردد و کسیکه بسبب قتل آن
بر قاتل دیه واجب شده باشد شهید نبود اما اگر پدر پسر خود را بشیء تیز بظلم بکشد بر پدر مال واجب شود و پسر شهید باشد
زیرا که مال بر پدر از برای زجر و عبرت واجب شده باشد نه از برای قتل پسر و نزدیک صاحبین بکشتن بچیزی ثقیل قصاص
واجب شود و مقتول شهید باشد مسئله هر چه که خاص میت نیست چون پوستین و قبا و کلاه و سلاح و موزه از شهید جدا کنند و آنچه
از جنس کفن کم باشد زیاده کنند و آنچه زاید بود کم کنند چنانکه از کفن مسنون کم و زیاده نشود مسئله شهید را غسل ندهند
و نماز جنازه را بر وی خوانده با خون او را دفن کنند و کودک و جنب و حائض و نفساء را غسل دهند مسئله شخصی را که بظلم مقتول یافتند

و قاتل او معلوم نیست اگر در جائی است که بر اهل آن دیت و قسامت لازم شود او را غسل دهند یعنی تیر کشته باشند یا چون آن
و اگر در جائی است که بر اهل قسامت واجب نیاید چون شارع عام و مسجد جامع او را غسل ندهند زیرا که شهید است مگر آنکه هیچ
تیزی ... باشد چه در نزدیک امام شهید نیست پس او را غسل دهند اگر چه بعصای کبیر کشته باشند و
... اگر ... شود که ... کشته اند شهید باشد پس نزدیک ایشان او را غسل ندهند و اگر معلوم شود که
... کشته اند شهید نبود پس بالاتفاق او را غسل دهند زیرا که نفس قتل واجب کرده است دیت را و عدم وجوب
دیت ... جهل قاتل مقتول را شهید نمی گرداند و اگر هیچ معلوم نشود که بچه چیز کشته اند واجب است که او را
غسل دهند زیرا که معلوم نیست که نفس این قتل چه چیز را واجب کرده است و آنچه بالفعل واجب است دیت است
پس همان معتبر باشد مسئله کسیکه در معرکه مجروح شد بعد از آن خواب کرد یا چیزی خورد یا نوشید یا او را علاج
کردند یا از معرکه زنده آنجیه بردند یا تمام یک وقت نماز یا فوت ادای نماز با فتارت عاقل ماند چنانکه در حاشیه چلپی است
یا چیزی وصیت کرد در همه صورتها او را غسل دهند و نزدیک امام محمد بمجرد وصیت غسل ندهند مسئله اگر باغی
یا قطاع طریق کشته شد او را غسل دهند و بر جنازه او نماز نگذارند **باب الصلوة فی الکعبة** مسئله درون کعبه نماز گزاردن
از فرض و نفل همه جایز است و نیز در آن جماعه روا است اگر چه پشت مقتدی بجانب پشت امام باشد اما اگر پشت
مقتدی بجانب روی امام باشد روا نبود زیرا که بر امام مقدم خواهد شد و آن جایز نیست مسئله از برای تعظیم کعبه
نماز بر بام آن مکروه بود و نزدیک امام شافعی درون کعبه بر بام آن نماز روا نبود مگر آنکه مقابل مصلی از دیوار کعبه
مقدار چوب پیش پالان شتر بلند باشد مسئله اگر مقتدیان در حرم با امام اقتدا کردند چنانکه گرد کعبه احاطه
نمودند هر که در جانب امام از امام بکعبه نزدیکتر باشد نماز وی روا نبود زیرا که از امام مقدم شود و در سه جانب دیگر
هر چند از امام بکعبه نزدیکتر باشد نماز وی روا بود زیرا که از امام مقدم نشده است **کتاب الزکوة** مسئله در طلا و
نقره و در سوائم و در اموال تجارت اگر در تصرف مالک باشد و مالک آزاد و مکلف بود بگذشتن یکسال زکوة
واجب شود مگر آنکه بقدر نصاب نباشد یا زاید از حاجت اصلی نبود زیرا که آنچه بآن حاجت اصلی است در آن
زکوة واجب نشود چون غله برای خوردن و جامه برای پوشیدن و رخت خانه و دواب سواری و بندگان خدمت و
سلاح استعمال و آلات حرفت و کتب مر اهل کتب را مسئله بر مکاتب زکوة واجب نشود زیرا که مال مکاتب

مالک وی نیست اگرچه او را تصرف در آن جایز است مسئله بر قرضی که از نقد روی زکوة واجب نشود مگر آنکه قرض
حق تعالی باشد چون نذر و کفارت یا زکوة پس برین تقدیر اگر مال وی بقدر نصاب باشد یا زیاده از آن
بر تمام مال زکوة واجب شود زیرا که مر وجوب زکوة را فراغ از این قرض شرط نیست مسئله در مال ضمار یعنی
در مالیکه از مالک غایب است و امید حصول آن نیست زکوة واجب نشود چون مال مفقود و ساقط در بحر و مغصوبی
که بر آن گواه نباشد و مدفون در صحرا که مکان آن فراموش شده باشد و مال قرض که قرضدار بعد از سالها پیش
قومی بآن اقرار کند و مالی که ظالم آن را بظلم گرفته باشد و بعد از سالها بمالک آن برسد زیرا که در مال ضمار
مالک تصرف نمی تواند و ملک ذات بی ملک تصرف در وجوب زکوة نفع نمیکند و نزدیک امام شافعی در مال ضمار بعد
از رسیدن بمالک آن ادا کردن زکوة سالهای گذشته واجب شود مسئله مالی قرض که قرضدار آن بر آن مقر است اگرچه
مفلس بود یا قاضی بافلاس او را حکم کرده باشد یا قرضدار منکر است و مالک بران گواهان دارد یا قاضی بران واقف
باشد چون آن مال بمالک آن برسد زکوة سالهای گذشته واجب شود مسئله اگر چیزی برای تجارت خرید بعد از آن
نیت خدمت کرد در آن زکوة واجب نشود اگرچه بازنیت تجارت کرده باشد فاما اگر او را بفروشد در بهای آن زکوة
لازم شود مسئله اگر شخصی مالی را که ورای طلا و نقره و یا سوائم باشد بملک اختیاری مالک شود چون
بیع و هبه و وصیت و نکاح و خلع و صلح از خون و در وقت مالک شدن نیت تجارت کند نزدیک امام ابویوسف
در بهای آن زکوة واجب شود و نزدیک امام محمد در آنچه به بیع مالک شود زکوة لازم گردد و نزدیک بعضی خلاف در صاحبین
برعکس مذکور است اما اگر بعد از مالک شدن نیت تجارت کند یا بملک غیر اختیاری مالک شود چنانکه بارث
مالک گردد زکوة لازم نشود اگرچه در وقت مالک شدن نیت تجارت کرده باشد [illegible] مسئله اگر شخصی [illegible]
مال را بفقیر [illegible] میکند و در وقت [illegible] یا در وقت جدا کردن نیت [illegible] مسئله
اگر شخصی تمام مال خود را بفقیر تصدق کرد زکوة از ذمه وی ساقط گردد اگرچه بی نیت ادای زکوة تصدق
کرده باشد و اگر بعض مال را بی نیت تصدق کرده است نزدیک امام محمد آنچه تصدق کرده است زکوة آن
ساقط شود و نزدیک امام ابویوسف نه چرا که خیرات کرده است زکوة آن نیز [illegible] باقی [illegible]
اگر شخصی دو صد درم دارد بعد از گذشتن سال تمام [illegible] زکوة [illegible]

محمد زکوة آن صد درم که آنرا خیرات کرده است از ذمه وی ساقط شود و نزدیک امام ابو یوسف واجب است
که زکوة ده درم صد را ازین صد که باقی مانده است ادا نماید باب الزکوة الانعام مسئله نصاب شتر پنج و نصاب
بقر سی و نصاب غنم چهل پس هرچه ازین بدین قدر نصاب رسد اگر سائمه باشد بعد از سال در آن زکوة
واجب شود چنانکه مذکور شود و سائمه آنست که در اکثر سال بچراگاه برود مسئله در پنج شتر بختی باشند
یا عربی یک بز واجب شود و در ده دو بز و در پانزده سه بز و در بیست چهار بز و در بیست و پنج بنت مخاض واجب شود
یعنی بچه شتر که یکسالی بر وی گذشته باشد و در سی و شش بنت لبون یعنی بچه شتر که بر آن دو سال گذشته باشد
و در چهل و شش حقه یعنی بچه شتر که بر وی سه سال گذشته باشد و در شصت و یک شتر چهار ساله واجب گردد
و در هفتاد و شش دو بنت لبون و در نود و یک تا یکصد و بیست دو حقه لازم شود و باز در هر پنج یک بز دیگر لازم آید
و در یکصد و چهل و پنج یک بنت مخاض و دو حقه واجب گردد و در یکصد و پنجاه سه حقه باز از سر گرفته شود
پس در هر پنج یک بز دیگر واجب شود و در بیست و پنج بنت مخاض و در سی و شش بنت لبون و در چهل و شش
که جمله یکصد و نود و شش شود تا دویست چهار حقه واجب گردد و باز همیشه از سر بگیر چنانکه بعد از یکصد و پنجاه گفته شد
و بعد هر پنجاه یک حقه زیاده کند مسئله در سی بقر باشد یا جاموش یک تبیعه واجب شود یعنی بچه گاو یا جاموش
که بر آن یکسال گذشته باشد و در چهل یک مسنه واجب گردد یعنی بچه مذکور که بر آن دو سال گذشته باشد و آنچه
زیاده شود تا شصت آنرا حساب کنند و در شصت دو چند سی واجب گردد و باز در هر سی یک تبیعه و در هر چهل
یک مسنه لازم شود و در شصت دو تبیعه و در هفتاد یک تبیعه و یک مسنه و در هشتاد دو مسنه و در نود سه تبیعه
و در صد دو تبیعه و یک مسنه و در یکصد و ده یک تبیعه و دو مسنه و در یکصد و بیست چهار تبیعه یا سه مسنه
همچنین الی غیر النهایه مسئله در چهل میش باشد یا بز بود یکی از جنس آن واجب شود و باز در یکصد و بیست و
یک دو از جنس آن باز در دو صد و یک سه از جنس آن باز در چهار صد چهار از جنس آن لازم شود و باز
در هر صد یک زیاده کند مسئله در اشتر و خر هر قدر که باشد زکوة لازم نشود مگر آنکه برای تجارت باشند
مسئله در عوامل و حوامل و آنکه علف در خانه خورند زکوة لازم نشود مسئله در بره گوسفند و بچه شتر و گوساله هر قدر که
باشد زکوة لازم نیاید مگر به تبعیت کبیر زیرا که اگر در چهل بره گوسفند یا در پنج بچه شتر یا در سی گوساله یا بچه جاموش یکی کبیر باشد

بنسبت آن نصاب ثابت شود چنانکه در حاشیه چلپی است مسئله در اسپان نر که با آن مادیان نبود زکوة لازم نشود
و نیست در مادیان که با آن نر نباشد بیک روایت زکوة لازم نیاید مسئله در چهل اسپان که نر و مادیان باهم
مختلط باشند و هم سائم بوند از هر اسپ یک دینار یا ربع عشر قیمت آن لازم شود و بقول بعضی این اختیار از این عرب است
زیرا که قیمت آن قریب بایکدیگر باشد کذا فی حاشیة الچلپی و نیز در آنست که زکوة مذکوره در اسپان مختلط نزدیک امام است
و نزدیک صاحبین در اسپان زکوة واجب نیست مختلط باشند یا منفرد بوند و فتوی بر قول صاحبین است و بقول بعضی نزدیک
امام مر اسپان را نصاب نیست و بقول بعضی نصاب هست اما در تعیین عدد نصاب اختلاف است و بقول ابو جعفر طحاوی
نصاب آن پنج است پس اگر کم از پنج باشد زکوة واجب نشود و بقول بعضی سه است و بقول زیلعی دو مختار است مسئله
انچه از زکوة و کفارت و عشر و نذر واجب شده باشد اگر در بدل آن قیمت آن دهد روا باشد مسئله بر مصدق
واجب است که وسط بگیرد چنانکه نه نیک نفیس باشد و نه نیک نزار و اگر وسطها نیابد بگیرد ادنی را با زیادتی یا اعلی را
و رد بکند زیادتی را مسئله انچه در میان سال زیاده شود با اصل نصاب ملحق گردد چنانکه مر شخصی را که در اول سال دو صد
درهم باشد و در میان سال صد دیگر حاصل شود و در آخر سال اگر سه صد باقی مانده است از همه زکوة لازم آید اگرچه
بر این صد تمام سال نگذشته باشد زیرا که این صد با آن دو صد ملحق شود مسئله وجوب زکوة به نصاب متعلق شود
و انچه عفو است آنرا اعتبار نباشد چنانکه اگر شخصی مالک سی و پنج شتر شود واجب بر او بنت مخاض است که در بیست و
پنج شتر بوده است پس اگر ده شتر از آن بعد از یک سال هلاک شود واجب بحال خود ماند مسئله اگر بعد از
یکسال تمام نصاب هلاک شود انچه واجب شده بود ساقط گردد و اگر بعض نصاب هلاک شود بهان قدر از زکوة
ساقط گردد مسئله انچه از جنس نصاب هلاک شود اول آنرا بعفو صرف کنند بعد از آن بنصابی که متصل
عفو است بعد از آن بنصابی که متصل آن نصاب است بهمین طریق تا آنکه تمام شود چنانکه اگر از شصت شاة بیست شاة
هلاک شود یا از شش شتر یک شتر هلاک گردد یک شاة که بر چهل شاة و بر پنج شتر واجب بود بحال خود واجب ماند
همچنان اگر پانزده شتر از چهل شتر هلاک گردد چهار را بعفو صرف کنند و یازده را بسی و شش که متصل آنست بیاید
بیست و پنج که واجب دران بنت مخاض است و اگر از چهل شتر بیست شتر هلاک شود چهار را بعفو صرف کنند و
یازده را بسی و شش و پنج را به بیست و پنج باقی بماند بیست شتر که واجب دران چهار شاة است و همچنین اگر هلاک شد

به نیت پنج باقی بماند پانزده که واجب در آن سه شاة است و اگر هلاک شود ده باقی بماند ده که واجب در آن
دو شاة است و اگر هلاک شود دهی و پنج باقی بماند پنج و واجب در آن یک شاة است انچه مذکور شد وقتیکه
تغیر و هم و جنس آن سائم باشند و همی سائم مذکور شده است مسئله اگر باغیان یا سلاطین این زمانه زکوة سوائم
را یا عشر خارج زمین را یا خراج سر را یا زکوة اموال تجارت را گرفته در مصرف آن خرج نمودند روا باشد زیرا که مصرف
خراج مقاتله اند و ایشان نیز از مقاتله اند بنابر آنکه با کفار محاربه میکنند و زکوة مذکور را در مصرف زکوة صرف کرده اند
پس بر خداوندان اموال اعاده آن لازم نیاید و اگر زکوة را در مصرف زکوة صرف نکرده اند بر خداوندان اموال
واجب است که زکوة اموال را بمستحقان آن در خفیه اعاده کنند و بدین فتوی داده آنکه بعضی علما گفته اند که اعاده
واجب نشود زیرا که چون ایشان بر مسلمانان مسلط شده اند حکم ایشان حکم امام باشد و لهذا تفویض قضا و اقامت جمعه
می نماید از ایشان جایز بود و جوابش آنست که نصب قضات و اقامت جمعه انچه از شعار اسلام است ضروریست
و انچه بضرورت ثابت شود بقدر ضرورت جایز باشد و زکوة بر خلاف آنست زیرا که اصل در زکوة آنست که
بخفیه دهد لقوله تعالی و ان تخفوها و تؤتوها الفقراء فهو خیر لکم و آنکه بعضی فضلا گفته اند چون خداوندان اموال
زکوة اموال را به نیت صدقه دادند زکوة بباغیان و سلاطین این زمان دادند از ذمه ایشان ساقط شود و اعادهٔ
آن لازم نیاید زیرا که باغیان و سلاطین این زمان بسبب حقوق مردم که بر ایشان است فقرا اند شیخ ابو منصور
ماتریدی این را قبول نداده و میگوید که اعلام مصدق علیه در ادای زکوة ضروریست و زکوة چون صلوة عبادت
محضه است پس بی نیت خالص نیت خالصا لله تعالی ادا نشود و در این صورت نیت خالص موجود نیست و دیگر آنکه
میگوید مصرف زکوة فقرا اند و باغیان و سلاطین این زمانه بفقرا صرف نمی کنند پس اگر ایشان از خداوندان
اموال زکوة را بظلم گرفتند خداوندان اموال در خفیه بفقرا اعاده کنند و نیز در آن است که اگر در وقت گرفتن
از ایشان بظلم به نیت ادای زکوة و رفع صدقه داده اند از ذمه ایشان ساقط شود زیرا که باغیان و سلاطین
ظالم بسبب حقوق مردم که بر ایشان است فقیر اند و الاول احوط احتیاط تر بدانکه از روایت ثانی معلوم می شود
که سقوط زکوة از مظلوم برای شفقت بر وی و دفع حرج از وی و انکه نظام الدین التیلیمی که از علمای هرات
بود باین روایت تمسک کرده بود لیکن ایشان هراة بگرفتن عشر و زکوة فتوی داده است و گرفتن آن از الصفت

صفت معلومه بر ایشان فرض گردانیده است و منکر آنرا بکفر حکم نموده محض خطا است زیرا که روایت بدایه ابر گز برآن
دلالت نیست و صفت معلومه که مذکور شد آنرا در ترجمه بیان نموده ام مسئله در اموال کودک تغلبی نیز زکوة واجب
نشود و در اموال زن تغلبی واجب شود زیرا که تغلبی قومی است از نصاری عرب چون حضرت عمر رضی الله تعالی عنه از ایشان
جزیه طلب کرد ایشان ازان ابا آوردند و گفتند ما از زکوة مسلمانان دو چند میدهیم اما جزیه نمیدهیم حضرت عمر رضی الله تعالی
عنه بهمان صلح کرد و گفت همین جزیه شما است شما هر چه نام میخواهید بگیرید پس چندان زکوة مسلمانان صلح شد از کودکان ایشان
نباید گرفت چنانکه از کودکان مسلمانان نمیگیرند و از زنان ایشان باید گرفت چنانکه از زنان مسلمانان میگیرند مسئله مالک
نصاب را جایز است که پیش از گذشتن سال زکوة یک سال را یا زیاده ازان ادا کند زیرا که مال نامی سبب است در وجوب
زکوة را و گذشتن سال شرط وجوب ادای زکوة است پس چون سبب وجوب یافته شود ادای زکوة صحیح باشد و اگرچه وجوب ادا نشده
باشد و نیز مالک یک نصاب را جایز است که زکوة چند نصاب ادا کند چنانکه صاحب دویست درم را جایز است که زکوة زیاده از دویست
درم را ادا نماید بعد ازان اگر مالک آن قدر شود که زکوة آن را ادا کرده بود کفایت کند اما هر که مالک نصاب نیست ادای زکوة از وی جایز
نبود یعنی اگر بعد ادا کردن مالک نصاب شود آن ادا کفایت نکند در زکوة این نصاب از ذمه وی ساقط نگردد مگر آنکه از سر نو ادا کند
مسئله نصاب زر بیست مثقال است و نصاب نقره دویست درم که ده درم ازان هفت مثقال باشد چنانکه از ده جز مثقال که درم
هفت جز شود و آن است که این وزن را وزن سبعه گویند پس یک درم نصف مثقال و خمس مثقال باشد و مثقال بیست قیراط است
و درم چهارده قیراط است و قیراط پنج جو است مسئله در زر و نقره معمول باشد یا غیر معمول چون بقدر نصاب رسد ربع عشر
واجب شود و همچنان در کالای تجارت که قیمت آن بنصاب زر یا نقره باشد بقیمتی که مر فقرا را انفع بود یعنی اگر قیمت آن
بدرم انفع است مر فقرا را بدرم قیمت کنند و اگر بدینار انفع است بدینار قیمت نمایند بعد ازان در خمس که از نصاب زیاده
شود ربع عشر واجب گردد زیرا که در کمتر از خمس نصاب کسر لازم آید و در کسور نزدیک ما زکوة واجب نشود پس چون بر دویست
درم چهل درم زیاده شود یک درم در زکوة زیاده گردد و اگر هشتاد زیاده شود دو درم زیاده گردد و همچنان در هر چهل یک درم زیاده شود
و آنچه کمتر باشد عفو بود مسئله اگر در درمها نقره غالب است اعتبار مر نقره راست و اگر غش غالب است آن درمها
را قیمت کنند اگر بنصاب رسد زکوة واجب شود مسئله اگر در میان سال در نصاب نقصان شود آنرا اعتبار نبود
زیرا که معتبر اول سال و آخر سال است چنانکه اگر شخصی را در اول سال بیست دینار یا دویست درم باشد بعد ازان در میان سال

ازان کمتر شود یا در آخر سال نصاب کامل گردد زکوة تمام سال واجب شود مسئله نقره را نزدیک امام باعتبار قیمت ضم
کنند و نزدیک صاحبین باعتبار اجزا ضم نمایند چنانکه اگر شخصی را ده دینار بود و نود درم که قیمت آن نود درم ده دینار باشد
نزدیک امام زکوة واجب شود و نزدیک صاحبین واجب نشود و اگر ده دینار و صد درم باشد باتفاق زکوة واجب
گردد و بدانکه نزدیک صاحبین چون نیمه نصاب زر را با نیمه نصاب نقره ضم کردیم یک نصاب کامل شد پس زکوة واجب شود
و نزدیک امام چون قیمت صد درم ده دینار بود یا زیاده ازان نصاب زر ثابت شود و اگر کمتر از ده دینار بود و قیمت ده دینار
یا زیاده از صد درم خواهد بود پس نصاب نقره موجود گردد پس بهر تقدیر نزدیک امام نیز زکوة واجب شود باب العاشر
عاشر کسی است که حاکم وی را برای گرفتن صدقه تجار بر راه گذر تجار نشانند مسئله اگر تاجری به عاشر گفت که تمام سال
بر من نگذشته است یا گفت از قرض فارغ نیستم یا در زکوة غیر سوائم دعوی کرد که در شهر بفقرا ادا کرده ام عاشر قول وی را
بی سوگند قبول کند و در زکوة سوائم به سوگند نیز قبول نکند زیرا که جائز نیست که زکوة سوائم بفقرا دهد بلکه بر سلطان است که
ازو زکوة گرفته بمصرف زکوة صرف نماید و اگر دعوی کرد که زکوة این سال را بعاشر دیگر ادا کرده ام اگر آن عاشر درآن
سال عاشر بوده است نیز قبول وی را به سوگند قبول کنند بی آنکه ازان عاشر از وی برات طلب نمایند مسئله هرچه
قول مسلم را دران بسوگند قبول کنند قول ذمی را نیز دران بسوگند قبول نمایند اما قول حربی را قبول نکنند مگر در کنیزکی که
گفت این کنیزک ام ولد من است پس اگر حربی در کنیزکی که با وی همراه است دعوی کرد که این کنیزک ام ولد منست عاشر
قول وی را قبول دارد و از وی از زکوة آن کنیزک هیچ چیزی نگیرد و اگر تاجر مسلم است عاشر از مال وی ربع عشر
بگیرد و اگر ذمی است نصف عشر و اگر حربی است و مال وی بقدر نصاب است و معلوم نیست که حربیان از تاجران ما
چه میگیرند عشر بگیرد و اگر قدر گرفتن حربیان معلوم باشد عاشر ما نیز از حربی همان قدر بگیرد که ایشان از تاجران ما
میگیرند مگر آنکه حربیان از تاجران ما تمام مال می گرفته باشند پس عاشر ما از تاجر ایشان تمام نگیرد بلکه بگیرد
عشر مال او را و اگر حربیان از تاجران ما هیچ نمیگیرند عاشر ما نیز از تاجر ایشان هیچ نگیرد مسئله اگر مالی
که با حربی است بقدر نصاب نباشد ازوی چیزی نگیرند اگرچه اقرار بکند که در خانه من بقدر نصاب است
مسئله چون از حربی عشر گرفتند و پیش از گذشتن سال باز بر عاشر گذر کرد اگر از دار الحرب آمده است باز عشر
بگیرند و اگر از دار اسلام بدار حرب رجوع کرده است هیچ نگیرند مسئله در خمر ذمی نزدیک امام عشر است و در خنزیر

هیچ نیست اگرچه با وی هر دو باشد یا یکی ازان هر دو بخلاف امام شافعی که نزدیک وی در هیچ کدام عشر نیست و نزدیک
امام زفر در هر دو عشر هست و نزدیک امام ابو یوسف اگر با وی هر دو است در هر دو عشر است زیرا که خنزیر را چون
با خمر باشد در حق عشر تابع خمر میکند و اگر یکی ازان هر دو است در خمر عشر است و در خنزیر هیچ نیست زیرا که خنزیر
از ذوات قیم نیست پس گرفتن قیمت آن چون گرفتن عین آن باشد و خمر از ذوات امثال است پس گرفتن
قیمت آن چون گرفتن عین آن نخواهد بود مسئله اگر با شخصی مال بضاعت یا مال مضاربت باشد جایز نیست عاشر را که ازان
مال از وی چیزی طلب کند زیرا که آن مال نزد وی امانت است مگر آنکه در مال مضاربت حصه آن شخص
بقدر نصاب رسد پس بقدر حصه آن بر وی زکوة واجب شود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر با بنده ماذون
مال تجارت باشد و وی مدیون بود عاشر را جایز نیست که از مال وی زکوة بگیرد و اگر مدیون نباشد و مولای وی
با وی همراه نبود نیز از مال وی زکوة نگیرند زیرا که کسب وی ملک مولای وی است اما اگر مولای وی همراه وی
بود عاشر از مال وی زکوة بگیرد باب الرکاز مسئله رکاز مال را گویند که زیر زمین بود و مخلوق باشد یا
موضوع و معدن آنکه در همان زمین مخلوق بود و کنز آنکه در زمین موضوع باشد مسئله در معدن زر یا مانند آن
در زمین خراجی باشد یا عشری خمس لازم شود و آنچه باقی ماند مر مالک زمین راست و اگر آن زمین را مالک نیست باقی در یابنده راست
مسئله اگر در خانه کسی معدن برآمد دران هیچ لازم نشود و در زمین دو روایت است بروایت اصل هیچ لازم نشود
و بروایت جامع الصغیر خمس لازم گردد کذا فی جامع الرموز مسئله در مروارید زکوة واجب نشود زیرا که مروارید بقول
بعضی باران ربیع است که در صدف افتد و بقول بعضی صدف حیوانی است که مروارید دران متخلق میشود و دران
هر دو زکوة نیست کذا فی حاشیة الچلپی مسئله در عنبر زکوة لازم نشود زیرا که عنبر بقول بعضی سرگین دابه بحری است و بقول
بعضی در بحر چون گیاه در میروید و درین هر دو زکوة نیست چنانکه در حاشیه چلپی است و نیز در تحقیق است که حکیم طوسی در رساله خود آورده
که در دریا چشمه است که ازان مثل قیر عنبر می برآید و نیز در فیروزه و جز آن از جواهر که در جبال یافته شود زکوة لازم نشود
بخلاف آنچه از جواهر که از خزائن کفار بغلبه بدست آمده باشد دران خمس واجب شود کذا فی حاشیة الچلپی مسئله
کنزی که دران سکه اسلام باشد حکم لقطه دارد و آنکه دران سکه کفر بود ازان خمس لازم شود و باقی مالک خطه راست
که در اول فتح اسلام مالک خطه شده است و اگر مالک خطه نباشد یعنی در اول فتح اسلام آن خطه را ملک کسی

نکرده باشد باقی مر یابنده راست **مسئله** اگر شخصی به امان در دار الحرب رفت و در صحرا از دار الحرب رکاز یافت تمام آن

مر آن مستامن را باشد و اگر در خانهٔ حربی یافت تمام مر صاحب خانه را بود و اگر در زمین دار الحرب که ملک کسی نباشد

رکاز متاع یافت از آن خمس بگیرند باقی مر یابنده را بود

باب الزکوة الخارج **مسئله** در شهد زمین عشری

و در شهد جبل و در میوهٔ جبل و در آنچه از زمین بر آید و آنرا از آب روان و یا از آب باران آب داده باشند نزدیک امام

عشر لازم شود و پیش از آنکه اجرت در دیدن کشت و جز آن بر آورده باشند و اگر چه به پنج اوسق نرسد و تا یکسال

نه ایستد و نزدیک صاحبین و امام شافعی در کم از پنج اوسق هیچ لازم نیاید و وسق شصت صاع است و صاع هشت رطل

و در آنچه یکسال نه ایستد چون خضراوات مانند سیب و جز آن نزدیک ایشان صدقه واجب نگردد و نزدیک امام واجب است

که مالک خضراوات صدقهٔ خضراوات به فقرا دهد نه آنکه از سلطان بگیرد **مسئله** در حطب و غیر آن چون نی و گیاه

صدقه واجب نشود **مسئله** هر چه از زمین بر آید و از دلو یا از دولاب آب داده باشند در آن نصف عشر واجب شود پیش

از آنکه مونت زرع چون اجرت حصاد و جز آن بر آورده باشند **مسئله** در خارج از زمین عشری تغلبی خمس لازم شود

اگر چه تغلبی مسلمان شود یا آن زمین را ذمی یا مسلم خریده باشد مرد و زن و خرد و بزرگ در این حکم برابر است زیرا که

عشر است در خارج از زمین اطفال با پس و چندان باشد در خارج از زمین اطفال تغلبی و نزدیک امام ابو یوسف

چون تغلبی مسلمان شود و در خارج از زمین وی عشر لازم شود **مسئله** اگر زمین عشری مسلم را ذمی خرید خراجی شود

و اگر بعد از آن مسلم آنرا از وی بشفعه گرفت یا بسبب فساد بیع بر بایع آن رد شد باز عشری گردد **مسئله** اگر ذمی خانهٔ

خود را باغ ساخت خراجی شود و اگر مسلم خانهٔ خود را باغ گردانید حکم آن حکم آب آن بود یعنی اگر آب آن آب خراج است

خراجی شود و اگر آب آن آب عشر است عشری گردد **مسئله** آب آسمان و چاه و چشمه عشری است و جویبار اهل عجم

چون نهر یزد جرد مانند آن خراجی است و سیحون و جیحون و دجله و فرات نزدیک امام ابو یوسف خراجی است و نزدیک

امام محمد عشری است **مسئله** در چشمهٔ قیر و نفط که در زمین عشری یا خراجی بود هیچ لازم نشود الا در زمین خراجی اگر

در گرد چشمه زمین لایق زراعت باشد در آن خراج لازم شود

باب المصارف **مسئله** مالک نصاب را

جایز است که زکوة مال خود را در جمیع مصارف زکوة صرف کند یا در بعض آن صرف نماید و نزدیک امام شافعی

واجب است که در جمیع صرف کند و از هر مصرف سه کس را دهد زیرا که اقل جمع سه است **مسئله** جمیع انواع

مصارف زکوٰة هفت است یکی فقیر که در ملک او بقدر نصاب نباشد دوم مسکین که در ملک وی هیچ نباشد سوم جامع
صدقات او را بقدر عمل وی دهند و ابو دهند چهارم مکاتب زیرا که در خلاص کردن رقبهٔ وی از مال زکوٰة مدد کردن جایز است
پنجم مدیون که زیاده از قرض خود مالک نصاب نباشد ششم فی سبیل الله نزدیک امام ابو یوسف مراد از ان وامانده
غزا است و نزدیک امام محمد وامانده از حج هفتم ابن سبیل که مال وی در سفر همراه وی نباشد مسئله جایز نیست که از مال زکوٰة
مسجد بنا کند یا میت را کفن دهد یا قرض میت ادا کند یا از مال زکوٰة غلام یا کنیزک خریده آزاد گرداند زیرا که در مال زکوٰة
واجب است که یکی از مستحقان زکوٰة تملیک کند و در صورتهای مذکور تملیک مستحقان نمی شود مسئله جایز نیست که
مال زکوٰة را باصل خود یا بفرع خود بدهد اصل و فرع قریب باشد یا بعید بود و نیز جایز نیست که زوج بزوجه خود دهد یا زوجه
بزوج خود دهد یا مولی به بنده خود دهد و نیز جایز نیست که زکوٰة بدهد بغلامی که بعض آن آزاد باشد مسئله جایز نیست
که زکوٰة را بغنی دهد یا بطفل غنی یا به بنده غنی که مکاتب نباشد و نیز جایز نیست زکوٰة دادن به بنی هاشم که آل علی
و آل عباس و آل جعفر و آل عقیل و آل حارث ابن عبد المطلب است و نه به بندگان ایشان اگرچه آزاد باشند مسئله بذمی
زکوٰة دادن روا نبود و اگر وی را بجز زکوٰة صدقه دیگر داد روا باشد مسئله اگر مالک نصاب شخصی را زکوٰة داد بگمان آنکه
مصرف زکوٰة است بعد از ان ظاهر شد که بنده یا مکاتب او است اعاده کند و اگر ظاهر شد که پدر یا پسر او است یا ظاهر شد
که غنی است یا ذمی است یا هاشمی است یا بنده هاشمی است اعاده نکند و نزدیک امام ابو یوسف اعاده کند مسئله
مستحب است زکوٰة دادن بقدری که از سوال یک روز بی نیاز کند و بیک کس دویست درم دادن مکروه بود مگر آنکه مدیون
باشد مسئله مکروه است که مال زکوٰة را بشهر دیگر فرستد مگر بقریبان خود یا بکسانیکه از اهل شهر وی محتاج تر باشند

باب الصدقة الفطر

مسئله صدقه فطر از گندم یا آرد گندم یا تلقان گندم یا از مویز نصف صاع است و از خرما
یا جو یک صاع مراد از صاع نزد یک صاع عراقی است که هشت رطل است که بوزن چهار من باشد هر من چهل سیر است و هر سیر چهار و نیم
مثقال است پس یک من یکصد و هشتاد مثقال باشد و وزن مثقال در کتاب الصرف معلوم گردد و نزدیک امام شافعی
صدقه فطر از گندم یک صاع حجازی است که پنج رطل است مسئله اگر در صدقه فطر دو من گندم اداء کند یا قیمت آنکه بیش گندم کند روا باشد نزدیک
امام محمد بی کیل روا نبود مسئله در صدقه فطر گندم دادن مستحب است و جائیکه اشیاء ارزان باشد همچنین نزدیک امام ابو یوسف
در همه جا در اینهم سنة است مسئله آزاد مسلم که مالک نصاب بود بر وی صدقه فطر واجب شود اگرچه نصاب

وی نامی نصاب نباشد چنانکه یکسال تمام بروی نگذشته باشد یا خانه بود فاضل از سکونت وی که قیمت آن بقدر نصاب
باشد اگرچه بر وی [illegible] نبود و آنچه بدان صدقه فطر واجب شود مر آن زکوة بدان ثابت گردد یعنی مالک آن نصاب
زکوة گرفتن حرام بود مسئله صدقه فطر واجب می شود از نفس خود و از طفل خود که فقیر باشد و از بنده خود
اگرچه کافر بود یا مدبر یا ام ولد باشد مگر آنکه مکاتب بود و برای تجارت باشد و واجب نمی شود از زوجه خود و ولد کبیر خود
و از طفل خود که غنی باشد مگر از مال طفل و واجب نمی شود از بنده خود که گریخته باشد مگر بعد از عود او مسئله در عبید
مشترک که نزدیک امام صدقه فطر واجب نشود و نزدیک صاحبین واجب شود و در عبید مشترک که بالاتفاق واجب نشود
پس اگر سه بنده در دو کس مشترک باشند نزدیک امام هیچ کدام صدقه واجب نشود و نزدیک صاحبین بر هر یک صدقه
یک بنده واجب شود کذا فی حاشیة الچلپی مسئله اگر بنده را بشرط خیار فروختند صدقه فطر بر کسی واجب شود که در وقت
طلوع فجر عید بنده در ملک وی باشد پس اگر بیع رد شد بر بایع واجب شود و اگر نه بر مشتری واجب گردد کذا فی حاشیة الچلپی
مسئله هر که پیش از طلوع فجر عید مسلمان شد یا متولد شد بر وی صدقه فطر واجب شود و آنکه در شب عید بمرد
یا در روز عید بعد از طلوع فجر مسلمان شد یا متولد گشت بر وی واجب نگردد زیرا که سبب وجوب طلوع فجر است
نزدیک ما و آنرا نیافت و نزدیک امام شافعی هر که در شب مسلمان شود یا متولد گردد بر وی صدقه واجب نشود زیرا که
نزدیک وی سبب وجوب صدقه غروب آفتاب است از آخر صوم رمضان و وی آنرا نیافته است و هر که در آن شب بمیرد
بر وی واجب شود زیرا که سبب وجوب را یافته است مسئله اگر صدقه فطر را پیش از روز عید داد روا باشد اگرچه پیش از ماه
رمضان داده باشد و بقول بعضی در آن اختلاف است چنانکه در ترجمه از حاشیه چلپی نقل کردم مسئله تعجیل در صدقه فطر
مستحب است و اگر تأخیر کرد ساقط نگردد

کتاب الصوم

مسئله صوم آنست که از صبح تا مغرب بنیت روزه از خوردن
و نوشیدن و جماع کردن پرهیز کند مسئله صوم رمضان فرض است باید که در آن ماه ادا کند و اگر عذر باشد در ماه دیگر قضا باید
لقوله تعالی کتب علیکم الصیام و بر فرضیت آن اجماع منعقد است و لهذا منکر آن کافر می شود و صوم نذر واجب است زیرا که
ثبوت آن بنص قطعی نیست بنا بر آنکه قوله تعالی ولیوفوا نذورهم مخصوص البعض است زیرا که نذر معصیت و نذر طهارت و نذر عیادت مریض
و نذر صلوة جنازه ازین حکم مخصوص است چنانچه ترجمه این را تحقیق نموده ام و صوم کفارت مثل صوم نذر است و آنچه
در آن است [illegible] است و این مضمون هدایه است و آنچه شارح هدایه بحث کرده است [illegible] مسئله

وقت نیت صوم رمضان و صوم نذر معین در مذهب اصح از غروب آفتاب سابق تا ضحوة کبری روز صوم است

پس اگر در ضحوة کبری نیت کرد روا نباشد زیرا که شرط است که در اکثر روز نیت موجود شود و آن وقتی است که

پیش از ضحوة کبری باشد و مراد از ضحوة کبری نصف نهار شرعی است و نهار شرعی از صبح صادق تا غروب آفتاب

بر روایت قدوری نیت روزه مذکور تا زوال آفتاب جایز است و اول اصح است مسئله جایز است صوم

رمضان و نذر معین به نیت صوم مطلق و به نیت صوم نفل و نیز جایز است صوم رمضان به نیت

واجب دیگر مگر در سفر یا مرض که در سفر و مرض واقع می شود از همان واجب بخلاف صوم نفل و نذر معین

که آن به نیت واجب دیگر ادا نمی شود بلکه واقع می شود از واجبی که آن را نیت کرده است مسئله جایز است روزه

نفل به نیت صوم نفل و به نیت صوم مطلق و وقت نیت روزه نفل قبل زوال آفتاب است مسئله شرط است در صوم

قضا و صوم کفارت و صوم نذر مطلق که در شب نیت کند و تعیین نماید که قضا را یا کفارت را یا نذر را نیت میکنیم

کذا فی جامع الرموز مسئله اگر در شب شک یعنی شب سلخ شعبان که شب سیوم باشد ابر یا غبار شد چنانکه در هلال شک

افتاد نیت روزه غیر از نفل مکروه بود و اگر از واجب دیگر نیت کرد و رمضانیه آن روز ظاهر نشد در مذهب اصح

همان واجب ادا شود اگرچه مکروه باشد و بقول بعضی نفل ادا شود زیرا که غیر از نفل در آن روز منهی عنه است

و اگر ظاهر شد رمضانیه آن روز آن روزه از رمضان بود زیرا که روزه ماه رمضان به نیت واجب دیگر ادا می شود

مسئله اگر روز شک بصوم معتاد او موافق افتاد روزه نفل بالاجماع در آن روز مستحب بود و اگر نه مردم خواص

چون قاضی و مفتی روزه نفل بدارند و غیر از ایشان بعد از زوال افطار کنند و در جامع الرموز می آرد که مراد از خواص

علما اند کذا فی التمرتاشی باک نیست که نیت روزه را جزم کند چنانکه در قضاء رمضان نیت کنند کذا فی النهایه مسئله اگر

در شب شک چنان نیت کرد که اگر فردا از رمضان بود روزه رمضان خواهم داشت و اگر نه روزه نخواهم داشت

روزه او روا نبود مسئله مکروه است که چنان نیت کند که اگر فردا از رمضان است روزه من از رمضان باشد و اگر نه از

واجب دیگر باشد یا گفت وگرنه از نفل بود اما اگر رمضانیه فردا ظاهر شد روزه از رمضان بود زیرا که مطلق نیت روزه

موجود است و در صوم رمضان همان کفایت کند و اگر ظاهر نشد در هر دو صورت روزه نفل جایز باشد زیرا که مطلق نیت

در هر دو صورت موجود است و در روزه نفل همان کفایت کند و در صورت اول در نذر واجب دیگر تردد داشت و به تردد

واجب ادا نشود مسئله هر که تنها هلال رمضان دید روزه بدارد واگرچه قول او را رد کرده باشند و هر که تنها هلال شوال دیده است نیز روزه بدارد زیرا که در هلال فطر گواهی یک کس معتبر نیست اگر کسی ازین هر دو افطار کرد قضا بدارد ولیکن کفارت لازم نشود و نزد امام شافعی که نزدیک وی کفارت نیز لازم شود مسئله روزه ابر و غبار از برای صوم بی دعوی و بی لفظ اشهد گواهی یک کس عدل معتبر باشد اگرچه بنده باشد یا زن باشد یا محدود فی القذف بود که تائب شده باشد مسئله از برای فطر شرط است که در روز ابر و غبار دو مرد یا یک مرد و دو زن بلفظ اشهد گواهی دهند بی آنکه کسی دعوی کند مسئله اگر در آسمان ابر و غبار نباشد شرط است که جمعی عظیم گواهی دهند چنانکه بخبر ایشان یقین شود و عقل مجمع بودن ایشان بر کذب حکم نکند هلال فطر بود یا هلال صوم باشد مسئله اگر روزه بگواهی دو عدل رمضانیت رمضان ظاهر شد چنانکه بر این گواهی سی روزه داشتند و ابر نیست تا بیست حلال است که بی رویت هلال افطار کنند اگر بگواهی یک عدل رمضانیت ظاهر شده است بی رویت هلال افطار حلال نبود زیرا که بگواهی یک عدل فطر ثابت نمی شود و بقول امام محمد تبعیته صوم فطر نیز ثابت شود پس بی رویت هلال افطار حلال بود زیرا که بسا چیز نیست که بتبعیت ثابت می شوند و باصالت ثابت نمی شوند مسئله در احکام مذکور اضحی همچو فطر است پس لفظ شهادت و تعداد شاهدان در اضحی نیز شرط باشد کذا فی حاشیة الچلپی

باب ما یوجب القضاء

مسئله یعنی در بیان آنچه بفساد کردن روزه واجب شود چون قضا و کفارت مسئله هر که در ماه رمضان بی عذر دانسته در روز در قبل یا در دبر جماع کرد یا جماع کنانید یا آنچه غذا یا دوا شود بخورد یا بنوشید یا خون کشید بگمان آنکه روزه فاسد شد افطار کرد روزه قضا بدارد و کفارت دهد و کفارت روزه چون کفارت ظهار باشد یعنی برده آزاد کند و اگر نتواند دو ماه متوالی روزه دارد و اگر نتواند شصت مسکین را طعام دهد هر مسکین را نیم صاع از گندم یا یک صاع از جو مسئله اگر در غیر ماه رمضان دانسته روزه فاسد کرد یا در ماه رمضان نادانسته افطار کرد یا بخطا آب فرو رفت چنانکه در وقت مضمضه در حلق داخل شد یا باکراه افطار نمود یا حقنه کرد یا در بینی دارو انداخت چنانکه تا استخوان بینی رسید یا در گوش دارو انداخت یا در جراحت سر دارو کرد چنانکه بدماغ رسید یا در جراحت شکم دارو انداخت چنانکه بشکم در آمد یا سنگریزه را فرو برد یا بزور قی کرد چنانکه به پر دهن رسید یا بگمان شب بعد از دمیدن صبح صادق طعام سحر خورد و پیش از غروب بگمان غروب افطار کرد یا بفراموشی خورد و بگمان آنکه افطار شد دانسته خورد یا زن

یا زنی روزه دار را در خواب جماع کرده شد یا در تمام رمضان نیت روزه یا نیت افطار نکرد یا بی نیت صبح کرد در روز
پیش از نیت بخورد در همه این صورتها بی کفارت قضا لازم شود مسئله اگر بفراموشی طعام خورد یا آب نوشید یا جماع کرد
یا در روز محتلم شد یا بجانب زنی یا امردی بشهوت نگاه کرد چنانکه انزال شد یا روغن مالید یا سرمه انداخت یا غیبت کرد یا قی بی قصد دهن
از خود آمد یا قی قلیل بزور کرد یا با جنابت صبح کرد یا در سوراخ ذکر روغن انداخت یا در گوش آب در آمد یا در حلق غبار یا دود
یا مگس در آمد در همه این صورتها روزه باقیست پس پیش از وقت افطار نکند مسئله اگر باران یا برف در حلق رفت [illegible]
تا صبح روزه فاسد شود مسئله اگر بهیمه یا میت یا در غیر فرج جماع کرد چنانکه در ران یا در دست وطی کرد یا بوسه گرفت یا
مساس کرد در همه این صورتها اگر انزال شد روزه فاسد شود و قضا لازم آید بغیر کفاره مسئله اگر گوشت را که در دندانها
مانده بود فرو برد روزه فاسد شود و قضا لازم آید مگر آنکه از نخود کمتر باشد اگر بدست یا بخلال یا بنوک زبان از دهن بیرون
آورده فرو برده است در کمتر از نخود نیز قضا لازم شود مسئله اگر یک دانه کنجد را درست کرده فرو برد روزه فاسد
شود و اگر خائید هیچ لازم نیاید زیرا که در دهن ناچیز می گردد مسئله اگر قی کثیر فرو رفت یا آنرا فرو برد روزه فاسد شود
و در قلیل بهر دو حال فاسد نشود و نزدیک امام محمد بفرو بردن فاسد می شود و بفرو رفتن فاسد نمی شود قلیل باشد
یا کثیر بود و پس اگر کثیر را فرو برد باتفاق فاسد شود و اگر قلیل فرو رفت باتفاق فاسد نشود و اگر قلیل را فرو برد نزدیک
امام ابو یوسف روزه فاسد نشود و نزدیک امام محمد فاسد شود و اگر کثیر فرو رفت نزدیک امام محمد روزه فاسد شود و
نزدیک امام ابی حنیفه فاسد نشود زیرا که معتبر نزدیک امام ابو یوسف کثرت است و نزدیک امام محمد صنع فعل خود مسئله روزه
را چشیدن مکروه بود تنها باشد یا والا بود و نیز خائیدن مکروه باشد مگر طعام کودک که در وقت ضرورت بود و نیز مکروه است
بوسه گرفتن اگر از وقوع و انزال ایمن نباشد کذا فی جامع الرموز مسئله روزه دار را سرمه کردن و سبلت روغن مالیدن و مسواک
کردن اگرچه بعد از زوال بود مکروه نباشد و بقول امام شافعی مسواک کردن بعد از زوال مکروه بود زیرا که بوی دهن را دور میکند
ما میگوییم که بوی دهن که آن نزدیک خدای تعالی از مشک خوشبوتر است بمسواک کردن زائل نشود مسئله
شیخ فانی که از روزه داشتن عاجز بود افطار کند و بدله هر روزه مقدار صدقه فطر یک مسکین را طعام دهد و چون
قادر شود قضا بدارد مسئله زن باردار و زن شیرده که بر نفس خود یا بر نفس ولد خود خوف دارد جائز است که افطار
کند قضا بدارد و بقول بعضی شیرده را افطار وقتی جائز است که بشیر دادن خود را اجیر گرفته باشد

اما دایه را جایز نیست که افطار کند زیرا که شیر دادن بروی واجب نیست الا آنکه متعین بود چنانکه غیر ان نباشد
یا غیر او شیر ندهد یا بچه شیر غیر نخورد و شارح میگوید اگرچه از ظاهر شیر و عبارة آنست که شیر دادن بروی واجب است پس اگر
پیش از رمضان شیر دادن این بچه را اجیر گرفته است جایز باشد و در رمضان جایز نباشد که اجیر شود زیرا که اجیر شدن
بروی واجب نیست مگر آنکه پیش واقع آن باشد مسئله مریض که از زیادتی مرض می ترسد او را افطار روا بود و مسافر را
جایز است که در سفر افطار کند اما اگر در سفر مشقت نباشد مستحب است که روزه بدارد مسئله اگر مسافر در سفر یا مریض
در مرض بمیرد فدیه آنچه در سفر یا در مرض افطار کرده بود واجب نشود مسئله چون مریض بعد از صحت یا مسافر بعد از اقامت
بقدر آنچه در سفر و مرض افطار کرده بود بعد رمضان زنده ماند و قضا نکرد و بعد از ان بمرد و اگر وصیت کرده است بر وارث
او واجب است که آنچه فوت شده است از ثلث مال او آنرا فدیه دهد و اگر نه بقدریکه بعد از رمضان بصحت یا باقامت
زنده مانده است چنانکه ده روز مثلاً فوت شده بود و بعد از صحت و یا باقامت پنج روز بعد از رمضان زنده ماند و قضا
نکرد فدیه همان پنج روز از ثلث مال میت واجب شود و در جامع الرموز می آرد که بر هر که روزه و نماز قضا باشد اگر مال دارد
واجب است بروی که در وقت مردن وصیت کند کذا فی المنیة وغیرها مسئله فدیه یک نماز چون فدیه یک روزه است
هو الصحیح و بقول بعضی فدیه نمازهای یکروز چون فدیه روزه یک روز است مسئله هر که از وی روزه های رمضان
فوت شد مختار است که متصل قضا کند یا منفصل و اگر پیش از آنکه بقضای سابق توفیق یابد رمضان دیگر آمد
اول این رمضان را ادا کند بعد از ان بی فدیه آنرا قضا نماید و نزدیک امام شافعی فدیه نیز واجب شود مسئله جایز
نیست که ولی میت از جانب میت روزه دارد و یا نماز گذارد مسئله شروع کردن در روزه نفل تمام
آن لازم شود و اگر بعد از شروع شکست قضای آن واجب آید مسئله در تمام سال پنج روز روزه داشتن ممنوع است
روز عید فطر و روز عید اضحی و سه روز متصل بعد عید اضحی که آنرا ایام تشریق گویند هر که درین پنج روز روزه شروع کند
اتمام آن بروی لازم نشود و بعد آن قضا بدارد مسئله هر که در روزه نفل شروع کرد جایز نیست که بی عذر افطار کند زیرا که
در افطار بی عذر ابطال عمل است و به یک روایت جایز است زیرا که قضا خلف این افطار است مسئله بعذر ضیافت جایز است که روزه
افطار کند مضیف بود یا ضیف باشد مسئله اگر در ماه رمضان کودکی در بعض روز بالغ شد یا کافر اسلام آورد یا حائض
پاک گردید یا مسافر مقیم گشت واجب است بروی که در باقی روز از برای حرمت رمضان امساک کند و بر کودکیکه بالغ شده

شده است وکافری که مسلمان گشته است اگر فطار کردند قضا لازم نیاید اگرچه بعد از نیت فطار کرده باشند زیرا که در
اول روز اهل روزه نبوده اند که ادا می واجب شود با فطار کردن قضا لازم آید مسئله اگر مسافری پیش از نصف نهار شرعی نیت اقامت کرد اگر فطار نکرده است واجب است بروی که نیت روزه کند اگر مقیم در ماه رمضان
در روز مسافر شد اتمام آن روز بروی واجب گردد و با فطار کردن بر هیچ یکی از ایشان کفارت لازم نیاید مسئله اگر شخصی
در ماه رمضان بیهوش شد چنانکه چند روز بیهوش ماند غیر از روز اول همه روزها را قضا کند مگر آنکه یاد داشته باشد
که در روز اول نیت نکرده بود زیرا که ظاهر از حال مسلم این است که نیت کرده باشد و بعد از علم بعدم نیت در روز
اول یا در شب آن روز آنرا نیز قضا کند مسئله اگر شخصی در تمام ماه رمضان مجنون ماند بروی قضا لازم نشود و اگر در
بعضی آن به شعور آمد آنچه بعد از بلوغ گذشته است واجب است که آنرا قضا کند پیش از بلوغ مجنون شده باشد
یا بعد از بلوغ کذا فی ظاهر الروایة زیرا که چون جنون مستغرق تمام ماه رمضان باشد روزه ساقط شود و اگر نه ساقط
نمی شود و نزدیک امام محمد اگر پیش از بلوغ مجنون شده است روزه واجب نمی شود اگرچه جنون مستغرق تمام ماه رمضان
نباشد زیرا که چون در وقت کودکی جنون عارض شد برای منع روزه با وجود ضعف کفایت کند بنابر آنکه جنونی
که در کودکی عارض شود مانع صوم باشد نه رافع آن بخلاف جنونی که بعد از بلوغ عارض شده باشد اگر غیر مستغرق
روزه را منع نمیکند زیرا که رافع صوم است نه مانع آن و رافع چون قوی نباشد روزه را منع نمیکند مسئله اگر شخصی نذر کرد در
روزهای عید یا در ایام تشریق روزه دارد یا نذر کرد که تمام سال روزه گیرد نذر وی صحیح باشد و در روزهای عید و در ایام
تشریق فطار کند روزه داشتن در این پنج روز ممنوع است بعد از آن بجای آن قضا بدهد و اگر در همان روزها روزه داشت
روا باشد و هیچ از قضا و کفارت لازم نیاید بدانکه علما در نذر و شروع فرق کرده اند زیرا که در روزهای منهی عنه
شروع در روزه کردن گناه است و نذر کردن روزه برای آن روزها گناه نیست پس شروع در روزه آن روز روزه
لازم نشود و به نذر کردن نذر لازم گردد مسئله اگر شخصی بزبان گفت لله علی صوم یوم کذا و در دل هیچ نیت نکرد یا
نیت کرد محض نذر را یا نیت کرد که نذر باشد و یمین نباشد در هر سه صورت نذر لازم شود و اگر نیت کرد که یمین باشد
و نذر نباشد یمین لازم گردد و با فطار کردن کفارت یمین واجب شود و اگر نیت کرد هر دو را یا نیت کرد محض
یمین را هر دو لازم شود پس اگر فطار کند برای نذر قضا لازم شود و برای یمین کفارت واجب گردد

امام ابو یوسف در نیت سیر روزه ... شود و در نیت ... گردد **مسئله** شش روزه شوال را متفرق

داشتن از که ... بعید لیه در ... به انصاری دور باشد **باب الاعتکاف** **مسئله** اعتکاف سنت

موکده است و آن عبارتست از آنکه روزه دارد در مسجد جماعت بنیت اعتکاف درنگ کند و اقل آن یک شبانه روز

است پس هر که ... شروع پیش ... شبانه روز قطع کند قضای آن بروی لازم شود و نزدیک امام محمد

هیچ لازم نیاید زیرا که نزدیک او اقل اعتکاف یک ساعت است و آن باندک درنگ حاصل شود **مسئله** هر که معتکف

شد از مسجد بر نیاید مگر برای حاجت انسانی یا از برای نماز جمعه در وقت زوال یا در وقتیکه چهار رکعت یا شش رکعت

پیش از نماز جمعه تواند گذارد دو از برای تحیت مسجد و چهار از سنت جمعه و بعد جمعه نزدیک امام چهار رکعت است و

نزدیک صاحبین شش رکعت **مسئله** اگر در مسجد جمعه بعد از ادای فرض و نفل درنگ کند اعتکاف فاسد گردد

مسئله اگر معتکف بعذر یک ساعت از مسجد بیرون آمد اعتکاف فاسد شود **مسئله** معتکف را جایز است که در مسجد بخورد

و بنوشد و بخواند و غیر از تجارت ... آنچه حاجت تریاک ... و بفروشد بی آنکه مبیع را در مسجد حاضر کند کذا فی جامع الرموز

و غیر معتکف را هیچ یک ازین چیزها جایز نیست **مسئله** معتکف در مسجد خاموش نباشد و بجز خیر سخن نکند یعنی سخنی

نگوید که دران گناه گار شود کذا فی جامع الرموز **مسئله** وطی اعتکاف را باطل می کند اگر چه سهواً است چنانکه

در حاشیه چلپی **مسئله** زن در مسجد خانه خود اعتکاف نشیند **مسئله** هر که بر خود اعتکاف چند روز را نذر کند

با شبهای آن روزها متوالی بروی اعتکاف واجب شود اگر چه متوالی را در نذر شرط کرده باشد چه اگر

اعتکاف دو روز را نذر کرد دو شب آن دو روز نیز به ترتیب لازم شود و در جامع الرموز میگوید مراد از شبها

شبهائی است که پیش از روزها باشد **مسئله** در صحت اعتکاف نیت روزها کفایت کند و اعتکاف شبها

بنیت روزها لازم گردد کذا فی الهدایه و در جامع الرموز است اگر نیت شبها کرد روزهای آن دران نیز داخل

شود زیرا که هر واحد از روز و شب متبع یکدیگر است **مسئله** صحیح است نیت روزها بی شب یعنی اگر در نذر

ایام ... نیت ... روزها بی شب لازم می شود اعتکاف روزها بی شب کذا فهم من جامع الرموز

... فریضه است ... منکر آن کافر شود **مسئله** حج فریضه است بر آزاد مسلم که مکلف

مکلف باشد و صحیح و بینا بود و زاد و راحله بیاده از حاجت اصلی و نفقهٔ عیال تا باز آمدن داشته باشد و در راه غالب امن و سلامت بود و اگر غالب خلاف آن باشد فرض نشود چنانکه در حاشیهٔ چلپی است مسئله زنیکه دور از مکه در حد سفر باشد بی زوج یا محرم که با وی برای حج رود بر وی حج فرض نشود جوان باشد یا پیر بود چنانکه در حاشیهٔ چلپی است اگرچه شرایط مردان داشته باشد مسئله اگر شرایط وجوب حج موجود شد در تمام عمر یکبار حج فرض شود و بقول امام ابو یوسف بالفور فرض شود و به قول امام محمد بتراخی فرض گردد چنانکه اگر در سال آینده گزارد نزدیک امام ابو یوسف بسبب تاخیر گنهگار شود و نزدیک امام محمد گنهگار نشود اگرچه قضا نمی شود بلکه بقول بر زود مسئله اگر نابالغ احرام بست بعد از ان بالغ شد یا کافر احرام فرض سه ادا نشود زیرا که از برای عدم اهلیت احرام وی آن لازم نشده بود مگر آنکه بعد از بلوغ از سر نو احرام بندد و باقی احکام وقوف و جز آن بجا آرد مسئله اگر بنده احرام بست بعد از ان آزاد شد فرض ادا نشود اگرچه بعد از آزاد شدن از سر احرام بسته باشد زیرا که در وقت احرام اهل احرام بود و لیکن شروع کردن بر ذمهٔ وی لازم شود و خروج از ان بی اتمام آن ممکن نباشد و شروع در دیگری بی اتمام اول جایز نبود مسئله در حج سه چیز فرض است یکی احرام دوم وقوف بعرفه سوم طواف زیارت و واجب پنج چیز است یکی آنکه وقوف مزدلفه دوم سعی میان صفا و مروه سوم رمی جمار چهارم طواف صدر مر آفاقی را یعنی کسی را که خارج از مواقیت است پنجم سر تراشیدن و باقی سنت است یا ادب است مسئله وقت حج شوال و ذی القعده و عشره ذی الحجه است و اگر پیش ازین احرام بست مکروه باشد مسئله عمره سنت مؤکده است و آن عبارت است از طواف خانه کعبه و سعی میان صفا و مروه بی وقوف بعرفات مسئله عمره در تمام سال جایز است هر قدر که بیاره مگر پنج روز که در ان عمره آوردن مکروه است روز عرفه و چهار روز متصل که بعد از آنست مسئله میقات مدنی یعنی موضع احرام اهل مدینه ذو الحلیفه است و میقات عراقی ذات عرق و میقات شامی جحفه و میقات نجدی قرن و میقات یمنی یلملم در ترجمهٔ این مواقیت را نیک تحقیق نموده ام مسئله هر که در آمدن مکه را قصد کرده احرام بست کسی بی احرام از مواقیت تجاوز کند و اگر پیش از رسیدن بمواقیت احرام بست روا باشد بلکه اگرچه از خانهٔ خود بسته باشد مسئله هر که داخل مواقیت سکونت دارد جایز است او را که برای حاجتی در مکه بی احرام درآید و برای احکام حج او را نیز دخول مکه بی احرام جایز نیست مسئله میقات کسیکه داخل مواقیت است خارج از مکه یعنی حل است و میقات کسیکه ساکن مکه است برای حج حرم است و برای عمره حل زیرا که حل در عرفات است

وعرفات در حل پس احرام آن از حرم باشد و عمره و در حرم است پس احرام آن از حل بود تا یک گونه سفر متحقق شود مسئله
هر که خواهد احرام حج بندد اول وضو کند و غسل مستحب است و ازاره پاک در زیر بندد بی آنکه بالای آن پیمان نبندد زیرا که آن
مکروه است کذا فی جامع الرموز و چادر پاک بالا گیرد و خوشبوی بمالد و در جای احرام دوگانه نفل ادا کند اگر اراده حج افراد
کرده است چنین گوید اللهم انی ارید الحج فیسره لی وتقبله منی بعد ازان بنیت حج تلبیه گوید و آن اینست لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک
لک لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک لا شریک لک و ازین کلمات کم نکند و اگر زیاده کرد روا باشد مسئله هر که بنیت
حج تلبیه گفت محرم شود و چون محرم شد از رفث والفسوق والجدال بپرهیز کند رفث چون جماع و کلام فاحش و ذکر جماع
در حضور زنان و فسوق معاصی و خروج از حدود شرع و جدال ستیزه با رفیق یا جنگ با مشرکان در تقدیم و تاخیر وقت حج
مسئله محرم را جایز نیست که صید بری را شکار کند یا بجانب آن اشاره نماید یا یاران دلالت کند و نیز جایز نیست که خوشبو
بمالد یا ناخن بگیرد یا سر و روی بپوشد یا سر و ریش را بخطمی بشوید یا از تن موی را قطع کند یا موی سر را بتراشد یا از باقی بدن موی بگیرد
یا پیراهن یا سراویل یا قبا را بطریق معتاد بپوشد یا دستار بر سر دو یا کلاه بر سر نهد یا موزه بپوشد یا جامه که آنرا بچیزی خوشبوی
رنگ کرده باشند بپوشد مگر آنکه بوی خوش آن دور شده باشد و اگر نیمه بچیزی را شکار کرد روا بود مسئله محرم را جایز است
که بحمام رود و در سایه نشیند و همیان بکمر بندد مسئله سنت است که محرم تلبیه بسیار گوید هر گاه از نماز فارغ شود و در جامع الرموز
می آرد اگرچه نماز نفل باشد هذا ظاهر الروایة و بقول ابو جعفر تلبیه بعد از نماز وقتیه سنت است نه بعد غیر آن اگرچه سنتیه
باشد کذا فی شرح الطحاوی یا بر بلندی سوار شود یا در پستی فرود آید یا بسواران ملاقات کند و در جامع الرموز میگوید چون
بعضے حجاج بالبعض حجاج ملاقات کنند تلبیه گویند و اگرچه پیاده باشند یا سحرگاه بیدار شوند مسئله چون محرم در مکه
داخل شود اول بمسجد حرام رود و چون کعبه را ببیند تکبیر و تهلیل گوید و بحجر اسود روی آرد و چون نزدیک بحجر اسود شود باز
تکبیر و تهلیل گوید و در تکبیر هر دو دست چون تکبیر نماز بردارد و استلام حجر اسود نماید یعنی آنرا بدست یا بوسه یا بکف مساس
کند و آنرا ببوسد اگر بسبب انبوهی مردم در ان ایذا مسلمانان و اند آنچه از عصا و جز آن در دست وی باشد بآن مساس
کند و آن را ببوسد و اگر ازان نیز عاجز شود مستقبل حجر اسود ایستاده تکبیر و تهلیل و تحمید بگوید و بر نبی علیه السلام درود بفرستد
بعد ازان طواف قدوم کند و این طواف سنت است مر آفاقی را نه مر مکی را مسئله طواف از حجر اسود بجانب
ملتزم شروع کند و چادر را از زیر بغل دست راست درآورده هر دو طرف آنرا بر کتف چپ بیندازد و هفت بار از

از بیرون حطیم طواف کند از حجر اسود تا حجر اسود یکبار شود و در سه بار اول رمل کند یعنی تیز رود و هر دو کتف خود را در
رفتن بجنباند چنانکه مبارزان در میان دو صف می جنبانند و هر مرتبه که بحجر اسود آید حجر را استقبال نماید استلام کم اول
مرتبه کرده بود دوباره کند و مستحب است که هر بار که برکن یمانی آید آنرا بوسه دهد چون هفت مرتبه تمام شود حجر اسود را
ببوسد و در مقام ابراهیم یا جای دیگر از مسجد حرام دو رکعت نماز که بعد از هفت شوط واجب است بگذارد و چون ازین نماز فارغ
شود بر حجر اسود بوسه دهد و بر صفا برود و بالای صفا روی بکعبه کرده تکبیر و تهلیل گوید و بر نبی علیه السلام درود
فرستد و هر دو دست برداشته از خدا تعالی حاجتی که خواهد از آنجا بر مروه رود و در اثنای راه میان میلین اخضرین تیز رفتن آید و آنچه
بر صفا کرده بود بر مروه کند همچنین هفت بار بگردد و از صفا شروع کند و بر مروه ختم نماید و هر بار رفتن و آمدن در میان میلین
تیز رود و بعد از آن در مکه با احرام سکونت کند و طواف نفل هر قدر که خواهد میکرده باشد مسئله هفتم ذی الحجه امام یک خطبه بخواند
چنانکه در میان خطبه بنشیند و احکام حج را چون خروج بمنا و جمع در ظهر و عصر در عرفات و نزول از عرفات در خطبه بمردم
تعلیم کند و بار نهم ذی الحجه در عرفات دو خطبه بخواند و باز یازدهم در منا یک خطبه بخواند مسئله هشتم ذی الحجه که روز ترویه
است پگاه از مکه بجانب منا برآید و شب در منا باشد و نماز فجر روز عرفه را در منا گذارده بعرفات رود و غیر از بطن عرنه هر جا که
خواهد در عرفات بایستد چه ورای آن همه موقف است بعد از زوال امام دو خطبه مثل خطبه جمعه بخواند و در آن احکام حج
را چون وقوف بعرفات و وقوف مزدلفه و رمی جمار و نحر و حلق و طواف زیارت تعلیم کند و ظهر و عصر را در وقت ظهر
بیک اذان و دو اقامت با قوم ادا نماید مسئله هر که در یکی از نماز ظهر و عصر محرم نباشد یا با امام نماز عصر درست جایز
نباشد مگر در وقت عصر زیرا که ادای عصر را در وقت ظهر احرام و جماعت شرط است مسئله سنت است که بعد از جمع میان
ظهر و عصر غسل کرده در عرفات حاضر شود و در جامع الرموز از خزانة المفتیین روایت می کند که پیش از جمع غسل کند
مسئله امام نزدیک جبل رحمت بر ناقه سوار شود و مستقبل قبله بجهت تمام حاجت خواهد و احکام حج را بمردم تعلیم کند و مردم
عقب امام قریب او مستقبل قبله وقوف کنند و بر مقوله امام گوش دارند و چون آفتاب غروب شود امام با قوم
بجانب مزدلفه روان شود و غیر از وادی محسر تمام مزدلفه موقف است و امام نزدیک جبل قزح فرود آید و مغرب
و عشا را در وقت عشا بیک اذان و یک اقامت ادا کند مسئله هر که نماز مغرب را در عرفات یا در راه مزدلفه
خوانده باشد در مزدلفه اعاده کند و اگر تا فجر اعاده نکرد و بعد از طلوع فجر اعاده جایز نباشد زیرا که حکم بعدم جواز

ازبرای دریافتن فضیلت جمع بود و بعد از طلوع فجر جمع ممکن نیست پس اعاده نبود مسئله امام مزدلفه فجر روز نحر را
در غلس بگزارد و بعد از نماز توقف کند که آن واجب است تا آنکه نیک روشن شود و دران حمد و صلوات و تهلیل و تکبیر
بخواند کذا فی جامع الرموز و دست برداشته از خدا تعالی حاجت بخواهد بعد از ان تو قوم بمنا بیاید و از بطن وادی هفت سنگریزه
را بجمره عقبه بسر انگشتان بیندازد و به هر انداختن تکبیر گوید و با اول انداختن تلبیه ساقط شود مسئله چون اول بار بجمره العقبه
سنگریزه انداخت و برای دعا توقف نکند و برود بمنزل خود و اگر بخواهد بعد از ان ذبح کند زیرا که حج افراد ذبح واجب
نیست بعد از ان قصر کند و حلق افضل بود مسئله چون قصر کرد هر چه باحرام حرام شده بود حلال شود مگر نساء بعد از ان
همان روز یا در روز دوم یا در روز سوم که هر سه ایام نحر است طواف زیارت کند یعنی هفت بار گرد کعبه بگردد چنانکه در طواف
قدوم مذکور شد و اگر در طواف قدوم رمل و سعی کرده است در طواف زیارت نکند افضل است که طواف زیارت در اول روز
نحر کند و وقت آن از فجر اول روز نحر است که آن دهم ذی الحجه است مسئله چون از طواف زیارت خارج شود نساء نیز
بر وی حلال گردد مسئله مکروه است که طواف زیارت را از ایام نحر تاخیر کند و باین تاخیر دم واجب شود مسئله بعد از
طواف شب در منا کند زیرا که در ایام نحر شب در غیر منا مکروه باشد کذا فی جامع الرموز مسئله روز دوم که یازدهم ذی الحجه
باشد بعد از زوال آفتاب در هر سه مکان رمی جمار کند و شروع بکند از انکه در جانب مسجد خیف است بعد از ان جمره
که قریب آن است بعد از ان جمره عقبه که جمره سوم است و در هر مکان هفت سنگریزه بیندازد و به هر انداختن تکبیر گوید و در دو مکان
بعد از رمی آن هر مکان مقدار بیست آیه توقف کند و دست برداشته بعد حمد و صلوات از خدا تعالی حاجت خواهد کذا فی
جامع الرموز و بعد از رمی جمره عقبه که رمی سوم است توقف نکند باز روز سوم در وقت مذکور بهمان طریق در هر سه مکان
تا آخر شب رمی جمار کند کذا فی جامع الرموز مسئله مستحب است که روز چهارم نیز در منا باشد و بعد از زوال در هر مکان بطریق
مذکور رمی کند و درین روز پیش از زوال نیز جایز باشد و اگر پیش از طلوع از منا بر آید رمی این روز واجب نشود
و اگر تا طلوع فجر توقف کرد رمی واجب شود مسئله رمی جمار در سواری جایز بود و در دو مکان اول که جمره اولی
و جمره وسطی است مستحب است که در وقت رمی جمار پیاده باشد مسئله مکروه است که اسباب خود را بمکه فرستد
و خود بعد از رمی جمار در منا باشد مسئله چون از رمی فارغ شده از منا بمکه رود و در محصب فرود آید بعد از ان
بمکه در آید مسئله هر که خواهد بمکه در آمده بود خارج برود واجب است بر وی که بی رمل و سعی طواف صدر بکند

که آنرا طواف وداع گویند و در جامع الرموز میگوید اگر بعد ازین طواف تا نماز عشا در مکه ماند نزدیک امام مستحب است که
طواف دیگر کند و اگر پیش از زوال روز دهم ذی الحجه که را ساکن مکه شد دگر نیت طواف صدر ساقط شود و بعد از زوال نزدیک
طرفین ساقط نشود و نزدیک امام ابو یوسف اگر پیش از شروع در طواف صدر در مکه مقیم شد طواف صدر ساقط شود و نیت
اگر به نفس خود قدرت دارد که افعال نیک چون طواف و نماز و صدقه خواهم کرد و از افعال بد چون شعر خوانی و کلام
ولا یعنی اجتناب خواهم نمود بالاجماع افضل است که در مکه اقامت کند و اگر قدرت بران ندارد اقامت در آن مکروه باشد زیرا که در
حدیث آمده ان الحسنة فیها یضاعف کالسیئة الی مائة الف مسئله چون از هفت شوط طواف صدر فارغ شود دو رکعت کند که
بعد هر طواف واجب است در مسجد حرام ادا کند بعد از آن مستحب است که به آب زمزم رود و از آن سیر بخورد و بر روی و سر و باقی
بدن بریزد زیرا که برای آنچه خورده شود دوا است کذا فی جامع الرموز بعد از آن بر آستانه کعبه بوسه دهد و روی و سینه خود را بساید
بر ملتزم بنهد که در میان حجر اسود و باب است و ساعتی باستار کعبه چنگ زند و آنرا محکم بگیرد چنانکه بنده خوار دامن مولی بزرگوار
را بگیرد ... به شفاعت برای رستگاری میگیرد و بجهد تمام حاجت خواهد و بر فراق کعبه زار بگرید و بجانب پشت از
مسجد بیرون شود تا آنکه از مسجد برآید جانب کعبه پشت نکند مسئله هر که پیش از آنکه در مکه درآید بعرفات حاضر شده توقف
بعرفات نمود طواف قدوم از وی ساقط شود و بر وی هیچ لازم نیاید زیرا که بترک سنت چیزی لازم نمی شود مسئله
هر که بعد از زوال روز عرفه تا طلوع فجر عید ساعتی در عرفات حاضر شد یا در میان عرفات شده براه رفت و خبر دار نشد که
این عرفات است چنانکه عرفات را نمیدانست یا در خواب بود یا بیهوش بود بهر تقدیر حج وی تمام شود و هر که هیچ وقت در
عرفات حاضر نشد حج وی فوت شود پس بطواف و سعی از احرام برآید و سال آینده آنرا قضا کند مسئله زن در احکام حج
مثل مرد است مگر آنکه سر خود را برهنه نکند اما جائز است که بر روی خود چیزی بیاویزد چنانکه از روی وی جدا باشد و تلبیه
بلند نگوید و میان دو میل سعی نکند و سر خود را حلق نکند و تقصیر ربع سر کفایت کند و افضل است که تمام سر را قصر
کند کذا فی جامع الرموز و جامه دوخته بپوشد و در انبوهی مردان نزدیک حجر اسود نرود مسئله حیض زن از احکام حج
منع نمیکند مگر طواف را زیرا که طواف در مسجد باشد و زن حائض را در مسجد در آمدن جائز نیست مسئله اگر بعد از دو
رکن حج که وقوف بعرفه و طواف زیارت است حیض آید طواف صدر که آن طواف وداع است ساقط شود
مسئله اگر به نیت حج در گردن بدنه نعلی یا نذر یا جز آن قلاوه انداخت یا بدنه تمتع به نیت احرام روان شد

محرم شود چنانکه بتلبیه محرم گردد مسئله اگر اشعار کرد یعنی کوهان بدنه را بشگافت تا بدانند که هدیه است یا پشت بدنه جل انداخت یا بگردن شاة قلاده آویخت محرم نشود و نیز اگر بدنه را پیش فرستاد بعد از آن خود متوجه شد محرم نگردد مگر آنکه به بدنه ملحق شد مسئله بدنه نزدیک ما از شتر باشد یا از بقر بود و نزدیک شافعی بدنه نمی باشد مگر از شتر

باب القران والتمتع

مسئله قران از تمتع افضل و تمتع از افراد مسئله قران آنست که از میقات برای حج و عمره تلبیه الصقد بگوید و دو رکعت نماز که برای احرام می گذارند بعد از آن بگوید اللهم انی ارید الحج والعمرة فیسرهما لی وتقبلهما منی و هفت شوط طواف عمره کند و در سه شوط اول رمل کند و بعد طواف سعی کند و بعد سعی حلق نکند بعد از آن بطریق مذکور حج کند و مکروه است که دو طواف کند بعد از آن دو سعی کند یعنی اگر چهارده شوط طواف کند هفت برای عمره و هفت برای طواف قدوم بعد از آن دو سعی کند مکروه بود زیرا که طواف قدوم بر سعی عمره مقدم کرده باشد مسئله بر قارن واجب است که بعد از رمی یوم النحر ذبح کند و اگر از ذبح عاجز آید سه روز روزه دارد که آخر آن عرفه باشد و بعد از ایام تشریق هر جا که خواهد هفت روز دیگر روزه دارد و اگر سه روز اول از وی فوت شد دم متعین شود مسئله اگر پیش از عمره وقوف بعرفات کرد عمره باطل شود و قضاء آن لازم آید و برای ترک عمره دم واجب گردد و دم قران ساقط شود مسئله تمتع آنست که در اشهر حج از میقات احرام عمره بندد و طواف و سعی کند و حلق یا قصر نماید و در اول شوط از طواف عمره تلبیه را ترک آرد و در روز ترویه احرام حج کند و پیش از روز ترویه افضل باشد و مانند حج افراد حج نماید مگر آنکه در طواف زیارت رمل کند و بعد از آن سعی نماید زیرا که این اول طواف حج است بخلاف مفرد بالحج که وی در طواف قدوم رمل و سعی کرده است و اگر بعد از احرام حج طواف و سعی کرده بعرفات رفته است در طواف زیارت رمل و سعی نکند زیرا که یکبار کرده است مسئله برای شکرانه تمتع ذبح کند و اضحیه بجای آن کفایت نکند و اگر از ذبح عاجز آید مثل قارن روزه دارد و سه روز اول را بعد از احرام عمره بدارد پیش از احرام جائز نباشد مسئله سه روز تمتع و قران که پیش از حج است وقت آن اشهر حج است بشرط آنکه محرم بود لیکن تاخیر افضلست چنانکه آخر آن عرفه باشد مسئله متمتع را افضل است که سوق هدی بعد از احرام کند از آنکه سوق هدی بتقلید بدنه نماید کذا فی حاشیة الچلپی و سوق هدی از قود آن اولی بود و تقلید آن از تجلیل اولی باشد و بدانکه محرم را از تلبیه یا تقلید چاره نبود مسئله مکروه است اشعار که آن پاره کردن کوهان بدنه است از جانب یسار و آن اقرب بصواب است از آنکه در جانب یمین باشد چنانکه در ترجمه این را مفصل ذکر کرده ام مسئله متمتع که سوق

سوق هدی کرده است پیش از حج از عمره خود حلال نشود و در روز ترویه احرام حج بندد و پیش از ترویه افضل بود و در روز نحر حلق کند و تا از هر دو احرام بیرون آید مسئله مکی حج افراد کند زیرا که قران و تمتع از وی جایز نباشد مسئله هر که بی سوق هدی عمره کرده است اگر بعد از فراغ از عمره حلق یا قصر کرده بوطن خود رفت و باهل خود ملحق شد تمتع وی باطل شود زیرا که تمتع آنست که عمره و حج را در یک سفر بکند چنانکه بعد از عمره بی احرام باهل خود ملحق نشود و اما اگر با احرام باهل خود ملحق شد تمتع او باطل نگردد زیرا که چون بصفت احرام بوطن خود رفت گویا که باهل خود ملحق نشده است و هر که بسوق هدی تمتع کرده است برفتن بوطن خود تمتع او باطل نگردد زیرا که باهل خود ملحق نشود بنا بر آنکه او را از عمره خود حلال شدن جایز نباشد و از وطن خود باز بمکه رفتن بر وی واجب شود و چون بمکه رفت احرام حج بندد و متمتع گردد مسئله اگر متمتع کم از چهار شوط از عمره پیش از اشهر حج کرد و باقی در اشهر حج بجا آورد تمتع وی جایز بوده اگر چهار شوط پیش از اشهر حج کرده است تمتع وی روا نبود زیرا که معتبر اکثر افعال است پس اگر اکثر افعال در اشهر حج باشد متمتع شود و اگر نه متمتع نشود بنا بر آنکه مر اکثر را حکم کل است و احرام چون نزدیک ما شرط است تقدیم آن بر اشهر حج جایز باشد کذا فی الهدایه مسئله اگر کوفی در اشهر حج از عمره خود حلال شده ببصره یا بمکه ساکن شد و حج کرد متمتع شود زیرا که سفر اول منقطع نشده است مسئله اگر کوفی عمره خود را فاسد کرد چنانکه پیش از اتمام افعال عمره بزن خود جماع نمود و بعد از آن افعال عمره را اتمام کرد و رفته ببصره مقیم شد باز از بصره آمده عمره را قضا کرد و حج کرد متمتع نشود زیرا که چون حکم سفر اول باقی ماند گویا که وی از مکه نه بر آمده است و ساکن مکه را تمتع نباشد اما اگر رفته باهل خود ملحق شد و از انجا برگشته عمره و حج کرد متمتع شود زیرا که بملحق شدن باهل خود سفر اول تمام شده است پس هر دو نسک مکه در یک سفر باشد مسئله هر که در اشهر حج عمره کرد و باز در همان سال حج کرد هر کدام را فاسد کند و افعال آنرا اتمام بکند زیرا که بر آمدن از عهده احرام بی کردن افعال آن ممکن نیست و دم تمتع ساقط شود زیرا که در یک سفر بهر دو نسک منتفع نشده است باب الجنایات مسئله اگر محرم عضوی را خوشبوی مالید یا سر خود را بحنا خضاب کرد یا بر عضوی از اعضا روغن خوشبوی چون روغن بنفشه جز آن مالید دم واجب شود و در روغن زیت خالص یا کنجد خالص نزدیک امام دم لازم شود و نزدیک صاحبین

صدقه واجب گردد و نزدیک امام شافعی اگر آنرا در موی استعمال کرده است دم لازم شود و در غیر موی هیچ
لازم نیاید مسئله اگر جامه دوخته پوشید یا پوشید سر خود را تمام روز یا از ربع سر خود موی سترد یا موضع حجامت
را یا یکی از دو بغل را یا از هر دو را حلق خود کرد یا موی عانه گرفت یا گرفت در یک مجلس ناخن هر دو دست را یا هر دو پای
یا یک دست و یک پای را چنانکه در جامع الرموز است یا طواف قدوم را یا طواف صدر را با جنابت کرد یا طواف زیارت را
بحدث کرد یا پیش از امام از عرفات برآمد یا کم از چهار شوط از طواف زیارت ترک نمود بدانکه ترک کردن چهار
شوط یا زیاده از آن از احرام بیرون نمی برآید تا آنکه ادا کند یا ترک کرد طواف صدر را یا چهار شوط را از طواف صدر یا
ترک کرد سعی را میان صفا و مروه یا ترک کرد وقوف مزدلفه را یا ترک کرد رمی هر چهار روز را یا رمی یکروز را یا ترک کرد
رمی اول را که آن رمی جمرة العقبه است در روز نحر یا چهار سنگریزه را از رمی اول یا حلق کرد برای حج یا عمره در زمین
حل زیرا که حلق مختص است بمنا و آن از حرم است یا قبله گرفت یا مس کرد بشهوت و انزال نشده باشد یا در حلق یا
در طواف زیارت از ایام نحر تاخیر کرد یا یک نسک را بر نسک دیگر تقدیم داد چنانکه حلق یا نحر قارن کرد پیش از رمی یا
حلق کرد پیش از ذبح در هر کدام از صورتها مذکوره یک دم واجب شود مسئله در حلق پیش از ذبح بر قارن دو دم
لازم آید یکی برای تقدیم حلق و دوم از برای تاخیر ذبح و نزدیک صاحبین یک دم برای تقدیم حلق است واجب شود و
غیر آن لازم نیاید مسئله اگر محرم در کم از عضو خوشبوئی مالید یا در کم از یکروز سر خود پوشید یا در کم از یکروز جامه
دوخته پوشید یا کم از ربع سر خود تراشید یا از یک دست یا از یک پای کم از پنج ناخن برید یا پنج ناخن متفرق
برید یا طواف قدوم را یا طواف صدر را بی وضو کرد یا از طواف صدر سه شوط ترک نمود یا در یکی از جمار ثلثه
رمی نکرد یا سر کسی تراشید در یکی ازین صورتها نصف صاع از گندم صدقه بدهد مسئله اگر بعذر خوشبو مالید
یا ربع سر خود را تراشید ذبح کند یا شش مسکین را سه صاع طعام صدقه دهد یا سه روز روزه دارد مسئله اگر پیش
از وقوف فرض وطی کرد اگرچه بفراموشی باشد حج فاسد باشد لیکن جمیع احکام آنرا بجا آرد و ذبح کند و در سال
آینده قضا نماید و در قضا زن خود را از خود جدا نسازد و نزدیک امام مالک برای قضا هر دو از خانه
جدا برآیند و نزدیک امام شافعی از مکان وطی جدا شوند مسئله اگر بعد از وقوف فرض وطی کرد حج درست
شود و بدنه لازم گردد و اگر بعد از حلق وطی کرد شاة واجب شود مسئله اگر پیش از چهار شوط از طواف

عمره فوت کرد عمره فاسد شود و آنرا تمام کند و ذبح و قضا لازم آید و بعد از چهار شوط عمره تمام شود و ذبح لازم گردد مسئله بکشتن محرم صید را یا بدلالت کردن وی بار اول یا بار دیگر بران جزا صید لازم شود اگرچه صید درنده باشد یا مستانس بود یا کبوتر مسرول باشد یا محرم بخوردن آن مضطر بود و بدانکه جزا صید قیمت صید باشد چنانکه دو عدل در مکان کشتن صید آنرا قیمت کنند و اگر در مکان کشتن قیمت ندارد در مکانیکه قریب آن باشد که دران قیمت باشد قیمت کنند و همان قیمت جزا آن صید باشد لیکن در درنده از قیمت شاة زیاده نکنند جایز است که اورا که بآن جزا هدی بخرد و آنرا در مکه ذبح کند یا طعام بخرد و آنرا بهر مسکین بنصف صاع از گندم یا یک صاع از خرما یا جو صدقه دهد و از ین کم نکند یا بمقابله طعام هر مسکین یک روزه دارد و آنچه کم از طعام مسکین باقی ماند آنرا تصدق کند یا بمقابله آن یک روزه دارد و نزدیک امام محمد و شافعی اگر صید در صورت مثل باشد همان واجب شود پس در آهو و کفتار گوسپند واجب شود و در خرگوش بزغاله و در موش دشتی بزغاله چهار ماهه و در شتر مرغ بدنه و در حمار وحشی گاو و در کبوتر گوسفند لازم آید مسئله اگر محرم صید را مجروح کرد یا موی صید کند یا عضوی از وی جدا کرد آنچه از آن از قیمت صید کم شود بر محرم واجب گردد مسئله اگر محرم پر یا بازو صید کند یا پای صید را قطع نمود قیمت صید واجب شود و اگر بیضه صید را شکست قیمت بیضه لازم آید و اگر از آن بیضه بچه مرده بیرون آید قیمت بچه واجب شود و در جامع الرموز می آرد اگر معلوم است که در آن بچه مرده است یا بیضه فاسد برآمد هیچ لازم نیاید اگر معلوم است که دران بچه زنده است یا هیچ معلوم نیست قیمت بچه واجب شود مسئله اگر محرم صید حرم را ذبح کرد قیمت صید واجب شود و اگر شیر آنرا دوشید قیمت شیر لازم آید و اگر گیاه یا درخت حرم را برید قیمت آن واجب شود مگر آنکه خشک شده باشد و اگر در ملک کسی باشد قیمت دیگر برای مالک لازم آید اگرچه خشک شده باشد و اگر از جنس خود رویا نباشد و در ملک کسی بود هیچ لازم نشود زیرا که درختی که از جنس خود رو نباشد حرمت حرم بآن متعلق نمی شود اگرچه خود رو نیده باشد مسئله در ذبح کردن و دوشیدن صید حرم و در بریدن گیاه و درخت حرم صوم کفایت نکند مسئله جایز نیست که گیاه حرم را بچرانند یا ببرند مگر اذخر را مسئله بکشتن شپش یا ملخ صدقه واجب شود اگرچه هرچه باشد یا یک خرما بود و کذا فی جامع الرموز مسئله بکشتن زاغ و موش خور و زغن و کژدم و مار و موش و سگ گزنده و پشه و کیک و کنه و باخه و حیوانی که حمله کرده باشد هیچ لازم نشود مسئله محرم را جایز است که گوسفند یا گاو یا شتر یا ماکیان خانگی را یا بط خانگی را ذبح کند مسئله اگر غیر محرم بی دلالت وی و امر محرم شکار کرده ذبح نمود خوردن محرم را روا بود مسئله هر که با صید در حرم در آید محرم باشد یا غیر محرم صید را رها کند و اگر آنرا فروخته است بیع آنرا نقض کند و بهای مشتری داده آنرا از مشتری خلاص کناند و اگر فروخته است

مشتری ہلاک شده است جزای صید لازم شود مسئله هر که محرم شود و در خانه او صید باشد واجب نیست که آنرا رها کند و اگر
باو در قفس باشد تا آنکه در خارج حرم است رها کردن آن واجب نیست زیرا که احرام مالکیه صید را و محافظت آنرا منع نمی کند لیکن چون
در حرم در آید در دست حرم را صید متعلق شود پس اخراج آن واجب باشد مسئله اگر محرم صید محرم را از دست رها کرد و غیر محرم آنرا
گرفته رها کننده آنرا ضامن شود و اگر محرم گرفته بیع لازم نباید مسئله اگر محرم صید محرم را کشت بر هر واحد تمام قیمت واجب شود
و آخذ بر قاتل رجوع نماید زیرا که قاتل آنرا از رها کردن منع کرده است و در حاشیه چلپی می آرد رجوع در کفارت بمال است
اما در کفاره صوم رجوع نباشد مسئله هر چه مفرد بآن یکدم است بر قارن بآن دو دم است یکی برای حج و یکی
برای عمره مگر تجاوز کردن از میقات بی احرام زیرا که واجب میقات یک احرام است پس بترک آن واجب نشود
مگر یکدم مسئله اگر دو محرم یک صید را کشتند دو قیمت واجب شود و اگر صید حرم را دو حلال کشتند یک قیمت واجب گردد
زیرا که در صورت اول جزا از فعل محرم است و فعل متعدد است پس جزا نیز متعدد باشد و در صورت ثانی جزای صید
حرم است و آن جزای محل است و محل واحد است پس جزا نیز واحد باشد مسئله خریدن و فروختن محرم صید حرم را
باطل باشد مسئله اگر محرم صید حرم را ذبح کرد حرام شود و بعد از آن که چیزی از آن بخورد قیمت آنقدر را ضامن شود و
مستغفر باشد و اگر محرم دیگر خورد ضمان لازم نباید لیکن استغفار کند کذا فی جامع الرموز مسئله اگر شخصی آهوی ماده حرم را
از حرم برآورد و آن در بیرون حرم بچه آورد و هر دو ہلاک شدند جزاء هر دو برابر آید واجب شود مگر آنکه پیش از زادن جزا
آنرا داده باشد مسئله اگر آفاقی باراده حج یا عمره بی احرام از میقات گذشت دم لازم شود و اگرچه داخل میقات رفته
احرام بسته باشد و اگر پیش از آنکه داخل میقات احرام بندد برگشت و در میقات احرام بست بالاتفاق دم ساقط شود
و اگر بعد از احرام پیش از آنکه در احکام حج شروع کند تلبیه گویان بمیقات رفت نزدیک امام دم ساقط شود و نزدیک
امام زفر ساقط نشود و نزدیک صاحبین اگر بی تلبیه رفت هم ساقط شود و اگر بعد از شروع کردن در احکام
حج برای احرام بمیقات رفته است بالاتفاق دم ساقط نشود مسئله اگر مکی باراده حج بی احرام
از حرم برآید و در خارج حرم احرام بست بر وی دم واجب شود و متمتع که از عمره فارغ شده در مکه
مقیم شده است در حکم مکی شده است زیرا که متمتع که از عمره فارغ شده در مکه سکونت کند مکی گردد و احرام مکی
از حرم است پس تجاوز کردن آن بی احرام دم لازم آید مسئله اگر کوفی برای حاجتی به بستان بنی عامر رفت

که آن موضعی است داخل میقات و خارج از حرم بأهل آن ملحق شود و اهل آنرا دخول مکه برای حاجت بی احرام روا بود پس
وی را نیز روا باشد و اگر اراده حج کند میقات او چون بستانی بستان باشد و نیز زمین که در میان بستان و حرم است احرام
وی چون بستانی در آن جا جایز بود و هیچ لازم نیاید زیرا که احرام او از میقات خویش است مسئله هر که بی احرام در مکه
داخل شود حج یا عمره بر وی واجب گردد پس اگر در سال دخول حجی را که بر ذمه او واجب بود ادا کرد حج یا عمره که بسبب دخول لازم
واجب شده است ساقط شود و اگر بعد از سال دخول کرد ساقط نشود مگر آنکه با احرام بجا آرد مسئله هر که از میقات
گذشته احرام عمره بست آنرا تمام نماید و باز قضا کند چون قضا کرد دم ساقط شود زیرا که چون در قضا از میقات احرام بست
حق میقات ادا کرد مسئله اگر مکی احرام عمره بسته چهار شوط آنرا ادا کرد بعد از ان احرام حج بست احرام حج را ترک کند
دم و حج و عمره بر وی واجب گردد دم از برای ترک کردن احرام حج و عمره از برای فوت کردن حج و نزدیک امام اگر
ادا کرد یک شوط عمره را نیز همین حکم است و نزدیک صاحبین اگر ادا کرده است یک شوط عمره را ترک کند عمره را
و اگر هر دو را تمام کرد بالاتفاق روا بود و دم لازم شود زیرا که جمع میان حج و عمره در حق مکی منع است و منع از افعال
شرعیه واجب کند مشروعیت را لیکن چون مرتکب شد چیزی را که منع بود دم لازم شود مسئله هر که احرام حج بست و احکام
آنرا ادا نمود و باز در یوم نحر برای سال آینده احرام حج بست اگر بعد از حلق بسته است بی دم حج واجب گردد و اگر پیش
از حلق بسته است حج و دم لازم شود و بعد از ان مختار است که در این سال حلق کند یا در سال آینده کذا فی حاشیة الچلپی مسئله
هر که احرام عمره بست پیش از حلق احرام بسته است عمره دیگر را دم لازم شود زیرا که جمع کردن در دو احرام عمره مکروه
است مسئله اگر آفاقی احرام بست بعد از ان احرام عمره بست هر دو لازم شود زیرا که آفاقی را جمع در هر دو جایز است پس
باین جمع قارن گردد و اگر چه ترک سنت لازم آید زیرا که سنت در قران آنست که برای حج و عمره یک احرام بندد یا
احرام عمره را بر احرام حج مقدم کند کذا فی الهدایة اگر بعد از احرام عمره و پیش از افعال آن وقوف بعرفات کرد
عمره باطل شود و به متوجه شدن بجانب عرفات باطل نگردد مسئله اگر آفاقی با احرام حج طواف قدوم کرد بعد
از ان احرام عمره بست و هر دو را اتمام کرد جایز بود و دم لازم آید زیرا که افعال عمره را با افعال حج جمع کرده است [مستحب]
است که عمره را ترک کند و قضا نماید و دم ترک بدهد مسئله هر که حج کرده در روز نحر یا در سه روز بعد از ان احرام عمره بست عمره
لازم شود و ترک آن واجب گردد و قضا با دم لازم آید و اگر ادا کرد روا بود و دم جبر لازم شود مسئله هر که

احرام حج بسته است حج را فوت کرد بعد از آن احرام حج دیگر بست یا احرام بعمره بست واجب است که احرام اخیر را
ترک کند و با فعال عمره حلال شود زیرا که هر که حج را فوت کند واجب است با فعال عمره حلال شود پس اگر احرام اخیر را
ترک نکند و در احرام حج جمع میان دو حج و در احرام عمره جمع میان دو عمره لازم آید و آن جایز نیست لیکن اخیر را قضا کند
زیرا که شروع آن صحیح شده است و دم واجب شود زیرا که پیش از وقت ترک کردن حلال شده است **باب**
الاحصار مسئله اگر محرم بسبب دشمن یا مرض در بند شد اگر مفرد بحج است یکدم بفرستد و اگر قارن است دو دم
نزدیک امام روز ذبح را معین کند اگرچه پیش از یوم نحر باشد و نزدیک صاحبیه اگر محرم بعمره است چنین کند و اگر محرم
بحج است ذبح پیش از یوم نحر روا باشد مسئله محصر را جایز نیست که در خارج حرم ذبح کند مسئله چون محصر ذبح کند
بی قصر و حلق حلال شود پس اگر از حج حلال شده است یک حج دیگر یک عمره لازم آید و از عمره یک عمره و از قران یک حج
و دو عمره واجب گردد مسئله چون احصار زائل شود و دریافتن حج ممکن باشد برای حج متوجه شود و نزدیک امام
اگر دریافتن حج و هدی هر دو ممکن باشد متوجه شود و اگر نه جایز است که حلال شود زیرا که نزدیک امام ممکن است
که بی هدی حج را دریابد و نزدیک صاحبیه هر که حج را دریابد هدی را نیز خواهد یافت زیرا که ذبح کردن هدی نزدیک
ایشان پیش از روز نحر جایز نیست و نزدیک امام جایز است چنانکه گذشت مسئله اگر محرم را دشمن یا مرض از رکن
حج که طواف زیارت و وقوف بعرفات است منع کرد محصر گردد و اگرچه در مکه بود و اگر از یکی منع کرد محصر نگردد **باب**
الحج عن الغیر مسئله هر که از حج کردن عاجز باشد جایز است که از دیگری حج بکناند و اگر عجز وی تا موت او باقی
ماند و مامور به نیت وی حج کرد از حج فرض واقع شود مسئله اگر مامور دو آمر به نیت هر دو یک حج کرد از مامور واقع
شود و مال هر دو را مامور ضامن گردد و بعد از آن که ادا کرد جایز نیست که بنام یکی کند مسئله هر که یک حج
به نیت ابوین کرد بعد از آن بنام یکی گردانید اگر ثواب عمل خود احسان کرده است روا باشد مسئله دم احصار
بر آمر است اگر زنده است و در مال او است اگر مرده است و دم قران بر مامور است اگرچه آمر او را بقران
امر کرده باشد مسئله اگر مامور پیش از وقوف بعرفات جماع کرد نفقه آمر را ضامن شود و اگر بعد از وقوف
کرده است ضمان لازم نیاید مسئله شخصی وصیت کرده بود که از وی حج بکنانند و بعد از مردن وی وصی
از وی حج کنانید و مامور در راه بمرد نزدیک امام از منزل موصی از ثلث باقی حج بکنانند زیرا که چون

چون مالی را وصی بمامور داده بود ضایع شد وصیت بوصی نافذ نشد پس آنچه باقیمانده است وصیت او را از ثلث
آن نافذ کنند و نزدیک امام ابو یوسف از ثلث جمیع مال نافذ کنند و نزدیک امام محمد اگر از مالی که بمامور داده بود چیزی باقیمانده
است که بآن حج توان کرد بهمان حج کنانند و اگر نه وصیت باطل شود

فصل در هدی

مسئله هدی از سه نوع جایز باشد از شتر
و بقر و غنم مسئله تعریف هدی یعنی رفتن بآن بعرفات واجب نیست و بقول بعضی تعریف بمعنی اشتهار است چون تقلید کرده آن بود
نیست مسئله در هدی جایز نیست مگر چیزی که در اضحیه جایز است چنانکه در کتاب اضحیه معلوم شود مسئله از جنابت غنم روا بود
مگر در طواف فرض بجنابت و در وطی بعد وقوف مسئله از هدی نفل و از هدی تمتع و از هدی قران صاحب هدی را خوردن روا بود و هر هدی
که غیر از این سه هدی باشد خوردن از آن او را روا نبود مسئله هدی تمتع و قران را در روز نحر ذبح کند و غیر آنرا هر گاه که
بخواهد لیکن ذبح کردن هیچ هدی را در خارج حرم روا نبود و تصدق آن بفقراء حرم مختص نباشد مسئله جل هدی را و زمام
آنرا تصدق کند و اجرت ذبح را از هدی نه دهد و بغیر ضرورت بر هدی سوار نشود و شیر هدی را نه دوشد و چون شیر غلبه کند
و جاری شود آب سرد را بر پستان هدی بپاشد که بند شود و باز ایستد مسئله اگر هدی در راه نزدیک بهلاک شد یا بعیب فاحش معیب گشت
چنانکه از ذنب یا گوش آن زیاده از ثلث بریده شد یا از چشم آن زیاده از ثلث کور گشت در هدی واجب آنرا بهدی دیگر
بدل کند و آن مر او را باشد هر چه خواهد بکند و در هدی نفل معیب شدن هیچ لازم نیاید مسئله چون هدی نفل در راه قریب بهلاک شود
آنرا ذبح کند و قلاده آنرا بخون آن تر کرده بر کوهان آن نشان علامت شود به آنکه هدی فقیر است غنی آنرا نخورد

فضیلت وقوف

مسئله چون حاجیان وقوف بعرفات کردند قومی گواهی دادند که بعد از روز عرفه وقوف کرده اند گواهی ایشان مقبول
نباشد زیرا که تدارک حج ممکن نیست و اگر مقبول باشد در مردم فتنه واقع بود و نیز اگر بیک روزی که مردم
آنرا روز ترویه گمان میکنند گواهی دادند که این روز عرفه است قبول کرده نشود زیرا که اجتماع مردم درین شب
دشوار است پس بقبول کردن شهادت فتنه واقع شود مسئله اگر مردم وقوف بعرفات کردند بعد از آن معلوم شد
که در حساب غلط کرده در روز ترویه وقوف کرده اند اگر تدارک وقوف ممکن باشد امام مردم را
بوقوف عرفات امر کند و اگر ممکن نباشد باعتبار آنکه تدارک آن ممکن نیست غلطی ایشان را اعتبار نبود و حج تمام نشود و باعتبار
آنکه جواز مقدم را در شرع نظیر جایز نیست حج صحیح نباشد و غلطی معتبر نبود مسئله هر که روز دوم از ایام نحر جمرة الاولی را
ترک داد و در جمرة الوسطی و جمرة العقبة سنگریزه انداخت چون خواهد که سنگریزه جمرة الاولی را قضا کند احسن است که

هر دو اخیر را نیز اعاده کند و اگر بهمان اکتفا کرد جایز بود مسئله هر که نذر کرد که پیاده حج گذارد تا طواف زیارت
پیاده باشد بعد از ان اگر سوار شد روا بود مسئله اگر شخصی کنیزک محرمه خرید که باذن مالک خود احرام بسته
جایز ست که او را بجماع حلال کند و احسن ست که بتقصیر موی یا بچیدن ناخن حلال کرده باشد و جماع کند و اگر بی اذن مولی
احرام بسته آن احرام را اعتبار نباشد کتاب النکاح مسئله نکاح موضوع ست از برای ملک متعه یعنی از برای حلیت استمتاع
مرد از زن بخلاف غیر آن چون بیع و هبه که آن برای ملک متعه موضوع نیست اگرچه بآن نیز ملک متعه ثابت شود مسئله
بارتباط ایجاب و قبول نکاح منعقد شود و باید که لفظ هر دو ماضی باشد چون زوجت و تزوجت یا یکی ماضی بود و دیگر
مستقبل باشد چون زوجنی و زوجت اگر عاقدین معنی الفاظ را ندانند بانکه زوجنی توکیل ست و زوجت در جواب آن
هم ایجاب ست و هم قبول زیرا که در نکاح یک کس متولی هر دو طرف میشود بخلاف بیع که در ان یک کس متولی دو طرف
نمیشود و بنابر آنکه در بیع حقوق عقد به سوی عاقدین راجع شود و در نکاح بسوی زوجین راجع گردد و اگر عاقدین غیر ایشان
است سفیر محض بود مسئله اگر شخصی مر زن را گفت خویشتن را بفلان بزنی دادی وی بجواب گفت دادم بعد از ان
مرد را گفت پذیرفتی وی گفت پذیرفت نکاح منعقد شود چنانکه اگر گفت مر بائع را که فروختی وی گفت فروخت
بعد از ان گفت مر مشتری را که خریدی وی گفت خرید بیع منعقد گردد مسئله اگر زنی و مردی بحضور گواهان گفتند
زناشوئیم نکاح منعقد نشود مسئله نکاح جایز ست بلفظ نکاح و تزویج و هبه و تملیک و صدقه و بیع و شرا نه بلفظ
اجاره و اعاره و وصیت مسئله شرط ست در جواز عقد نکاح که هر واحد لفظ یکدیگر را بشنود و نیز شرط ست که عقد
نکاح بحضور دو مرد حر یا یک مرد حر و دو زن حره منعقد شود و نزد یک امام شافعی بحضور دو مرد آزاد نکاح منعقد نشود
و نیز شرط ست که گواهان عاقل و بالغ باشند و مسلم بوند و لفظ هر دو عاقد را در یک وقت بشنوند پس اگر
متفرق شنیدند چنانکه هر دو عاقد بحضور یک گواه عقد بستند چون وی غائب شد بحضور دیگر بستند نکاح منعقد
نشود مسئله حضور دو فاسق یا دو محدود در قذف یا دو نابینا نکاح روا بود و نیز روا بود بحضور دو ابن زوج یا زوجه
یا بحضور دو ابن که یکی ابن زوج باشد و یکی ابن زوجه بود یا هر دو ابن آن هر دو بوند چنانکه در میان زوج و زوجه
فرقت واقع شود چنانکه در حاشیه چلپی ست لیکن اگر قریب گواهان دعوی نکاح کند بگواهی ایشان نکاح ثابت
نشود چنانکه اگر بحضور دو ابن زوج نکاح کرده باشند چون زوج دعوی نکاح کند بگواهی ایشان نکاح ثابت

ثابت نشود و همچنین اگر بحضور دو ذمی وجه نکاح بستند چون زن وجه دعوی نکاح کند بگواهی ایشان نکاح ثابت نشود مسئله نکاح مسلم با ذمیه که کتابیه باشد بحضور دو ذمی روا بود ولیکن اگر مسلم منکر شود بگواهی دو ذمی نکاح ثابت نشود چه گواهی کافر بر ضرر مسلم مقبول نیست اما اگر مسلم دعوی نکاح کند بگواهی ایشان مقبول باشد چه گواهی کافر بنفع مسلم مقبول بود مسئله اگر پدر مردی دیگر را بنکاح صغیره خود امر کرد و او در حضور یک شخص تزویج نمود نکاح روا نبود و اگر در وقت نکاح پدر نیز حاضر باشد روا بود زیرا که چون پدر حاضر باشد عبارت وکیل بسوی پدر راجع شود و وکیل و آن کس دیگر هر دو گواه شوند مسئله اگر پدر دختر بالغه خود را بحضور یک شخص تزویج کرد نکاح روا نبود و اگر در وقت نکاح دختر حاضر است روا بود زیرا که چون بالغه حاضر باشد عبارت پدر بسوی وی راجع گردد گویا که وی خود عقد کرده است پس پدر و آن کس دیگر هر دو گواه باشند

فصل در محرمات مسئله حرام ست بر مرد اصل او و فرع او و خواهر او و دختر خواهر او و دختر برادر و عمه او و خاله او و دختر موطوءه او و مادر منکوحه او اگرچه موطوءه نباشد و زوجه اصل او و فرع او و همه این از روی رضاع بدانکه رضاع بر قسم شامل ست چند قسم را چنانکه دختر خواهر مثلا شامل ست دختر رضاعی خواهر را و دختر نسبی خواهر رضاعی را و دختر رضاعی خواهر رضاعی را مسئله حرام ست بر مرد فرع مزنیه او و ممسوسه او که بشهوت باشد و ماسه او که بشهوت بود کذا فی جامع الرموز بدانکه مراد از مس بشهوت نزدیک بعضی اشتهای قلب ست و التذاذ بآن و در زنان نیست مگر همین و در مردان نزدیک بعضی انتشار آلت ست یا زیادت انتشار هو الصحیح مسئله حرام ست بر مرد فرع منظوره او که بفرج داخل او بشهوت نظر کرده باشد مسئله حرام ست مرد را اصول موطوءه او و ممسوسه او و منظوره او مسئله دختر نه ساله گاه مشتهاة باشد و گاه نباشد این اختلاف بلحاظ جسه است و بصغر آن اما کم از نه ساله فتوی آنست که مشتهاة نباشد مسئله جمع کردن دو خواهر در نکاح یکمرد حرام ست و نیز حرام ست که در عدت طلاق یک خواهر دیگر خواهر را نکاح کند اگرچه طلاق باین باشد و نیز حرام ست وطی کردن دو خواهر را بملک یمین و نیز حرام ست جمع کردن در وطی بنکاح یا بملک یمینی میان دو زن که هر کدام ایشان را اگر مرد فرض کنیم دیگری بر وی حرام باشد مسئله اگر خواهر کنیزک خود را که موطوءه اوست نکاح کرد هیچکدام را وطی نکند تا یکی را بر خود حرام نگرداند بدانکه بآزاد کردن یا بفروختن کل یا بعض کنیزک را یا بتزویج کردن آن کنیزک شخصی که کنیزک بر وی حرام شود پس خواهر وی که آنرا نکاح کرده است بر وی حلال گردد مسئله اگر شخصی دو خواهر را بدو عقد

تزویج کرد و معلوم نیست که اول کدام تزویج کرده است میان ایشان تفریق کند و نصف مهر یکی برای هر دو خواهر باشد
زیرا که نکاح اخیر باطل است پس آن مهر ثابت نشود و اول را پیش از وطی جدا کرده اند پس برای وی نصف مهر باشد
و چون معلوم نیست که اول کدام است آن نصف را در میان هر دو قسمت کنند و اگر هر دو را بیک عقد تزویج کرده است
نکاح باطل شود و هیچ لازم نیاید مسئله جمع کردن میان زن و دختر زوج آن زن که از زن دیگر باشد حرام نیست زیرا که اگر
زن را مرد فرض کنیم دختر زوج بر وی حرام نمیشود بنا بر آنکه میان ایشان قرابتی نخواهد بود و اگرچه بفرض کردن دختر را
پسر زوج زن بر وی حرام می شود زیرا که پسر زوج زن بر زن حرام است مسئله جایز است نکاح کردن کافره را
که کتابیه باشد و صابیه را که کتابیه بود و عابده کواکب نباشد مسئله محرم و محرمه را جایز است که خود را تزویج کند
مسئله آزاد را جایز است که کنیزک مسلمه را یا کتابیه را نکاح کند اگرچه با طول حره باشد یعنی بر مهر و نفقه حره قدرت داشته
باشد و نزدیک امام شافعی جایز نیست که کتابیه را نکاح کند اگرچه بی طول حره باشد زیرا که قول الله تعالی من فتیاتکم المؤمنات
بمفهوم مخالف منع میکند جواز نکاح کتابیه را و با طول حره نزدیک وی جایز نیست که آزاد کنیزک را نکاح کند اگرچه مسلمه باشد
زیرا که قول الله تعالی و من لم یستطع منکم طولا دلالت میکند بر آنکه با وجود طول حره نکاح کنیزک روا نبود ما میگوییم که اصل در هر شیء
حل است چون شارع حکم طول حره را و حکم نکاح کتابیه را بیان نفرمود پس آن حل اصلی باشد یا آنکه مفهوم مخالف نزدیک ما معتبر
نیست مسئله هر که در نکاح او کنیزک باشد جایز است که با وجود آن حره را نکاح کند بخلاف اگر حره در نکاح او بود یا در عدت وی باشد
اگرچه عدت از طلاق باین بود جایز نیست که کنیزک نکاح کند مسئله آزاد را جایز است که چهار زن را نکاح کند و چهار را
در تصرف خود آرد حره باشند یا مملوک بوند و زیاده از چهار روا نبود و بنده را زیاده از دو زن روا نباشد مسئله
جایز است نکاح کردن زنی که حامل است از زنا ولیکن وطی او جایز نیست تا آنکه از حمل خلاص شود مسئله جایز است
نکاح کردن کنیزکی که مولی وی با وی وطی کرده است و واجب نیست بر زوج استبرای آن نیز جایز است نکاح کردن موطوئه زنا و بر زوج
استبرای آن واجب نیست مسئله اگر دو زن را بیک عقد نکاح کرد و یکی از آن هر دو بر ناکح حرام است نکاح دیگر جایز باشد مسئله
جایز نیست نکاح سید با کنیزک خود و نکاح بنده با خاتون خود و نکاح مسلم با مجوسیه یا وثنیه و نکاح آزاد با پنجم در عدت
چهارم و نکاح بنده با سوم در عدت دوم مسئله جایز نیست نکاح زن حامله که نسب حمل وی ثابت باشد اگرچه حامله بود یا از بندیان
دار حرب بود مسئله نکاح متعه و نکاح موقت روا نبود و صورت متعه آنکه مردی بزنی بگوید استمتع

اینقدر مدت باین قدر مال او را تمتع می گیرم و وی قبول کند و صورت موقت آنکه مردی زنی را در مدت معین بقدری
از مال بحضور دو کس نکاح کند کذا فی حاشیة الچلپی **باب الولی والکفو** مسئله اگر زن آزاد که مکلفه بود یعنی
عاقله و بالغه باشد بحضور دو کس یا بی ولی با غیر کفو نکاح کند روا بود و ولی را جایز است که از قاضی فسخ بکناند و بروایت
حسن بن زیاد روایة امام ابو یوسف نکاح روا نباشد و علیه فتوی قاضیخان و نزدیک امام محمد بر اجازت ولی موقوف
باشد و نزدیک امام مالک و امام شافعی بعبارت زنان نکاح روا نبود مسئله ولی را جایز نیست که بالغه را بنا خوشی وی
تزویج کند اگرچه بالغه بکر باشد زیرا که نزدیک ما بر بالغه جبر نبود اگرچه بکر باشد و نزدیک امام شافعی بر ثیبه جبر نباشد
اگرچه نابالغه بود و بس بکر را اگر صغیره باشد بالاتفاق جبر روا بود و بالغه که ثیبه بود بالاتفاق جبر جایز نباشد
بدانکه نزدیک ما ولی را جایز است که برای نکاح جبر کند و نزدیک امام شافعی جایز نیست مگر پدر یا جد را مسئله
اگر یک بالغه را خبر نکاح وی کرده اند یا ولی وی طلب کرد از وی اذن نکاح وی را و در هر دو صورت زوج را معین
ساختند و وی خاموش ماند یا بخندید یا اشک روان کرد اذن ثابت شود مگر آنکه بهزل خندیده باشد یا با آواز گریسته
باشد زیرا که بخندیدن بهزل و بگریستن با آواز اذن ثابت نشود کذا فی جامع الرموز و صحیح آنست که در ثبوت اذن او
ذکر مهر شرط نبود و در جامع الرموز می گوید که این درست است که مزوج پدر یا جد بود و اگر غیر آن شرط است که مهر مذکور
باشد مسئله اگر غیر ولی اقرب از بکر بالغه اذن تزویج او جست و سکوت کرد نا رواست تا آنکه بزبان نگوید اذن ثابت نشود
و در ثیبه اگر طالب اذن ولی اقرب باشد بی گفتن بزبان اذن ثابت نشود کذا فی جامع الرموز و بروایت کرخی
در حضور اجنبی سکوت وی نیز رضا بود کذا فی الشرح مسئله زنی که بکارت وی بجستن یا بحیض یا بجراحت یا بکلانی سن
یا بزنا زائل شود در حق ثبوت اذن حکم بکر وارد یعنی سکوت اذن رضا باشد مسئله اگر مردی به بکر بالغه دعوی کرد
که چون خبر نکاح من بتو رسید تو سکوت کردی و وی گفت من آنچه را رد کرده ام قول زن معتبر بود مگر آنکه مرد بر سکوت
وی گواه بیارد و اگر دو گواه ندارد نزدیک امام بر زن سوگند لازم نیاید زیرا که نزدیک ایشان در نکاح
سوگند نیست مسئله ولی را جایز است که صغیر و صغیره را بکسی تزویج کند اگرچه صغیره ثیبه باشد
و نزدیک امام شافعی در ثیبه روا نبود زیرا که هر یک وی بر ثیبه جبر نیست و اگر ولی غیر پدر یا جد بود صغیر و صغیره را
جایز است که چون بالغ شوند یا بعد از بلوغ ایشان را علم بنکاح خود شود نکاح را فسخ کنند و نزدیک امام شافعی

غیر از پدر و جد را جایز نیست که صغیره و صغیر را تزویج کند چنانچه در ترجمه تحقیق آن کرده ام **مسئله** در وقت بلوغ با قیت در عدم علم بنکاح سکوت بکر رضا باشد و تا آخر مجلس او را اختیار نبود اگر چه از خیار خود جاهل باشد زیرا که جهل وی عذر نیست بخلاف کنیزکی که در نکاح کسی چون آزاد شود او را اختیار است که نکاح را فسخ کند اگر از خیار خود جاهل بود جهل وی عذر باشد زیرا که کنیزک از خدمت مالک فارغ نیست که طلب علم نماید بخلاف آزاد که وی فارغ است

و طلب علم فریضه است لقوله علیه السلام طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة و به تقصیر عذر نمی شود و گفته اند که کلام ما در وقت بلوغ است بکر را پیش از بلوغ تکلیف با حکام شرع نیست بنا بر آنکه گوئیم که چون کودک مراهق شود یعنی قریب ببلوغ رسد بر وی واجب می شود که احکام شرع از ایمان و جز آن بیاموزد یا بر ولی واجب میگردد

که او را بیاموزاند چه وی را مهمل گذاشتن لایق نیست قال علیه السلام مروهم بالصلوة اذا بلغوا سبعا و اضربوهم علیها اذا بلغوا عشرا **مسئله** خیار کودک که بالغ شود و خیار ثیبه که بالغه گردد بی رضا صریح یا دلالت بر آن ساقط نشود و با ستادن از مجلس باطل نگردد و رضا صریح آنکه بگوید راضی شدم و دلالت بر آنکه وی سپرد یا مساس کند یا بزن مهر دهد یا زن مهر زوج قبول کند **مسئله** چون صغیر و صغیره بالغ شوند برای فسخ کردن نکاح حکم قاضی شرط است زیرا که در فسخ نکاح لازم کردن ضرر است بر زوج و آن بحکم قاضی ممکن نیست بخلاف کنیزکی که آزاد شود برای فسخ کردن نکاح وی حکم قاضی شرط نیست زیرا که منع میکند زیادت ملک را بر خود بنا بر آنکه زوج وی پیش از آزاد شدن مالک دو طلاق بود و اکنون مالک سه طلاق می شود و برای منع کردن ضرر را از خود حکم قاضی در کار نیست کذا فی الهدایه **مسئله** اگر یکی از صغیر و صغیره که غیر از پدر و یا جد او را با غیر کفو تزویج کرده باشند پیش از بلوغ بمرد دیگری او را وارث میشود مگر آنکه پیش از مردن او قاضی بتفریق نکاح وی حکم کرده باشد زیرا که پیش از تفریق قاضی نکاح وی صحیح بود **مسئله** ولایت نکاح صغیر و صغیره مر عصبه راست که بنفسه باشد یعنی مردی بود که بی توسط زن بوی نسبت داشته باشند بخلاف عصبه بالغیر و عصبه با غیر که ایشان را ولایت تزویج نیست چنانکه دختر مجنونه است او را بر ابن مجنون ولایت تزویج نیست و همچنین خواهر مجنونه یا دختر او عصبه مجنونه است او را بر ابن او ولایت تزویج نیست **مسئله** ولایت عصبه که آزاد باشد و مسلم و مکلف بود در تزویج ولد مسلم بر ترتیب ارث است یعنی اول خبر ست هر چند پایان رود و اگر نباشد اصل است هر چند

هر چند بالا رود و اگر نباشد جزء اصل قریب ست چون برادر و اگر نباشد جزء او هر چند پایان رود و اگر نباشد
جزء اصل بعید ست چون اولاد جد ست و اگر نباشد جز او فالاقرب فالاقرب بعد از آن اعتبار مر قوت قرابت
راست پس اعیانی بر علاتی مقدم باشد مراد از اعیانی برادر حقیقی ست و از علاتی برادر پدری کذا فی حاشیة الچلپی
مسئله و مر کافر مسلم را ولایت نباشد اگر چه مسلم عصبه او بود چنانکه مسلم کافر را ولایت نبود اگر چه کافر عصبه او باشد
مسئله اگر از عصبه کسی نباشد ولایت تزویج مر مادر را بود و اگر مادر نباشد مر ذو رحم را باشد یعنی قریبی بود که غیر ایشان
ست که مذکور شده اند الاقرب فالاقرب اگر از خویشان کسی نباشد ولایت تزویج مر مولای موالات را باشد
یعنی کسی را بود که با وی عهد کرده است که اگر از من خیانت شود ارش جنایت من بر تو باشد و اگر من بمیرم
ارث من ترا باشد و اگر مولای موالات نباشد ولایت تزویج مر سلطان راست و اگر نباشد مر قاضی راست
که سلطان در منشور او تزویج صغار نوشته باشد مسئله ولی ابعد را جایز است که در غیبت منقطعه ولی اقرب
تزویج صغار نماید بدانکه در غیبت منقطعه علما را اختلاف ست بقول بعضی آن ست که کفو در آن مدت انتظار
ولی اقرب نکند و علیه الاکثر و نزدیک بعضی از متاخران مدت سفر ست مسئله ولایت تزویج زن مجنونه
مر ابن را درست اگرچه پدر موجود باشد زیرا که ابن در عصبه از پدر مقدم ست چنانکه مذکور شد مسئله کفایت در نکاح
اهل عرب از روی نسب باشد یعنی قریش کفو قریش بود و عرب که غیر قریش اند کفو عرب غیر قریش باشند
بدانکه هر که از اولاد نضر بن کنانه ست و هر که بالای نضر ست قریشی نیست و آنکه کفاءت نسب خاص
بعرب شد بنا بر آنکه غیر عرب انساب خود را ضایع کرده اند پس کفاءة ایشان باسلام بود یعنی هر که پدر و پدر کلان
وی مسلم ست کفو باشد مر کسی را که چند کس وی مسلم ست و هر که خود مسلمان شده ست کفو نیست مر کسی که پدر
کلان وی مسلمان شده ست و نیز کفاءت غیر عرب از روی آزادی بود یعنی بنده و معتق کفو نیست مر حره را و هر که پدر وی
آزاد شده ست کفو نیست مر کسی که پدر و پدر کلان وی آزاد ست و نیز از روی صلاح و تقوی بود یعنی فاسق
اگرچه معلن نباشد کفو نیست دختر مرد صالح را و بقول بعضی اگر معلن نباشد کفو ست و در حاشیه چلپی می آرد
این وقتی ست که دختر مرد صالح صالحه بود بخلاف اگر فاسقه بود پس فاسق کفو وی باشد کما اختاره ابن الساعاتی
و نیز از روی مال بود یعنی هر که وقت تزویج از مهر معجل و نفقه عاجز باشد کفو نیست مر صبیه

زن را اگرچه فقیره بود و مهر که در وقت تزویج بر مهر و نفقه قادر باشد کفو است مر زنی را که خداوند اموال عظیمه بود و هو الصحیح
زیرا که مال آینده و رونده است پس زیادتی را از قدر واجب اعتبار نباشد و نیز معتبر است از روی پیشه یعنی بافنده و حجام
و کناس و دباغ کفو نیست مر عطار یا بزاز یا صراف را مسئله اگر زنی مکلفه آزاد کمتر از مهر مثل یا بغیر کفو نکاح
کرد ولی او را جایز است که برای فسخ نکاح مرافعه کند تا وی در مهر زیادتی کند یا قاضی در میان ایشان تفریق
نماید

فصل در نکاح فضولی

مسئله نکاح فضولی موقوف است بر اجازت کسیکه از جانب وی فضولی
است یعنی اگر شخصی زنی را یا مردی را بی اذن وی تزویج کرد بر اجازت وی موقوف باشد و همچنین اگر دو فضولی
دو زن و مرد بی اذن ایشان نکاح کردن بر اجازت ایشان موقوف بود مسئله یک کس که از هیچ جانب
فضولی نباشد هر دو طرف نکاح را متوسط می شود یعنی مالک می شود ایجاب را و قبول را و درکار نیست
که هر دو تکلم کند زیرا که گفتن وی که فلان زن را بفلان مرد تزویج کردم کافی است یعنی احتیاج نیست که بعد از آن گوید
که قبول کردم و آنکه یک کس متوسط میشود سه قسم است یکی آنکه اصیل و ولی باشد چنانکه ابن عم بنت عم را که صغیره بود
با خود تزویج کند دوم آنکه اصیل و وکیل باشد چنانکه زنی مردی را وکیل کرد که وی او را با خود تزویج کند سوم آنکه
از هر دو جانب ولی باشد چنانکه بنت صغیره خود را با ابن برادر خود که صغیر بود یا ابن صغیر خود را با بنت برادر خود
که صغیره باشد تزویج نماید چهارم آنکه از هر دو طرف وکیل باشد چنانکه زنی شخصی را برای نکاح خود وکیل کند و مردی
همان شخص را برای نکاح خود وکیل سازد پنجم آنکه ولی و وکیل باشد چنانکه ابن عم بنت عم خود را که صغیره است با کسی
که او را برای نکاح خود وکیل کرده است تزویج کند کذا فی جامع الرموز مسئله جایز نیست که یک فضولی از هر دو
جانب متولی شود خواه از هر دو جانب فضولی شود خواه از هر دو جانب فضولی باشد خواه از یک جانب
فضولی بود چنانکه اصیل بود و فضولی باشد یا ولی و فضولی بود یا وکیل و فضولی باشد مسئله هر که شخصی را
برای نکاح خود بزنی غیر معین وکیل کرد و او را کنیزک شخصی تزویج نمود روا باشد مسئله اگر پدر یا پدر کلان
دختر یا پسر صغیر یا صغیره را بغبن فاحش یا بغیر کفو تزویج کرد نزدیک امام روا باشد پس بعد بلوغ ایشان را
حق فسخ نماند و نزدیک صاحبین روا نبود کذا فی الهدایه و اگر غیر پدر یا پدر کلان شخصی دیگر از اولیا تزویج کرده است
بعد بلوغ بالاتفاق ایشان را حق فسخ باشد مسئله اگر شخصی مردی را امر کرد که برای وی یک زن تزویج کند

کنند او برای هر یکی دو زن بیک عقد تزویج کرد نکاح هر دو روا نبود و اگر بدو عقد تزویج کرده است اول جایز بود و
ثانی جایز نباشد **باب المهر** مسئله اول مهر نزدیک ما ده درم است نزدیک امام شافعی هرچه صالح بود بها و ثمن را هم
بود مهر بودن را اگرچه کم از ده درم باشد مسئله اگر کم از ده درم مهر بسته شد ده درم واجب شود و اگر ده درم یا زیاده از آن
مهر بسته بعد از وطی یا بعد از مردن یکی از زوج و زوجه تمام مسمی واجب گردد و اگر پیش از وطی و پیش از خلوت صحیحه
طلاق داد نصف آن لازم آید مسئله اگر در عقد نکاح مهر را ذکر نکرده اند یا شرط کردند که مهر نباشد کذا فی جامع الرموز
یا شراب یا خوک را مهر بستند یا خم معین را مهر بستند و گفتند که این پر از سرکه است و آن پر از شراب بود یا شخصی
معین را مهر بستند و گفته اند که این غلام است و آن آزاد بود یا جامه یا دابه غیر معین را بی بیان جنس آن مهر نمودند
یا بمقابله تعلیم قرآن یا بمقابله آنکه یک سال زوج آزاد خدمت زوجه کند نکاح بستند یا معاوضه کردند تزویج دختر
یا خواهر یکی را با تزویج دختر یا خواهر دیگر در همه این صور تنها نکاح روا بود و بعد از وطی یا خلوت یا بعد از مردن یکی
از زوج و زوجه مهر مثل واجب شود و اگر پیش از وطی یا خلوت طلاق داد متعه واجب شود یعنی سه جامه پیراهن
و دامنی و چادر لازم گردد که قیمت آن از نصف مهر مثل زیاده نباشد و از پنج درم کم نبود و نزدیک امام کرخی
بحال زن اعتبار کنند و آنکه زوج آزاد گفت بنابر آنکه اگر زوج غلام باشد و نکاح بمقابله خدمت بود همان
خدمت واجب شود مسئله مفوضه را یعنی زنی را که بی ذکر مهر یا بشرط نفی مهر او را تزویج کرده بر مقداری راضی
شده اند بوطی کردن یا مردن زوج آن همان مقدار واجب شود و اگر پیش از وطی طلاق داد متعه لازم آید و
نزدیک امام ابو یوسف و امام شافعی نصف آن مقدار لازم گردد مسئله اگر زوج بر مهر مسمی چیزی افزود کرد
بر ذمه زوج واجب شود و بطلاق پیش از وطی آن زیادتی ساقط گردد مسئله زوجه را جایز است که بعضی مهر را یا کل
آنرا از ذمه زوج ساقط کند و اگر در صورتی که زوج بر مسمی زیاده کرده بود آن زیادتی را ساقط کرد هم روا بود مسئله
خلوتی که بی مانع باشد واجب میکند مهر را بدانکه مانع از وطی سه قسم است یکی حسی چون مرض یکی از زوج
و زوجه کذا فی جامع الرموز دوم شرعی چون روزه ماه رمضان و احرام حج سوم طبعی چون حیض و نفاس
بدانکه مراد از خلوت آنست که زوج و زوجه در مکانی جمع شوند و با ایشان هیچ عاقل شخصی و هیچ یکی
بی اذن ایشان بر ایشان مطلع نتواند شد یا بسبب تاریکی کسی بر حال ایشان واقف نشود و زوج

بر آنکه این وجه صحیح است اگرچه زوج مجبوب باشد یا عنین بود یا خصی باشد یا روزه دار باشد بر روزه قضا فی الاصح یا برو
نزدیک روایت بر آنکه مجبوب آلت و خصیتین بریده را گویند کذا فی حاشیة الچلپی و عنین آنکه بر زن قدرت نداشته باشد
و خصی آنکه خصیتین او برآورده باشند کذا فی جامع الرموز مسئله یا روزه ماه رمضان که قضا نباشد کذا فی جامع الرموز
و یا احرام فرض یا نفل و یا حیض و نفاس خلوت ثابت نشود و نماز مثل روزه است یعنی با نماز فرض خلوت ثابت نشود
و با نماز نفل ثابت شود و عدت در همه صورتها برای احتیاط واجب شود اگرچه مانع از وطی چون مرض و حیض موجود باشد
مسئله زنی را که پیش از وطی طلاق داده است و مهر مسمی ندارد و عقد با او بی بر زوج متعه واجب شود و مر غیر آن را
متعه مستحب باشد مگر آنکه مهر وی مسمی بود و پیش از وطی او را طلاق داده باشد حاصل آنکه اگر بعد از وطی طلاق داده است
برای وی متعه مستحب بود و مهر وی مسمی باشد یا نباشد زیرا که بعد از بضع او معقود علیه از زوج او را بسبب طلاق
وحشت لاحق شده است پس مستحب است که داده شود او را چیزی که از واجب زیاده باشد و واجب در صورت تسمیه
مسمی است و در غیر آن مهر مثل و اگر پیش از وطی طلاق داده است در صورت تسمیه مسمی است متعه مستحب نباشد
زیرا که در تسلیم بضع نصف مسمی را خواهد گرفت پس چیزی دیگر برای وی مستحب نباشد و در صورت غیر تسمیه متعه واجب
شود زیرا که زن چیزی را نگرفته است پس طلب بضع وی باطل نباشد مسئله اگر زنی هزار دینار را که مهر وی بود از زوج
گرفته باز بر زوج بخشید و زوج او را پیش از وطی طلاق داد پانصد دینار را از زن دیگر بگیرد زیرا که قبض کرده است
تمام مسمی را و واجب نشده است بر زوج مگر نصف آن پس پانصد را بزوج رد کند و اگر پیش از گرفتن کل یا بعض
تمام بخشید یا باقی را ساقط کرد بعد از آن زوج پیش از وطی طلاق داد هیچ چیز بر زن رجوع نکند زیرا که زن در
صورتی که تمام را بخشید از زوج چیزی نگرفته است که رد بکند و در صورتیکه باقی را ساقط کرد زیاده از حق
خود نگرفته است که رد نماید و اگر مهر زن متاع باشد و زن آن را از زوج گرفته باز به زوج هبه نماید و زوج او را
پیش از وطی طلاق دهد بر زن هیچ لازم نیاید زیرا که چون زن آن را بزوج واپس داد قبض وی کاند بنابر آنکه متاع
معین را واپس داده است بخلاف در صورت درم و دینار که آن متعین نمی شود مسئله اگر شخصی زنی را بهزار درم نکاح
کرد برین شرط که او را از شهر نبرد یا برین شرط که بر وی زن دیگر نخواهد یا شرط کرد که اگر از شهر نبرد یکهزار است و اگر
برآرد دو هزار درم از شهر بر آورد و زن دیگر نخواهد هزار درم برای زن بر زوج لازم شود و در عکس آن

آن در صورت اول باتفاق مهر مثل واجب شود و در صورت سوم نزدیک امام مهر مثل واجب گردد زیرا که شرط
اول صحیح است و ثانی فاسد اما در صورتیکه شرط کرده است اگر برآورد دو هزار است و از شهر برآورد مهر مثل از دو هزار
زیاده نشود و از یکهزار کم نکنند زیرا که هر دو متفق اند که مهر از دو هزار زیاده نباشد و از یکهزار کم نشود و نزد یک صاحبین اگر
از شهر برآورد و شرط کرده است که اگر برآورد دو هزار است و هزار لازم شود زیرا که هر دو شرط صحیح است و نزدیک امام در همه حال
مهر مثل واجب گردد زیرا که نزدیک وی هر دو شرط فاسد است مسئله اگر شخصی زنی را نکاح کرد بمقابل این غلام
یا آن غلام و قیمت یکی هزار است و قیمت دیگر دو هزار و مهر مثل هزار و پانصد است مثلاً مهر مثل وی واجب شود و اگر مهر مثل
هزار است یا کم از هزار غلامی که قیمت آن هزار است واجب شود و اگر مهر مثل دو هزار است یا زیاده از ان غلامی که
قیمت آن دو هزار است لازم آید و اگر زوج پیش از وطی او را طلاق داد نصف غلامی که قیمت آن کمتر باشد نزد یک
همه لازم شود مسئله اگر زنی را بمقابله یک غلام معین نکاح کرد و یکی از ایشان آزاد بود همان یک غلام مهر شود
و اگر قیمت آن از ده درهم کم باشد ده درهم را تمام کنند کذا فی جامع الرموز مسئله اگر در نکاح بکارت شرط
کردند و زوج او را ثیبه یافت تمام مهر واجب شود مسئله اگر اسپ یا جامه هروی را مهر ببندند و صفت آن را بیان ننمایند
یا کیل یا وزن را مهر یا مقرر نمایند و صفت آنها بیان کردند بی آنکه صفت آن را بیان نمایند و اسمی میانه یا قیمت آن
واجب شود و در کیل یا وزن اگر صفت آن نیز بیان کرده است همان صفت لازم آید مسئله در نکاح فاسد مثل شرط
اسمی صحیح واجب نشود اگر چه خلوت کرده باشد و بعد از وطی نسب ثابت شود و مهر مثل لازم آید اگر چه مسمی
زیاده از مهر مثل باشد اما اگر مسمی کم از مهر مثل باشد همان مسمی واجب شود و مدت ثبوت نسب نزدیک امام محمد
از وقت دخول تا وقت وضع شش ماه بود و در کمتر از ان نسب ثابت نشود و نزدیک شیخین از وقت نکاح تا
وقت وضع شش ماه معتبر باشد و در کمتر از ان نسب ثابت نشود چنانکه در نکاح صحیح ثابت نگردد مسئله مهر مثل
هر زن آنست که مهر باشد مر مثل او را که از قوم پدر او بود چون خواهر و عمه در سال عمر و در حسن و جمال و عقل
و دیانت و صلاح و شهر و زمانه و بکارت و ثیابت در وقت نکاح مثل او باشد و اگر از قوم پدر او بدین صفات
یافته نشود از مردم بیگانه درین صفات مثل او باشد و مادر و خاله در حکم بیگانه است مگر آنکه از قوم پدر او
چنانکه دختر عم پدر او را بود مسئله ولی زن را جایز است که در مهر او از جانب زوج ضامن شود اگر چه زن

صغیره باشد و زن را اختیار است که از زوج طلب کند یا از ضامن او که ولی آن است طلب نماید و اگر ولی او اگر دیر زوج رجوع کند مگر آنکه ولی به امر زوج ضامن شده باشد و گفته نشود که اگر ولی صغیره ضامن شود و باید که یک کس هم طالب باشد و هم مطالب و زیرا که میگوییم که حقوق عقد در نکاح بجانب اصل راجع شود و ولی سفیر محض است بخلاف بیع که حقوق عقد آنجا بسوی عاقد بیع راجع شود مسئله زن را جایز است که پیش از گرفتن مهر معجل اگر معین است یا پیش از گرفتن آنچه مثل او در عرف از قدر مسمی معجل شود زوج را از وطی منع کند و همراه وی بسفر نرود اگرچه پیش از منع زوج با وی برضای وی خلوت و وطی کرده باشد و نزد یک صاحبیه بعد از وطی یا خلوت برضای وی او را حق منع نباشد زیرا که چون زوج معقود علیه را برضای وی قبض نمود زن را در آن حق استرداد نماند و نزد یک امام هر وطی معقود علیه است پس تسلیم بعض واجب نکند تسلیم باقی را مسئله اگر زن پیش از گرفتن مهر معجل یا مثل مهر معجل زوج را از وطی منع کرد یا با وی بسفر نرفت نفقه آن از زوج ساقط نشود مسئله زن را جایز است که پیش از گرفتن مهر معجل یا مثل مهر معجل بی اذن زوج بسفر رود و یا برای کاری برای زیارت اهل خود و از خانه بر آید و بعد از گرفتن روا نبود مسئله در صورتی که مهر معجل و موجل را بیان نکرده باشند زن را برای گرفتن کل ولایت منع نبود و بیان فتوی زیرا که متأخران بنا بر متعارف همین را اختیار کرده اند اگرچه اصل مذهب آن است که برای گرفتن کل ولایت منع باشد زیرا که مهر عوض بضع است پس تا وقتی که تمام عوض را قبض نکند تسلیم بضع واجب نشود مسئله اگر تمام مهر موجل باشد زن را ولایت منع نماند زیرا که حق زن ساقط شود مسئله اگر زوج مهر معجل یا مثل آن را به زن اداکرد جایز است که او را بسفر برد کذا فی ظاهر الروایة و بقول بعضی جایز نیست و به افتی الفقیه ابو اللیث مادون از مدت سفر جایز بود مسئله اگر میان زن و شوی در نفس مهر اختلاف واقع شد چنانکه یکی گفت مهر مذکور نشده است و دیگر گفت این قدر مذکور شده است هر که گواه آورد قول وی معتبر باشد و اگر هیچ یکی هم گواه نیاورد و نزدیک صاحبیه منکر سوگند بود و اگر از سوگند نکول نمود مهر قدر مذکور ثابت شود و اگر سوگند خورد مهر مثل لازم گردد و نزدیک امام باید که بی سوگند مهر مثل آن باشد زیرا که نزدیک وی در نکاح سوگند نبود مسئله اگر با وجود نکاح در قدر مهر اختلاف واقع شد چنانکه زوج گفت مهر صد درم است و زن گفت دو صد درم است هر که گواه آورد قول وی معتبر باشد و اگر هر دو

وذلک جایز فی دیتهم لو نفی علیها خلافا لهما سواء وطیت او لا فتستشهد قبلها او مات احد منهما دون کما لو اخرجت بعینه ثم اسلما او اسلم احدهما قبل القبض فلها ذلک سواء ان کان بعینه تشبیها لخمر و مهر المثل ... و عند ابی یوسف مهر المثل ... فی الوجهین و عند محمد القیمة ... سهاوی الطلاق

۹

هر دو گواه آورده اند و مهر مثل موافق زوج است یا کمتر ازان گواهان زوجه معتبر باشد و اگر مهر مثل موافق زوجه است
یا زیاده ازان گواهان زوجه معتبر باشند زیرا که گواهان ثابت می کنند خلاف ظاهر را و ظاهر نکاح است که بمهر مثل
باشد پس که دعوی خلاف مهر مثل میکند گواهان وی اقوی بود و اگر هیچ یکی گواه نیاورد هر که مهر مثل شاهد است
قول وی با سوگند معتبر باشد و اگر مهر مثل درمیان دعوی زن و شوی باشد چنانکه زن دعوی کرده بود دو صد درم
و شوی گفته بود صد درم و مهر مثل صد و پنجاه درم باشد هر که گواه آورد قول وی معتبر بود و اگر هر دو گواه آوردند مهر
مثل لازم شود و اگر هیچ کدام گواه ندارد بر هر دو سوگند آید هر که سوگند خورد قول وی معتبر بود و اگر هر دو سوگند خوردند
مهر مثل لازم گردد مسئله اگر شوی زن را پیش از وطی طلاق داد و بعد ازان در مقدار مهر اختلاف واقع شد هر که گواه آورد
قول وی معتبر بود و اگر هر دو گواه آوردند و متعه مثل موافق مرد است گواهان زن را اعتبار بود و اگر متعه مثل موافق
زن است گواهان مرد را اعتبار باشد و اگر متعه مثل از دعوی زن کم است و از دعوی مرد زیاده هر که سوگند خورد
قول وی معتبر بود و اگر هر دو سوگند خوردند متعه مثل واجب شود و نیز اگر هیچ کدام گواه ندارد به متعه مثل حکم کنند
مسئله اگر بعد از مردن یکی از زن و شوی در اصل مهر یا در قدر آن اختلاف واقع شد حکم آن چون حکم در حالت
حیات ایشان است چنانکه مذکور شد مسئله اگر بعد از مردن زن و شوی میان وارثان ایشان در قدر مهر اختلاف
واقع شد قول وارثان شوی را اعتبار کنند و اگر در اصل مهر اختلاف باشد نزدیک امام هیچ لازم نیاید و نزدیک
صاحبین مهر مثل واجب شود و یقضی مسئله اگر زوج چیزی بزن فرستاد و بعد ازان اختلاف شد زن گفت
هدیه است و زوج گفت مهر است قول زوج را بسوگند اعتبار کنند کذا فی جامع الرموز مگر در چیزی که آنرا ذخیره نمی توانند کرد
یا برای خوردن ساخته باشند و در عادت ذخیره نکنند چون نان و گوشت و بعضی میوه ها کذا فی حاشیة الچلپی

فصل

در نکاح اهل ذمی مسئله اگر ذمی ذمیه را بمیته یا بغیر مهر نکاح کرد یا حربی حربیه را در دار حرب بدان نکاح
نمود و آن در دین ایشان جایز بود نزدیک امام مهر زوجه هیچ لازم نشود و اگرچه زوج او را وطی کرده باشد
یا پیش از وطی طلاق داده باشد یا زوج مرده باشد و نزدیک صاحبین در ذمیه بعد از وطی
یا مردن زوج مهر مثل واجب شود و بطلاق پیش از وطی متعه لازم گردد و نزدیک امام زفر در حربیه
نیز مهر مثل واجب شود کذا فی الهدایة مسئله اگر ذمی ذمیه را بخمر معین یا بخنزیر معین نکاح کرد و بعد ازان

هردو مسلمان شدند یا یکی از ایشان مسلمان شد بر تزویج بآن معین لازم شود و در خمر و خنزیر غیر معین قیمت آن لازم گردد و
در خنزیر غیر معین مهر مثل واجب شود زیرا که خمر نزدیک ایشان چون سرکه است نزدیک ما مثلی ست و گرفتن خمر حلال
نیست پس بجای اعراض از خمر قیمت آن واجب شود و خنزیر نزدیک ایشان چون شاة نزدیک ما از ذوات القیمه
ست پس بجای اعراض از خنزیر مهر مثل لازم گردد زیرا که گرفتن قیمت خنزیر اعراض از خنزیر نباشد باب النکاح
الرقیق و الکافر مسئله اگر داد یا غلام یا مکاتب یا مدبر یا ام ولد بی اذن سید نکاح کرد بر اذن وی موقوف
باشد اگر اذن کرد روا بود و اگر نه باطل گردد مسئله اگر غلام باذن سید نکاح کرد مهر زن بر غلام باشد و
جایز ست که برای ادای مهر او را بفروشند مگر آنکه مکاتب باشد یا مدبر بود و ایشان سعی با دا کنند مسئله اگر بنده
بی اذن مولا نکاح کرد بعد از ان مولا گفت منکوحه را طلاق رجعی بده اجازت ثابت شود و نکاح روا بود زیرا که
طلاق رجعی بی جواز نکاح معین ندارد و اگر گفت طلاق بده اجازت نبود زیرا که لائق غلام متمرد آنست که
طلاق معین بی باشد اگرچه معین قبول بی نیز احتمال دارد و اگر گفت جدا کن نکاح باطل شود زیرا که این گفتن احتمال
قبول ندارد مسئله اگر مولی بنده را بنکاح اذن نمود وی زنی را نکاح کرده وطی کرد مهر آن در بها فروخته شود
اگر نکاح فاسد کرده باشد و پیش از وطی در نکاح فاسد مهر واجب نشود و اگر بار دیگر همان زن نکاح صحیح
کرد یا بنکاح صحیح زن دیگر خواست بر اجازت مولی موقوف بود زیرا که اجازت اول بنکاح فاسد تمام شده
مسئله اگر بنده ماذون مدیون شده بعد از آن مولی برای وی زنی خواست نکاح روا بود و زن با قرضداران
دیگر بقدر مهر مثل خود شریک باشد و زیادت از آن لازم نشود پس اگر بنده را بفروشند زن موافق مهر مثل
خود را از بهای وی بگیرد و اگر مسمی کم از مهر مثل باشد بقدر مسمی حصه از بهای وی بگیرد مسئله اگر مولی
کنیزک خود را بشخصی زنی داد کنیز از ملک مولی برآید پس جایز ست که او را خدمت فرماید و تبویت آن بر
مولی واجب نشود و اگر چه بر زوج بی تبویت نفقه لازم نمی آید پیش از تبویت هرگاه که زوج وقت یابد
او را وطی کند و مراد از تبویت آنکس ست که در منزل خود برای وی جای معین کند چنانکه زوج را کسی
از آمدن در آنجا منع نکند و کنیزک را خدمت نفرماید و مولی را جایز ست که از تبویت رجوع کند و بعد
از رجوع نفقه از زوج ساقط شود و اگر بی طلب مولی کنیزک خدمت می کند تبویت باطل نشود و نفقه آن

آن از زوج ساقط نگردد مسئله مولی را جایز است که بی اذن او و غلام خود ایشانرا بکسی تزویج کند مسئله اگر
زنی آزاد پیش از آنکه زوج او را وطی کند خود را بکشت تمام مهر بر زوج لازم شود و اگر مولی کنیزک پیش از آنکه زوج
کنیزک او را وطی کند کنیزک را بکشت بر زوج هیچ لازم نیاید زیرا که چون مولی خواسته است که پیش از سپردن
کنیزک معقود علیها بزوج خود مهر را از زوج بگیرد مولی را از مهر محروم کنند بخلاف صورت اول زیرا که زن بی آنکه
از زوج چیزی بخواهد جان خود را برباد داده است اگر بعد از وطی کردن زوج کنیزک مولی کنیزک را کشته است زوج را
نیز مهر واجب شود مسئله زوج کنیزک را جایز نیست که بی اذن سید او عزل کند زیرا که عزل منع از ولد است و
ولد کنیزک ملک سید است مسئله اگر کنیزک یا مکاتبه در نکاح شخصی باشد و مولی او را آزاد کند اختیار است ایشان
را که نکاح را جایز دارند و یا فسخ کنند ناکح آزاد بود و یا بنده باشد زیرا که اعتبار طلاق نزدیک ما بزنان است یعنی
اگر زن آزاد باشد زوج او مالک سه طلاق بود اگرچه بنده باشد و اگر زن کنیزک بود زوج او مالک دو طلاق
باشد اگرچه آزاد بود زوج ایشان که پیش از آزاد شدن ایشان مالک دو طلاق بود بعد آزاد شدن مالک سه
طلاق خواهد شد پس ایشانرا جایز است که زیادتی قید را از خود منع کنند مع ذلک اگر زوج بنده باشد چون
ایشان آزاد شدند عار است ایشانرا که فراش وی شوند و نزد امام شافعی اگر زوج آزاد باشد ایشانرا
خیار نیست که نکاح را فسخ کنند زیرا که اعتبار طلاق نزدیک ایشان بمردان است پس علت فسخ موجود نباشد
مسئله اگر کنیزک بی اذن سید خود شخصی را نکاح کرد و بعد از آن سید او را آزاد نمود نکاح روا بود و خیار نیابد زیرا که کنیزک
خود راضی شده است اگر پیش از آزاد کردن سید زوج او را وطی کرده است مهر او مر سید او را بود اگرچه از مهر مثل
زیاده باشد و اگر بعد آزاد کردن وطی کرده است مهر هم مر کنیزک را باشد مسئله اگر مردی کنیزک ولد خود را
وطی کرد و چون کنیزک اتیان به ولد نمود دعوی کرد نسب ولد از آن پدر ثابت شود و کنیزک ام ولد او گردد و قیمت آن بر وی
لازم آید زیرا که دلیل قول رسول علیه السلام انت ومالك لابيك پدر را جایز است که در مال ولد خود بقدر
حاجت تملک کند پس پیش از وطی کردن کنیزک ملک پدر گردد تا وطی حرام نشود و مهر لازم نیاید و قیمت ولد هم لازم نگردد
مسئله بعد از مردن پدر جد صحیح را حکم پدر باشد اگر پدر کافر باشد در حکم مرده بود لیکن جد را اگر مسلم باشد جایز است
که بعد از وطی کنیزک ولد ابن خود را دعوی نسب بود و آن کنند کذا فی جامع الرموز مسئله اگر شخصی کنیزک خود را به پدر

خود بنفی ولد نکاح روا باشد و مهر کنیزک بر پدر واجب شود و کنیزک ام ولد آن نگردد و قیمت آن لازم نیاید و مولود بقرابت
برادر پسر آزاد شود مسئله اگر زن غلام آزاد باشد و سید غلام را گوید که زوج مرا بهزار درم از جانب ما آزاد کن و سید
چنان کند که غلام از جانب زن آزاد شود و نکاح فاسد گردد زیرا که غلام اول در ملک زن می درآید بعد از ان آزاد
میگردد و لیکن ولاء غلام زن را باشد و اگر زن نیت کفارت گفته است از کفارت هم واقع شود و اگر نگوید از جانب من
آزاد کن و بدل ذکر نکند و سید آزاد کند نزدیک طرفین نکاح فاسد نشود و ولاء مر سید را باشد و نزدیک امام ابو یوسف
اینجا نیز نکاح فاسد شود و ولای زن را باشد زیرا که اینجا ملک زن بهبه ثابت شود و اگرچه قبض نبود زیرا که هبه اینجا
از قبض مستغنی باشد جواب این از ترجمه مذکور است مسئله اگر ذمی ذمیه را بی شهود نکاح کرد یا در عدت کافر
تزویج نمود و آن در دین ایشان جایز است بعد از ان هردو مسلمان شدند نکاح باقی باشد و اگر محرم خود را چون
دختر یا خواهر را تزویج کرده است بعد از ان هردو اسلام آوردند تفریق کرده شود و اگرچه در دین ایشان جایز بوده است
مسئله اگر یکی از زوج یا زوجه مسلمان باشد و دیگر کتابی بود ولد صغیر ایشان بتبعیه مسلمان شود همچنین اگر هردو کافر باشند
بعد از ان یکی از ایشان اسلام آورد ولد مذکور بتبعیه آن مسلمان گردد و اگر ولد صغیر میان مجوسی و کتابی بود کتابی باشد
زیرا که ولد صغیر از مادر و پدر تابع کسی شود که در دین بهتر باشد مسئله اگر یکی از زوجین مسلمان شد قاضی بر دیگر
اسلام عرض کند اگر دیگر نیز اسلام آورد نکاح اول ثابت ماند و اگر پیش از عرض اسلام مسلمان شد همین حکم دارد
مسئله اگر بعد از عرض اسلام مسلمان نشد قاضی میان ایشان تفریق کند و اگر عرض اسلام بر زوج بود و تفریق واقع
طلاق باشد و اگر بر زن بود طلاق نبود زیرا که از زن طلاق نباشد بدانکه زوج مجوسی بود یا کتابی باشد بعد از
اسلام زن عرض اسلام بروی لازم بود بخلاف زن اگر کتابیه باشد لازم نیست که بعد از اسلام زوج بروی اسلام عرض
کنند زیرا که مسلم را کتابیه جایز بود مسئله اگر زوج مسلمان شد و زن بعد از عرض اسلام مسلمان نشد بر زوج مهر لازم
نشود مگر آنکه زن موطوءه او بود و موطوءه را تمام مهر واجب شود کذا فی جامع الرموز و اگر زن مسلمان شد و زوج اسلام
نیاورد در موطوءه تمام مهر واجب شود و در غیر موطوءه نصف آن لازم آید زیرا که چون زوج بعد از عرض اسلام مسلمان نشد
تفریق اینجا طلاق باشد و در طلاق پیش از وطی نصف مهر لازم گردد مسئله اگر در دار حرب یکی از زوجین اسلام
آورد پیش از اسلام دیگر تا سه حیض یا سه ماه نگذرد فرقت واقع نشود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زوجه

زوج کتابیه مسلمان شود کتابیه مذکوره زن او باشد مسئله اگر یکی از زوجین که هر دو کافر بودند از دار حرب بدار اسلام
آمد میان ایشان فرقت واقع شود اگرچه ورمند آمده باشد و بآن فرقت عدت لازم نشود مگر آنکه زنیکه
در دار اسلام آمده است حامله بود پس پیش از وضع حمل تزویج او برای احتیاط روا نبود مسئله اگر یکی از زوجین
والعیاذ بالله بی حکم قاضی نکاح فرقت شود اگرچه زن موطوءه زوج باشد و نزدیک امام محمد اگر زوج مرتد
شده است طلاق واقع شود و نزدیک مشایخ بلخ و سمرقند و نزدیک حاکم شهید اگر زن مرتد شده است
نکاح فاسد نشود و قاضی او را برای اسلام آوردن در بند دارد و تا باب معصیت مفتوح نشود زیرا که اگر چنین نباشد
بسیار زنان برغبت شوهری دیگر مرتد شوند و از آن شوهر اول اعراض نمایند و بقول عامه علمای بخارا هی نکاح
فاسد شود و او را بر نکاح با زوج اول جبر کنند و بفتوی اهل خوارزم مر قاضی را جایز است که میان ایشان بمهر
قلیل اگرچه یک دینار باشد بی رضای زن دوباره نکاح کند کذا فی حاشیة الچلپی مسئله اگر یکی از زوجین مرتد شد و
زن موطوءه زوج است بر زوج تمام مهر لازم شود اگرچه زن مرتد شده باشد و اگر زن موطوءه زوج نیست و زوج
مرتد شده است نصف مهر بر زوج لازم شود و اگر زن مرتد شده چیزی از سکنی از مهر و نفقه هیچ لازم نیاید
کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زن و شوهر هر دو دریک وقت مرتد شدند و باز دریک وقت اسلام آوردند
نکاح فاسد نشود و اگر یکی پیش شود دیگری مرتد شده یا اسلام آورد نکاح فاسد شود باب القسم مسئله
در جامع الرموز آورده مراد از قسم قسمت کردن زوج است ماکول و مشروب را و ملبوس را و بیتوتت را در میان
زنان خود مسئله بر زوج واجب است که از زنان خود در باکره و ثیبه و جدیده و قدیمه و کتابیه و مسلمه
قسمت برابر کند مگر در محبت و وطی واجب نیست که قسمت برابر کند کذا فی جامع الرموز و غیر او از آن است
که اگر قاضی زوج را امر بقسمت کرد و زوج خلاف آن نمود چون زن بقاضی مرافعه کند قاضی زوج را عقوبت
نماید و از سر نو بقسمت امر فرماید اگرچه پیش از خصومت یا بعد از خصومت تا مدتی با یکی از زنان خود مانده باشد
در رفته بر قسمت در ابتدا بآن اختیار زوج را باشد مسئله کنیزک اگرچه مکاتبه یا مدبره بود
یا ام ولد باشد در قسمت بنسبت با حره برابر نکند بلکه از او در آن نصف حره باشد لیکن در ماکول و
مشروب و ملبوس برابر بود کذا فی جامع الرموز و غیره و نیست اگر شخصی را یک زن باشد برای وی

٩٧

و نوبت تقدیر بود و اگر باوجود آن سیر تنها نیز باشد از چهار روز یک روز برای زن بود و در سه روز باقی ...
نزد هر کس که خواهد باشد مسئله در سفر قسمت واجب نبود از جمله زنان با هر که خواهد سفر کند و قرعه اولی بود یعنی بر کاغذ اسم ...
بنویسد و آنرا بچیزی یا بچیزی دیگر بپیچاند و کودکی را امر کند که بدست هر کدام یکی برآید به قرعه هر که اسم سفر برآید با وی ...
هر کدام از نزد و نشود مسئله اگر یکی از زنان نوبت خود بدیگری بخشد روا باشد و رجوع از آن جایز بود و کتاب الرضاع مسئله
مراد از رضاع خوردن کودک است شیر زنی را در مدت رضاع کذا فی جامع الرموز مسئله مدت رضاع نزد امام دو نیم سال ...
و نزد صاحبین دو سال و نزد امام زفر سه سال است و بقول بعضی پانزده سال است و بقول بعضی چهل سال ...
بعضی تمام عمر است کذا فی جامع الرموز مسئله اگر کودکی در مدت رضاع شیر زنی را خورد و چندانکه ... می رسید اگر ...
باشد رضاع ثابت شود و کذا فی جامع الرموز مسئله هر که بسبب نسب حرام شود بسبب رضاع هم حرام گردد مگر مادر رضاعی ...
یا برادر نسبی او و مادر نسبی مر خواهر یا برادر رضاعی را و مادر رضاعی مر خواهر یا برادر رضاعی او و خواهر رضاعی مر ولد نسبی
یا رضاعی او و خواهر نسبی مر ولد رضاعی را و جده رضاعی مر ولد نسبی یا رضاعی را و جده نسبی مر ولد رضاعی او و مادر ...
مر عم یا عمه یا خال یا خاله رضاعی را چنانکه در ترجمه مفصل مذکور است بدانکه حرام می شود بر رضیع شیر دهنده و زوج او که شیر ...
از آن است با قوم هر دو بر شیرخوار چنانکه حرام می شود از نسب و حرام می شود فروع شیرخوار ... زن و جان بر آن هر دو ...
ضابطه آن این است مسئله از جانب شیر دهنده همه خویش شوند و از جانب شیرخوار زن و جان و فروع ...
و شوهر ش یا فرزندان پدران مادران برادران خواهران ایشان خویش شیرخوار نشوند و شیرخوار با زنش یا شوهرش یا فرزندان خود ...
خویش شیر دهنده و شوهرش گردد مسئله حلال است خواهر رضاعی مر برادر نسبی را یا رضاعی را و خواهر نسبی مر برادر رضاعی
را چنانکه حلال است از روی نسب خواهر مادری مر برادر پدری خود را کذا فی جامع الرموز مسئله اگر دو کس ...
رضاع از پستان یک زن شیر خورند حرمت رضاع ثابت شود و اگر از پستان یک بهیمه خورند چون گوسپند و شتر و گاو ...
و جز آن حرمت رضاع لازم نیاید مسئله اگر شیر زنی را با آب یا با دارو یا با شیر زن دیگر یا با شیر بهیمه خلط کردند ...
باشد از آن اعتبار کنند پس اگر رنگ و مزه شیر آن زن را تغیر داده بخورد ... میان آن زن و در میان خورنده
رضاع ثابت نشود کذا فی حاشیة الچلپی و نیز در ... است بروایتی امام محمد و امام زفر از ابوحنیفه ... اگر شیر ...
را خلط کردند بخوردن آن در مدت رضاع از هر دو زن حرمت رضاع ... [illegible] و اگر ... شیر یکی بیشتر دیگر

دیگر غالب بود و هو اظهر و احوط کذا فی نهایة السروجی گفته است در زیلعی اگر هر دو شیر برابر باشد حرمت احتیاطا از هر دو زن
رضاع ثابت شود زیرا که هیچکدام بر دیگر غالب نشده است مسئله اگر شیر زن را بطعام خلط کردند بخوردن آن رضاع ثابت
نشود اگرچه شیر از طعام غالب باشد زیرا که اصل غذا الطعام است کذا فی حاشیة الچلپی و در جامع الرموز می آرد بقول صاحبین
اگر طعام غیر مطبوخ باشد و شیر غالب بود رضاع ثابت شود مسئله اگر در پستان مردی شیر برآمد و آنرا شخصی در مدت
رضاع خورد رضاع ثابت نشود مسئله اگر شخصی را در مدت رضاع بشیر زنی حقنه کردند رضاع ثابت نشود مسئله
اگر از پستان بکری شیر برآمد بخوردن آن در مدت رضاع حرمت رضاع ثابت شود اما زوج آن بکر آن حرمت تجاوز نکند
پس اگر پیش از وطی زوج او را طلاق داد جایز است که دختری را که شیر وی خورده باشد با خود نکاح کند کذا فی جامع الرموز
مسئله اگر زنی انبانه خود را که در مدت رضاع بود شیر پستان خود داد و چنانکه بتکلم وی رسید هر دو زوج حرام شوند
و اگر شیر ده را وطی نکرده است برای او مهر نباشد و اگر وطی کرده است تمام مهر لازم شود اما نفقه نباشد کذا فی حاشیة الچلپی
و برای شیرخوار بر زوج نصف مهر لازم شود و زوج با آن بر شیر ده رجوع کند مگر آنکه شیر ده بقصد فساد نکاح شیر داده باشد
چنانکه نکاح را فاسد گرداند یا برای دفع گرسنگی شیر داده کذا فی الچلپی مسئله رضاع ثابت نشود مگر بشهادت دو مرد
یا یک مرد و دو زن کتاب الطلاق مسئله طلاق بر سه وجه است احسن و حسن و بدعی احسن آنست که یک طلاق
بائنه در طهری که دران جماع نکرده است بدهد و بگذارد تا آنکه عدت وی تمام شود کذا فی الهدایه و حسن در غیر موطوءه را یک
طلاق است اگرچه در حیض باشد و این وقتی است که با او خلوت نکرده باشد کذا فی جامع الرموز و موطوءه را سه طلاق است
در سه طهر یا در سه ماه که او را در این میان وطی نکرده باشد و آن سنی است و نزد امام مالک حسن و اخل بدعی است کذا
فی الهدایه مسئله زن آیسه را و صغیره را و حامله را عقب وطی طلاق دادن حلال است و بدعی دادن سه طلاق یا دو طلاق
است در یک طهر بی آنکه در میان آن رجوع کرده باشد یا دادن یک طلاق در طهر بعد از وطی یا دادن یک طلاق است
در حیض موطوءه و درین رجوع واجب بود زیرا که احتمال است که برای نفرت طلاق داده باشد بعد از آنکه پاک شود
اختیار است که طلاق بدهد زیرا که بعد از رجوع در حیض طهری که بعد الحیض است نزد یک امام محل طلاق سنی
گردد مسئله شخصی مر زن خود را که موطوءه او است بی نیت گفت ترا سه طلاق سنی است اگر او را حیض می آید در هر
طهر یک طلاق واقع شود و اگر نیت یا سه طلاق بالفعل واقع شود بعد از آن در هر ماه یک طلاق واقع شود تا سه طلاق

تمام شود زیرا که واقع کرده است طلاق سنی را و طلاق سنی نمی باشد مگر در هر طهر یک طلاق یا در هر ماه یک طلاق و اگر زن
او موطوءه نباشد یک طلاق بالفعل واقع شود و بهمین از زوج جدا گردد زیرا که غیر موطوءه را عدت نشود کذا فی حاشیة الچلپی
و اگر گفت ترا سه طلاق سنی است و نیت کرد سه طلاق بالفعل را نیت صحیح بود و سه طلاق بالفعل واقع شود بخلاف
امام زفر که نزدیک او نیت صحیح نیست جواب آن با تحقیق دیگر در ترجمه کرده است مسئله اگر از زوج عاقل و بالغ طلاق واقع
شود اگرچه بنده باشد یا مست بود و یک قول از امام شافعی طلاق مست واقع نشود کذا فی حاشیة الچلپی مسئله طلاق مکره
را با شارت واقع شود بخلاف طلاق کودک و دیوانه و بخلاف طلاق خوابیده و طلاق خواجه بر زن غلام خود زیرا که طلاق اضافی
واقع نشود مسئله اگر زن آزاد باشد زوج او مالک سه طلاق باشد اگرچه بنده بود و اگر زن کنیزک بود زوج او مالک دو طلاق
باشد اگرچه آزاد بود زیرا که اعتبار طلاق نزدیک ما بزنانست بخلاف امام شافعی که نزدیک وی اعتبار طلاق بمردانست

باب الایقاع الطلاق مسئله اگر شخصی زن خود را بیکی از الفاظ طلاق که صریح است طلاق اند طلاق دهد یک
طلاق رجعی واقع شود اگرچه هیچ نیت نکرده باشد یا نیت کرده باشد طلاق بائن را یا نیت کرده باشد زیاده از
طلاق رجعی بدانکه صریح الفاظ طلاق لفظی است که آنرا در غیر طلاق استعمال نکنند چون انت طالق و مطلقه بتشدید
اما بسکون الام در حکم کنایت است کذا فی جامع الرموز و طلقتک مسئله اگر گفت انت الطلاق یا گفت انت طالق
الطلاق یا انت طالق طلاقا یا بزبان فارسی گفت تو طلاقی یا گفت تو طلاق طلاق کذا فی جامع الرموز و هیچ نیت نکرد
یا نیت کرد یک طلاق یا دو طلاق را یک طلاق رجعی واقع شود و در حره به نیت سه طلاق سه طلاق واقع شود و در کنیزک
دو طلاق بمنزله سه طلاق حره باشد زیرا که دو طلاق کنیزک چون سه طلاق در حره واحد اعتباری است نیست
با وجود واحد حقیقی که آنرا اعتبار نبود مسئله اگر اضافت کرد طلاق را بسوی تمام زن چنانکه گفت که ترا طلاق است
یا اضافت کرد بسوی جزوی که تعبیر کرده می شود بآن از کل آن چون رأس و رقبه و عنق و روح و بدن و جسد و فرج
یا بسوی جزوی که در تمام بدن شائع است چون نصف یا ثلث یا ربع یک طلاق واقع شود اما با اضافت
کردن بسوی سینه یا دست یا پای طلاق واقع نشود و همچنین با اضافت کردن بسوی ظهر و بطن علی الاظهر زیرا که در کلام عرب
باین الفاظ از تمام بدن تعبیر نمیکنند و نزدیک بعضی با اضافت کردن طلاق را بسوی ظهر و بطن طلاق واقع شود مسئله
اگر گفت ترا نصف طلاق است یا گفت ثلث طلاق است یا گفت ترا یک طلاق و نیم است یا دو طلاق یا گفت

آنچه میان یک طلاق تا دو طلاق است یک طلاق واقع شود و اگر گفت از یک طلاق تا سه طلاق یا گفت آنچه میان
یک طلاق تا سه طلاق است دو طلاق واقع شود و اگر گفت تو را سه نصف است از دو طلاق سه طلاق واقع شود و اگر
گفت سه نصف است از یک طلاق دو طلاق واقع شود زیرا که از سه نصف طلاق یک و نیم شود و چون نیم
طلاق را کامل کنیم دو طلاق گردد و بقول بعضی سه نصف را کامل کنند پس سه طلاق واقع شود مسئله
اگر گفت ترا یک طلاق است در دو طلاق یک طلاق واقع شود اگر چه نیت کرده باشد ضرب را یا هیچ
نیت نکرده باشد و اگر نیت کرده است که یک طلاق است در مدخوله سه طلاق واقع شود و در غیر مدخوله
یک طلاق واقع شود چنانکه واقع می شود یک طلاق اگر گفت مر غیر مدخوله را ترا یک و دو طلاق است اما اگر
نیت کرده است که یک طلاق یا دو طلاق است سه طلاق واقع شود و اگر چه زن غیر مدخوله باشد مسئله
اگر گفت ترا دو طلاق است در دو طلاق و نیت کرد ضرب را دو طلاق واقع شود مسئله اگر گفت ترا طلاق است
از اینجا تا شام مثلا یک طلاق رجعی واقع شود و نزد یک امام زفر یک طلاق باین واقع شود کذا فی حاشیة الچلپی
مسئله اگر گفت ترا طلاق است بمکه یا گفت ترا طلاق است در مکه یا گفت ترا طلاق است در خانه یک طلاق بالفعل
واقع شود مسئله اگر گفت وقتی که در مکه در آئی ترا طلاق است یا گفت اگر در خانه در آمدی ترا طلاق است
طلاق واقع نشود مسئله اگر گفت فردا ترا طلاق است یا گفت در فردا ترا طلاق است در جزو اول از فردا طلاق واقع
شود و در ثانی نیت تعیین وقت چون ظهر یا عصر داخل و در اول تا قضی نیست او را قبول نکنند زیرا که چون گفت فردا
ترا طلاق است باید که زن تمام روز موصوف بطلاق باشد پس در اول جزو فردا طلاق واقع شود و در ثانی باید
که در یک جزو از فردا طلاق واقع گردد و چون هیچ یکی از اجزای فردا اولی از دیگری نیست باید که در جزو اولی از فردا
طلاق واقع شود تا ترجیح بی مرجح لازم نیاید اما چون نیت جزو معین کرد میان نیت بی مرجح نیست مسئله اگر گفت ترا طلاق است
امروز فردا امروز طلاق واقع شود و اگر گفت ترا طلاق است فردا امروز فردا واقع شود زیرا که در صورت اول
امروز مقدم است و در صورت ثانی فردا آنچه مقدم باشد بآن معتبر بود مسئله اگر گفت ترا طلاق است پیش از آنکه
ترا تزویج کنم یا گفت مر زنی را که امروز تزویج کرده است ترا طلاق است دیروز طلاق واقع نشود و
لغو باشد زیرا که نسبت کرده است طلاق را بحالتی که آن محل طلاق نیست کذا فهم من الهدایه مسئله اگر گفت

زنرا که پیش از دیروز نزد نکاح وی بود ترا طلاق است دیروز بالفعل طلاق واقع شود زیرا که بر واقع کردن طلاق در
زمان ماضی قدرت ندارد مسئله اگر گفت ترا طلاق است وقتیکه ترا طلاق ندهم بعد ازان بقدر طلاق دادن سکوت کرد
طلاق واقع شود زیرا که در وقت سکوت طلاق نداد و اگر میرد او بمیان واقع میشد کذا فی الهدایه مسئله اگر گفت ترا طلاق
است اگر ترا طلاق ندهم در آخر عمر یکی از زوج و زوجه طلاق واقع شود زیرا که درآن وقت احتمال طلاق دادن نماند مسئله اگر
گفت ترا طلاق است وقتیکه ترا طلاق ندهم یا گفت ترا سه طلاق است وقتیکه ترا طلاق ندهم بعد ازان بتفصیل گفت ترا
طلاق است یک طلاق واقع شود مسئله اگر شخصی بزن خود گفت امرک بیدک یوم یقدم زید یعنی روزی که زید بیاید
ترا اختیار است و زید در شب آمد اختیار ثابت نشود و اگر گفت هر پسری را یوم اتزوجک انت طالق یعنی روزیکه
ترا تزویج کنم ترا طلاق است و در شب تزویج کرد طلاق واقع شود چنانکه در ترجمه آنرا بیان نموده ام مسئله اگر مردی
زن خود را که کنیز کسی بود گفت بعد از آنکه خواجه تو ترا آزاد کند ترا دو طلاق است چون خواجه او را آزاد کند دو طلاق واقع شود
و زوج را رجوع جایز بود زیرا که بعد آزاد شدن وی زوج وی مالک سه طلاق گردد مسئله اگر خواجه هر کنیزک خود را که در نکاح
شخصی بود گفت که فردا تو آزادی و زوج او گفت فردا ترا دو طلاق است در اول جزء فردا کنیزک آزاد گردد و دو طلاق برو
واقع شود و زوج را رجوع جایز نبود زیرا که طلاق و عتق در یک وقت واقع شده است و نزد یک امام محمد زوج او را رجوع روا
بود زیرا که عتق در واقع شدن از طلاق تیزتر است بنابر آنکه رجوع است بحالت اصلی خود و آن احسن المباحات است و طلاق
ابغض المباحات است و عدت وی برای احتیاط بالاتفاق عدت حره باشد که آن سه حیض باشد نه دو حیض کذا فی حاشیة الچلپی
مسئله اگر زوج مر زوجه خود را بنیت طلاق گفت من از تو جدا ام یا گفت بر تو حرام ام یک طلاق باین واقع شود و
بگفتن من از تو طالقم هیچ واقع نشود اگر چه بنیت طلاق گفته باشد و نیز هیچ واقع نشود بگفتن زوج ترا طلاق است یا نیست
و بگفتن ترا طلاق است با موت من و بگفتن ترا طلاق است با موت تو مسئله اگر کلی از زوج و زوجه مر کل یا بعض دیگر را
مالک شود نکاح باطل گردد پس آنکه طلاق واقع شود زیرا که طلاق بی نکاح نمی شود و اینجا بالکل قید نکاح نمانده است
مسئله اگر زوج بباطن انگشتان اشارت کرد و مر زوجه خود را گفت ترا اینقدر طلاق است بعدد انگشتان استاده
طلاق واقع شود و اگر به پشت انگشتان اشارت کرده است بعدد انگشتان بسته طلاق واقع گردد زیرا که در اشارت
بانگشتان ایستاده عادت است که باطن کف جانب مخاطب میباشد و در وقت شمردن بانگشتان باطن کف

گفت بجانب خود بود مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق بائن دادم یا گفت اشد الطلاق دادم یا گفت
افحش الطلاق دادم یا گفت اخبث الطلاق دادم یا گفت طلاق الشیطان یا طلاق بدعت دادم یا گفت مثل کوه یا
مثل هزار طلاق یا بقدر پُری خانه طلاق دادم یا گفت طلاق شدید یا طویل یا عریض دادم یک طلاق بائن واقع شود
مگر آنکه در حرة نیت سه طلاق و در کنیز نیت دو طلاق کرده باشد زیراکه در حرة به نیت سه سه طلاق واقع شود و در کنیز
به نیت دو دو طلاق لازم گردد مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را پیش از وطی گفت ترا سه طلاق است سه طلاق واقع شود اما اگر
سه بار گفت ترا طلاق طلاق طلاق باول یک طلاق واقع شود و زوجه مذکوره بآن جدا گردد و لفظ باقی را محل نماند همچنان اگر
گفت ترا طلاق است یک یک طلاق واقع شود و کما ذکر مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق است یک
یا گفت ترا طلاق است دو یا گفت ترا طلاق است سه در اول یک طلاق واقع شود و در ثانی دو و در ثالث سه زیراکه
درین صورتها طلاق واقع نمی شود مگر بعد ذکر مفصل طلاق باشد پس اگر پیش از آنکه یک یا دو یا سه بگوید زن بمرد هیچ
واقع نشود و کذا فی الهدایه مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق است یک که پیش از یک است یا گفت ترا طلاق است
یک که بعد از ان یک است در غیر موطوءه یک طلاق واقع شود و در موطوءه دو طلاق لازم گردد زیراکه در غیر موطوءه چون یک
طلاق واقع شود دیگر را محل نماند اما اگر گفت ترا یک طلاق است که قبل آن یک طلاق دیگر است یا گفت ترا طلاق است
بعد یک طلاق یا گفت ترا طلاق است با یک طلاق یا گفت ترا طلاق است که بدان یک طلاق دیگر است در غیر موطوءه نیز
دو طلاق واقع شود زیراکه هر دو طلاق یکمرتبه واقع خواهد شد چنانکه در ترجمه آنرا تحقیق نموده ام مسئله اگر مردی مر زوجه
خود را گفت ترا یک یک طلاق است اگر در خانه در آئی چون زوجه در خانه در آید دو طلاق واقع شود اگرچه زوجه غیر موطوءه باشد
و اگر شرط را مقدم کرد چنانکه گفت اگر در خانه در آئی ترا یک یک طلاق نزد امام در غیر موطوءه یک طلاق واقع
شود و چنانکه ثانی بواسطه اولی واقع خواهد شد چون اولی واقع شود ثانی را محل نماند و نزد صاحبین دو طلاق واقع شود

فصل فی الکنایات مسئله کنایت طلاق لفظی است که موضوع برای طلاق نیست احتمال دارد طلاق
را و غیر طلاق را پس بآن طلاق واقع نشود مگر آنکه به نیت طلاق گفته باشد یا حال بران دلالت کند
چنانکه در مذاکره طلاق یا در حالت غضب بگوید کذا فی الهدایه و در برهان می آرد اگر مردی بجانب زوجه خود
مکتوب فرستاده و دران نوشته که ای فلانه هرگاه که این مکتوب من بتو رسد ترا طلاق است طلاق واقع شود

واگر دعوی کرد که بنیت طلاق ننوشته بودم قاضی آنرا قبول نکند زیرا که حال بر طلاق دلالت کند مسئله بعضی

از الفاظ کنایه اند بنیت اعتدی یعنی روزهای خود بشمار و استبرئی رحمک یعنی رحم خود را پاک بکن و انت واحدة یعنی تو منفرده

و انت بائن یعنی جدا شده و انت حرام یعنی تو حرامی و حبلک علی غاربک و الحقی باهلک خود را

شو و ترا باهل خود بخشیدم و ترا باهل تو گذاشتم و ترا جدا کردم و امرک بیدک یعنی دست تست و تو آزادی و دور شو و

مسافر ساز و بیرون آی و برو و برخیز و طلب کن زوج را و هر واحد از سه لفظ اول یعنی اعتدی و استبرئی رحمک و انت

واحدة چون بنیت طلاق گفته باشد یک طلاق رجعی واقع شود و اگرچه بائن را یا سه طلاق نیت کرده باشد زیرا که رسول

علیه السلام بعد از طلاق با عتدی بسودة رضی الله تعالی عنها رجوع کرده است و استبرئی رحمک مثل اعتدی است و

واحدة را صفت بائن واقع نمی شود و کذا فی جامع الرموز و در هر واحد از باقی الفاظ مذکوره بنیت یک بائن یا دو بائن

یک طلاق بائن واقع شود و اگر بنیت سه کرد سه واقع شود و بنیت دو یک واقع شود و کذا فی

شرح الوقایة مسئله اگر شخصی سه بار به زن خود لفظ اعتدی گفت بعد از آن دعوی کرد که اول را بنیت طلاق گفته بودم

و دو دیگر را بنیت حیض به سوگند تصدیق کنند اگر گفت بار دیگر هیچ نیت نکرده بودم سه طلاق واقع شود اما اگر به هر سه

هیچ نیت نکرده هیچ واقع نشود کذا فی الهدایة بدانکه الفاظ طلاق بائن بر سه قسم است بعضی احتمال میدارد رد و قبول

زن را در طلب کردن او طلاق را مثل بیرون شو و برو و برخیز و بعضی احتمال میدارد دشنام را مثل انت خلیة

و بریة و بتة و بائن یعنی تو بریده شده اول از جدا او را یا و معنی بر جهار تا تا الی احتمال میدارد نکاح او را و احسن او را و مستحق

دشنام را و نیکوکاری را و مثل انت حرام احتمال میدارد غیر نکاح را و خود را و نیکوکاری و بعضی احتمال میدارد هیچ

را و ورای رد و دشنام چون اعتدی و استبرئی رحمک و انت واحدة و اختاری و امرک بیدک و حبلک علی غاربک

فارغت چنانکه معنی هر یک در تفصیل بیان نموده ام پس در حالت رضا چنانکه زوج در غضب نبود و مذاکره طلاق

نباشد هیچ کدام از الفاظ اقسام مذکوره بی نیت طلاق واقع نشود و در حالت غضب الفاظ دو قسم اول

بنیت موقوف بود و در مذاکره طلاق الفاظ قسم اول موقوف بر نیت باشد باب التفویض

مسئله اگر شخصی مرد به زوجه خود اختاری نفسک گفت و اطلاق یا بنیت طلاق گفت امرک بیدک اختیار تو بدست تست

را در مجلس علم با آن اختیار هست که تو زن را طلاق دهد اگرچه مجلس دراز شود اما اگر بعد از علم زوجه برخیزد ساقط

یا کاری که سے کرد در غیر آن شروع نمود مجلس مختلف شود و خیار باطل گردد و اگر استاده بود بعد از علم بنشست یا ستاده بود و تکیه کرد یا پدر خود را برائے مشورت طلب نمود یا برائے گواه شدن گواهان را طلب کرد یا دابه که زوجه بر آن سوار بود بعد از علم بایستاد پس یکی ازین چیزها مجلس مختلف نشود و خیار باطل نگردد و کشتی زوجه را حکم خانه زوجه است و سیر دابه ورا حکم سیر اوست پس بردان شدن کشتی مجلس مختلف نشود و بروان شدن دابه مختلف شود مسئله اگر مردی بزن خود گفت تو مختاری و نیست که باین گفتن نیت سه طلاق کند پس اگر زوجه در جواب گفت نفس خود را اختیار کردم یا گفت اختیار میکنم یا گفت اختیار نفس خواهم کرد یک طلاق باین واقع شود لیکن شرط آنکه یکی از زوج و زوجه لفظ نفس را ذکر کرده باشد مسئله اگر مردی مر زوجه خود را گفت اختیار کن خود را اختیار کردی زوجه در جواب گفت کردم یک طلاق باین واقع شود مسئله اگر زوج مر زوجه خود را سه بار گفت اختیاری اختیاری اختیاری و زوجه در جواب گفت اختیار کردم اختیار کردنی یا گفت اختیار کردم اولی را یا وسطی را یا اخیره را نزد یک امام سه طلاق واقع شود اگرچه نیت سه نگفته باشد زیرا که سه طلاق بی ترتیب در ملک زن جمع شده است پس چون در جواب یکی از الفاظ مذکوره گفت گویا که گفت اختیار کردم اما اگر در جواب گفت طلاق دادم من نفس خود را یا گفت اختیار کردم من نفس خود را بیک طلاق یک طلاق باین واقع شود و هو الاصح و بقول بعضی یک طلاق رجعی واقع شود زیرا که لفظ زوجه صریح است مسئله اگر مردی مر زوجه خود را گفت در یک طلاق امر تو بدست تست یا گفت یک طلاق را اختیار کن و زوجه در جواب گفت نفس خود را اختیار کردم بیک طلاق رجعی طلاق واقع شود و اگر گفت امر تو بدست تست و نیت سه طلاق کرد و زوجه در جواب گفت بیک طلاق نفس خود را اختیار کردم یا گفت اختیار کردم نفس خود را یکمر تبه سه طلاق واقع شود و اگر گفت نفس خود را یک طلاق دادم یا گفت بیک طلاق نفس خود را اختیار کردم یک طلاق باین واقع شود مسئله اگر مردی مر زوجه خود را گفت امروز بعد فردا امر تو بدست تست شبی که در میان امروز و فرداست در خیار داخل نشود پس اگر در شب نفس خود را اختیار کرد طلاق واقع نشود و اگر زوجه امر امروز را رد کرد خیار بعد نشود و باقی ماند اگر گفت امروز فردا امر تو بدست تست شب در خیار داخل شود و اگر زوجه امر امروز را رد کند خیار فردا باقی نماند زیرا که چون شب در خیار داخل باشد مجموع یک خیار گشت پس برد کردن بعض مجموع باطل شود بخلاف صورت اول که آنجا

و خیار است پس بعد وی دیگر باطل گردد و مسئله اگر مردی مر زنی خود را گفت نفس خود را طلاق بده او هیچ نیت نکرد
یا نیت کرد یک طلاق را و زن در جواب گفت نفس خود را یک طلاق دادم یک طلاق رجعی واقع شود و اگر نیت
کرد سه طلاق را و زن نفس خود را سه طلاق داد سه طلاق واقع شود و اگر نیت کرد دو طلاق را و زن نفس خود را
دو طلاق داد یک طلاق واقع شود کذا فی جامع الرموز مگر آنکه زن کنیزک باشد زیرا که دو طلاق در کنیزک بمنزله
سه طلاق در آزاد است که واحد یکی اعتباری است مسئله اگر زوج گفت نفس خود را طلاق بده و زوجه جواب
گفت نفس خود را جدا کردم یک طلاق رجعی واقع شود زیرا که بطلبی طلاق امر کرده است و مطلق رجعی است و اگر در جواب
گفت نفس خود را اختیار کردم طلاق واقع نشود زیرا که اختیار از الفاظ طلاق نیست مسئله چون زوج بزوجه گفت
نفس خود را طلاق بده جایز نیست که از قول خود رجوع کند و بعد از اختلاف مجلس زوجه را جایز نیست که خود را
طلاق دهد زیرا که قول زوج مقید بمجلس زوجه باشد مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت نفس خود را طلاق بده یا مردی
را گفت زن مرا طلاق بده جایز است که پیش از دادن از قول خود رجوع کند و قول او مقید بمجلس مأمور نشود
زیرا که توکیل است و توکیل رجوع را قبول کند و مقید بمجلس نباشد مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت هرگاه که خواهی
نفس خود را طلاق بده یا مردی را گفت زن مرا طلاق بده جایز است که پیش از دادن از قول خود رجوع کند و قول او مقید بمجلس
مأمور نشود زیرا که توکیل است و توکیل رجوع را قبول کند و مقید بمجلس نباشد مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت هرگاه
که خواهی نفس خود را طلاق بده مقید بمجلس زوجه نشود و هرگاه که زوجه نفس خود را طلاق دهد واقع شود مسئله
اگر مردی شخصی را گفت اگر بخواهی زن مرا طلاق بده جایز نیست که از قول خود رجوع کند و خیار آن شخص بمجلس
او مقید باشد پس اگر بعد از مجلس طلاق داد واقع نشود و دلیل آن در ترجمه مذکور است مسئله اگر شخصی
مر زوجه خود را گفت نفس خود را سه طلاق بده وی یک طلاق داد یک طلاق واقع شود و اگر گفت یک طلاق
بده و وی سه طلاق داد نزدیک امام هیچ واقع نشود و نزدیک صاحبین یک طلاق واقع شود مسئله اگر زوج مر زوجه
خود را گفت نفس خود را یک طلاق باین بده وی گفت خود را یک طلاق رجعی دادم طلاق باین واقع شود و اگر
گفت طلاق رجعی بده وی گفت طلاق باین دادم طلاق رجعی واقع شود زیرا که مخالفت زوجه لغو بود
مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اگر بخواهی نفس خود را سه طلاق بده وی خود را یک طلاق داد هیچ

هیچ واقع نشود زیرا که خواهش صفت طلاق یافته نشده و اگر گفت اگر بخواهی نفس خود را یک طلاق بده و وی خود را سه
طلاق داد نزدیک صاحبین یک طلاق واقع شود و نزدیک امام هیچ واقع نشود زیرا که مراد زوج یک طلاق است
نه یک طلاق ضمنی مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق است اگر بخواهی و زوجه در جواب گفت خواستم اگر بخواهی یعنی اگر
زوج گفت خواستم هیچ واقع نشود اگرچه به نیت طلاق گفته باشد زیرا که زوج معلق کرده بود طلاق را بر خواهش زوجه
چون زوجه خواهش خود را بر خواهش زوج موقوف داشت معلوم شد که زوجه را خواهش نبود اما اگر زوج به نیت طلاق
گفت خواستم من طلاق ترا یا گفت خواستم من طلاق ترا طلاق واقع شود زیرا که به نیت انشاء طلاق گفته است تفصیل
آن در ترجمه است و همچنین است هر تعلیق که معدوم باشد بخلاف اگر تعلیق طلاق بموجود بود چنانکه زوجه
در جواب زوج بگوید خواستم من اگر آسمان بر زمین باشد طلاق واقع شود مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را
گفت ترا طلاق است هر وقتیکه بخواهی بر گردانیدن زوجه در آن نشود زیرا که زوج او را مالک طلاق ساخته است
در هر وقتی که بخواهی پس پیش از خواستن مالک او نشود و پیش از آنکه در دا نبود و هر وقتیکه بخواهد یک طلاق
واقع شود مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق است در هر زمان هرگاه که بخواهی هر وقت خود را
طلاق دهد یک طلاق واقع شود تا سه طلاق و جایز نیست که خود را سه طلاق یکبار دهد چنانکه جایز نیست بعد
از زوج دیگر خود را طلاق دهد مسئله اگر مردی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق است جائیکه بخواهی جایز است
که پیش از اختلاف مجلس خود را طلاق دهد یعنی بگوید خواستم و اگر بعد از اختلاف مجلس خود را طلاق داد واقع نشود
مسئله اگر مردی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق است هر طوریکه بخواهی و زوجه در جواب گفت
یک طلاق باین خواستم یا گفت سه طلاق خواستم نزدیک امام همان واقع شود مگر آنکه زوج بگوید که بعد
خلاف آن را نیت کرده بودم پس طلاق رجعی واقع شود و نیز اگر زوجه هیچ نخواست طلاق رجعی باشد زیرا که
صفت طلاق را بزوجه سپرده است نه اصل آن را چنانکه در ترجمه آن را مفصل ذکر کرده ام و نزدیک صاحبین اگر
زوجه هیچ نخواست طلاق واقع نشود زیرا که نزدیک ایشان اصل طلاق نیز بزوجه مفوض است مسئله
اگر شخصی مر زوجه خود را گفت هر قدر که خواهی خود را طلاق بده هر قدر که در آن مجلس خود را طلاق دهد
واقع شود و برگردانیدن زوجه امر زوج را یا باختلاف مجلس خیار باطل گردد مسئله اگر شخصی مر زوجه

خود را گفت بده خود را از سه طلاق هر چه بخواهی نزد یک امام از کم از سه هر چه بخواهد واقع شود و نزد یک صاحبین اگر
سه طلاق خواست نیز واقع گردد **باب الحلف بالطلاق** مسئله اگر شخصی مر اجنبیه را گفت اگر بتو سخن کنم ترا
طلاق است بعد ازان او را نکاح کرده با وی سخن کرد طلاق واقع نشود زیرا که شرط صحت حلف ملک است یا اضافت
بسوی ملک و آن در وقت تعلیق موجود نیست اما اگر زوجه خود را گفت اگر بتو سخن کنم ترا طلاق است سخن کردن
با وی طلاق واقع شود زیرا که در وقت تعلیق ملک موجود است و اگر گفت اگر بتو نکاح کنم ترا طلاق است نکاح کردن با وی
او را طلاق واقع شود زیرا که طلاق را بسوی ملک اضافت کرده است یعنی بر ملک معلق نموده است نزدیک امام شافعی
بر اجنبیه طلاق واقع نشود مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اگر در خانه درآئی یا وقتی که در خانه درآئی یا هرگاه که در خانه
درآئی ترا طلاق است بعد از درآمدن یک طلاق واقع شود و بعد ازان شرط تمام گردد یعنی بدرآمدن دیگر طلاق واقع نشود
اما اگر گفت هر بار که در خانه درآئی ترا طلاق است هر بار که در خانه درآید طلاق واقع شود و بعد از سه طلاق شرط
تمام گردد پس اگر بعد از سه طلاق حلاله نموده باز او را تزویج نموده بدرآمدن در خانه طلاق واقع نشود بخلاف اگر گفت
هر باری که ترا تزویج کنم بر تو طلاق است شرط باطل نگردد اگرچه بعد از سه طلاق حلاله کرده او را تزویج نموده باشد مسئله
اگر زوجه خود را گفت اگر درین خانه درآئی ترا طلاق است بعد ازان یک طلاق باین او را داده است و چون عدت
طلاق مذکور تمام شد او را باز در نکاح خود آورد و بعد ازان وی دران خانه درآمد طلاق واقع شود زیرا که زوال
ملک یمین را باطل نمیکند که فهم من قاعدة الحلبی مسئله اگر شرط موجود شود یمین باطل گردد و اگرچه شرط در غیر ملک موجود
شده باشد اما اگر در ملک موجود شود یمین باطل گردد و جزا لازم آید چنانکه در مسئله سابق گذشت و در غیر ملک یمین باطل شود
بی آنکه جزا لازم آید چنانکه گفت مر زوجه خود را اگر در خانه درآئی ترا طلاق است بعد ازان او را طلاق باین داد و
و بعد از گذشتن عدت وی در خانه درآمد یمین ساقط گردد و جزا لازم نیاید زیرا که در وقت درآمدن در خانه زن
محل جزا نیست مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اگر درین خانه درآئی سه طلاق است یعنی از درآمدن او را یک
طلاق داد و چون عدت آن تمام شد زوجه دران خانه درآمد بعد ازان وی او را تزویج کرد باز اگر دران خانه
درآید طلاق واقع نشود زیرا که بدرآمدن پیش از تزویج یمین باطل شده است مسئله اگر در وجود شرط و عدم
آن میان زوج و زوجه اختلاف شد قول زوج معتبر بود مگر آنکه زوجه گواه بیارد و در شرطی که معلوم

که معلوم نمی شود مگر از زوجه و در حق زوجه قول زوجه معتبر باشد پس اگر زوج گفت اگر ترا حیض بیاید ترا و فلان زوجه
را طلاق است یا گفت اگر تو عذاب خدا را دوست داری ترا طلاق است و غلام آزاد است و زوجه گفت مرا حیض آمد و عذاب خدا را
دوست میدارم همان زوجه را طلاق واقع شود و بر زوجه دیگر طلاق نیفتد و غلام آزاد نشود مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اگر ترا
حیض آید ترا طلاق است چون او را حیض آید بعد از خون سه روز از روز اول بر وی طلاق واقع شود زیرا که بعد از دیدن خون سه روز
معلوم خواهد شد که خون روز اول از حیض بوده و اگر گفت ترا طلاق است اگر ترا یک حیض بیاید بعد از پاک شدن طلاق
واقع شود زیرا که یک حیض بعد از پاک شدن از حیض تمام شود کذا فی الهدایه مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اگر یک روز
روزه داری ترا طلاق است چون زوجه روزه دار و بعد از غروب آفتاب طلاق واقع شود زیرا که پیش از غروب آفتاب یک روزه
تمام نشد بخلاف اگر گفت اگر روزه داری ترا طلاق است چون روزه بدارد طلاق واقع شود اگرچه یک ساعت داشته باشد
مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اگر پسر زائیدی ترا یک طلاق است و اگر دختر زائیدی دو طلاق و زوجه هر دو زائید
معلوم نیست که اول کدام زائیده است قاضی بیک طلاق حکم کند و فیما بینه و بین الله دو طلاق واقع شود و بزائیدن ولد ثانی
عدت تمام گردد و بعد از آن طلاق دیگر واقع نشود زیرا که زائیدن شرط است مر وقوع طلاق را پس از وقوع طلاق مقدم باشد
مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اگر زید و بکر سخن کنی ترا طلاق است اگر ثانی در ملک باشد طلاق واقع شود
اگرچه اول در ملک نباشد چنانکه بعد از تعلیق او را طلاق داد و چون عدت طلاق تمام شود زوجه با زید سخن کند بعد از آن
وی او را تزویج کند و بعد از تزویج وی به بکر سخن کند و اگر ثانی در ملک نباشد طلاق واقع نشود اگرچه اول در
ملک باشد چنانکه بعد از تعلیق به زید سخن کند و بعد از آن زوج او را طلاق داد و چون عدت طلاق تمام شد به بکر سخن کرد مسئله اگر شخصی
طلاق زوجه خود را به شرطی معلق کرد و پیش از آنکه شرط موجود شود او را سه طلاق داد و بعد از حلاله باز او را تزویج نمود اگر
یافتن شرط طلاق واقع نشود زیرا که تنجیز باطل میکند تعلیق را مسئله اگر شخصی سه طلاق زوجه خود را بوطی او معلق ساخت
بعد از آن حشفه را در فرج او داخل کرد چنانکه هر دو ختنه ملاقی شد عقر واجب نشود اگرچه درنگ کرده باشد اگر
بر آورده باز داخل کند آنزمان عقر واجب شود کذا فی الهدایه بدانکه عقر مهر مثل است و بقول بعضی اجرت وطی است
اگر زنا حلال باشد و همین حکم است اگر خواجه عتق کنیزک خود را بوطی او معلق کرده باشد دخول نمود یعنی بدرنگ کردن
عقر واجب نشود و اگر بر آورده باز داخل کرد عقر لازم گردد کذا فی الهدایه و اگر طلاق رجعی زوجه را بوطی او معلق کرد

بعد از دخول بدرنگ کردن رجوع نشود تا آنکه برآورده باز داخل نکند چون برآورده داخل کرد رجوع ثابت شود و غسل
لازم گردد مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق است ان شاء الله تعالی طلاق نشود اگرچه پیش از گفتن ان شاء الله
تعالی زوجه مرده باشد و اگر پیش از گفتن آن زوج بمرد طلاق واقع شود مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت ترا سه طلاق
است مگر دو یک طلاق واقع شود و اگر گفت ترا سه طلاق است مگر یک دو طلاق واقع شود باب طلاق المریض مسئله
هر که غالب حال او هلاک است بسبب مرض یا بیماری چنانکه مریضی که برای حوائج خود بیرون خانه نمی تواند رفت اگرچه در خانه
بر آن قدرت داشته باشد و کسیکه از صف قتال برای قتال پیش شود و کسیکه او را برای کشتن برآرند چون همان
حالت بمیرد اگرچه بسبب دیگر مرده باشد در غیر از ثلث مال تصرف او روا نبود و زوجه او بسبب طلاق او از ارث محروم نگردد و نزد
امام شافعی محروم گردد اما اگر یک طلاق یا دو طلاق داده است نزد یک شافعی محروم نشود اگرچه بائن داده باشد زیرا که کنایت نزد یک
او حکم رجعی دارد اما اگر زوجه خود خلع نمود بالاتفاق آن زوجه از وی وارث نشود اگرچه وی همان حال مرده باشد زیرا که زوجه
مال او طلاق گرفته است خود بفرقت راضی شده است مسئله اگر زوجه شخصی که غالب حال او هلاک است از وی طلاق رجعی طلب
دوی او را سه طلاق داد و همان حال بمرد نزد یک ما آن زوجه از وی وارث شود و نیز وارث شود زنیکه زوج او را طلاق بائن داد
پیش از گذشتن عدت این زوج خود را بوسه بشهوت داد زیرا که زوجه بطلاق بائن جدا شده است نه ببوسه ابن زوج خود
مسئله هر که غالب حال او هلاک است با زوجه خود لعان کرد و بسبب لعان در میان ایشان فرقت واقع شد و زوج همان
حال بمرد زوجه وارث نشود زیرا که زوجه از برای ضرورت دفع عار لعان کرده است و نیز وارث نشود اگر بسبب ایلا میان
ایشان فرقت شده باشد چنانکه زوجی که غالب حال او هلاک است سوگند خورد تا چهار ماه با زوجه خود نزدیکی نکند و تا چهار
ماه با وی نزدیکی نکرد در میان ایشان فرقت شد و بعد از آن اگر زوج همان حال بمرد زوجه وارث گردد مسئله هر که بر
خانه برای حوائج برآید اگرچه نالان بود و هر که تپ گرفته باشد و هر که در قلعه بند شود یا در صف قتال باشد یا برای قصاص
یا رجم او را در بند کرده باشند حکم آن هر واحد حکم صحیح بود پس اگر وی زوجه خود را طلاق بائن داد و بعد از مردن او زوجه او
نشود اگرچه وی در همان حال مرده باشد یا مقتول شده باشد مسئله هر که غالب حال او هلاک است با زوجه خلع نمود
یا زوجه خود را اختیار طلاق داد و زوجه نفس خود را اختیار کرد یا زوجه را بامر زوجه سه طلاق داد زوجه او وارث نشود
اگرچه زوج همان حال مرده باشد و نیز وارث نمی شود اگر سه طلاق داد و بعد از صحت از آن حال

حال هلاک شد مسئله هر که غالب حال او هلاک است بزوجه خود گفت که در صحت خود ترا سه طلاق داده بودم و عدت تو تمام شده است
و زوجه اش تصدیق کند بعد از آن زوج اقرار کرد که از زوجه بمن قرض است یا بچیزی وی را وصیت کرد و آنچه از میان میراث و اقرار
یا وصیت کمتر باشد بقول همه برای زوجه لازم شود همچنان اگر زوجه را بامر زوجه سه طلاق داد بعد از آن هر آینه وی بدین یا وصیت
اقرار کرد هرچه از ارث و دین و وصیت کمتر باشد بقول همه بر آینه وی لازم شود مسئله هر که غالب حال او هلاک است در بیان
حال سه طلاق زوجه خود را بشرطی معلق کرد که در وجود آن شرط زوجه را اختیار نیست چون گذشتن وقت و فعل اجنبی و
در همان حال بمرد زوجه وارث شود و اگر در حالت صحت سه طلاق او را همچنان بشرط معلق کرده است وارث نشود مسئله
هر که غالب حال او هلاک است سه طلاق زوجه خود را بفعل خود معلق کرد زوجه او وارث شود اگرچه در حالت صحت تعلیق نموده
کرده باشد و در آن فعل او را چاره بود چون سخن با اجنبی یا چاره نبود چون خوردن طعام و نماز فرض و سخن با در و پدر و اگر بفعل زوجه
معلق کرد و تعلیق و وجود فعل زوجه در مرض زوج واقع شد و در آن فعل زوجه را چاره است چون سخن با اجنبی ارث نشود
و اگر او فعل او را چاره نباشد چون نماز فرض و خوردن طعام وارث شود و اگر تعلیق در صحت شده است و زوجه در آن فعل
چاره است وارث نشود اما در فعلی که او را چاره نیست نزدیک شیخین وارث شود زیرا که از فعل او را ناگزیر است و
نزدیک امام محمد و امام زفر وارث نشود زیرا که تعلیق در صحت بوده است و زوجه بکردن فعل خود حق خود را خود باطل ساخته
کذا فی الهدایه مسئله هر که زوجه خود را بتعلیق چیزی طلاق رجعی داد و پیش از گذشتن عدت بمرد زوجه او از و وارث شود
طلاق او در صحت خود داده باشد یا در مرض خود بطلب او داده باشد یا بی طلب او بفعل خود معلق کرده باشد یا
بفعل او و از فعل او را چاره باشد یا نباشد زیرا که زوجیت باقی است کذا فهم من حاشیة الچلپی مسئله اگر زوج بعد از تمام
شدن عدت زوجه بمرد زوجه از و بالاتفاق وارث نشود اگرچه تعلیق و شرط در مرض زوج شده باشد باب الرجعة
مسئله هر که زوجه موطوءه خود را یک طلاق یا دو طلاق رجعی داد جایز است که پیش از گذشتن عدت با وی رجوع
کند و اگر زوجه کنیزک باشد بعد از دو طلاق با وی رجوع روا نبود مسئله در رجوع زوج رضای زوجه را اعتبار نبود پس با
آنکه زوجه ابا کند رجوع جایز باشد مسئله اگر گفت تو را رجوع کردم یا گفت زن خود را رجوع کردم رجوع ثابت شود و هم
بوطی و مس بشهوت رجوع ثابت گردد و نیز نظر بشهوت بفرج داخل زوجه رجوع صحیح باشد و نزدیک امام شافعی غیر از رجوع
کردن بزبان رجعت ثابت نشود مگر آنکه زوج را بر سخن قدرت نباشد کذا فی حاشیة الچلپی مسئله اگر رجعت بقول

باشد مستحب است که پیش از آن شاهد بگیرد [illegible] باشد [illegible] که در آن شاهد نگیرد کذا فی جامع الرموز و چلپی

رجوع مقبول است [illegible] دو کس گواه باشد [illegible] رجوع کردم [illegible] سنت [illegible] حجت

[illegible] مسئله [illegible] طلاق رجعی داد [illegible] مگر آنکه [illegible] مسئله

اگر زوج بعد از گذشتن عدت [illegible] رجوع کرده ام [illegible] زن [illegible] تصدیق نمود

ثابت شود [illegible] [illegible] [illegible] از جمله [illegible] نزد یک امام [illegible]

[illegible] چنانکه [illegible] کتاب الدعوی [illegible] مسئله اگر زوج [illegible] خود را که در عدة

طلاق رجعی است گفت [illegible] رجوع کرده [illegible] احتمال آن باشد نزد یک امام رجوع

ثابت نشود [illegible] ثابت شود [illegible] باقی باشد و همچنین اگر زوج

[illegible] بعد از گذشتن [illegible] رجوع کرده ام [illegible] تصدیق کرده

[illegible] نزد یک امام [illegible] ثابت [illegible] صحیح است [illegible] رجوع

ثابت شود [illegible] قول [illegible] اگر زوج [illegible] گفت [illegible] رجوع

کرده ام [illegible] عدت [illegible] آن [illegible] مسئله [illegible] عدت است

[illegible] تمام [illegible] پاک شدن [illegible] است تا آنکه غسل

نکند یا وقت نماز [illegible] یا تیمم کرده نماز [illegible] زیرا که بغسل کردن [illegible] تیمم نماز خواندن [illegible]

پاک [illegible] پاک باشد زیرا که نماز [illegible] طاهر نماز فرض [illegible] پاک

[illegible] مسئله اگر زن [illegible] غسل کرده [illegible]

عضوی [illegible] فراموش شد [illegible] رجوع [illegible] ثابت شود [illegible] زیرا که کمتر از عضو [illegible]

نیست مسئله [illegible] طلاق رجعی داد و از وطی [illegible] رجوع کرد [illegible] بعد از طلاق

[illegible] صحیح باشد [illegible] که در وقت طلاق دادن [illegible] حامله [illegible] وطی [illegible]

[illegible] رجوع [illegible] طلاق رجعی داد و از وطی انکار کرد [illegible]

در ایام عدت با وی رجوع [illegible] صحیح [illegible] انکار [illegible] است [illegible] مسئله اگر بعد

بعد از خلوت زوجه خود را طلاق رجعی داد و از وطی انکار نمود و بعد از آن با وی رجوع کرد رجوع صحیح نباشد مگر آنکه تکذیب شرعی
ظاهر شود چنانکه از وقت طلاق پیش از دو سال فرزند بیاورد زیرا که اکثر مدت حمل دو سال است مگر آنکه پیش از این بگذشتن
عدت اقرار کرده باشد تحقیق آن مترجم هست و آنکه بخلوت هرگاه شود باینست که زوجه شود علیه الوی سپرده است اگرچه وی
قبض نکرده باشد مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اگر زائیدی ترا طلاق است بزائیدن طلاق واقع شود و اگر بعد از شش ماه فرزند
دیگر بزاید رجعت ثابت گردد و اگر در کم از شش ماه فرزند آورد رجوع نباشد زیرا که این هر دو یک بطن اول بود مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را
گفت هرگاه بزائی ترا طلاق است مر زوجه بسبب حمل سه بار زائید پس طلاق واقع شود و بزائیدن طفل ثانی و ثالث را در عدت ثانی و
ثالث رجعت ثابت شود کذا فی الهدایه و بعد از طلاق ثالث عدت وی بحیض باشد مسئله مطلقه طلاق رجعی را آرایش روا است
که در عدت زینت کند و خود را بیاراید تا زوج رجعت کند مسئله زوج را اجازت نیست که زوجه را که در عدت طلاق
رجعی باشد با خود بسفر برد مگر آنکه رجعت با دو گواه بگیرد مسئله زوج را اجازت است که با مطلقه طلاق رجعی وطی کند و بوطی رجوع
کند و نزدیک امام شافعی وطی او جائز نبود تا آنکه بقول رجوع نکند مسئله زوج را اجازت است که در کم از سه طلاق بائن
در آزاد و در کم از دو بائن در کنیزک در عدت و بعد از عدت با مطلقه خود نکاح کند و بعد از سه طلاق در آزاد و دو طلاق در کنیزک
بی زوج دیگر اگرچه مراهق باشد بی وطی او بنکاح صحیح و بی گذشتن عدت طلاق یا موت نکاح با آن روا نبود پس اگر
زوج دوم پیش از وطی طلاق داد بر زوج اول حلال نباشد اگرچه مروی است از سعید بن مسیب قاضی بجایه آن حکم کرده
باشد زیرا که روایت مذکور مخالف حدیث مشهور است که آن حدیث عسیله است و در جامع الرموزی آورده که سعید بن مسیب قاضی
بجایه آن حکم کرده باشد زیرا که روایت او مخالف حدیث مشهور است که آن حدیث عسیله است و در جامع الرموزی آورده که سعید بن مسیب
از قول خود رجوع کرده است پس هر که بران عمل کند روی او را سیاه کنند و ... و هر که بآن فتوی دهد او را تعزیر کنند
و نیز گفته علیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین زیرا که مخالف اجماع است و آنکه از صدر الشهید نقل میکنند اثری از این در
مصنفات وی نیست مسئله کنیزک بعد از دو طلاق بوطی خواجه بر زوج حلال نشود مسئله اگر مردی مطلقه ثلث را
بشرط حلاله نکاح کند چنانکه بگوید نکاح میکنم ترا بنا بر آنکه بر زوج اول ترا حلال گردانم مکروه بود لیکن زوجه بر زوج اول
حلال گردد و همین حکم است اگر زن چنین گوید اما اگر نیت حلاله نکاح کرد و بزبان آن را ذکر ننمود مکروه نباشد و فاعل
آن ثواب یابد زیرا که قصد اصلاح میکند کذا فی حاشیة الچلپی مسئله زوج ثانی طلاق سابق را باطل گرداند
طلاق باشد یا کمتر از آن پس اگر زن مطلقه بعد از زوج ثانی باز بر زوج اول آید باز وی در آزاد مالک

سه طلاق شود و در کنیزک مالک دو طلاق گردد بخلاف امام محمد که نزدیک او دو طلاق در آزاد و یک طلاق در کنیزک باطل
نمی شود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر مطلقه بسه طلاق بعد از مدتی که احتمال آن دارد گفت از حلاله فارغ شدم و زوج ابر صدق
او گمان غالب است نکاح آن بر وی حلال شود بدانکه بقول بعضی اول مدت حلاله سی و نه روز است زیرا که در حلاله
بر سه حیض و دو طهر چاره نیست و اقل مدت حیض سه روز است و اقل مدت طهر پانزده روز

باب الایلاء

مسئله و آن در شرع عبارت است از آنکه زوج سوگند بخورد که در مدت آن با زوجه خود وطی نکند مسئله مدت ایلاء
در آزاد چهار ماه است و در کنیزک دو ماه است پس اگر سوگند خورد که در کم ازین مدت با زوجه خود وطی نکند ایلاء نباشد
مسئله مردی بزوجه خود گفت سوگند خدا که بتو نزدیکی نخواهم کرد یا گفت سوگند خدا چهار ماه بتو نزدیکی نخواهم کرد یا گفت اگر بتو
نزدیکی کنم بر من حج است یا صوم است یا صدقه است یا گفت اگر بتو نزدیکی کنم ترا طلاق است یا غلام من آزاد است
در همه این صورتها ایلاء ثابت شود پس اگر در مدت ایلاء با وی نزدیکی کرد در سوگند بخدا کفارت لازم شود و در سوگند بجزا
جزاء واجب گردد و اگر در آن مدت نزدیکی نکرد یک طلاق باین واقع شود و در سوگند موقت یعنی آنکه در آن مدت معین
مذکور شده است سوگند ساقط شود پس اگر باز او را نکاح کرد تا چهار ماه با وی نزدیکی نمود طلاق لازم نیاید و در سوگند
موبد یعنی آنکه در آن تعیین مدت مذکور نشده است سوگند ساقط نشود پس اگر بعد از نکاح باز چهار ماه با وی نزدیکی نکرد باز
طلاق واقع شود همچنین تا سه طلاق و اگر بعد از سه طلاق بعد از زوج دیگر باز او را نکاح کرد ایلاء ساقط شود و سوگند باقی ماند
پس اگر تا چهار ماه با وی نزدیکی نکرد طلاق واقع نشود زیرا که ایلاء نمانده است و اگر نزدیکی کرد حانث شود و کفارت
یا جزا لازم گردد زیرا که سوگند باقی است مگر در صورتیکه سوگند بطلاق باشد زیرا که تنجیز باطل میکند تعلیق را مسئله اگر
مرد زوجه خود را گفت سوگند خدا که بتو نزدیکی نکنم دو ماه و دو ماه که بعد این دو ماه آید ایلاء ثابت شود و اگر سوگند خورد که دو ماه
بتو نزدیکی نخواهم کرد و بعد از یک روز گفت سوگند خدا که دو ماه که بعد از دو ماه اول است بتو نزدیکی نکنم ایلاء نباشد زیرا که
در روز اول سوگند او بر دو ماه بود با آن ایلاء نشود و در روز دوم سوگند او بر چهار ماه است یکروز کم بنابر آنکه اعتبار
کرده است در سوگند دو ماه که بعد از دو ماه اول است و از دو ماه اول یکروز گذشته است پس مجموع چهار ماه از وطی ممنوع شود
مگر یکروز که آن در سوگند ثانی داخل نیست پس مدت ایلاء تمام نشود و کذا فهم من الکتب مسئله اگر مردی مر زوجه خود را
گفت سوگند خدا یکسال بتو نزدیکی نکنم مگر یک روز ایلاء نباشد زیرا که ایلاء وقتی شود که چهار ماه فی لازم شدن

شدن چیزی زوج را امکان وطی زوجه نباشد و آنجا ممکن است که بی آنکه چیزی لازم شود و دیگر ورا وطی کند اما اگر
دیگری وطی کرد و بعد از وطی چهار ماه یا زیاده از آن از سال باقیمانده ایلا واقع شود زیرا که امکان وطی متحقق شد کذا فی الهدایة
مسئله اگر مردی که در بصره است گفت سوگند بخدا در کوفه نیارایم و زوجه او در کوفه است ایلا نبود زیرا که ممکن است که زوجه
را از کوفه برآورده وطی کند کذا فی الهدایة مسئله با زنی که او را طلاق رجعی داده است پیش از گذشتن عدت او ایلا روا
بود و با مبانه و اجنبیه روا نبود و پس اگر بعد از سوگند مبانه یا اجنبیه را نکاح کرد و بوطی آن حانث شود و کفارت یا جزا
لازم گردد و اگر تا چهار ماه وطی نکرد طلاق واقع نشود کذا فی حاشیة الچلپی و نیز در آن است که اگر بمدت طلاق رجعی
پیش از مدت ایلا تمام شد ایلا ساقط شود زیرا که محل ایلا نماند مسئله اگر شخصی با زن خود ایلا کرد و بسبب مرض یکی
از زوجین یا بسبب صغر زوجه یا بسبب رتق او یا بسبب دور بودن زوجه بر راه چهار ماه از وطی او عاجز آید نزدیکی وی بقول
بود چنانکه بگوید با آن زوجه قربان کردم پس اگر بعد از گفتن او مدت ایلا تمام شد طلاق واقع نشود زیرا که ایلا نمانده است
اما اگر پیش از گذشتن مدت ایلا بر وطی قادر شد نزدیکی او بوطی باشد مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را
گفت تو بر من حرام و نیت طلاق کرد یک طلاق باین واقع شود و اگر نیت کرد ظهار را یا سه طلاق را یا کذب را
آنچه نیت کرده است همان باشد و اگر نیت کرد سوگند را یا هیچ نیت نکرد ایلا بود و بقول بعضی اگر بزوجه خود گفت تو
بر من حرامی یا گفت هر حلال بر من حرام یا گفت هرچه بدست راست گیرم بر من حرام بنابر عرف بی نیت طلاق واقع
شود و به یفتی باب الخلع مسئله و آن عبارت است از ازالة عقد زوجیت بمقابله مالی که زوج از زوجه بگیرد کذا
فی جامع الرموز مسئله اگر در وقت حاجت یعنی در وقت جنگی که صلاح پذیر نباشد بچیزی که صلاحیت مهر دارد خلع کرد
باک نبود کذا فی جامع الرموز و یک طلاق باین واقع شود و اگر جفا از جانب زوج بود گرفتن بدل خلع مکروه باشد
و اگر از جانب زوجه باشد گرفتن زیاده از آنچه از زوج در مهر خود گرفته است مکروه باشد مسئله اگر زوج طلاق بمال
گفت و زوجه آن را قبول نمود طلاق باین واقع شود و مال بر زوجه لازم گردد و اگر بخمر یا بخنزیر طلاق گفت طلاق رجعی
واقع شود و بر زوجه هیچ لازم نیاید و اگر بخمر یا بخنزیر خلع کرد طلاق باین لازم واقع شود و هیچ لازم نیاید مسئله
اگر زوجه مر زوج خود را گفت که بآنچه در دست منست با من خلع بکن و زوج گفت کردم و در دست هیچ نبود یک طلاق
باین واقع شود و بر زوجه هیچ لازم نیاید و اگر گفت بآنچه از مال در دست من است یا گفت بآنچه از دراهم در دست

سن است با من خلع بکن و زوج در جواب گفت کردم و در دست هیچ نبود طلاق باین واقع شود و در صورت اول آنچه از مهر گرفته
است و کند و در صورت ثانی سه درم واپس دهد مسئله اگر زنی بر بنده گریخته خود خلع کرد طلاق واقع شود و تسلیم بنده بر زن لازم
گردد و اگر بنده بدست نیاید قیمت آن لازم آید اگرچه خلع کرده باشد بر ان شرط که تحصیل و تسلیم بنده را ضامن نباشد مسئله
اگر زنی زوج خود را گفت هزار درم مرا سه طلاق بده و زوج یک طلاق داد یک طلاق باین واقع شود و سوم حصه از هزار
درم بر زن لازم گردد زیرا که زوجه هزار درم را بمقابله سه طلاق کرده است پس اجزاء عوض بمقابله معوض منقسم شود
و اگر گفت بر هزار درم مرا سه طلاق بده و زوج یک طلاق داد نزدیک امام یک طلاق رجعی واقع شود و بر زوجه هیچ
لازم نیاید زیرا که زوجه سه طلاق را بشرط هزار درم طلب نموده است و اجزاء مشروط بر اجزاء شرط منقسم نمیشود و نزدیک صاحبین یک
طلاق باین واقع شود و ثلث هزار چون صورت اول بر زوجه لازم گردد و دلیل ایشان با جواب او در ترجمه مذکور شده است
مسئله اگر مردی مر زوجه خود را گفت هزار درم خود را بستان سه طلاق بده و زوجه خود را یک طلاق داد هیچ واقع نشود زیرا که
زوج بتفریق زوجه راضی نشده است مگر بهزار درم و زوجه آن از زوج نستده است اما آنکه بگفتن زوجه مر زوج خود را که هزار درم مرا
سه طلاق بده طلاق واقع شود چنانکه بالا مذکور شد بنا بر آن است که چون زوجه بهزار درم بتفریق راضی شده است بکمتر از آن
بطریق اولی راضی باشد مسئله اگر مردی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق است و بر تو هزار است نزدیک امام بی چیزی طلاق
واقع شود اگرچه زوجه قبول کرده باشد و همچنین اگر خواجه کنیزک خود را گفت تو آزادی و بر تو هزار است بی چیزی کنیزک آزاد
شود اگرچه قبول کرده باشد و نزدیک صاحبین اگر زوجه و کنیزک قبول کرده است بر زوجه هزار درم طلاق واقع شود و کنیزک
بهزار درم آزاد گردد زیرا که زوج و خواجه هزار درم را شرط طلاق و آزادی ساخته اند پس بقبول کردن لازم شود و اگر
قبول نکرد هیچ لازم نیاید و نزدیک امام در قول هر واحد دو کلام است پس یک کلام بر کلام دیگر موقوف نباشد
مسئله اگر زنی مر زوج خود را گفت باین قدر از مال خود را از تو خریدم یا گفت باین قدر از مال مرا بمن بفروش و پیش از آنکه
زوج قبول کند از قول خود برگشت جایز بود زیرا که خلع در حق وی معاوضه است پس رجوع از آن صحیح باشد و اگر زوج
همان مجلس قبول کرد طلاق واقع شود و بدل واجب گردد و اگر بعد از اختلاف مجلس قبول کرد معتبر نباشد زیرا که قبول
زوجه مقید بمجلس بود و اگر ایجاب از جانب زوج باشد جایز نیست که پیش از قبول زوجه از آن برگردد زیرا که خلع در حق وی
یمین است و رجوع از یمین روا نباشد و قبول زوجه مقید بمجلس نبود پس اگر بعد از اختلاف مجلس قبول کند

هم روا باشد و جانب بنده در عتاق چون جانب زوجه بود در طلاق پس اگر بنده را بشرط قبول او بمال آزاد کرد
از جانب بنده معاوضه بود و از جانب مولی یمین باشد مسئله اگر زنی مر زوج خود را گفت بهزار درم با من خلع کن بشرط آنکه
مرا اختیار باشد و زوج در همان مجلس قبول کرد یا مردی مر زوجه خود را گفت که باینقدر از مال با تو خلع کردم باین شرط
که تا سه روز ترا اختیار باشد و زوجه قبول نمود نزدیک امام جایز بود پس اگر در سه روز رد نکرد طلاق واقع شود و مال
واجب گردد و اگر رد کرد خیار باطل نشود و نزدیک صاحبین در خلع از هیچ کدام شرط اختیار روا نبود پس طلاق واقع شود
و مال واجب گردد چنانکه در ترجمه مفصل مذکور است مسئله اگر مردی مر زوجه خود را گفت دیروز بهزار درم ترا طلاق
دادم و تو قبول نکردی و زوجه گفت من قبول کردم قول زوج بسوگند معتبر بود و اگر بائع مشتری را گفت دیروز
این غلام را بهزار درم بتو فروختم و تو قبول نکردی و مشتری گفت قبول کردم قول مشتری معتبر باشد زیرا که گفتن
بایع فروختم اقرار است بقبول مشتری بنابر آنکه فروختن بے قبول نمی باشد پس بعد از ان که گفت تو قبول نکردی
رجوع باشد از اقرار خود که آن معتبر نیست بخلاف خلع که آن در حق زوج یمین است و در یمین بذل لازم نبود پس بقبول
زوجه اقرار نباشد و چون زوج منکر گشت و زوجه مدعی بران قول زوج بسوگند معتبر بود مسئله مبارات یکدیگر را ساقط
میکند حقوق نکاح یکدیگر را چنانکه هر واحد مر دیگری را بگوید ترا بری ساختم کذا فی جامع الرموز و در بعضی میگوید اگر یکی مر دیگری را گفته
ترا بری ساختم و دیگری قبول نمود نیز همین حکم دارد و نیز خلع ساقط میکند حقوق نکاح هر واحد را چنانکه اگر مهر زنی هزار
درم باشد و پیش از گرفتن مهر بصد درم مر زوج خود خلع کند بر زوج از مهر و نفقه هیچ لازم نباید و اگر بعد از گرفتن مهر
بصد درم مر زوج خلع نمود غیر از صد درم بهر آن زوج را هیچ نباشد اگرچه مهر بنده معین بود و در دست زوجه کذا فی البرهان
و در جامع الرموز میگوید مختار آنست که آنچه زوجه از مهر خود گرفته است بعد خلع مر زوج خود رد کند اما سکنی و نفقه عدت
و آنچه غیر از حقوق نکاح است چون بهای مبیع و جز آن بخلع ساقط نشود بلکه نفقه عدت را اگر در خلع سقوط آنرا اشتراط کرده باشد
آن نیز ساقط شود مسئله اگر مردی دختر نابالغه خود را از مال وے بزوج او خلع نمود بر دختر هیچ لازم نشود و
مهر او ساقط نگردد و در اصح روایتین طلاق باین واقع شود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر مردے دختر نابالغه خود را
با زوج او خلع کرد و بدل خلع را ضامن شد خلع روا بود و بدل آن بر پدر لازم گردد و اگر زوج بدل آنرا بر زوجه شرط
کرد و زوجه از اهل قبول است چنانکه میداند که خلع چه چیز است و نکاح چه چیز است و میان هر دو تمیز مے کند

بقبول کردن وی طلاق واقع شود زیرا که شرط موجود شد و بدل واجب نگردد زیرا که صغیره هرچند از اهل قبول بود از
اهل تبرع نباشد کذا فهم من الهدایه و نیز در هدایه است که اگر آن بدل را از جانب وی پدر وی قبول کرد در آن دو روایت
است بیک روایت طلاق واقع شود و بیک روایت واقع نشود و نیز در آنست که اگر پدر وی بمهر وی خلع کرد و خود آنرا
ضامن نشد بر قبول زوجه موقوف بود و اگر زوجه قبول کرد طلاق واقع شود و مهر ساقط نگردد و اگر از جانب وی پدر وی قبول کرد
در آن دو روایت است اگر پدر ضامن آن شد طلاق واقع شود و نصف مهر بر پدر وی لازم گردد و نیز در آنست که اگر
زن بالغه پیش از دخول بمهر خود خلع کرد بر وی هیچ لازم نیاید

باب الظهار

مسئله و آن در شرع عبارت
است از آنکه تشبیه دهد زوج مسلم عاقل و بالغ مر زوجه خود را یا چیزی را که از زوجه بآن تعبیر کنند یا جزو شائع او را بعضوی
از اعضای محارم خود که او را نظر کردن بر آن حرام باشد اگرچه محارم رضاعی باشند کذا فی جامع الرموز مسئله اگر شخصی
مر زوجه خود را گفت تو بر من مثل پشت یا شکم مادر یا خواهر یا عمه منی یا گفت سر تو یا فرج تو مثل پشت یا شکم یا ران یا
فرج مادر یا خواهر یا عمه من است یا گفت نصف تو یا ثلث تو مثل آنست ظهار ثابت شود اگرچه به نیت ظهار نگفته باشد
و پیش از آنکه کفارت ادا کند وطی و دواعی وطی چون مس بشهوت و جز آن با آن زوجه حرام بود و اگر پیش از ادای
کفارت وطی کرد استغفار کند و بار دیگر وطی نکند تا آنکه کفارت ظهار ادا نماید و بآن وطی حرام هیچ واجب نشود مسئله
اگر مردی با زوجه خود ظهار کرد تا زمانیکه قصد وطی آن نکند کفارت ظهار بر وی لازم نشود و اگر پیش از آنکه زوج قصد
وطی آن کند یکی از هر دو بمیرد کفارت لازم نیاید کذا فی جامع الرموز و نیز در آنست که اگر بعد از قصد وطی
عزم کرد که هرگز او را وطی نکند کفارت ساقط شود مسئله هر که مر زوجه خود را گفت تو بر من مثل مادر منی و نیت کرامت
کرد کرامت بود و اگر بنیت ظهار کرد ظهار باشد و اگر به نیت طلاق گفته است یک طلاق باین واقع شود و اگر هیچ
نیت نکرده است نزدیک امام و بیک روایت از امام ابویوسف لغو بود کذا فی البرهان و نزدیک امام محمد ظهار باشد
کذا فی الهدایه و در جامع الرموز می آرد در یک روایت از امام ابویوسف در حالت غضب ظهار بود و بیک روایت
نزدیک وی ایلا باشد و نیز در آنست که اگر گفت تو مثل مادر منی یا خواهر منی و نگفت بر من باتفاق لغو بود و نیز در آنست
که اگر شخصی زوجه خود را گفت تو مادر منی یا خواهر منی یا دختر منی ظهار نبود و نیز در آنست که اگر زوجه خود را گفت اگر فلان
کار کردی تو مادر منی بود وی آن کار کرد هیچ لازم نیاید اگرچه به نیت تحریم گفته باشد مسئله اگر شخصی مر زوجه

زوجه خود را گفت تو بر من چون مثل مادر منی هرچه از طلاق و ظهار نیت کرده است همان باشد و اگر هیچ نیت
نکرده باشد نزدیک ابو یوسف ایلا است و نزدیک امام محمد ظهار کذا فی الهدایه و اگر گفت تو بر من حرامی مثل پشت
مادر من ظهار بود اگرچه در نیت طلاق یا ایلا کرده باشد مسئله ظهار واقع نشود مگر بر زوجه خود پس اگر بکنیزک خود ظهار
کرد هیچ لازم نیاید و نیز اگر ظهار کرد بر زنی که او را بی اذن او بنکاح فضولی درخواسته است و بعد از ظهار آن زن
نکاح وی را با خود جایز داشته است ظهار واقع نشود مسئله هر که بر زنان خود گفت شما بر من مثل پشت مادر منید
ظهار گردد و بر هر یکی جدا کفارت لازم شود

فصل در کفارت

مسئله کفارت ظهار آزاد کردن بنده است
به نیت کفارت که جنس منفعت وی نرفته باشد اگرچه کافر بود غلام و کنیزک و صغیر و کبیر در این حکم برابر باشند
پس اگر بی نیت کفارت آزاد کرد از کفارت نبود اگرچه بعد از آن نیت کفارت کرده باشد کذا فی جامع الرموز
و نزدیک امام شافعی کافر روا نبود مسئله اگر بنده کر را که بلند شنود یا کور را که یک چشم باشد در کفارت آزاد کرد
جایز بود و آنکه هیچ نمی شنود و یا هر دو چشم کور باشد روا نبود زیرا که جنس منفعت وی رفته است مسئله بنده که
یک دست و یک پای وی از جانب مختلف بریده اند جایز است که او را به نیت کفارت آزاد کند زیرا که جنس منفعت وی سلامت
است مسئله مکاتب را در کفارت آزاد کردن روا بود مگر آنکه چیزی را از بدل کفارت ادا کرده باشد مسئله
قریب خود را به نیت کفارت خریدن روا بود و بمجرد خریدن آزاد شود و کفارت ساقط گردد مسئله آزاد کردن نصف
بنده را به نیت کفارت بعد از آن باقی آن را با آن نیت روا بود و کفارت ادا شود مسئله جایز نیست که دیوانه
لا یعقل را در کفارت آزاد کنند اما آنکه گاه دیوانه شود و گاه هشیار گردد جایز است که او را در وقت هشیاری وی
کفارت آزاد کند و نیز جایز نیست بنده را که هر دو دست او را یا هر دو نر انگشت دست او را یا هر دو پای او را بریده
باشند در کفارت آزاد کند و نیز جایز نیست بنده را که یک دست و یک پای او از یک جانب او بریده بود یا او را
نر انگشت از هر دو دست و سه انگشت ابریده باشند کذا فی جامع الرموز مسئله جایز نیست که مادر او را در کفارت
ظهار آزاد کند و نیز جایز نیست که نصف بنده مشترک را بعد از آن نصف باقی را بعد ضمان از آن آزاد نماید زیرا که
چون وی حصه خود را آزاد کرد در حصه شریک وی نقصان رفت بنا بر آنکه دوام بندگی در آن متعذر است
کذا فی حاشیة الچلپی پس با آزاد کردن بنده ناقص کفارت ادا نشود و نزدیک صاحبین کفارت ادا شود مگر آنکه

مستحق تعزیر باشد تفصیل آن در ترجمه است مسئله اگر نصف بنده خود را در کفارت ظهار آزاد کرد و بعد از وطی
نصف باقی آزاد نمود از کفارت آزاد نشود زیرا که در کفارت لازم است که آزاد کردن بنده پیش از مساس باشد
و نزدیک صاحبین از کفارت آزاد شود زیرا که نزدیک ایشان با آزاد کردن بعضی کل آزاد گردد مسئله هر که بر آزاد کردن
بنده قدرت ندارد چنانکه سوای حاجت اصلی چون خانه بودنی و جامه پوشیدنی کذا فی جامع الرموز بهای بنده
او را قدرت نیست یا بنده بهم نمیرسد دو ماه متصل روزه دارد که دران دو ماه رمضان و دو روز عید و سه روز تشریق
داخل نباشد و اگر دران میان یکروزه افطار کرد اگرچه بعذر باشد یا در شبی دانسته با زوجه مظاهره وطی کرد
یا در روزی نادانسته با وی وطی نمود کفارت را از سر گیرد یعنی روزهای گذشته را در کفارت حساب نکنند و نزدیک
امام ابو یوسف همون کفارت را تمام کنند و دلیل هر دو در ترجمه مذکور است و در جامع الرموز می آرد اگر در اثنای
کفارت روزه دو ماه تا غروب آفتاب آخرین روزه بر آزاد کردن بنده قادر شد عتق ثابت نشود مسئله هر کرا
استطاعت روزه دو ماه متصل نباشد وی یا نائب او شصت کس را که مستحق گرفتن زکوة باشند هر واحد را بقدر
صدقه فطر یعنی از گندم نصف صاع یا از جو یا از خرما یکصاع طعام دهد کذا فی جامع الرموز و اگر هر واحد را قیمت
صدقه فطر داده باشد و نزدیک امام شافعی روا نبود و اگر هر واحد را یکه دو وقت سیر کردن نیز کفارت ادا شود
اگرچه یکبار ازان سیر شده باشند و اگر هر واحد مسکین گندم یا دو من خرما یا جو داد نیز روا بود و اگر یک کس را تا
دو ماه هر روز بمقدار صدقه فطر داد یا بقدر قیمت داد یا هر روز دو وقت سیر کردن نیز جائز باشد کذا فی جامع الرموز
و اگر صدقه دو ماه را در یکروز بیک کس داد روا نبود مگر از همین روز مسئله اگر به نیت دو ظهار شصت کس را
طعام داد هر واحد را یکصاع از گندم نزدیک شیخین ادا نشود مگر از یک ظهار و نزدیک امام محمد از هر دو ظهار جائز
باشد و اگر به نیت افطار و ظهار داده است بالاتفاق از هر دو روا بود زیرا که در صورت اختلاف نزدیک شیخین نیز نیت
عمل میکند چنانکه در ترجمه تفصیل مذکور شده است مسئله اگر دو ظهار چهار ماه روزه داشت یا یکصد و بیست کس را طعام داد
یا دو بنده را آزاد کرد از هر دو ظهار کفارت ادا شود و اگرچه هیچ یکی را معین نکرده باشد زیرا که در اتحاد جنس تعیین
واجب نبود مسئله اگر به نیت دو ظهار دو ماه روزه داشت یا یک بنده را آزاد کرد برای یکی معین کند و اگر به نیت
قتل و ظهار دو ماه روزه داشت یا یک بنده را آزاد کرد از هیچ کدام روا نبود و نزدیک امام زفر در هر دو صورت

صورت از هیچ کدام کفایت نکند و نزدیک امام شافعی در هر دو صورت برای یکی معین کند مسئله اگر شد ظهار
گرفته و ماه روزه دار و جایز نیست که خواجه او بدل از و کفارت دهد زیرا که کفارت عبادت است پس بفعل دیگر ادا نشود

باب اللعان و آن عبارت است از شهادتهای که موکد بسوگند باشند و مقرون بلعن و غضب بود کذا فی
حاشیة الچلپی مسئله هر که زوجه عفیفه خود را که متهم بزنا نیست دشنام بزنا داد یا بعد از یکروز در روز ولادت
ولد او را گفت از من نیست و هر دو قابل شهادت اند و زوجه او را بموجب دشنام مطالبه کرد بر زوج لعان
واجب شود و اگر وی از لعان انکار کند او را حبس کند تا آنکه لعان کند یا تکذیب خود اقرار نماید و اگر بتکذیب خود
اقرار کرد حد قذف لازم آید و اگر لعان کرد بر زوجه نیز لعان لازم گردد و اگر زوجه از لعان ابا آورد حبس کنند تا آنکه
لعان کند یا قول زوج را تصدیق نماید و اگر زوجه قول زوج را تصدیق کرد نسب ولد او ثابت نشود و بر زوجه زنا لازم
نیاید اگر زوجه نیز لعان کرد قاضی میان ایشان تفریق کند و ولد را بزوجه سپارد و یک طلاق باین واقع شود و اگر پیش
از تفریق قاضی یکی بمرد دیگر او را وارث شود کذا فی حاشیة الچلپی صورت لعان زوج آنست که چهار مرتبه زوج
بگوید اشهد بالله انی صادق فیما رمیتها به من الزنا یعنی گواهی میدهم بخدای که من صادقم در آنچه نسبت کردم
زوجه را بزنا و مرتبه پنجم بگوید لعنة الله علیه ان کان کاذبا فیما رماها به من الزنا یعنی لعنت خدای بر زوج اگر در آنچه
بزوجه نسبت کرده است دروغگو باشد شوهر گفتن سخن پنجم اشارت میکند و صورت لعان زوجه آنکه زوجه بگوید اشهد بالله
انه لمن الکاذبین فیما رمانی به من الزنا یعنی گواهی میدهم بخدای که زوج کاذب است در آنچه نسبت کرده است مرا از زنا و
مرتبه پنجم بگوید غضب الله علیها ان کان من الصادقین فیما رماها به من الزنا یعنی غضب خدای بر زوجه اگر زوج صادق است در
آنچه نسبت کرده است مرا از زنا و در صورت لعان بنفی ولد بجای زنا نفی ولد بگوید اگر بهر دو دشنام داده است بهر دو
لعان کند مسئله اگر زوج بنده باشد یا کافر بود یا پیش از این او را حد قذف زده باشند لعان ساقط شود و حد لازم
گردد زیرا که زوج از اهل شهادت نیست و اگر زوجه کنیزک بود یا کافره باشد یا او را حد قذف زده باشند یا صبیه
یا مجنونه یا زانیه بود از زوج حد و لعان هر دو ساقط گردد زیرا که زوجه عفیفه از اهل شهادت نیست مسئله اگر بعد
از لعان و تفریق قاضی زوج خود را دروغی ساخت نکاح زوجه بروی حلال شود و حد قذف بروی لازم
گردد زیرا که در میان ایشان لعان نماند و آنکه پیغمبر علیه السلام نهی فرموده است که المتلاعنان لا یجتمعان ابدا بر تقدیر

باقی ماندن لعان است مسئله اگر بعد از لعان و تفریق زوج شخصی او را دشنام داد و او را حد قذف زدند یا زوجه
بکسی زنا کرد و بر وی حد زنا زدند میان ایشان نکاح حلال بود زیرا که یکی از ایشان اهل شهادت نماند مسئله
اگر گنگ زوجه خود را باشارت قذف کرد لعان لازم نشود و حد قذف واجب نگردد زیرا که لعان و حد نمی باشد مگر بقذف
صریح و قذف گنگ خالی از شبهه نیست کذا فی البرهان و فی شرح فخر الدین مسئله اگر زوج مر زوجه خود را گفت
که حمل تو از من نیست نزدیک امام لعان لازم نشود و نزد صاحبین اگر در کمتر از شش ماه زائید لازم شود دلیل آن
در ترجمه مذکور است و اگر گفت تو زنا کرده و حمل تو از من نیست لعان واجب گردد و نسب ثابت نماند زیرا که لعان
برای قذف بزنا است نه برای نفی حمل مسئله هر که بعد از زائیدن زوجه در ایام مبارکباد و یا در وقت خریدن اسباب
ولادت گفت این ولد از من نیست نسب ثابت نشود و لعان لازم آید و اگر بعد ازین گفته است نسب ثابت
شود و لعان واجب گردد بدانکه ایام مبارکبادی متعین نیست بیک روایت سه روز است و بیک روایت هفت
روز باعتبار عقیقه کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زوجه شخصی بیک حمل دو ولد زائید و زوج وی گفت اول از
من نیست و ثانی از من است نسب هر دو ثابت شود زیرا که تکذیب خود اقرار نموده است بنا بر آنکه چون میان ولادت
دو ولد شش ماه نباشد هر دو از یک آب مخلوق بوده و اگر گفت اول از من است و ثانی از من نیست لعان لازم آید
زیرا که قذف کرده است زوجه خود را و اگر بعد ازان گفت ثانی نیز از من است حد قذف واجب گردد
و بتقدیر نسب هر دو ولد از زوج ثابت شود زیرا که باقرار یکی اقرار دوم لازم آید بنا بر آنکه هر دو از یک آب مخلوق اند

تمام شد باب العنین مسئله عنین آن کسی است که بر زن قادر نباشد پس هر که بر بعض از زنان خود قادر نباشد
در حق آن زن عنین بود اگرچه بر دیگران قادر باشد کذا فی حاشیة الچلپی مسئله اگر زوج عنین ظاهر شد چنانکه زوجه
اقرار کرد که بر زن خود قادر نیست هم باید که قاضی برای او یکسال قمری مهلت دهد و این اصح است و بروایت حسن
یکسال شمسی مهلت دهد بدانکه سال شمسی سه صد و شصت و پنج روز است با چیزی از روز ششم و سال قمری دوازده
ماه است که آن سه صد و پنجاه و چهار روز است با چیزی از روز پنجم چنانکه تفصیل آن در ترجمه گذشته مسئله اگر زوج
را که عنین است یکسال قاضی مهلت داد ماه رمضان او و ایام حیض زوجه او در حساب اعتبار کنند و ایام مرض یکی
را ازان هر دو اعتبار نکنند پس اگر درین تمام مدت هرگز زوج بر وی قادر نشد قاضی بمطلب زوجه

میان ایشان تفریق کند و بعد از تفریق بر زوجه یک طلاق باین واقع شود و اگر زوج با وی خلوت کرده است
تمام مهر لازم آید و عدت طلاق واجب گردد مسئله اگر میان زوج و زوجه اختلاف واقع شد چنانکه زوج گفت
که بر تو قادر شده‌ام و زوجه آنرا انکار نمود و وی پیش از نکاح ثیبه بود یا بکر بود و زنان بعد از مخالفت گواهی دادند که ثیبه است زوج
را سوگند دهد اگر سوگند خورد حق زوجه که طلب تفریق بود باطل شود و اگر از سوگند نکول کرد یا زنان گواهی دادند که
بکر است قاضی زوج را تا یکسال مهلت دهد و اگر بعد از مهلت نیز اختلاف افتاد همچنان است یا غیر از آنکه در آن مهلت
نبود پس اگر در اختلاف بعد از مهلت زوج از سوگند نکول کرد یا زنان بر بکارت زوجه گواهی دادند زوجه را اختیار
است که آن تفریق را قبول کند یا نکند و اگر قبول کرد حق زوجه که طلب تفریق بود باطل گردد مسئله خنثی در حق مهلت
حکم عنین است یا یعنی کسیکه خصیتین او برآورده باشند در احکام مذکوره از سوگند دادن و از مهلت مثل عنین است کذا
فی جامع الرموز مسئله اگر زوج مجبوب ظاهر شد یعنی خادم که مقطوع الآلت است و زوجه از قاضی طلب کرد تفریق
را قاضی میان ایشان بالفعل تفریق کند زیرا که در مهلت او را فائده نبود بخلاف خصی که وطی از وی متوقع است مسئله
هیچ یکی را از زوج و زوجه بسبب عیب دیگر در طلب تفریق خیار نباشد بخلاف امام شافعی که نزد یک وی [illegible] خیار
به پنج عیب یکی جنون دوم جذام سوم برص چهارم قرن پنجم رتق یعنی هرکدام را [illegible] و نزد یک امام محمد در
سه اول اگر زوج را باشد زوجه را اختیار بود و اگر زوجه را باشد زوج را اختیار نبود زیرا که او را دفع ضرر خود بطلاق ممکن
است باب العدت مسئله هر گاه زوجه خود را بعد از خلوت طلاق رجعی یا باین داد و زوجه آزاد است اگرچه کتابیه بود
اگر صاحب حیض است سه حیض عدت لازم شود و اگر صاحب حیض نیست چنانکه صغیره یا کبیره است که بسال ایاس رسیده
است یا بسال بالغ شده است و او را حیض نیامده است سه ماه عدت واجب گردد مسئله اگر بسبب خیار بلوغ یا بسبب
مالک شدن احد الزوجین مر دیگری را یا بسبب تقبیل زوجه ابن زوج خود را بشهوت یا بسبب مرتد شدن احد الزوجین
یا بسبب عدم کفاءت یا بچیزی دیگر بعد از خلوت نکاح فسخ شد و زوجه آزاد است اگر صاحب حیض است سه حیض و در غیر آن
سه ماه عدت لازم آید پس آنکه طلاق واقع شود معتبر در شروع عدت از وقت طلاق یا فسخ است نه از وقت خبر کذا فی
جامع الرموز و معتبر سه حیض کامل است پس اگر شخصی زوجه خود را در وقت حیض او طلاق داد این حیض
عدت محسوب نشود زیرا که بعض آن پیش از طلاق گذشته است مسئله اگر صاحب ام ولد خود را آزاد کرد یا خواجه مرد ام ولد

باقیماند اگر خداوند حیض ست سه حیض کامل عدة واجب شود و غیر آنرا سه ماه عدت لازم گردد مگر آنکه در نکاح شخصی
باشد یا در عدت شخصی بود زیرا که بسبب وجود فراش خواجه زائل شود کذا فی جامع الرموز مسئله در وطی به شبهه چنانکه
پیش شخصی فی زنی را فرستادند که زوجه او نیست و وی او را نمی شناسد و به شبهه آنکه این زوجه من ست با او وطی کرده و در وطی
بنکاح فاسد چنانکه بنکاح فاسد وطی کرده در هر دو صورت بعد از فرقت یا موت زوج سه حیض عدت واجب شود و اگر خداوند
حیض نباشد سه ماه عدت لازم گردد مسئله عدت حره برای موت زوج او چهار ماه و ده شبانروز ست کذا فی البرهان
و نیز در آنست که مسلمه و کتابیه حائضه و غیر حائضه مدخوله بها و غیر مدخوله بها صغیره و کبیره در این حکم برابر است مسئله
عدت کنیزک که خداوند حیض باشد برای طلاق و فسخ دو حیض ست و آنکه خداوند حیض نباشد عدت ان نصف چیزیست که
در حره راست یعنی برای طلاق و فسخ یک نیم ماه برای موت دو ماه و پنج روز مسئله عدة حامله حره باشد یا کنیزک بود از
طلاق و فسخ و موت بوضع حمل ست اگرچه زوج او کودک مرده باشد نزد یک امام ابو یوسف و امام شافعی اگر زوج حامله
کودک مرده باشد عدت او عدت وفات باشد زیرا که عدت بوضع حمل از برای صیانت آب ست و آن در ثابت النسب باشد
و از کودک نسب ثابت نشود ما میگوییم چون بر حامله عدت لازم آید بوضع حمل تمام شود اگرچه نسب حمل ثابت
نباشد زیرا که اولات الاحمال اجلهن ان یضعن حملهن نص مطلق ست اما اگر زوجه کودک بعد از شش ماه از موت کودک
زائیده عدت او عدت موت باشد زیرا که معلوم نیست که در وقت مردن زوج حامله بود و بدانکه بعد از مردن کودک از وی
نسب ثابت نشود اگرچه زوجه او بعد از موت در کم از شش ماه زائیده باشد مسئله عدت زوجه فار یعنی کسی که در مرض
موت خود زوجه خود را طلاق داده ست کذا فی جامع الرموز در طلاق بائن ابعد الاجلین ست یعنی اگر عدت طلاق پیشتر
تمام شود عدت موت را نیز تمام کند و اگر عدت موت پیشتر تمام شود عدت طلاق را نیز تمام گرداند و برای طلاق
رجعی عدت موت ست مسئله اگر خواجه کنیزک خود را آزاد کرد و وی از زوج خود در عدت طلاق رجعی بود عدت حره را
تمام کند و اگر در عدت طلاق بائن یا عدت موت بوده ست عدت کنیزک را تمام گرداند زیرا که طلاق رجعی پیش از گذشتن عدت
حکم نکاح باقی باشد بخلاف طلاق بائن و موت که آنجا حکم نکاح منقطع شود کذا فی الهدایة مسئله اگر زنی آئسه
سه ماه عدت نشسته بعد از ان خون دید از سر نو بحیض عدت کند زیرا که عدت بسه ماه در آئسه ست و وی چون خون
دید معلوم شد که آئسه نبود هکذا فی اکثر المعتبرات کذا فی حاشیة الچلپی و آنکه شارح گفته ست که اگر پیش از تمام شدن

سه ماه خون دیده است حیض باشد و عدت ماه را باطل کند بنابر اختیار صدر الشهید است و صاحب هدایه همین را
اختیار کرده است لیکن بخلاف اکثر معتبر آنست کذا فهم من جامع الرموز و غیره و بر روایة ابو علی دقاق اگر زنی بعد از
حکم با یاس خون دید حیض نبوده ایاس را باطل نگرداند و اگر بعد از سه ماه نکاح کرده باشد بدان خون آن نکاح فاسد
نشود زیرا که در وقت خون نیست و بنابر روایت اول آن نکاح فاسد شود کذا فی جامع الرموز مسئله زنی که پیش از ایاس رسیده
است بحیض عدت نشسته است و بعد از گذشتن یک حیض یا دو حیض خون وی منقطع شد از سر سه ماه عدت کند و آنچه از
حیض شده نگذشته است آنرا در حساب نیارد زیرا که طلاق گویا که از ابتداء ایاس واقع شده است کذا فی
جامع الرموز مسئله زنی در عدت بود شخصی بشبهه با وی وطی کرد برای این وطی عدت دیگر لازم شود و میان
هر دو عدت تداخل باشد چنانکه آنچه از عدت اول باقیمانده است از هر دو عدت محسوب بود و آنچه بعد از تمام شدن
عدت اول از عدت دوم باقیمانده است آنرا تمام کند مثلا اگر از عدت اول یک حیض باقیمانده است این حیض را
هر دو عدت شمار کنند و برای عدت دوم دو حیض دیگر نشیند و اگر در ابتداء عدت وطی کرده است بیک
عدت هر دو عدت ساقط شود چه یک عدت بمنزله دو عدت گردد کذا فی حاشیة الچلپی و نزدیک امام شافعی اگر وطی
شبهه از زوج آن زن است که زن در عدت آن زوج بود در هر دو عدت تداخل شود و اگر نه تداخل نشود مسئله در طلاق
و موت حساب عدت از وقت طلاق و موت بود اگر زوجه را بآن علم نباشد پس اگر بعد از گذشتن عدت زوجه را
بآن علم شد از عدت فارغ شود و اگر پیش از تمام شدن علم شده است آنچه مانده است تمام کند مسئله
اگر زوجه گفت عدت من تمام شده است و زوج انکار نمود قول زوجه با سوگند معتبر بود مسئله اگر شخصی زوجه
خود را طلاق بائن داد و پیش از آنکه عدت وی تمام شود او را نکاح کرد و پیش از وطی طلاق دیگر داد نزدیک شیخین
تمام مهر واجب شود و از سر عدت لازم گردد زیرا که اثر وطی نکاح اول که آن عدت است در نکاح ثانی باقی است
پس گویا که وطی در نکاح ثانی واقع شده است و نزدیک امام محمد نصف مهر لازم شود و همان عدت اول را
تمام کند و برای طلاق ثانی هیچ لازم نیاید زیرا که پیش از وطی طلاق داده است و نزدیک امام زفر هیچ لازم نیاید
زیرا که عدت اول به نکاح ثانی ساقط شده و طلاق ثانی بنابر دلیل امام محمد عدت لازم نیامده است
مسئله اگر ذمی زوجه خود را که ذمیه است طلاق داد نزدیک امام اگر اهل ذمیه معتقد عدت نیستند عدت لازم نیاید

فصل تحد معتدة البائن والموت ... بترك الزينة ... والطيب ... لا معتدة العتق والنكاح الفاسد ... ولا تخطب معتدة الا تعريضا ولا تخرج معتدة الطلاق من بيتها اصلا ومعتدة الموت تخرج نهارا وبعض الليل ولا تبيت في غير منزلها والامة تخرج في حاجة المولى وتعتد المعتدة في منزل يضاف اليها وقت الفرقة والموت الا ان تخرج جبرا او خافت سقوط منزلها او انهدامه او لم تقدر على كرائه ...

واگر معتقد آن باشند عدت واجب شود ویک حیض اجنبیه عدت لازم شود واگر معتقد ایشان نباشد اما اگر
واگر معتقد انند وآنرا اعتبار میکنند عدت واجب شود و گذا فی جامع الرموز
حربی حربیه را طلاق داد باتفاق عدت لازم نیاید واگر مسلم ذمیه کتابیه را طلاق داد عدت واجب شود
مسئله اگر زنی منکوحه حربیه از دار حرب بدار الاسلام آمد وقصد اکرده است که باز بدار حرب نرود مردمی عدت لازم نشود
مسلمان شده باشد یا کافر مانده باشد کذا فی جامع الرموز ونیز درآنست که اگر ذمیه یا حربیه حامله بود عدت وضع
باشد و مرویست از امام که نکاح حربیه پیش از وضع حمل روا بود لیکن زوج را تا وضع حمل وطی با وی روا نبود و بهر اختیار الکرخی
کذا فی المحیط مسئله زنی بالغه مسلمه که در عدت طلاق باین بود یا در عدت موت باشد ورا ایام عدت خود را آرایش نکند
چنانکه جامه زعفرانی و معصفری نپوشد وحنا نبندد و نکند و خوشبو نمالد و در سر روغن نیندازد اگرچه خوشبوی
نباشد و سرمه نکند مگر آنکه عذر بود وضرورت باشد چنانکه فقیره بود وغیر آن جامه دیگر ندارد یا برای علاج چشم یا سر
باید روغن محتاج شود کذا فی جامع الرموز مسئله ام ولد که در عدت عتق یا موت بود بر وی ترک زینت نباشد
ونیز زنی که در عدت نکاح فاسد بود او را ترک زینت نباشد زیرا که دفع نکاح فاسد واجبست
مسئله زنی که در عدت موت باشد هیچ یکی را جایز نیست که با وی صریح خطبه کند اما اگر به اشارت و کنایت
خطبه کرد چنانکه حسن وصلاح وی را ذکر کرد یا احتیاج خود ذکر کرد یا حسن خلق خود بیان نمود روا باشد کذا فی جامع الرموز
تفصیل خطبه و معنی آن در ترجمه مذکور است مسئله معتده طلاق را جایز نیست که در روز یا در شب از خانه خود بیرون
آید لقوله تعالی ولا تخرجوهن من بیوتهن ولا یخرجن کذا فی الهدایه و معتده موت را جایز است اما اکثر شب در خانه
خود باشد زیرا که چون برای وی نفقه معین نیست محتاج است که در روز یا در بعض شب برای حاصل کردن نفقه بیرون آید
مسئله زنی که بر وی عدت واجب شد در خانه زوج خود عدت تمام کند مگر آنکه از خانه برآورده شود چنانکه خانه
عاریتی باشد و صاحب خانه او را از آن بیرون کند یا در خانه بسبب تنهائی یا بسبب خفتن یا غرق شدن یا تلف
شدن مال باشد کذا فی جامع الرموز یا خوف افتادن خانه بود یا توفیق دادن کرایه خانه نداشته باشد پس درین
همه صور تها زوجه مختار است هر جا که خواهد برود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زوجه در عدت طلاق باین بود میان
خانه پرده کند واگر خانه تنگ باشد جایز نیست که زوجه از آن خانه برآید و اولی برآمدن زوج است کذا فی جامع الرموز
ونیز اگر زوج فاسق باشد اولی است که از خانه برآید واگر زوج برآمد جایز بود کذا فی جامع الرموز

که قاضی درمیان ایشان نفی را گذارد که ایشان را از وطی مانع بود مسئله اگر شخصی مسافر زوجه خود را که با وی همراه است
طلاق بائن داد یا زوج زنی که با وی همراه است در سفر بمرد و زوجه در جائیست که آن موضع اقامت نیست از جائی
که برآمده است از سه روز راه کمتر است رجوع کند و همانجا عدت نشیند و اگر از جائیکه برآمده است و در جائیکه
قصد دارد هیچکدام از سه روز راه کم نبود زوجه را اختیار است از هر دو جانب هر جا که خواهد برود و اگرچه با وی محرم
نبود و اولی آنست که رجوع کند تا در منزل زوج خود عدت نشیند و بقول امام شمس الائمه سرخسی جانب اقرب را اختیار
کند از مدت سفر زیاده باشد یا کمتر بود و اگر از جائیکه برآمده است سه روز راه بود و جائیکه قصد کرده است کمتر از آن باشد
بجانب مقصد رود و اگر در موضع اقامت بود نزدیک امام عدت همونجا تمام کند اگرچه با وی محرم باشد زیرا که برآمدن معتده
حرام است اگرچه خانه یا مقصد از مدت سفر کمتر بود و نزدیک صاحبین اگر با وی محرم باشد برآمدن وی حرام نبود زیرا که
برای وحشت و تنهائی برآمدن مباح است و حرمت برای سفر بود و آن بمحرم مرتفع شد پس همچنین بنابر قول صاحبین
برآمدن آن جایز شد و نتواند که در جانب برآمدن حکم آن بتفصیل مذکور شد باب النسب و الحضانة مسئله حضانة
بمعنی تربیت کودک است کذا فی جامع الرموز مسئله اگر شخصی مر زنی را گفت اگر وی را نکاح کنم وی مطلقه باشد
و چون وی را نکاح کرد وی از نکاح بعد از شش ماه زائید نسب ولد از ناکح ثابت شود و مهر زوجه بر وی لازم گردد زیرا که ممکن
است که هر واحد برای نکاح خود وکیل کرده باشند و هر دو وکیل در شهری این ایشان نکاح بسته باشند و در میان شب میان
ایشان جماع شده باشد و معلوم نیست که علوق از نکاح مقدم شده است یا مؤخر از آن پس علوق را با نکاح مقارنت
حمل کنیم یا آنکه اگر علوق مقارن نکاح نباشد زوج قادر است که لعان کند چون نفی لعان نکرد ولد را بلعان نفی نمود ما را
نیز ممکن باشد که امکان مذکور ولد را از فراش نفی کنیم مسئله اگر زنی در عدت طلاق رجعی بنشست تا آنکه بگذشتن عدت اقرار
کرده باشد در دو سال از وقت طلاق یا زیاده از آن فرزند آورد نسب آن ثابت شود زیرا که احتمال است که علوق در عدت
باشد و زن دروغ گو بود اما اگر بعد از اقرار بگذشتن عدت زیاده از دو سال از وقت طلاق زائید نسب ولد ثابت نشود زیرا که
نسب ولد وقتی ثابت گردد که از وقت طلاق کم از شش ماه زائیده باشد چنانکه می آید مسئله اگر زنی بعد از طلاق زوج
در دو سال یا زیاده از آن فرزند آورد نسب ولد ثابت شود و در صورت اول زوجه از زوج جدا گردد زیرا که علوق پیش
از طلاق اعتبار کنیم بنا بر آنکه اگر بعد از طلاق اعتبار کنیم رجوع ثابت شود و رجوع امر حادث است بیشک ثابت نشود

ودر صورت ثانی علوق در عدت باشد و رجوع ثابت شود زیرا که اکثر مدت حمل دو سال است مسئله اگر زنی مطلقه بطلاق

بائن در کم از دو سال از وقت طلاق فرزند آورد نسب ولد او ثابت شود زیرا که ممکن است که علوق در زمان

نکاح باشد اما اگر بعد از دو سال زائید نسب ولد ثابت نشود مگر آنکه زوج بگوید که این ولد از من است زیرا که چون زوج

دعوی کرد که ولد از من است میگوئیم که در عدت بشبهه وطی کرده باشد و بدان نسب ثابت شود مسئله اگر زن مراهقه بعد

از طلاق در کم از نه ماه فرزند آورد نزدیک طرفین نسب ولد ثابت شود و اگر به نه ماه آورد ثابت نشود زیرا که سه ماه مدت عدت

است و شش ماه اقل مدت حمل و نزدیک ابی یوسف اگر طلاق رجعی است در بیست و هفت ماه نسب ثابت شود زیرا که سه ماه عدت است

و دو سال اکثر مدت حمل و اگر طلاق بائن است دو سال نسب ثابت شود زیرا که چون بعد از طلاق گذشتن مدت اقرار نکرد

احتمال است که در وقت طلاق حامله باشد چنانکه ترجمه مفصل گوئیم شده است مسئله اگر زنی معتده اقرار کرد که عدت تمام شده است و از

اقرار پیش از شش ماه فرزند آورد نسب ولد ثابت شود زیرا که کذب او ظاهر شد و اگر شش ماه یا زیاده از آن زائید نسب ثابت

نشود زیرا که چیزی که اقرار او را باطل کند معلوم نیست مسئله زنی معتده دعوی کرد که من در عدت فرزند آورده ام و زوج

ولادت او را انکار نمود اگر پیش از ولادت حمل ظاهر بود یا زوج بآن اقرار کرده بود بشهادت یکزن نسب ولد ثابت

شود اگرچه هیچ یک دو زن بولادت او گواهی دادند باین که این زن تنها در خانه خالی در آمد و ما باین در خانه بودیم

آواز ولد شنیدیم یا ولد را دیدیم خود دیدیم نیز نسب ثابت شود و اگر حمل ظاهر نباشد و زوج بآن اقرار نکرده باشد نزدیک

صاحبین همچو تنها شهادت یک زن کفایت کند مسئله اگر زنی در عدت موت پیش از دو سال فرزند آورد نسب

ولد ثابت شود و اگر معلوم نیست که در کم از دو سال آورده است یا زیاده از آن با قرار وارثان ثابت گردد مسئله اگر زن

بعد از نکاح بشش ماه فرزند آورد نسب ولد ثابت شود و اگر زوج انکار نمود بشهادت یکزن ثابت گردد و اگر بعد از شهادت

از ولد انکار کرد که از من نیست هر دو لعان کنند و اگر در کم از شش ماه فرزند آورد نسب وی ثابت نشود مسئله

اگر زنی بعد از نکاح فرزند آورد و دعوی کرد که از نکاح بشش ماه آورده ام و زوج دعوی کرد که کم از شش ماه نزدیک

امام بی سوگند قول زن معتبر بود زیرا که ظاهر آنست که ولد از نکاح است نه از زنا مسئله اگر شخصی طلاق زوجه

خود را بولادت وی معلق کرد و بعد از آن یکزن بولادت وی گواهی داد نزدیک امام طلاق واقع نشود و

نزدیک صاحبین واقع شود زیرا که بگواهی یکزن ولادت ثابت شود پس بتبعیت آن طلاق واقع گردد و امام میگوید

بحرا با امه والا
فلا ومن قال لامته
ان كان في بطنك
ولد فهو مني فشهدت
امراة بالولادة فهي
ام ولده ومن قال
لغلام هو ابني ومات
فقالت امه انا امراته
وهو ابنه يرثانه فان
جهلت حريتها وقالت
الورثة انت ام ولده
فلا ميراث لها

۱۲۸

باب الحضانة

ولادت بنابر ضرورت ثابت شود و در طلاق هیچ ضرورت نیست با آنکه طلاق تابع ولادت نیست زیرا که هر واحد بی دیگری
موجود میشود و تابع بی متبوع نباشد مسئله اگر زوج بحمل زوجه اقرار کرد بعد از آن طلاق را بولادت او معلق نمود و زوجه دعوی کرد
ولادت را نزدیک امام بی شهادت طلاق واقع شود و نزدیک صاحبین بی شهادت قابله طلاق واقع نشود دلیل فریقین در شرح
مذکور است مسئله اکثر مدت حمل دو سال است و اقل آن شش ماه مسئله هر که کنیزک شخصی را نکاح کرد و بعد از آن او را خرید نمود و بعد چند روز از آن
در کم از شش ماه فرزند آورد بی دعوت نسب آن ثابت شود زیرا که معلوم شد که علوق در وقت نکاح بود و ولد منکوحه را در ثبوت
نسب احتیاج بدعوت نباشد و اگر بشش ماه فرزند آورد بی دعوت نسب آن ثابت نشود زیرا که چون علوق حادث است آنرا
بر اقرب اوقات حمل کنیم که آن علوق از خریدن است پس در آن وقت کنیزک او است نه منکوحه او و نسب ولد کنیزک بی دعوت
ثابت نشود مسئله اگر شخصی مر کنیزک خود را گفت اگر در شکم تو ولد است از من است بعد از آن یک زن بر ولادت آن گواهی داد
نسب ولد ثابت شود و کنیزک ام ولد او گردد مسئله شخصی مر دیگری را گفت این ولد من است و وی ولد او نباشد بعد از آن
مقر بمرد و مادر ولد گفت این پسر من ولد مقر است و من زوجه ویم اگر زوجه معروف بحریت است و معروف است که مادر آن
ولد است نسب ولد ثابت شود و هر دو از مقر وارث گردند زیرا که ولد بودن وی موقوف است بر وطی آن زوجه و حلال
بودن وطی حره موقوف است بر نکاح صحیح پس اقرار بولد اقرار است بزوجیت مادر آن و اگر حریت زوجه معلوم نیست و وارث
گفت این ولد مقر است زوجه وارث نگردد **فصل در حضانت** مسئله برای تربیت صغیر اول مادر است اگرچه او را
از زوج خود تفریق شده باشد و اگر مادر بمرد یا قبول نکرد یا با غیر محرم تزویج کرد برای تربیت وی مادر مادر است هر چند
بالا رود و بعد از آن مادر پدر است بعد از آن خواهر مادری و پدری است بعد از آن خواهر مادری بعد از آن پدری بعد از آن
خاله مادری و پدری است بعد از آن خاله مادری بعد از آن خاله پدری بعد از آن عمه مادری و پدری است بعد از آن
عمه مادری بعد از آن عمه پدری زیرا که اصل درین باب مادر است پس قرابتی که از جانب مادر باشد مقدم بود و آنچه
که از جانب پدر بود لیکن این وقتی است که زنان مذکوره آزاد باشند اگرچه ذمیه بودند زیرا که کنیزک را و ام ولد را
حق تربیت ولد خود نیست مسئله اگر کودک مسلم بود و مادر وی ذمیه باشد تا آنکه دین را تعقل کند یا بدان
الفت گیرد مادر را حق حضانت نیست چون دین را فهمیدن گرفت یا خوف شد الفت گرفتن کفر از مادر کشیده
شود مسئله زنی که با غیر محرم ولد خود که صغیر است نکاح کرده است او را حق حضانت آن صغیر نباشد اما اگر با محرم صغیر نکاح کرده

١٣٩

صغیر با عم صغیر نکاح کرد یا مادر مادر صغیر با پدر پدر صغیر تزویج نمود حق حضانت ساقط نشود و اگر نکاح کرد با غیر محرم صغیر بود
زایل شد حق حضانت باز گردد مسئله اگر زنی از جانب مادر یا پدر موجود نشود حق حضانت مر عصبه را بود بترتیب ارث یعنی
اول پدر است بعد ازان پدر پدر بعد ازان برادر مادری و پدری بعد ازان برادر پدری بعد ازان پسر برادر مادری و پدری
بعد ازان پسر برادر پدری بعد ازان عم است بعد ازان عم پدر و اگر چند مستحق حضانت در یک درجه باشند اول اورع است
بعد ازان [illegible] سال کذا فی جامع الرموز مسئله صبیه را بعصبه غیر محرم چون مولی عتاقه و ابن عم نسپارند
بفاسق ماجن که مردم را حیلها آموزد و الا نکنند اگرچه عصبه محرم بود چون عم و جز آن کذا فی حاشیة الچلپی مسئله
کودک را اختیار نیست که با هر که خواهد باشد بخلاف امام شافعی که نزدیک وی اگر کودک ممیز است از والدین با هر که خواهد
باشد کذا فی جامع الرموز مسئله احق است بحضانت صغیر مادر او یا مادر او تا آنکه صغیر خود بخورد و خود بنوشد و خود جامه
پوشد و خود استنجا کند و در بستن و کشادن ازار محتاج بدیگری نباشد کذا فی جامع الرموز و آنرا بهفت سال تقدیر
کرده اند و احق در حضانت صغیره مادر یا مادر مادر اوست تا آنکه حیض بیاید و نزدیک امام محمد تا آنکه مشتهاة شود و هو المعتبر
لفساد الزمان و احق است در صغیره غیر مادر یا مادر مادر تا آنکه مشتهاة گردد مسئله مطلقه را جایز نیست که بعد از عدت
ولد صغیر را بسفر برد مگر بوطن اصلی خود که نکاح وی در انجا شده باشد اما اگر بجای برد که زوج او ولد خود را دیده باز
بمنزل خود شب تواند کرد روا باشد و در جامع الرموز می آرد این وقتی است که از ده بجهت تادب بشهر برد اما
اگر از شهر بده برد روا نباشد اگرچه نزدیک بود و غیر مادر را هیچ گز روا نبود اگرچه نزدیک باشد باب النفقه
مسئله نفقه و کسوت و منزل برای زوجه که قابل وطی باشد اگرچه کافره بود بقدر حال هر دو بر زوج واجب شود
آزاد باشد زوج یا بنده بود کذا فی جامع الرموز مسئله اگرچه بر وطی وی قادر نباشد زیراکه اگر زوج بر وطی
او قادر نبود مانع از جانب زوج است اما اگر زوجه قابل وطی نبود و بجای وطی نباشد نفقه وی بر زوج واجب نشود زیراکه مانع
از جانب زوجه خواهد بود مسئله اگر زوج غنی باشد و زوجه فقیره بود نفقه وسط لازم گردد و همین حکم
است در عکس آن نزدیک امام شافعی در همه حال معتبر حال زوج است و در جامع الرموز می گوید [illegible]
نفقه است در همه احوال مسئله اگر زوجه بخانه پدر خود باشد و زوج او را بخانه خود طلبیده باشد نفقه او بر زوج باشد
و نیز اگر زوجه در خانه زوج مریض شود نفقه او بر زوج بود مگر آنکه مرض او دراز کشد پس حکم او حکم صغیره باشد

و در جامع الرموز می آرد که بهای ادویه بر زوج واجب نشود مسئله اگر زوجه بی اذن شرع از خانه زوج بیرون رفت
نفقه او از زوج ساقط شود زیرا که ناشزه شده و نفقه ناشزه بر زوج لازم نشود اما اگر برای طلب مهر معجل از خانه زوج
بر آمد ناشزه نشود و نفقه او ساقط نگردد و در جامع الرموز می گوید اگر زوج در خانه زوجه باشد و زوجه او را از
دخول بخود مانع شود ناشزه گردد مگر آنکه منع کند برای آنکه زوج او را بخانه خود ببرد یا برای او منزلی جدا کند مسئله
اگر زوجه را برای دینی که بر ذمه او بود حبس کردند یا در خانه پدر خود مریض شد یا کسی او را بالغصب برد یا
بی زوج بحج رفت نفقه او از زوج ساقط شود مسئله اگر زوجه با زوج خود بحج رفت نفقه حضر بر زوج واجب شود و کرایه او
واجب نگردد مسئله اگر زوج موسر باشد نزدیک طرفین نفقه یک خادم هم برای زوجه واجب شود و نزدیک
امام ابو یوسف نفقه دو خادم لازم گردد یکی برای مصالح درون خانه و یکی برای مصالح بیرون خانه ما می گوییم یکی
برای هر دو مصالح کفایت کند کذا فی الهدایه و اگر زوجه را خادم نباشد بر زوج نفقه خادم لازم نشود کذا فی
جامع الرموز و نیز در آنست که نفقه خادم از نفقه زوجه ناقص است و کسوه در نفقه داخل است و در آن پیراهن
و ازار از کرباس است و چادر است و ازار بهاد سوزه است و در معتبر اصح آنست که نفقه خادم واجب نشود و بقول
امام محمد واجب شود مسئله اگر زوج از نفقه عاجز آمد میان ایشان تفریق نکنند و قاضی برای زوجه بر زوج بقدر
کفایت نفقه مقرر کند و زوجه را بگوید تا آنکه زوج موسر شود آنرا قرض کرده تصرف نماید و نزدیک امام شافعی
در میان ایشان تفریق کنند و اصحاب ما چون دیدند که بی تفریق معاش ممکن نیست زیرا که دفع حاجت و امی قرض
مشکل است و بسا است که کسی بوی قرض ندهد و غنای زوج متوهم است باستحسان فرمودند که قاضی حنفی
که شافعی مذهب باشد نایب خود کند تا وی در میان ایشان تفریق نماید مسئله اگر قاضی برای زنی بر زوج او که معسر است
نفقه فرض کرد بعد از آن زوج موسر شد و زوجه طلب کرد نفقه یسار را تمام کند و اگر بعد از فرض کردن قاضی بر موسر
زوج معسر شد و زوجه طلب کرد همان قدر را از زوج زوج را اختیار است که همان قدر را ادا کند یا ادا کند نفقه یسار را
کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زوج مدتی هر زوجه خود را نفقه نداد نفقه روزهای گذشته ساقط شود مگر آنکه قاضی
بر وی فرض کرده باشد یا هر دو بر چیزی راضی شده باشند اما اگر بعد از فرض کردن قاضی یا راضی شدن هر دو
پیش از قبض کردن آن زوجه او یکی بمرد یا زوج هر زوجه را طلاق داد نیز ساقط شود و نزدیک امام شافعی

قرض شود مسئله اگر زوج نفقه یا کسوت سال آینده را بزوجه خود داد و وی قبض نمود پیش از آنکه مدت
تمام شود یکی از زوجین بمیرد نزد شیخین آنچه باقی مانده است از او نگیرند زیرا که صله است که بآن قبض متصل شود و بمردن یکی
از زوجین چنین که در آن رجوع روا نبود کذا فی حاشیة الچلپی و نزدیک امام محمد و امام شافعی آنچه زاید از حساب مدت گذشته
باقی مانده است باز پس دهد و در خرج شده است رجوع بآن جایز باشد زیرا که عوض نفع بود و آن نماند مسئله
اگر بنده شخصی باذن خواجه خود زنی خواست و قاضی نفقه آن را بر بنده فرض نمود و نفقه مدتی بروی جمع شد جایز است
که بنده را برای نفقه آن بفروشند چون جمع شود باز بفروشند همچنین تا آنکه نفقه ثابت است چون جمع شود بفروشند
کذا فی جامع الرموز و اگر از نفقه هزار درهم جمع شد و بنده را به پانصد درهم که قیمت او بود فروختند باقی مانده
که بر بنده دین نفقه لازم شده است باز بفروشند اما اگر بسبب دیگر هزار درهم بر بنده لازم شده باشد چون یکبار
فروخته باز دیگر نفروشند مسئله بر زوج واجب است که زوجه را در خانه که از اهل زوج خالی باشد در بی قفل آن
جدا بود نگاه دارد و اگر چه اهل زوج ولد او از زوجه دیگر او بود مگر آنکه زوجه بودن با اهل او راضی شده باشد
مسئله زوج را جایز است که والدین زوجه او و ولد او را که از زوج دیگر باشد از در آمدن در خانه خود که زوجه را
در آن نگاه داشته است منع کند زیرا که خانه ملک زوج است اما جایز نیست که از دیدن او و از سخن کردن با وی
ایشان را منع کند و بقول بعضی زوج را جایز نیست که از بر آمدن زوجه بزیارت والدین در هفته یکبار یا آمدن ایشان
بدیدن وی در هفته یکبار منع نماید و زیارت محرمان دیگر را و دیدن ایشان او را در سال یکبار منع نکند و هو الصحیح
مسئله فرض نکند قاضی نفقه زوجه شخصی را که غایب باشد و والدین او را و فرزندان صغار او را از مال او
که پیش مودع یا مضارب یا مدیون او باشد و وی بدان و بنکاح مقر بود یا قاضی بآن عالم باشد چون قاضی نفقه را
برای زن فرض کرد از زن ضامن بگیرد و او را سوگند دهد که غایب نفقه را بوی نداده است اما اگر غایب مال
مقر بنکاح نبود و قاضی بآن عالم نباشد و زوجه بر نکاح خود با آن غایب گواه بیاورد قاضی نفقه را بر غایب
فرض نکند و بنکاح وی حکم نماید زیرا که حکم بر غایب جایز نیست و نزدیک امام زفر نفقه را برای وی فرض
و بنکاح وی حکم کند و امروز برای حاجت مردم عمل قضات بر قول امام زفر است
مسئله زنی که در عدت طلاق رجعی یا باین باشد یا در عدت فرقت بود که آن فرقت بسبب معصیت

زوجه نباشد چون خیار عتق و بلوغ و تفریق برای عدم کفایت نفقه و سکنی هیچ تا زمان عدت بر زوج باشد نزدیک
امام شافعی در طلاق بائن بر زوج نبود و دلیل ما و جواب او در ترجمه مذکور است مسئله زنیکه در عدت موت بود یا در عدت فرقت
بمعصیت باشد چنانکه مرتد شود یا ابن زوج را تقبیل کند نفقه او بر زوج واجب نشود مسئله اگر زنیکه در عدت طلاق بود مرتد شد نفقه او
ساقط شود و اگر ابن زوج خود را بر خود قادر ساخت نفقه ساقط نگردد چنانکه دلیل آنرا در ترجمه نوشتیم مسئله نفقه اولاد صغار
بر پدر ایشان که آزاد باشد واجب شود مگر آنکه ایشان غنی باشند پس نفقه ایشان در مال ایشان باشد مسئله غیر پدر را در نفقه
اولاد صغار شرکت نبود چنانکه غیر زوج را در نفقه زوجه شرکت نباشد جامع الرموز میگوید اگر پدر فقیر باشد
و مادر غنی بود مادر را بنفقه اولاد صغار او امر کنند چون پدر غنی شود مادر بر وی بدان رجوع نماید و بقول بعضی رجوع نکند مسئله
مادر کودک را بشیر دادن جبر نکنند مگر آنکه غیر وی شیر ندهد یا کودک غیر پستان مادر را شیر نخورد یا پدر را برای اجیر گرفتن دایه توفیق نباشد
چنانکه در ترجمه بتفصیل مذکور است مسئله اگر کودک را مادر وی شیر ندهد غیر مادر بشیر دادن اجرت خواهد بر پدر واجب است که او را
اجیر بگیرد تا وی نزد مادر او را شیر دهد و اگر مادر کودک را اجیر گرفت جائز نبود مگر آنکه مادر کودک از پدر وی در عدت
طلاق رجعی باشد یا در عدت طلاق بائن بود کذا فی جامع الرموز و دلیل همه در ترجمه مفصل ذکر کردیم مسئله پدر کودک را جائز است
که مادر کودک را بعد از گذشتن عدت طلاق و برای شیر دادن کودک اجیر بگیرد چنانکه جائز است اجیر گرفتن زوجه خود را که
غیر مادر کودک است برای شیر دادن کودک خود و اگرچه زوجه مذکوره در عدت بود یا در نکاح باشد مسئله چون مادر کودک از
عدت طلاق بیرون آید برای شیر دادن کودک او را اجیر گرفتن از دیگران احق بود مگر آنکه از دیگران اجرت زیاده طلب کند
مسئله نفقه دختر بالغه که او را زوج نباشد و نفقه پسر که بر کسب قادر نبود و یا در طلب علم دینی باشد و با صلاح بود و ایشانرا
مال نباشد بر پدر واجب شود و تنها کذا فی جامع الرموز و بقول بعضی دو ثلث بر پدر بود و یک ثلث بر مادر باشد اما اگر
ایشانرا مال نمو باشد نفقه ایشان در مال ایشان بود مسئله بر هر که صدقه فطر واجب شود نفقه اصول او که فقیر باشند
بر وی لازم گردد اگرچه بر کسب قادر بوند کذا فی جامع الرموز و پسر و دختر درین حکم برابر باشند نه که در نفقه اصول اعتبار
قرب و جزئیه راست نه ارث را پس هر که او را دختر و نبیره پسری باشد تمام نفقه او بر دختر بود و هر که او را نبیره دختر
و برادر بود تمام نفقه او بر نبیره دختر باشد با آنکه ارث در صورت اول پسر را بود و چند دختر نیست و در صورت ثانی تمام
مر برادر راست مسئله نفقه ذو رحم محرم که فقیر بود و از کسب عاجز باشد بر مالک نصاب صدقه فطر بقدر

اهلیت ارث او واجب شود زیرا که حقیقت ارث پیش از موت معلوم نشود و همین که او وارث خال باشد و ابن عم [illegible]

[illegible] بر خال وارث شود پس نفقه او بر خال باشد زیرا که محرم است بخلاف ابن عم که او محرم نیست [illegible]

[illegible] پس اگر احیانا خواهر و اخت متفاوت بودند چنانکه اعیانی باشد و یکی علاتی و یکی اخیافی باشد

[illegible] سه خمس نفقه واجب شود و خمس بر اعیانی و یک خمس بر علاتی و یکی بر اخیافی بر تقسیم ارث که بعد از موت او ایشان را رسد

کذا فی حاشیة الچلپی مسئله برای غیر زوجه و برای غیر اصول و فروع با اختلاف دین نفقه واجب نشود [illegible]

فروع که فقیر بود نفقه لازم نیاید و برای غنی هیچ یکی نفقه واجب نباشد مگر برای زوجه غنی بر زوج او مسئله پدر یا مادر

کی متاع پسر غایب خود را برای نفقه خود بفروشد و فروختن [illegible] آن جائز نیست و برای قرض خود که سوای نفقه

نیست فروختن متاع نیز روا نبود و اما اگر مادر پسر غائب را بود جائز نیست که برای نفقه خود متاع او را بفروشد زیرا که

تصرف مال پسر [illegible] بنابر قول پیغمبر علیه السلام انت و مالک لابیک مسئله هر که مال غائب را

که پیش او امانت بود بی حکم قاضی مادر و پدر غائب نفقه کرد ضامن شود و اگر مادر و پدر مال پسر غائب خود را که از جنس نفقه

پیش ایشان امانت بود بی امر قاضی [illegible] ضمان لازم نیاید کذا فی جامع الرموز مسئله اگر قاضی به نفقه غیر زوجه

حکم کرد و مدتی [illegible] ساقط شود زیرا که نفقه غیر زوجه برای کفایت حال واجب شده است

چون مدت گذشت کفایت حال حاصل شد و در جامع کبیر [illegible] می آرد اگر یک ماه یا زیاده از یک ماه گذشته است

[illegible] ساقط شود و اگر کم از یکماه گذشته است ساقط نشود اما اگر قاضی در القرض گرفتن حکم کرد و قرض گرفته

[illegible] ساقط نگردد مسئله نفقه بنده بر خواجه او باشد و اگر خواجه از نفقه

[illegible] و اگر از کسب عاجز آید خواجه او را به فروختن حکم می کنند

کتاب العتاق

[illegible] آزاد کردن [illegible] مسئله اگر حر عاقل بالغ بنده خود را بلفظ صریح آزاد کرد آزاد شود اگرچه نیت آزاد [illegible]

باشد [illegible] اگر گفت تو آزادی یا گفت ترا آزاد کردم و اگر بلفظ کنایت آزاد کرد بی نیت آزاد نشود زیرا که لفظ کنایت

احتمال [illegible] آزادی [illegible] چنانکه گفت [illegible] نیست [illegible] گفت [illegible] اطلاق

[illegible] مسئله اگر خواجه بنده خود را که مجهول

النسب است گفت این پسر من است [illegible] آزاد شود [illegible] نزدیک

نزدیک امام شرط نیت آزاد کردن زیرا که نیت در کنایات شرط است نه در مجاز و تعیین این مجاز معین است نزدیک صاحبین
اگر فرزند او نمی تواند بشد آزاد نشود و ما میگوییم در مجاز امکان معنی حقیقی شرط نیست چنانکه اطلاق اسد بر شجاع
مسئله اگر خواجه بنده خود را فریاد کرد که ای فرزند من یا ای برادر من آزاد نشود زیرا که مقصود از فریاد کردن آنست که
وی حاضر شود و بهر اسمی که فریاد کرده شد حاصل شود معنی این اسم هرچه بود اما اگر گفت ای حر آزاد شود زیرا که این صریح آزاد کردن است
محتاج نیت نیست و در جامع الرموز میگوید اگر گفت بچه من یا صاحب من است آزاد نشود و اگر گفت یا بابا آزاد شود کذا
فی الصغری مسئله اگر شخصی مر بنده خود را گفت مرا بر تو راهی نیست آزاد نشود زیرا که میتواند که مکاتب باشد [illegible] و مسئله
بلفظ طلاق یا بائن کنیزک آزاد نشود اگرچه نیت آزاد کردن داشته باشد بخلاف امام شافعی که نزدیک وی آزاد شود و لیکن اگر
ما در ترجمه مذکور است مسئله اگر خواجه مر بنده را گفت تو مثل کسی آزاد نشود اگرچه نیت آزادی کرده باشد و قول
بعضی اگر نیت آزاد کرده است آزاد شود کذا فی جامع الرموز و اگر گفت نیستی تو مگر حر آزاد شود مسئله اگر مالک
محرم خود را مالک شد آن محرم بر وی آزاد شود لقوله علیه السلام من ملک ذا رحم محرم منه فهو حر اگرچه مالک کودک
یا مجنون [illegible] اسلام کافر باشد کذا فی الهدایه مسئله هر که بنده را برای خدا یا برای شیطان یا برای بت آزاد
کرد آزاد شود و باول ثواب عظیم یابد و باخیر عذاب الیم حاصل گردد کذا فی جامع الرموز مسئله هر که بنده خود را
یا وصی آزاد کند آزاد شود مسئله هر که بگوید اگر فلان بنده را مالک شوم آزاد است چون مالک شود آزاد گردد و اگر گفت اگر بیاید
بیاید فلان بنده من آزاد است چون بیاید بنده مذکور آزاد شود مسئله اگر بنده حربی مسلمان شده از دار حرب بدار اسلام
آمد آزاد شود مسئله اگر شخصی کنیزک خود را آزاد کند بعد آزاد کردن کنیزک [illegible] فرزند آورد فرزند آزاد شود
و [illegible] کنیزک خواجه کنیزک [illegible] باشد اگر بعد از شش ماه آورده است [illegible] خواجه کنیزک [illegible] باشد اگر [illegible]
کنیزک بنده بود خواجه او وی را آزاد کرده یا [illegible] این هنگام آن زوج ولد فرزند خود را جانب خواجه [illegible]
علی القیاس مسئله ولد زن تابع مادر باشد چنانکه اگر مادر در وقت ولادت آن آزاد است آزاد باشد و اگر [illegible]
بود و اگر آزاد کرده شده است چنان [illegible] و اگر در عقد کتابت است مکاتب باشد و اگر مدبر است مدبر بود مسئله اگر کنیزک
از زوج او بود بنده خواجه کنیزک باشد و ولد او که از خواجه باشد آزاد بود باب عتق البعض مسئله
اگر شخصی بعض بنده خود را آزاد کرد چنانکه گفت نصف تو یا ثلث تو یا ربع تو آزاد است نزدیک امام همان بعض آزاد شود

ودر باقی بقدر قیمت آن برای خواجه سعی کند ونزدیک صاحبین تمام بنده آزاد شود زیرا که نزدیک ایشان اعتاق چون
عتق متجزی نمیشود امام میگوید اعتاق ازالهٔ ملک است و ملک متجزی میشود پس ازالهٔ آن نیز متجزی گردد مسئله اگر شریک
از بنده مشترک حصه خود را آزاد کرد شریک دوم را اختیار است که حصه خود را آزاد کند یا بقدر قیمت آن از بنده سعی کناند یا معتق
را بقدر آن ضامن گیرد مگر آنکه معتق معسر بود یعنی مر او را جامه که در بدن اوست و در او قوت یک روز و قیمت حصه او را مالک
نباشد کذا فی جامع الرموز زیرا که چون معتق معسر بود بروی ضمان آن لازم نشود و میراث بنده بقدر حصه هر دو شریک ویرا
بود مگر آنکه شریک دوم بقدر حصه خود معتق را ضامن گرفته باشد پس آن زمان معتق بآن قدر بر بنده رجوع نماید یعنی بقدر
ضمان از وی سعی کناند و تمام میراث وی مر معتق را بود و نزدیک صاحبین مر شریک دیگر را اختیار نیست زیرا که اگر معتق غنی است
معتق را ضامن بگیرد و اگر فقیر است از بنده بقدر حصه خود سعی کناند و در هر دو حال میراث تمام مر معتق را باشد زیرا که
اعتاق بعض اعتاق کل است نزدیک ایشان مسئله اگر بنده میان دو شریک مشترک بود و هر واحد بآزاد کردن دیگر گواهی دهد
بنده آزاد شود و برای هر واحد بقدر حصه او سعی کند و میراث وی هر دو را باشد و نزدیک صاحبین اگر هر دو معسر اند
برای هر دو بقدر حصه ایشان سعی کند و اگر هر دو موسر اند یعنی هر واحد را جز جامه بدن و قوت یک روزه حصه شریک با
مالک است برای هیچکدام از سعی و ضمان چیز لازم نباید زیرا که هر واحد دعوی کرده است که شریک من حصه خود را
آزاد کرده است و شریک آخر منکر است و هیچ یکی بر دعوی خود گواه ندارد و اگر یکی موسر است و دیگر معسر برای موسر
سعی کند و برای معسر هیچ لازم نشود زیرا که بقول هر دو بنده آزاد شده است و موسر گمان کرده است که حق من بر بنده
است زیرا که معتق معسر است و معسر میداند که مرا در سعایت حق نیست بنابر آنکه معتق موسر است و بر او لازم کردن ضمان است
دارد زیرا که مدعی علیه منکر است و مدعی بر دعوی خود گواه ندارد و بهر تقدیر بنابر انکار ایشان عتق تا زمان اتفاق هر دو بر آن آزادی
موقوف باشد مسئله اگر یکی از دو شریک آزادی بنده مشترک را بنبودن کاری در فردا معلق کرد و شریک دیگر معلق کرد آزادی
او را ببودن همان کار در فردا چنانکه یکی گفت که اگر فردا زید در خانه درآید تو آزادی و دیگری گفت اگر فردا زید در خانه
درنیاید تو آزادی و فردا هیچ معلوم نشد نصف بنده آزاد شود و در نصف باقی برای هر دو سعی کند و نزدیک امام محمد در تمام سعی
کند زیرا که یکی از جانب وی آزاد گردد و حصه سعی وی ساقط شود مجهول است پس مجهول حکم نشود آنگه ما میگوئیم نصف
بنده بیقین آزاد شده است پس نصف سعی ساقط شود و هر واحد میگوید که نصف باقی حصه من است و نصف ساقط

جلد اول

حصه تو پس نصف باقی را میان هر دو قسمت کنند مسئله اگر شخصی گفت اگر زید در خانه در آید غلام من آزاد

و دیگری گفت اگر زید در خانه در نیاید غلام من آزاد و در فردا اعلام نشد که زید در آمد یا در نیامد غلام هیچ یکی آزاد نشود

زیرا که جهالت فاحش شد پس با وجود جهالت فاحش حکم یکی کردن ممتنع باشد مسئله اگر غلامی بخریدن یا بهبه یا بوصیت یا بارث

در ملک دو کس آید هر یکی از ایشان پدر غلام بود یا بعضی پسر خود را از سید او خرید در هر دو صورت حصه پدر آزاد شود و بر او شریک پدر

ضمان لازم نیاید اگر چه شریک پدر را پیش از شرکت پدر علم پدری نباشد پس شریک را اختیار است در آنکه حصه خود را آزاد کند یا بعوض آن

از غلام سعی کناند نزدیک صاحبین به غیر ارث اگر شریک موسر است حصه شریک را ضامن شود و اگر معسر است از بنده بقدر

حصه خود سعی بکناند و در ارث هیچ ضمان لازم نشود زیرا که ملک ارث اختیاری نیست و امام میگوید به غیر ارث

نیز ضمان لازم نیاید اگر چه شریک موسر بود زیرا که وی خود بضرر خود راضی شده است و جهل وی حجت نیست مسئله

اگر شخصی بعضی بنده را از خواجه او خرید بعد از آن بعض باقی را پدر بنده که غنی است از خواجه خرید آن شخص را اختیار است از آنکه

پدر را بقدر حصه خود ضامن بگیرد یا از بنده بقدر آن سعی کناند زیرا که بضرر خود راضی نشده است و نزدیک صاحبین پدر

ضامن شود زیرا که موسر است و آن شخص بضرر خود راضی نشده است مسئله اگر یکی از سه شریک بنده مشترک را

مدبر کرد و شریک دیگر حصه خود را آزاد نمود و هر دو موسر اند نزدیک امام شریک سوم بقدر حصه خود مدبر را ضامن بگیرد

و مدبر بقدر ثلث بنده که بعد تدبیر است معتق را ضامن بگیرد و نزدیک صاحبین مدبر برای هر دو شریک ضامن شود خواه

موسر باشد خواه معسر که این ضمان عوض ملک است تحقیق آن در عربی است مسئله اگر یکی از دو شریک اقرار کرد که کنیزک

مشترک ام ولد شریک است و شریک ازان انکار نمود نزدیک امام یک روز در خدمت منکر باشد و یک روز بطور خود

بود زیرا که مقر اقرار کرده است که او و این کنیزک حقی نمانده است و منکر میگوید که در میان هر دو مشترک است

پس مقر را با قرار خود آن حقی نباشد و منکر را در زیاده از حصه وی حق ثابت نشود و نزدیک صاحبین کنیزک

سعی کند بعد از آن آزاد شود زیرا که چون منکر اقرار مقر را تصدیق نکرد اقرار مقر بر مقر منقلب شد پس گویا کرده

یا استیلاد کنیزک بنفس خود اقرار کرده پس شریک بقدر حصه خود سعی کناند مسئله اگر ام ولد میان دو کس مشترک

باشد یکی از ایشان او را آزاد کند نزدیک امام در حصه دیگر ضامن نشود اگر چه موسر باشد زیرا که نزدیک ایشان

ام الولد قیمت نیست و نزدیک صاحبین اگر معتق موسر است بقدر حصه شریک ضامن شود زیرا که ام ولد نزدیک ایشان قیمت دارد و مسئله

غلام دارد بنده و غلامی که حاضر بود بند گفت یکی از شما آزاد و بعد از آن یکی از ایشان غایب شد و سومی حاضر شد باز گفت یکی از شما آزاد
پس بیان هر دو غلامی که در هر دو گفتن حاضر بود دارد سه ربع آزاد شود و از دو دیگر نصف هر واحد آزاد گردد و نزدیک امام محمد [illegible]
دوم حاضر شده است ربع آزاد شود و در باقی حکم مذکور باشد و دلیل هر دو در شرح مذکور است و اگر خواجه مذکور در مرض موت خود این
گفت و بعد از موت خواجه وارثان او قبول نکردند و خواجه را غیر ازین سه غلام مال دیگر نبود [illegible]
غلام را چون سهام عتق او هفت حصه اعتبار کنند و غلامی که در هر دو گفتن حاضر مانده است از آن سه حصه قیمت آزاد شود [illegible]
سعی کند و از هر واحد دو دیگر دو حصه آزاد شود و هر یکی در قیمت پنج باقی سعی کند [illegible] امام محمد [illegible] اعتبار [illegible]
از غلامی که حاضر مانده است سه حصه آزاد شود و در قیمت سه باقی سعی کند و از آنکه غایب شده است دو حصه آزاد گردد و در قیمت
چهار باقی سعی کند و از غلامی که داخل شده یک سهم آزاد شود و در باقی از پنج سهم سعی کند و اگر توضیح این را خواهی [illegible] رجوع کن
این را مفصل و مبین ذکر کرده ام مسئله شخصی که سه زن دارد و مهر هر سه برابر است [illegible] حاضر بود
گفت یکی را از شما طلاق بعد از آن یکی از ایشان غایب شد و سومی حاضر گشت و باز گفت یکی را از شما طلاق [illegible]
که حاضر مانده است ثمن ساقط شود و از مهر آنکه غایب گشته است دو ثمن ساقط گردد و از مهر آنکه حاضر شده است یک ثمن ساقط شود
زیرا که بگفتن اول نصف مهر یکی ساقط شده است و آن منتشر گشته است میان آنکه حاضر مانده است و میان آنکه غایب گشته است پس
از هر واحد ربع مهر ساقط شود که آن دو ثمن است و بگفتن دوم نصف باقی ساقط شود که ربع تمام مهر است آن
منتشر گشته است میان آنکه حاضر مانده است و میان آنکه حاضر شده است پس یک ثمن از مهر واحد ساقط شود لیکن مهر [illegible]
از آنکه حاضر مانده است سه ثمن ساقط باشد و از آنکه غایب گشته است دو ثمن و از آنکه حاضر شده است یک ثمن مسئله
اگر شخصی دو زن خود را گفت یکی را از شما طلاق بعد از آن با یکی وطی کرد یا یکی بمرد دوم طلاق واقع شود زیرا که بوطی
یکی معلوم شد که مراد وی دوم بود و بمردن یکی غیر او دوم محل طلاق نماند این هر دو مسئله [illegible] مذکور شده است اول
بتقریب مسابقه ثانی بتقریب لاحق مسئله اگر شخصی دو بنده خود را گفت یکی از شما آزاد و بعد از آن یکی را فروخت [illegible] یا
بکسی بخشید یا تصدق کرده بوی تسلیم نمود یا یکی بمرد یا یکی را ام ولد ساخت بهر کدام ازین تصرفها معلوم شد که مراد دوم
[illegible] وطی [illegible] نزدیک امام معلوم نمی شود که مراد دوم بود و نزدیک صاحبین معلوم می شود چنانکه دلیل [illegible]
در عینی است مسئله اگر شخصی کنیز خود را گفت اگر اول پسر زائیدی تو آزادی و وی یک پسر و یک دختر زائید [illegible]

و تقسیم هیچ یکی معلوم نیست همه کنیزک و چه دختر آزاد شود و پسر بنده ماند زیرا که اگر پسر اول است کنیزک و دختر از هر دو
آزاد است و اگر آخر است هیچ کدام آزاد نیست پس همه از هر دو آزاد شود و پسر به هر تقدیر بنده باشد زیرا که آزادی به هر وجه
بعد از تولد پسر است اگر اول بود مسئله اگر دو کس گواهی دادند که فلانی یکی را از دو غلام خود آزاد کرده نزد یک امام گواهی ایشان
باطل بود زیرا که مدعی متعین نیست که دعوی کند در حقوق عباد شهادت بی دعوی روا نبود کذا فی حاشیة الچلبی اما اگر هر دو گواه
بر مرض موت او یا بعد از موت او بگویند که وی در مرض موت خود یکی را آزاد از دو بنده خود کرده است یا گویند که وی وصیت خود
یا در مرض موت خود یکی را از بنده خود مدبر ساخته است گواهی روا بود زیرا که تدبیر به هر حال وصیت باشد و عتق در مرض
موت وصیت بود گواهی بی دعوی در وصیت جایز باشد کذا فی الهدایة و نیز اگر دو گواه بگویند که فلانی یکی را از دو زوجه
خود طلاق داده است باتفاق روا بود زیرا که در طلاق دعوی شرط نیست بنا بر آنکه طلاق تحریم فرج است که آن حق
شرع است نه از حقوق عباد پس به بیان آن خبر کنند به خلاف اگر بگویند یکی را از دو کنیزک خود آزاد کرده است نزد
امام روا نبود زیرا که عتق از حقوق عباد است و در آن دعوی شرط است مگر آنکه در آن عتق تحریم فرج باشد چنانکه آزادی
کنیزک معین گواهی … باب الحلف بالعتق مسئله هر که گفت اگر در فلان خانه در آیم هر بنده که امروز … است آزاد و هر بنده
که … وقت در آمدن ملک او باشد آزاد شود و اگر چه بعد از سوگند در ملک او در آمده باشد و اگر گفت که اگر در فلان خانه
در آیم هر بنده که مراست آزاد … در وقت در آمدن هر بنده که پیش از سوگند در ملک او باشد آزاد شود مسئله اگر گفت هر بنده
که امروز مراست یا گفت هر بنده که بالفعل در ملک منست فردا آزاد هر بنده که در وقت سوگند در ملک او باشد آزاد شود
بخلاف بنده که آنرا بعد از سوگند خریده است اگر چه در روز سوگند خریده باشد کذا فی الهدایة مسئله اگر گفت هر بنده
که مراست آزاد و بعد از آن کنیزک او در کم از شش ماه پسر آورد آزاد نشود زیرا که ولدی که در شکم مادر باشد تابع مادر بود و چون
مادر آزاد نشد وی نیز آزاد نباشد بخلاف اگر گفت هر بنده من آزاد کنیزک وی نیز آزاد شود و بنده که در شکم وی باشد
به تبعیت هم آزاد گردد کذا فی الهدایة مسئله اگر شخصی گفت هر بنده که مراست یا گفت هر بنده را که مالک شوم بعد موت
من آزاد هر که پیش از گفتن ملک وی باشد مدبر شود و آنکه بعد از گفتن تا هنوز در ملک وی در آمده است مدبر نگردد و لیکن بعد
از مردن وی همه آزاد شوند پس اگر ثانی را پیش از مردن بفروشد جایز باشد و فروختن اول را نبود … مسئله
هر که مر بنده خود را گفت تو آزادی به هزار و بنده آنرا قبول نمود به هزار آزاد شود و آن هزار بر بنده لازم گردد

که ضمان مال بر جانشینست بخلاف بدل کتابت بنا بر آنکه فرض بر آزاد است صحیح است زیرا که درین ضمان دادن نبود و بیان
زیرا که قرض بر بنده خود است و آن بین صحیح نیست مسئله هر که بنده خود را گفت اگر ادا کنی بمن هزار تو آزادی
قبول نمود تا ادا کردن مال ماذون بتجارت باشد چون تمام مال را در میان مجلس ادا کند آزاد شود و اما اگر گفت وقتیکه
ادا کنی تو آزادی بهر گاه که تمام مال را ادا کند آزاد گردد و اگرچه بعد از مجلس ادا کرده باشد زیرا که اول مقید بمجلس است و ثانی مقید
بمجلس نیست و مراد از آزاد کردن و ادا کردن بموقع است از گرفتن خواجه آن مال را اگرچه پیش از گفتن خواجه بنده آن
مال را کسب کرده باشد اما اگر از مالی که پیش از گفتن کسب کرده است ادا کرد خواجه بآن بنده رجوع کند و اگر بعض مال را
ادا کرد آزاد نشود تا آنکه بعض دیگر را ادا کند زیرا که شرط عتق ادای کل است مسئله هر که بنده خود را گفت تو بهزار
بعد از مرگ من آزادی و اگر بنده بعد از مرگ خواجه قبول کرد و یا وارث او را آزاد نمود آزاد شود و اگر خواجه گفت تو بهزار آزاد
گفت بعد از مرگ من وارث او را آزاد کرد بی مال آزاد شود مسئله اگر خواجه بنده خود را بر خدمت یکسال آزاد کرد
و بنده آن را قبول نمود آزاد شود و خدمت یکسال بر وی لازم گردد و اگر پیش از خدمت یکسال خواجه بمرد
بنده لازم شود و نزد امام محمد قیمت خدمت لازم گردد چنانکه اگر بنده را بمقابله چیزی معین آزاد کرد و پیش از قبض آن
معین هلاک شد نزد شیخین قیمت بنده واجب شود و نزد امام محمد قیمت آن معین لازم گردد مسئله اگر شخصی خواجه
کنیزک را گفت که کنیزک خود را بهزار بمن آزاد کن بشرط آنکه آن را بمن تزویج کنی خواجه کنیزک را آزاد کرد و کنیزک نکاح را قبول ننمود
خواجه آزاد شد و بر آن شخص هیچ لازم نباشد و اگر گفت کنیزک خود را از من آزاد کن و خواجه آزاد کرد کنیزک او را قبول نمود هزار
بر قیمت کنیزک و بمهر مثل او قسمت کنند آنچه بمقابله قیمت بود خواجه کنیزک را باشد و آنچه بمقابله مهر بود ساقط گردد زیرا که
کنیزک او را قبول نکرده است و اگر کنیزک او را قبول کرد در صورت اول آنچه بمقابله قیمت باشد ساقط شود و در صورت ثانی
خواجه کنیزک را باشد آنچه بمقابله مهر مثل کنیزک بود و در هر دو صورت مهر آن کنیزک باشد باب الاستیلاد والتدبیر
مسئله هر که بنده خود را گفت چون بمیرم تو آزادی یا گفت بعد از مردن من تو آزادی یا گفت تو مدبری یا گفت تدبیر
کردم یا گفت اگر تا صد سال بمیرم تو آزادی و غالب آنست که کم از صد سال است بهر یکی ازین الفاظ بنده مدبر شود مسئله
فروختن مدبر و هبه نمودن و بخشیدن او جایز نباشد و خواجه را جایز است که از مدبر خود خدمت فرماید و اجاره بکناند
و نیز جایز است که کنیزک مدبره را وطی کند یا بکسی تزویج نماید اگرچه او راضی نباشد و نزد امام شافعی فروختن مدبر را

و بخشیدن و هبه کردن روا نبود و در وارث در آوردن وی جایز باشد دلیل با قول پیغمبر علیه السلام لا یباع و لا یوهب و لا یورث
و هو حر من الثلث کذا فی الهدایه مسئله چون خواجه مدبر بمیرد از ثلث مال وی مدبر آزاد شود و اگر خواجه را غیر از مدبر مال دیگر نباشد
یک حصه مدبر از سه حصه آزاد شود و دو حصه قیمت و ثلث خود برای وارثان سعی کند و اگر دین خواجه تمام قیمت مدبر را شامل باشد تمام
قیمت خود سعی نماید زیرا که عتق که معلق بموت باشد حکم وصیت دارد مسئله اگر خواجه مدبر کردن بنده خود را بصفتی معلق کرد یعنی
گفت اگر درین مرض بمیرم تو آزادی یا گفت اگر درین سفر بمیرم تو آزادی یا گفت اگر امسال بمیرم تو آزادی مدبر نشود و پیش از مرگ خواجه
فروختن او و بخشیدن او روا بود و اگر خواجه بهمان صفت که گوید بمیرد بنده مثل مدبر از ثلث مال آزاد شود زیرا که در دم اخیر مدبر گردد کذا فی الهدایه
فصل فی الاستیلاد مسئله اگر کنیزک از خواجه خود فرزند آورد و اگرچه پیش از خریدن بنکاح آورده باشد فروختن وی و بخشیدن
وی روا نبود و وطی کردن و خدمت فرمودن و بمزدوری فرستادن و بکسی تزویج کردن جایز باشد کذا فی الهدایه و بعد از مرگ خواجه
از تمام مال خواجه آزاد شود و از دین خواجه سعی لازم نیاید مسئله نسب ولد کنیزک از خواجه بمجرد اقرار خواجه ثابت شود زیرا که کنیزک
فراش ضعیف است و نسب ولد ام ولد بی اقرار او ثابت شود مگر آنکه خواجه انکار کند که از ما نیست زیرا که ام ولد فراش متوسط
و نسب ولد زوجه بی اقرار ثابت شود و با انکار لعان لازم آید زیرا که زوجه فراش قوی است مسئله اگر ام ولد نصرانی اسلام آورد
بر نصرانی اسلام عرض کنند اگر وی نیز اسلام آورد بحال خود باشد اگر وی اسلام نیاورد ام ولد بقدر قیمت خود برای نصرانی
سعی کند بعد از آن آزاد گردد و نزدیک امام زفر بالفعل آزاد شود و سعایه قیمت بر وی دین باشد کذا فی الهدایه مسئله اگر کنیزک
مشترک فرزند آورد و یکی از دو شریک دعوی کرد که فرزند وی از من است نسب ولد از وی ثابت شود و کنیزک ام ولد وی گردد و برای شریک
نصف قیمت کنیزک را و نصف عقر را ضامن شود و ولد کنیزک را ضامن نشود زیرا که پیش از علوق بملک وی گشته است تفصیل
این حکم است اگر هر دو شریک دعوی کردند از هر دو نسب ثابت شود و کنیزک از هر دو ام ولد باشد و هر واحد مر او دیگر نصف
عقر لازم شود و آن بقصاص ساقط گردد و ولد از هر واحد میراث کامل برد و هر دو از وی میراث یک پدر ستانند و آنچه میان خود
برابر قسمت کنند و نزدیک امام شافعی رجوع بقول قایف کنند که وی علامات پدران را میان آن می شناسد مسئله اگر
خواجه کنیزک خود را مکاتبه ساخت بعد از آن او را وطی کرد و کنیزک بعد از شش ماه فرزند آورد و خواجه دعوی کرد که این فرزند از من است
و کنیزک او را تصدیق نمود نسب ولد ثابت شود و بر خواجه عقر کنیزک و قیمت فرزند لازم آید و کنیزک ام ولد وی نگردد و نزد امام ابو یوسف
بی تصدیق کنیزک هم نسب ثابت شود و اگر کنیزک خواجه را در دعوی تکذیب کرد نسب ولد از خواجه ثابت نشود مگر آنکه خود خریده

ارقا رقاب بالک آن ولد شود چنانکه گفتیم آزاد کردن بدل کتابت عاجز آید از زبان نسب و له از خوجه ثابت شقیق و کذا فی حاشیة الچلپی

کتاب الایمان

کتاب الایمان مسئله ایمان جمع یمین است و یمین در لغة بمعنی دست است و قوت است و در شریعت بمعنی سوگند
است یعنی قوت دادن خبر است بذکر الله تعالی یا بتعلیق کردن بچیزی کذا فی جامع الرموز مسئله یمین شرعی که بر آن احکام
مترتب شود بر سه قسم است یکی غموس و آن سوگند بدروغ است بر خلاف چیزی که گذشته است این سوگند اگر دانسته بود جزای
این آتش دوزخ است لقوله علیه السلام من حلف کاذبا ادخل النار دوم لغو و آن سوگند بدروغ است بر چیزی که گذشته است
بگمان آنکه راست است و درین امید مغفرت است سیوم منعقده و آن سوگند است بر چیزی که خواهد آمد درین سوگند اگر خلاف
سوگند کند کفارت لازم آید و در دو اول کفارت نبود و نزدیک شافعی در غموس نیز کفارت باشد مسئله منعقده باکراه
و بسهو چون منعقده بقصد باشد پس اگر باکراه یا بی قصد یمین بسهو گفت بخدا فردا خواهم آمد و نیامد حانث شود همین اگر سوگند
خورد که بخدا نخواهم آمد و باکراه یا بسهو آمد حانث گردد زیرا که سهو و اکراه فعل حقیقی را تاخیر نمیکند و بیهوشی و دیوانگی نیز همین
حکم دارد پس بهر حال بحانث شدن کفارت لازم آید باب فی ما یکون یمینا و ما لا یکون یمینا مسئله
سوگند باسمی باشد از اسماء الله تعالی چون الله و رحمن و رحیم یا بصفتی از صفات او که سوگند بدان متعارف است چون
عزة الله و جلال الله و کبریاء الله یا الکریم بچیزی دیگر سوگند خورد چون بنبی یا بکعبه یا بقرآن سوگند نبود و نیز اگر بصفتی از صفات الله
که سوگند بدان متعارف نیست چون رحمة الله و علم الله و رضاء الله و غضب الله و عذاب الله سوگند خورد سوگند نباشد
مسئله عمر الله ایم الله و عهد الله و میثاق الله و اقسم و احلف و اشهد و بر من نذر است و بر من یمین است
و بر من عهد است و اگر چنین نکنم یا نکرده است کافر است و سوگند می خورم بخدای این همه الفاظ سوگند است اگر کردن
یا نکردن چیزی را بیکی از این الفاظ معلق کرده سوگند باشد مسئله حقا و حق الله و حرمة الله و سوگند خورم بخدای یا بطلاق زن
و اگر فلان کار کنم بروی غضب خدا است یا سخط خدا است یا لعنت خدا است یا من زانیم و من دزدم و من شارب خمرم و
ربا خوارم پس هیچ یک از این الفاظ سوگند نباشد مسئله حرف قسم واو و با و تا است چون والله و بالله و تالله گاهی حرف را ذکر نکنند
و هم ادمی وا ارند چون الله چنین کنم

باب الکفارات

مسئله هر که در سوگند حانث شود او را اختیار است که در کفارت آن
بنده آزاد کند یا ده درویش را چون کفارت ظهار طعام دهد یا ده درویش را جامه دهد چنانکه اکثر بدن هر واحد را بپوشد اگر
هر واحد را ازاری یا سراویل داد روا نبود و اگر از این هر سه عاجز آید سه روز متصل روزه دارد مسئله حانث کسی

پیش از حانث شدن کفارت دهد و اگر داد و چون حانث شود کفارت دیگر لازم آید و نزد امام شافعی لازم
نیاید زیرا که نزد وی تقدیم کفارت بر حنث جایز بود چنانکه تحقیق آن در عربی است مسئله هر که بر معصیت سوگند
خورد چون ترک نماز و ترک سخن با والدین و کشتن مسلم بناحق واجب است که حانث شود یعنی خلاف سوگند کند و کفارت
دهد مسئله اگر کافر سوگند خورد و بعد از آن حانث شد کفارت لازم نیاید اگرچه بعد از اسلام حانث شده باشد مسئله
هر که حلال بر خود حرام کرد حرام نشود و چون بر آن اقدام کند کفارت لازم آید زیرا که تحریم حلال یمین است مسئله هر که
نذر مطلق کرد چنانکه گفت لله علی صوم هذا الیوم وفاء آن واجب شود و نیز اگر نذر معلق کرد چنانکه گفت اگر فلان کار شود
بر من روزه یک روز است چون کار شود وفاء نذر لازم آید اما اگر معلق کرد بفعل غیر مرغوب چنانکه گفت اگر زنا کنم بر من یک روزه
است صحیح آنست که او را در آن خیار است وفا کند یا کفارت دهد تفصیل آن در ترجمه است و بقول بعضی درین نیز وفا کند
مسئله اگر سوگند خورد و متصل آن ان شاء الله گفت سوگند باطل شود باب الحلف بالفعل مسئله هر که
سوگند خورد که در خانه نیاید بر آمدن بر صفه حانث شود زیرا که صفه را برای بیتوتت صیف یا شتا بنا کنند و نیز برای
بیتوتت بنا کنند خانه است و بر آمدن در کعبه یا در مسجد یا در معبد نصارا یا در معبد یهود حانث نشود زیرا که بنای آن برای بیتوتت
نیست و نیز بر آمدن در دهلیز که خارج از در است حانث نگردد و نیز بر آمدن در ظله حانث نشود زیرا که اینها را برای بیتوتت
بنا نکنند مسئله اگر سوگند خورد که درین خانه در نیایم در ویرانه آمدن حانث نشود و اگر سوگند خورد که درین دار نیایم چون
خراب شده درآید حانث شود و نیز اگر آنجا دار دیگر بنا کردند بعد از آن درآید حانث باشد زیرا که بخراب شدن و بدیگر بنا کردن
اسم دار از آن زایل نشود کذا فی الهدایه و اگر سوگند خورد که درین دار نیایم بعد از آن بر بام آن بر آمد حانث شود زیرا که
بام را حکم دار است از آنست که بر آمدن بام مسجد اعتکاف فاسد نشود کذا فی الهدایه و بقول بعضی در عرف ما حانث نشود
مسئله اگر سوگند خورد که درین دار نیایم چون آنرا مسجد یا حمام یا باغ ساختند یا خانه بنا کردند بعد از آن در آنجا درآمد حانث
نشود زیرا که چون اسم دیگر بر آن عارض شد دار نماند و نیز چون بعد منهدم شدن آن نهاد درآمد حانث نباشد زیرا که اسم دار باز نگشته
کذا فی الهدایه مسئله اگر سوگند خورد که درین خانه نیایم و بعد خراب شدن درآمد حانث نشود زیرا که اسم خانه از آن برطرف شده است
و در هدایه می گوید اگر سقف آن افتاده است و دیوارها باقی مانده است حانث شود زیرا که بی سقف بیتوتت در آن توان کرد و نیز اگر
بعد از بنا کردن آنجا خانه دیگر درآمد حانث نباشد زیرا که بمنهدم شدن آن اسم خانه زایل شده است مسئله اگر سوگند

خورد که درین خانه نه درآیم بعد از آن در طاق آن که خارج از در است درآید حانث نشود مسئله هر که در دار ساکن است سوگند
خورد که درین دار سکونت نکنم پس متصل آن شروع در برآمدن کرد حانث نشود و نیز هر که جامه پوشیده است سوگند خورد که این جامه
نپوشم یا بر مرکب سوار است سوگند خورد که برین مرکب سوار نشوم و متصل سوگند در برآوردن جامه و فرود آمدن از مرکب
شروع کرد حانث نشود و اگر ساعتی درنگ کرد حانث شود و نزدیک امام زفر بهر حال حانث شود مثل وی در جواب
مسئله هر که در دار است سوگند خورد که درین دار داخل نشود تا آنکه برآید باز داخل نشود حانث نگردد
داخل از خارج باشد پس پیش از برآمدن نشستن و ایستادن در آن حانث نشود مسئله اگر سوگند خورد که درین سرای
یا درین محله سکونت نکنم اهل و متاع خود بیرون آید تا اگر یک میخ باقی ماند حانث شود نزدیک امام ابو یوسف اگر اکثر
برآورده است حانث نشود و نزدیک امام محمد معتبر برآوردن چیزی است که خانه داری بدان ثابت شود
ارفق للناس و در حاشیه چلپی میگوید اگر بسبب عذری تاخیر شد حانث نگردد زیرا که بهر قدر ضرورت است
مسئله اگر سوگند خورد که درین شهر یا درین ده سکونت نکنم چون خود برآید حانث نشود اگرچه اهل و متاع خود را
باشد اگر سوگند خورد که ازین خانه بیرون نشوم یا ازین خانه نه برآیم اگر با مردی برآورده شد یا او را آورده حانث نشود و اگر امر
کرده برآورده شد یا او را آورده شد حانث شود اگرچه بر مشایعت باشد مسئله اگر سوگند خورد که درین شهر یا درین ده سکونت
خود برآید حانث نشود اگرچه اهل و متاع خود را نبرآورده باشد مسئله اگر سوگند خورد که نه برآیم مگر برای جنازه و اگر برای
جنازه برآمده کار دیگر کند حانث نشود زیرا که برآمدن وی برای جنازه بود مسئله اگر سوگند خورد که بقصد مکه از شهر
نه برآیم چون برآید باز واپس شهر بقصد مکه برآمده باز بر شهر درآید حانث شود زیرا که برآمدن بقصد مکه حاصل شد و اگر سوگند خورد که بمکه روم
تا آنکه در مکه نه درآید حانث نشود و اگر سوگند خورد که بمکه نه رفتم بر آن حیله خود حانث شود زیرا که معلوم
که مسئله اگر سوگند خورد که فردا اگر استطاعت باشد بخانه بروم و فردا بسبب مانعی چون منع سلطان
نرفت اگر نیت کرده است استطاعت حقیقی را عند الله حانث نشود زیرا که استطاعت حقیقی قدرت تام است
که مقارن فعل باشد و در قضا حانث شود زیرا که در اطلاق استطاعت سلامت اسباب و آلات بود مسئله اگر
سوگند خورد که بیرون نیایم مگر باذن او و برای هر برآمدن اذن لازم بود هر گاه که بی اذن آید حانث شود مسئله اگر زوج
در وقت برآمدن زوجه سوگند خورد و این گفت اگر برآیی طلاق

مطلق اگر بهار وقت آمد یار و حانث شود یعنی توجه مطلق کرده و اگر شب به بهارات آید یار و حانث شود
چرا که شرط کرده است همان آمدن همان وقت را نیست که این سوگند را یمین فور گویند کذا فی الهدایه مسئله اگر او را
گفت طعام با من بگاه بخوری و در جواب سوگند خورد باین که گفت اگر طعام بگاه خورم بنده من آزاد اگر طعام بگاه با وی نخورد
حانث نشود اگر چه تنها یا با دیگری خورده باشد اگر در جواب آن سوگند خورد باین که گفت اگر طعام بگاه امروز بخورم بنده من آزاد حالا
که طعام بگاه خورد حانث شود زیرا که اگر مقصود جواب می بود لفظ امروز را ذکر نمی کرد چون ذکر کرد معلوم شد که این سوگند ابتدا است
نه جواب پس تعلق ندارد مسئله اگر سوگند خورد که بر دابه [illegible] سوار نشوم بعد از آن بر دابه غلام [illegible] که ماذون بتجارت است سوار شد اگر غلام
مدیون است چنانکه دین او محیط کسب او باشد حانث نشود [illegible] اگر مدیون نیست یا نیست که [illegible] است [illegible] خالص
برای زید است نیز حانث نشود اگر نیت کرده است بر آنکه مالک نیست حانث شود نزدیک امام ابو یوسف
و دابه خاصه زید کرده است نیز حانث شود نزدیک امام محمد اگر نیت نیز حانث گردد مسئله اگر سوگند خورد که از این درخت نخورد
بخوردن میوه آن حانث شود زیرا که معنی حقیقی متعذر است [illegible] بنا بر آنکه درخت [illegible] مسئله اگر سوگند خورد از این
گندم نخورم نزدیک امام اگر خاییده خورد حانث شود زیرا که معنی حقیقی مستعمل است پس همون معتبر باشد نزدیک صاحبین اگر [illegible]
بخورد نیز حانث گردد زیرا که متعارف معنی مجازی است پس حقیقی و مجازی [illegible] معتبر [illegible] مسئله اگر سوگند خورد که از این آرد نخورم
چون نان از آن پخته بخورد چنانکه متعارف است حانث شود بخوردن آن خام حانث نگردد زیرا که معنی حقیقی مستعمل نیست مسئله اگر
سوگند خورد که بریان نخورم گوشت بریان خورد حانث شود بخلاف اگر آن چیز [illegible] بادنجان یا زردک بریان خورد حانث
نگردد مگر آنکه آن را نیت کرده باشد کذا فی الهدایه مسئله اگر سوگند خورد که طبیخ نخورم چون گوشت شوربا خورد حانث شود
بخلاف اگر قلیه خشک خورد حانث نگردد کذا فی حاشیة الچلپی مسئله اگر سوگند خورد که سر نخورم چون سر [illegible] بریان
و شوربا [illegible] خورد حانث شود [illegible] مسئله اگر سوگند خورد که پیه نخورم نزدیک امام چون
پیه شکم خورد [illegible] حانث شود [illegible] مسئله اگر سوگند خورد که نان نخورم بخوردن نان متعارف
چون نان گندم و جو حانث شود اگر نان برنج خورد حانث نگردد مگر آنکه در شهری که در خوردن نان [illegible] در آن متعارف باشد
مسئله اگر سوگند خورد که فاکهه نخورم نزدیک امام بخوردن سیب [illegible] حانث شود نزدیک صاحبین بخوردن
انگور و انار و خرما نیز حانث گردد مسئله اگر سوگند خورد که از جوی یا از فرات نخورم نزدیک امام چون از جوی از نهر

پس همین خورد حانث شود و اگر دست یا ظرف خورد حانث نگردد کذا فی جامع الرموز و نزدیک صاحبین بهر طریق که بخورد حانث
شود و اگر سوگند خورد که آب جیحون یا نهر نخورم بهر طریق که بخورد باتفاق حانث گردد مسئله اگر حاکم شهر مردی را سوگند داد که هر
که در شهر آمده است از آن خبردار کند اگر در حال حکومت خبردار نکرد حانث شود مسئله اگر سوگند خورد که زید را یا از زید چیزی
یا او را جامه خواهم پوشانید یا با وی سخن خواهم کرد یا او را زیارت خواهم کرد اگر چیزی به وی داد یا جامه پوشانید یا با وی
سخن کرد یا او را زیارت کرد حانث نشود مسئله اگر سوگند خورد که زید را غسل خواهم داد اگر بعد از مردن زید او را غسل داد نیز
حانث نگردد مسئله اگر سوگند خورد که زید دیگی قرض را وا خواهم کرد چون بیش از ماه واکند حانث نشود اگر ماه تمام شد
وا نکرد حانث شود زیرا که ماه بعید است مسئله اگر سوگند خورد که ادام نخورم نزدیک شیخین چیزی که بخورش مشهور باشد و از خوردن نان
در آن غوطه خورد و رنگ گیرد حانث شود و نمک نیز ادام است نزدیک ایشان و تخم و گوشت بریان و مانند آن حانث نگردد و نزدیک امام محمد
و یک روایت از امام ابو یوسف هر چیزی که در غالب با نان خورده باشد ادام است کذا فی الهدایه و آنچه از مغرب در ترجمه مذکور است که ادام
آنست که نان به آن نیک شود و صلاح پذیرد و لذت دهد سایل باشد یا غیر سایل مطابق امام محمد است کما لا یخفی مسئله
اگر سوگند خورد که ازین بسر نخورم چون بعد از رطب شدن خورد حانث نشود و نیز اگر سوگند خورد که ازین رطب نخورم
چون بعد از تمر شدن خورد حانث نشود و نیز اگر سوگند خورد که ازین شیر
نخورم چون ماست یا دوغ گشت خورد حانث نگردد مسئله اگر سوگند خورد که گوشت نخورم چون ماهی
خورد حانث نشود و نیز اگر سوگند خورد که گوشت نخورم یا سوگند خورد که پیه نخورم بعد از آن خورد پیه را حانث نشد
مسئله اگر سوگند خورد که رطب نخورم و خوشه بسر خرید حانث نشود اگرچه چیزی از رطب نیز در آن باشد زیرا که حکم
مر غالب راست کذا فی جامع الرموز مسئله اگر سوگند خورد که رطب نخورم یا سوگند خورد که بسر نخورم یا سوگند
خورد که رطب و بسر نخورم نزدیک امام بخوردن مذنب هر سه صورت حانث شود زیرا که بعض مذنب رطب بود و بعضی آن بسر یا
بیس که آن را خورده هر دو را خورده باشد مسئله اگر سوگند خورد که گوشت نخورم بعد از آن جگر و شکنبه خورد در شهری که جگر و شکنبه را
با گوشت فروشند حانث شود اما در عرف ما حانث نشود زیرا که درین عرف جگر و شکنبه را از گوشت نمی شمرند لیکن اگر
گوشت خوک یا آدمی خورد حانث شود زیرا که گوشت است اگرچه خوردن آن حرام است مسئله غدا طعامی
است که از صبح تا ظهر خورند و عشا طعامی است که از ظهر تا شب خورند و سحور طعامی که از نصف شب تا طلوع صبح خورند

نخورند پس اگر سوگند خورد که طعام غدا نخورم اگر از صبح تا ظهر زیاده از نصف سیری خورد حانث شود و بخوردن یک دو
لقمه حانث نگردد و اگر بقدر سیری شیر خورد شهری حانث شود و بدوی حانث نگردد کذا فی جامع الرموز مسئله
اگر سوگند خورد که نیاشامد یا سوگند خورد که نخورد یا سوگند خورد که نپوشد و نیت کرد معین را نیت او را اعتبار
نکنند زیرا که نیت در ملفوظ باشد بنا بر آنکه نیت برای تعیین چیزی است که محتمل لفظ بود و در لفظ چیزی مذکور نگردیده است
که نیت آنرا معین سازد پس بهر چه آشامد یا بخورد یا بپوشد حانث شود کذا فی الهدایة و الکفایة و اگر سوگند خورد که طعام
نخورم یا سوگند خورد که جامه نپوشم یا سوگند خورد که شراب نیاشامم و نیت کرد معین را اعتبار نیت وی معین باشد قضاءً
الا اعتبار نکنند زیرا که لفظ عام است و نیت تخصیص خلاف ظاهر باشد و قاضی خلاف ظاهر را اعتبار نکند
کذا فهم من الکتب مسئله اگر سوگند خورد که امروز آب این کوزه خورم و در آن آب نیست یا بود و بعد از آن پیش از روز ریخته شد
نزدیک طرفین حانث نشود و نزدیک امام ابو یوسف حانث شود و سوگند بخدای باشد یا بطلاق یا بعتاق یکی است زیرا که
نزدیک طرفین امکان بر شرط است در صحت حلف را و نزدیک امام ابو یوسف شرط نیست و اگر سوگند خورد
که آب این کوزه بخورم و ذکر نکرد لفظ امروز را اگر در کوزه آب نیست نزدیک طرفین حانث نشود و نزدیک
امام ابو یوسف حانث شود و اگر بود و ریخته شد نزدیک همه حانث گردد مسئله اگر سوگند خورد که بر آسمان رود یا سوگند
خورد که فلان سنگ را زر گرداند یا سوگند خورد که زید را بکشد و وی میداند که زید مرده است حانث گردد بنا بر آنکه
بر آمدن آسمان متصور باشد بنا بر آنکه ممکن است که حق تعالی در حق بعضی اولیاء این چیزها را خلق کند لیکن بر خلاف عادت
است بالفعل حانث شود و در صورت ثالث هم اگر از مردن زید خبردار بود حانث نگردد مسئله اگر سوگند خورد که زن
خود را نزند بعد از آن موی او گرفت یا بیفشرد و برنجانید او را از موی کشید یا خفه کرد یا بدندان گزید حانث شود
زیرا که اینهمه در حکم زدن است اما اگر مزاح کرده است حانث نگردد کذا فی جامع الرموز مسئله اگر سوگند خورد با این که
گفت مر زوجه خود را که اگر ریسمان تو بپوشم هدی باشد بعد از آن پنبه خرید و زوجه او از آن ریسمان ساخت چون
بافته شد وی از آن جامه پوشید آن جامه هدی باشد یعنی آنرا بمکه فرستد تا بر فقرا تصدق کنند نزدیک صاحبین
اگر در وقت حلف پنبه در ملک او بود حانث شود پس چنین کند و اگر نه حانث نشود مسئله اگر سوگند خورد که زیور نپوشد
بعد از آن انگشتری زر پوشید حانث شود و اگر انگشتری نقره پوشیده است حانث نگردد زیرا که انگشتری

از زر زیور ست و از نقره زیور نیست و اگر رشته مروارید پوشید نزدیک صاحبین حانث شود و اگر چه رشته مرصع نباشد
و نزدیک امام حانث نشود مگر آنکه رشته مرصع باشد زیرا که رشته مروارید که مرصع نبود نزدیک امام زیور نیست و نزدیک
صاحبین زیور ست و بدین مفتی ست مسئله اگر سوگند خورد که بر این فراش خواب نکنم و بر آن چادر شب انداخته خواب کرد
حانث شود زیرا که چادر شب تابع فراش ست و اگر بر آن فراش فراش دیگر انداخته بخواب رفت حانث نشود
زیرا که فراش دیگر تابع فراش اول نشود مسئله اگر سوگند خورد که بر زمین نشیند پس بر گلیم یا بر بوریا که بر زمین
فرش کرده اند نشست حانث نشود زیرا که در عرف بر زمین نشسته نیست و اگر نشست چنانکه میان وی
و میان زمین لباس وی حایل شد حانث شود زیرا که در عرف بر زمین نشسته ست و در جامع الرموز میگوید اگر جامه
را بر زمین فرش کرده نشست حانث شود مسئله اگر سوگند خورد که بر این تخت نشیند و بالای آن فرش کرده
نشست حانث شود زیرا که فرش تخت تابع تخت ست بنا بر آنکه نشستن بر تخت بی فرش عادت نیست اما اگر
بالای آن تخت تخت دیگر انداخت و بر آن نشست حانث نگردد زیرا که تخت دیگر تابع تخت اول نبود مسئله اگر
سوگند خورد که فلان کار را نخواهم کرد در تمام عمر خود هر گاه که بکند حانث شود و اگر سوگند خورد که فلان کار را خواهم کرد
چون در تمام عمر خود یکبار کند حانث نشود مسئله اگر سوگند خورد باین که گفت پیاده رفتن بکعبه بر خود لازم کردم
حج و یا عمره پیاده کردن واجب شود و اگر در راه سوار شد دم لازم گردد و در جامع الرموز میگوید از خانه خود پیاده
رفتن لازم گردد مگر آنکه قدرت نداشته باشد و نزدیک بعضی از موضع احرام پیاده رفتن لازم شود و اگر سوگند
خورد باین که گفت بر خود لازم کردم بر آمدن را یا رفتن را بسوی کعبه یا سوگند خورد باین که بر خود لازم کردم
پیاده رفتن را بسوی حرم یا بسوی مسجد حرام یا بسوی صفا یا بسوی مروه نزدیک امام هیچ لازم نشود و نزدیک
صاحبین بر او حج یا عمره پیاده رفتن واجب شود مسئله اگر بنده خود را گفت اگر امسال حج نکنم تو آزادی و بعد از گذشتن سال بنده گفت
که من امسال حج کردم و دو گواه گواهی دادند که این شخص امسال در کوفه اضحیه داده ست نزدیک شیخین بنده آزاد نشود
زیرا که شهادت بر نفی مردود باشد و نزدیک امام محمد آزاد شود زیرا که شهادت بر اضحیه بکوفه شهادت بر امر معلوم ست و از آن لازم
می آید که حج نکرده ست و نفی که علم شاهد بآن محیط باشد مثل اثبات ست کما بین فی اصول الفقه و در جامع الرموز میگوید
امر منفی هیچ جا بشهادت ثابت نشود مسئله اگر سوگند خورد که روزه ندارد و چون بنیت روزه یکساعت [illegible] امساک کند

کند حانث شود اگر سوگند خورد که یک روز روزه ندارد حانث نگردد زیرا که مراد این تمام روزه است که از صبح تا شام باشد

مسئله اگر سوگند خورد که لا یصلی تا یک رکعت تمام نکند حانث نشود و اگر سوگند خورد که لا یصلی صلوة تا یک شفعه تمام نکند

حانث نگردد مسئله هر که مر زوجه خود را گفت اگر زائیدی ترا طلاق پس زائید ولد مرده طلاق واقع شود و اگر مر کنیزک

خود را گفت اگر زائیدی تو آزادی و کنیزک ولد مرده زائید آزاد گردد مسئله اگر خواجه کنیزک خود را گفت اگر زائید پس آزاد

و کنیزک ولد مرده زائید بعد از ان زنده زائید نزدیک امام ولد زنده آزاد شود و نزدیک صاحبین آزاد نشود زیرا که

سوگند بمرده منحل شده است مسئله هر که سوگند خورد که دین فلان را امروز ادا کند و در حالت ورود را هم زیوف یا نبهرجه

یا مستحقه را ادا کرد یا بدست آن چیز او را از ملک شود بمقابله دین فروخت و آن را قبض نمود حانث نشود و اگر ادا کرد

ستوقه را یا رصاص یا ادای آن دین را بوی بخشید حانث شود و معنی زیوف و نبهرجه و ستوقه در مسائل شتی از کتاب قضا

مذکور شود و مستحقه آنست که حق شخصی دیگر باشد و رصاص آنکه در ان ارزیز بود مسئله هر که سوگند خورد که دین خود را

قبض نکند جز آن تمام دین را متفرق قبض کند حانث شود اما اگر از غیر مدیون متفرق گرفت یا جزوی را گذاشت از مدیون

متفرق گرفت یا تمام را بدو وزن متصل گرفت حانث نشود زیرا که مراد او تمام را از مدیون نگرفته است و در تمام متفرق

نگرفته است در حالت متفرق نگرفته است بنا بر آنکه بدو وزن گرفتن در عرف اهل تفرق نیست زیرا که گاه وزن کل یکدفعه

متعذر باشد مسئله هر که سوگند خورد با نیکه گفت اگر باشد مرا مگر صد درم پس بنده آزاد و یا زن او را طلاق و کم از صد درم

مالک است حانث نشود زیرا که در عرف مقصود ازین کلام نفی زیادتی از صد باشد و همین حکم است اگر گفت غیر صد یا سوای

صد کذا فی الهدایه مسئله هر که سوگند خورد که چیزی نبوید گل یا یاسمین را بوئید حانث نشود زیرا که ریحان ساق دار باشد و گل یاسمین

ساق دار نبود مسئله اگر سوگند خورد که بنفشه را و گل نبوید بعد از ان که شاخ آن را که بران برگ باشد بوئید حانث نشود باب الحلف

بالقول مسئله هر که سوگند خورد که بفلان سخن نکند حین آنکه در خواب شده با او سخن کرد و بقصد آنکه وی بیدار شود حانث شود

و اگر سوگند خورد که با وی سخن نکند مگر باذن وی بعد از ان بی علم باذن وی سخن کرد حانث شود اگرچه وی غیبت اذن کرده باشد

زیرا که اذن بی علم را اعتبار نبود و نزدیک امام ابو یوسف حانث نشود زیرا که اذن حاصل شده است اگرچه او را علم بان نباشد مسئله

اگر سوگند خورد که بخداوند این جامه سخن نکنم چون وی آن جامه را فروخت با او سخن کرد حانث شود و نیز اگر سوگند خورد

با این جوان سخن نکنم چون پیر شد با او سخن کرد حانث گردد زیرا که عداوت بذات شخص باشد نه بوصف او مسئله اگر [illegible]

خورد با این که گفت اگر این غلام را بفروشم آزاد باشد بعد ازان او را بشرط خیار فروخت آزاد شود زیرا که شرط عتق ملک موجود شده است و نیز اگر گفت اگر بخرم این غلام را آزاد باشد بعد ازان او را بشرط خیار خرید آزاد شود و کیل این در ترجمه گذشت مسئله هرکه سوگند خورد با این که گفت اگر این بنده را بفروشم زن او را طلاق بعد ازان او را آزاد کرد باید که بر سایر زنان او طلاق افتد زیرا که شرط طلاق موجود شد مسئله اگر سوگند خورد که فلان زن را نکاح نکند بعد ازان وکیل کرد کسی را که آن زن را برای وی نکاح کرد حانث شود اگر پیش از حلف وکیل کرده باشد کذا فی جامع الرموز و نیز اگر سوگند خورد که زن خود را طلاق ندهد یا سوگند خورد که با زن خود خلع نکند یا سوگند خورد که بنده خود را آزاد نکند بعد ازان وکیل کرد کسی را که طلاق داد او یا خلع کرد یا آزاد نمود حانث شود مسئله اگر سوگند خورد که بفلانی کتابت ننویسم بعد ازان از شخصی نویسانید اگر خود نوشتن میداند حانث نشود و اگر نه حانث شود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر سوگند خورد که از خون عمد صلح نکند بعد ازان وکیل کرد کسی را که صلح کرد حانث شود و نیز اگر سوگند خورد که بفلانی چیزی بخشیم یا سوگند خورد که بوی چیزی تصدق نکنم یا سوگند خورد که بوی قرض ندهم یا سوگند خورد که از وی قرض نستانم یا سوگند خورد که پیش وی امانت نگاه ندارم یا سوگند خورد که امانت او را نگاه ندارم یا سوگند خورد که فلان چیز را بوی عاریت ندهم یا سوگند خورد که از وی چیزی عاریت نگیرم یا سوگند خورد که ذبح نکند یا سوگند خورد که بنده خود را نزند یا سوگند خورد که دین او را ادا نکنم یا سوگند خورد که در جامه را از دوختن نکنم یا سوگند خورد که خانه بنا نکند یا سوگند خورد که جامه ندوزد یا سوگند خورد که لباس نپوشاند یا سوگند خورد که او را سوار نکنانم بعد ازان وکیل کرد کسی را که این چیز را کرد حانث شود زیرا که ما مور اینجا سفیر محض است پس گویا که آمر خود این چیز را کرده است و آنست که حقوق این عقود بجانب آمر راجع شود مسئله اگر سوگند خورد که نفروشد یا سوگند خورد که نفروشد یا سوگند خورد که کرایه ندهم یا سوگند خورد که بکرایه نستانم یا سوگند خورد که بمال صلح نکند یا سوگند خورد که قسمت نکند یا سوگند خورد که ولد خود را نزند بعد ازان وکیل کرد کسی را که این چیز را کرد حانث نشود زیرا که درینجا حقوق عقد بجانب وکیل راجع شود و موکل چیزی نکرده است که حانث گردد [illegible] آنست که در بنده وکالت جایز است و در ولد جایز نیست زیرا که بنده مال است و وکالت در مال جایز است بخلاف ولد که آن مال نیست که وکالت در ان جایز باشد مسئله اگر سوگند خورد که سخن نکند بعد ازان قرآن خواند یا تسبیح گفت یا تهلیل گفت یا تکبیر گفت نزد ما حانث نشود اگرچه خارج نماز باشد زیرا که در عرف این را سخن نگویند و نزد امام شافعی حانث شود و هو القیاس زیرا که در حقیقت سخن است مسئله هرکه سوگند یاد کرد با این که گفت روزی که بفلانی سخن کنم زن او را طلاق چون با وی سخن کند

طلاق واقع شود اگرچه در شب کرده باشد زیراکه چون روز با فعل غیر ممتد مقارن شود مراد ازان مطلق وقت باشد
واگر نیت روز کرده است تصدیق کنند زیراکه روز بمعنی خود نیز مستعمل است نزدیک امام ابو یوسف و بانت قبول
کنند در قضا قبول نکنند زیراکه خلاف متعارف است واگر گفت شبی که بفلانی سخن کنم زن او را طلاق چون در روز سخن کند
طلاق واقع نشود زیراکه طلاق شب برای مطلق وقت نیامده است کذا فی الهدایه مسئله اگر سوگند خورد باین کیفیت گفت اگر سخن کنم
ازانکه زید بیاید یا تا آنکه زید بیاید بفلانی سخن کنم زن او را طلاق اگر پیش از آمدن زید با وی سخن کند حانث شود واگر
بعد از آمدن زید سخن کرد حانث نباشد اگر زید بمیرد یمین ساقط شود و نزدیک امام ابو یوسف ساقط نشود کذا فی
الهدایه مسئله اگر سوگند خورد که با بنده زید سخن نکنم چون آن بنده از ملک زید برآمد با وی سخن کرد حانث نشود
اگرچه در وقت حلف بجانب آن بنده اشارت کرده باشد زیراکه بنده قابل آن نبود که کسی با وی عداوت کند بلکه عداوت
با وی از جهت خواجه وی باشد و نزدیک امام محمد و امام زفر اگر بجانب بنده اشارت کرده است حانث شود کذا فی الهدایه
واگر سوگند خورد که با زن زید سخن نکند یا سوگند خورد که با دوست زید سخن کند یا سوگند خورد که در خانه زید در آید
بعد ازان چون زن زید از زید جدا شد و دوست زید با زید دشمنی کرد و خانه زید از ملک زید برآمد و [illegible] آن زن و دوست سخن کرد و دران خانه
درآمد اگر در وقت حلف بجانب آن زن و دوست و خانه اشارت کرده است حانث شود اگر اشارت نکرده است حانث
نشود زیراکه بذات اینها عداوت ممکن است مسئله اگر سوگند خورد که لا اکلمه حینا او الزمان یعنی سوگند خورد
که هیچ یا زمانی بفلانی سخن نکنم اگر از حین و زمان معین مراد و نیت نکرده است چون بود اگر نه تا شش ماه با وی سخن نکند واگر کند
حانث شود بعد ازان حانث نشود زیراکه بی نیت معین مراد از حین و زمان شش ماه بود اگر زمانه معین را نیت کرده است چون
دران زمانه معین با وی سخن کند حانث گردد و در لفظ دهر نیت که کرده باشد امام دران توقف کرده است گفته است لا ادری
ما الدهر و نزدیک صاحبین مثل حین باشد یعنی مراد از دهر نزدیک ایشان شش ماه بود آنکه معرفه باشد باتفاق مراد ازان
دوام بود مسئله اگر سوگند خورد که لا اکلمه ایاما یا بر سه روز واقع شود واگر گفت لا اکلمه الایام یا کثیره یا لا اکلمه الایام نزدیک امام بر ده روز واقع شود
و نزدیک صاحبین بایام هفته بود واگر سوگند خورد که لا اکلمه الشهور نزدیک امام بر ده ماه واقع شود و نزدیک صاحبین بر دوازده ماه کذا فی الهدایه
مسئله اگر سوگند خورد باین کیفیت گفت اول بنده را که خرید کنم آزاد باشد بعد ازان یک بنده را خرید آزاد شود اگر دو بنده را بیک عقد خرید
بعد ازان یک بنده آخر را بعقد دیگر هیچ یکی آزاد نشود زیراکه شرط عتق موجود نشد واگر گفت اول بنده را بیک عقد

خرید کند آزاد باشد در صورت مذکور بنده را که بعد از او بنده خریده است آزاد گردد زیرا که اول بنده که به یک عقد خریده است
همو است مسئله اگر سوگند خورد باین که گفت آخر بنده را که خرید کنم آزاد باشد بعد از ان یک بنده را خرید و بمرد آن بنده آزاد نشود
زیرا که شرط عتق موجود نشده و اگر بعد از خریدن یک بنده دیگر خرید بعد از ان بمرد بنده دیگر از روز خریدن از تمام مال آزاد شود زیرا که از مردن حالف
معلوم شد که بنده اخیر از وقت خریدن اخیر بوده است و نزدیک صاحبین از روز مردن حالف از ثلث مال او آزاد گردد زیرا که
از مردن حالف معلوم شده است که بنده اخیر همین بوده است اگر سوگند خورد باین که گفت آن زنی را که تزویج کنم آخر سه
طلاق بعد از ان زنی خواست و بعد وی زنی دیگر خواست بعد از ان بمرد نزدیک امام زن دیگر از وقت تزویج بسبب طلاق مطلقه شود
و از زوج خود وارث نشود زیرا که زوج او بان حلف فار نگردد و نزدیک صاحبین از وقت موت بسبب طلاق مطلقه شود و از زوج خود
وارث باشد زیرا که زوج او بدان فار گردد مسئله اگر گفت هر بنده که از آمدن دوست مرا خبر دهد آزاد باشد بعد از ان سه
غلام متفرق خبر او دادند اول آزاد باشد و اگر هر سه یکبار خبر دادند هر سه آزاد شوند مسئله هر که پدر خود را بنیت کفارت خرید پدر
آزاد گردد و کفارت ادا شود نزدیک امام و صاحبین و امام زفر کفارت ادا نشود دلیل این تحریر مسئله هر که گفت اگر فلان بنده را بخرم
آزاد باشد بعد از ان آن را بنیت کفارت خرید کفارت وی ساقط نشود زیرا که علت عتق یمین است و شرا شرط عتق است و نیت کفارت
شده است بشرط عتق نه بعلت آن و درین تحقیق است مسئله هر کنیزک شخصی را نکاح کرد و کنیزک از وی ولد آورد بعد از ان
بان کنیزک گفت اگر ترا از خواجه تو بخرم تو از کفارت یمین من آزادی چون آن را از خواجه او بخرد آزاد گردد و کفارت باقیماند زیرا که آزاد شدن آن بنابر
انست که ام ولد او است مسئله اگر گفت کنیزکی را که سریت کنم آزاد باشد بعد از ان کنیزک را که در ملک وی بود سریت کرد آزاد شود و اگر کنیزک
را که بعد از حلف خریده است سریت کرد آزاد نشود زیرا که در وقت حلف کنیزک او نبود بخلاف امام زفر که نزدیک وی بهر حال آزاد شود مسئله هر که
سوگند خورد باین که گفت هر بنده او آزاد است هر بنده که در ملک او باشد از غلام و کنیزک از ام ولد و مدبر همه آزاد شوند مگر مکاتب او زیرا که در ملک
او نیست مگر آنکه مکاتب را نیز نیت کرده باشد آن زمان مکاتب نیز آزاد شود مسئله هر که با سه بنده خود گفت این آزاد است یا این
این سوم آزاد شود و در دو اول خواجه را اختیار بود هر کرا خواهد آزاد کند و نیز اگر با سه زوجه خود گفت این را طلاق است
یا این و این سوم مطلقه شود و از دو اول هر کرا خواهد اختیار کند مسئله اگر سوگند خورد باین که گفت ان بعت لک
ثوبا فعبدی حر اگر با مر وی فروخت بنده آزاد شود و اگر بی امر فروخت آزاد نشود و اگر گفت ان بعت ثوبا لک یا گفت
ان اکلت لک طعاما یا طعاما لک یا گفت ضربت لک ولدا یا ولدا لک بنده آزاد شود اگر چه بی امر وی فروخته باشد

یا خورده باشد یا زده باشد و در حیرت این باب تفصیل ذکر کردیم اگر خواهی که بر تحقیق این واقف شوی فارجع الیها مسئله اگر زنی
با زوج خود گفت یا بعضی [illegible] دیگر خود [illegible] در جواب آن گفت [illegible] آنرا اطلاق بر آن طلاق واقع شود و اگر گفت نیت
غیر آن [illegible] اعتبار کنند و عند القاضی اعتبار نکنند کتاب الحدود [illegible] مقدر شرعی حق [illegible] است [illegible] برای امتثال امر
واجب شود و تعزیر و قصاص حد نیست بنابر آنکه تعزیر [illegible] نیست و قصاص حق ولی قصاص است و در جامع الرموز میگوید که قصاص و قتل
از حدود است مسئله زنا که بران حد واجب شود و نمایش شدن اکثر حشفه مرد عاقل است در قبل [illegible] مشتهاة که از ملک نکاح یا در ملک
یا در شبهه آن ملک نباشد پس اگر [illegible] باین باشد زا وطی کرد حد نخورد زیرا که از شبهه ملک خالی نیست و نیز اگر کودکی یا مجنونی قبل
یا مرد عاقل در قبل غیر مشتهاة یا در بر مشتهاة یا در غلام [illegible] حد لازم نیاید و نیز اگر کنیز مشترکه یا با منکوحه نکاح فاسد را وطی
کرد حد نباشد مسئله زنا ثابت نشود مگر بگواهی چهار مرد عادل در یک مجلس [illegible] کذا فی حاشیة الچلپی امام یا قاضی از
گواهان حقیقت زنا را بپرسد که زنا چه چیز است و چگونه زنا کرده است و کجا کرده و چه وقت کرده است و به که کرده است زیرا که
بعضی مردم هر وطی حرام را زنا گویند و نیز دیدن نامحرم را و مساس کردن آنرا در شرع زنا نامند و نیز التقاء ختانین بی وطی را زنا
زنا گویند و نیز زنا که در دار حرب یا در دار البغی باشد بر آن حد لازم نشود و نیز اگر از وقت زنا دیرگاه گذشته باشد حد ساقط شود
و نیز وطی بشبهه چون وطی کردن پدر کنیز پسر خود را حد لازم نگردد و پس از سوال کردن از حقیقت زنا چاره نبود مسئله چون
گواهان گواهی دادند که ما دیدیم او را که [illegible] بفلان زن [illegible] فرج او چون میل در سرمه دان زنا کرده است و قاضی ایشان را در سر و علانیه
تزکیه نمود پس بحد زنا حکم نماید و نیز اگر زانی در چهار مجلس مختلف اقرار کرد بر وی بحد حکم کنند لیکن در هر مجلس اقرار او را رد نماید [illegible]
[illegible] در مجلس چهارم چنانکه از گواهان پرسیده بود از حقیقت زنا سوال کنند اما از وقت زنا از وی [illegible]
زیرا که سوال از وقت برای احتمال تقادم بود و آن در اقرار مفید نیست بقول بعضی از وقت نیز سوال کنند زیرا که احتمال هست
که در وقت صبا زنا کرده باشد چون از سوال فارغ شود مستحب است که رجوع از اقرار به تلقین نماید چنانکه بگوید که شاید [illegible]
مساس کرده باشی یا بوسی او را بوسیده باشی یا وطی بشبهه کرده باشی اگر از اقرار خود برگشت بگذارند اگرچه در عین [illegible] گشته باشد
کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زانی محصن باشد یعنی مسلم مکلف آزاد بود و پیش از زنا [illegible] بنکاح صحیح وطی کرده باشد و را
در مکان وسیع سنگسار کنند اول گواهان سنگ زنند زیرا که در رجم واجب است که شروع از گواهان باشد کذا فی جامع الرموز
بعد از آن امام یا قاضی سنگ اندازد و بعد از آن مردم سنگ زنند تا آنکه هلاک شود و در مقر شروع از امام یا قاضی کند کذا فی جامع الرموز

۱۵۳

و چون پاک شود او را غسل دهند و کفن بپوشانند و بروی نماز گذارند و اگر زانی محصن نباشند آنها را صد تازیانه زنند و بنده را
پنجاه تازیانه چنانکه زننده بسیار سخت یا سست نزند و تازیانه را گره نباشد و خار و گره نبود و جامها را از تن زانی کشیده باشند
چنانکه کشف عورت او نشود و زانی در وقت زدن استاده باشد و بر تمام بدن او متفرق زنند مگر بر سر و روی و فرج او تازیانه نزنند
و زننده تازیانه را در وقت زدن بالا و سر بیرد و بعد از زدن تازیانه را بر بدن او نکشند و اگر زانی بنده باشد بصفت مذکور
او را پنجاه تازیانه زنند و خواجه او بی اذن امام او را حد نزند و نزدیک امام شافعی خواجه تواند که بی اذن امام بنده خود را
حد زند مسئله زن را در وقت زدن حد بنشانند و جامهای او را از بدن او نکشند مگر پوستین را و جامه محشو دار او جامه ایست
که در وقت رجم او را تا ناف یا تا سینه در زمین دفن کنند و مرد را دفن نکنند مسئله در تازیانه و رجم جمع نکنند و تازیانه
و اخراج از شهر جمع نمایند مگر از برای سیاست و اصلاح خلق کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زانی محصن مریض بود
او را در عین مرض سنگسار کنند و اگر غیر محصن مریض باشند تا زمان صحت او را در بند کنند چون صحیح شود تازیانه زنند مسئله
اگر زن حامله زنا کرد بعد از وضع حمل او سنگسار کنند و اگر حد او تازیانه باشد بعد از نفاس او را تازیانه زنند **باب الوطی
الذی یوجب الحد والذی لا یوجب الحد** مسئله حدود بشبهه ساقط شود لقوله علیه السلام ادرؤا الحدود
بالشبهات کذا فی الهدایة مسئله شبهه که حد را ساقط گرداند بر دو نوع است اول شبهه در فعل و آن آنست که غیر دلیل را دلیل
گمان کند چنانکه وطی حرام را حلال دانسته وطی کند چون کنیزک پدر را یا کنیزک مادر را یا کنیزک زوجه را یا معتده بسه طلاق را
یا معتده بطلاق علی مال را یا کنیزک خواجه خود را یا ام ولد خود را که در عدة عتق بود و کنیزک کسی را که گرو او باشد وطی کرد بعد
از وطی گفت من این را حلال دانسته بودم حد ساقط شود و در کنیزک گروی اختلاف است و اصح آنست که حد لازم نشود و اگر گفت دانستم
که بر من حرام است حد لازم آید کذا فی الهدایة دوم شبهه در محل و آن آنست که از دلیل شرعی فهمیده باشد که وطی آن بر من حرام
چون کنیزک پسر و معتده بطلاق باین و کنیزکی که آنرا بعد از فروختن بمشتری تسلیم نکرده باشد و کنیزکی را که در مهر زن داده
باشد و بوی تسلیم نموده باشد و کنیزک مشترک و کنیزک گرو بروایتی صحیح کذا فی الهدایة و درین نوع حد لازم نیاید اگرچه بعد از وطی بگوید دانستم
که این وطی بر من حرام است اگر تفصیل آن خواهی فارجع الی ترجمه مسئله در وطی بشبهه در فعل اگر دعوی نسب کند ثابت نشود
و در وطی بشبهه در محل بدعوی کردن نسب ثابت شود مسئله اگر کنیزک برادر خود را یا عم خود را وطی کرد حد لازم شود و نیز
اجنبیه که در فراش خود یافته است وطی کرد حد لازم آید اگرچه وطی کننده نابینا بود مسئله اگر حربی با حربیه امان در دار اسلام

آمده و ذمی با حربیه و حربی با ذمیه زنا کرد بر ذمی و ذمیه حد لازم شود و بر حربی و حربیه حد لازم نشود زیرا که اگر از حربی و حربیه
در دار حرب مسلم زنا شد بر ایشان حد لازم نیاید پس در دار اسلام نیز لازم نیاید و نزدیک امام ابو یوسف بر همه حد لازم شود
و یک قول از امام محمد اگر ذمی به حربیه زنا کرده است بر ذمی حد لازم آید و اگر حربی به ذمیه زنا کرد بر هیچ یکی حد واجب نشود **مسئله**
اگر زنی را بر نوشته فرستادند و گفتند این زوجه تست و آن زوجه او نبود و وطی آن بر وی حد لازم نشود و مهر آن بر وطی کننده واجب
گردد **مسئله** اگر وطی کرد به نکاح هر زنی را که نکاح وی او را حلال نبود نزدیک امام بر وی حد لازم نشود زیرا که شبهه نکاح نیز حد را
ساقط میکند **مسئله** لوطی به بهیمه حد لازم نشود و تعزیر لازم گردد زیرا که وطی بهیمه جنایتی است که در آن حد مقرر نیست کذا فی
حاشیة الچلپی **مسئله** هر که لواطت کرد نزدیک امام بر وی حد لازم نشود و نزدیک صاحبین و یک قول امام شافعی بر وی
حد لازم شود زیرا که فعلی است در معنی زنا بنابر آنکه دفع شهوت است در محل مشتهی بوجه کمال و حرام محض است امام میگوید این فعل
زنا نیست بنابر آنکه صحابه رضی الله تعالی عنهم در موجب آن اختلاف دارند نزدیک بعضی او را باید سوخت نزدیک
بعضی بر وی دیوار باید انداخت و نزدیک بعضی او را از مکان بلند سرنگون باید انداخت و بالای آن سنگها باید انداخت پس نزدیک امام او را بیکی
ازین امور تعزیر کنند **مسئله** هر که در دار حرب یا در دار بغی زنا کرد و به دار اسلام آمد و بر آن اقرار نمود بر وی حد لازم نشود و بر آن نزدیک
امام شافعی لازم شود **مسئله** اگر غیر مکلف به مکلفه زنا کرد بر هیچ یکی حد لازم نشود و نزدیک امام زفر و امام شافعی بر مکلفه
واجب شود و اگر مکلف به غیر مکلفه زنا کرد بر مکلف باتفاق حد لازم شود کذا فی الهدایه **مسئله** اگر یکی اقرار به زنا کرد و دیگری اقرار
به نکاح کرد حد ساقط شود **مسئله** هر که به کنیز شخصی زنا کرده کنیز بدان هلاک شد حد و قیمت کنیز بر وی لازم شود **مسئله** اگر
از امام که بالای او امامی نیست موجب حد صادر شد بر وی حد لازم نشود زیرا که حد از حقوق الله تعالی است و امام نایب
حق تعالی صاحب آن حق است **مسئله** اگر از امام موجب قصاص صادر شود یا مال کسی بر امام ثابت گردد امام را بآن مواخذه کنند
زیرا که قصاص حق وارث است و مال حق مالک امام را در حق عباد مواخذه کردن جایز است کذا فی الهدایه **باب الشهادة**
علی الزنا والرجوع عنها **مسئله** اگر گواهان بعد تقادم گواهی دادند مقبول نبود مگر آنکه تقادم ایشان به سبب مسافت راه
باشد و گواهی قذف به تقادم رد نبود گرچه بسبب مسافت راه تقادم نباشد زیرا که در حد قذف حق عبد است و آن به تقادم ساقط
نشود **مسئله** اگر گواهان به دزدی بعد تقادم گواهی دادند ضمان دزدی بر دزد ثابت شود و قطع ید لازم نیاید زیرا که در دزدی
حق عبد است و قطع ید حق شرع است و حق شرع به تقادم ساقط شود و نزدیک امام شافعی قطع ید نیز لازم آید **مسئله**

اگر بعد تقادم اقرار کرد حد لازم شود زیرا که مانع از قبول شهادت شبهه عداوت بود و آن در اقرار موجود نیست چه کسی با خود
عداوت ندارد و در شرب خمر بعد از تقادم باقرار نیز حد لازم نیاید مسئله تقادم در شرب باید بشدن بوی شراب است
و در غیر شرب باید گذشتن یک ماه و هو الاصح مگر آنکه میان گواهان و قاضی مسافت یک ماه بود کذا فی الهدایه مسئله اگر گواهان بزنا فی
گواهی بزنا دادند که زانیه غایب است بر زانی حد لازم شود و نیز همین حکم است اگر بر زانیه گواهی دادند و زانی غایب است تا اگر بر دزد و
بدزدیدن او گواهی دادند و صاحب مال غایب است قطع بر او لازم نیاید زیرا که در زنا دعوی شرط نیست و در دزدی شرط است چنانکه
در باب سرقت مذکور خواهد شد مسئله اگر چهار گواه بزنا گواهی دادند و در آن در کنجهای خانه اختلاف کردند چنانکه دو گواه گفتند
در فلان کنج زنا کردند و دو دیگر گفتند در کنج دیگر از میان خانه بر زانی و زانیه حد لازم شود زیرا که ممکن است که ابتدای
فعل در یک کنج باشند و انتهای آن در کنج دیگر بود مسئله اقرار بزنا کرد و گفت زانیه را نمیدانم بر زانی حد لازم شود
زیرا که اگر زن او یا کنیز او بودی او را میدانست … مسئله اگر چهار کس گواهی بزنا دادند و گفتند زانیه را نمیدانیم بر زانی
حد لازم نشود زیرا که احتمال است که موطوءه زوجه او باشد یا کنیزک او و نیز گواهان را نیز حد قذف نزنند زیرا که چهار گواه
اند و بر چهار گواه حد لازم نشود زیرا که نصاب شهادت موجود است مسئله اگر چهار کس گواهی بزنا دادند و دو از آن گفتند
که زن در آن راضی بود و دو دیگر گفتند راضی نبود نزد امام بر هیچ یکی حد لازم نشود و … بر زانی حد لازم
شود زیرا که چهار گواه بر زنا … متفق اند … بر زانیه حد لازم نیاید زیرا که گواهان در رضا … اختلاف است و امام
آنست که آنچه گواهان بر آن گواهی دادند یک فعل است پس معلوم شد که دو کس از ایشان در شهادت خود کاذب اند
… فعل … رضامندی باشد و اگر یک فعل نیست پس فعلی که به رضا است بر آن دو گواه باشند و بر … گواه تا تمام
نشود مسئله اگر چهار کس بزنا گواهی دادند و در شهر زنا اختلاف کردند اگر چه وقت متفق باشند بر هیچ یکی حد لازم نیاید زیرا که شهادت
یکی از دو فریق مردود است بنابر آنکه یکی از دو فریق البته کاذب است و نزد امام زفر بر هر دو حد لازم شود زیرا که عدد
شهادت موجود است مسئله اگر چهار کس بر زنی گواهی دادند و یک زن گواهی داد که وی بکر است گواهان فاسق
بودند حد ساقط شود و گواهان را نیز حد نزنند زیرا که از اهل شهادت اند مسئله اگر چهار فرع بر چهار اصل گواهی بزنا دادند
حد لازم نیاید زیرا که چون … میان زنا … در آن تفاوت بسیار بود بعد از آن اگر گواهان اصل نیز بران گواهی دهند
حد لازم نشود زیرا که شهادت ایشان نیز مردود است تفصیل این مسایل در ترجمه کرده ام مسئله اگر چهار نابینا

یا چهار محدود بقذف بر زنا گواهی دادند حد زنا واجب نشود و بر گواهان حد قذف لازم آید زیرا که از اهل شهادت نیستند
مسئله اگر چند کس گواهی بر زنا دادند یا از چهار گواه یکی بعد از گواهی بنده ظاهر شد یا محدود در قذف بر آمد حد زنا واجب نشود
و بر گواهان حد قذف لازم آید زیرا که نصاب شهادت موجود نشده است مسئله اگر بگواهی چهار کس حد زدند بعد از ان ظاهر شد
که یکی بنده بود یا محدود بقذف بود بر هر چهار حد قذف لازم شود و آنکه او را بگواهی ایشان حد زده اند اگر حد بتازیانه است
نزدیک امام بدل جراحت بدن و باطل باشد و نزدیک صاحبین در بیت المال بود و اگر حد رجم است دیت آن باتفاق در بیت المال
باشد کذا فهم من الهدایه مسئله اگر شخصی را بگواهی چهار کس رجم کردند بعد از ان یکی از چهار از گواهی رجوع کرد حد قذف و ربع
دیت بر وی لازم شود و نزدیک امام زفر حد قذف لازم نشود و نزدیک امام شافعی بر وی قصاص لازم آید مسئله اگر چهار گواه
بر شخصی بر زنا گواهی دادند پیش از انکه او را حد زنند یکی از گواهان از شهادت رجوع کرد حد زنا ساقط شود و بر هر چهار گواهان حد
قذف لازم آید اگرچه بعد از حکم قاضی رجوع کرده باشد و نزدیک امام محمد اگر بعد از حکم قاضی رجوع کرده است بر همون که رجوع کرده است حد قذف
لازم آید نه بر غیر او زیرا که شهادت ایشان بحکم قاضی محکم شده است مگر آنکه رجوع کرده است بر وی حد قذف لازم آید نه بر غیر او زیرا که شهادت
ایشان بحکم قاضی تایید کرده شده است اما میگوییم چون یکی از گواهان از شهادت رجوع کرد حکم قاضی فسخ شد و نزدیک امام زفر اگر
پیش از حکم قاضی رجوع کرده است بر وی حد قذف لازم شود مسئله اگر پنج کس بر زنا گواهی دادند بعد از ان یکی از ایشان بعد از رجم از شهادت
رجوع کرد بر وی هیچ لازم نشود اگر دوم نیز رجوع کرد بر هر دو حد قذف و ربع دیت لازم آید مسئله اگر بر شخصی چهار کس بر زنا گواهی
دادند و قاضی حکم کرد به رجم وی بعد از ان مردی او را بشمشیر بکشت بعد از ان ظاهر شد که گواهان بنده بودند یا کافر
بودند بر قاتل دیت لازم نشود مسئله اگر چهار کس بر زنا گواهی دادند و قاضی گواهان را تزکیه نمود و بعد از ان حکم زانی را رجم
کردند گواهان از شهادت رجوع نمودند یا بینکه به بندگی یا بکفر خود اقرار کردند کذا فی حاشیة الچلپی نزدیک امام دیت آن
بر هر که تزکیه شهود کرده است لازم شود و نزدیک صاحبین دیت آن در بیت المال باشد و اگر پیش از تزکیه شهود رجم کردند دیت
آن باتفاق در بیت المال بود مسئله اگر گواهان زنا اقرار کردند که بالقصد دیدیم که زانی ذکر خود را در فرج زنیه آورده
و او را وطی کرد گواهی ایشان مردود نشود زیرا که شهود را برای ادای شهادت دیدن آن مباح بود مسئله اگر چهار کس
بر زانی گواهی بر زنا دادند بعد از ان وی از احصان انکار نمود یعنی گفت من با زوجه خود وطی نکرده ام و زوجه او از و
فرزند آورده است رجم بر وی لازم شود و انکار او مفید نباشد و اگر یک مرد و دو زن بر احصان او گواهی دادند نیز همین حکم دارد

و نزدیک امام زفر و شافعی رجم نکنند زیرا که نزد ایشان بشهادت بر اقرار رجم لازم نشود **باب حد الشرب** مسئله حد شرب چون حد قذف آزاد را هشتاد تازیانه است و بنده را نصف آن اگرچه یک قطره خورده باشد مسئله هر که شراب خورده و بوی شراب او را گرفتند حد شرب لازم شود اگرچه تا آمدن پیش قاضی بوی آن رفته باشد و نیز اگر نبیذ خورد مست شد چنانکه عقل وی زائل گشت یا یکبار بشرب خمر یا مستی نبیذ اقرار کرد یا دو گواه بشرب خمر یا مستی نبیذ گواهی دادند و معلوم شد که شراب یا نبیذ را باختیار خود خورده است حد شرب لازم شود چون هشیار شود حد زنند مسئله اگر بعد از زوال بوی یا مستی نبیذ بشرب یا مستی اقرار کرد حد واجب نشود و نیز اگر شراب قی کرد یا بوی شراب از وی ظاهر شود و نیز آنکه اقرار نکرده است و گواهان بر شرب آن گواهی ندادند حد شرب لازم نباید زیرا که شرب خمر گاهی باکراه بود و بوی شراب گاه از غیر شراب است کذا فی الهدایه مسئله هر که از اقرار شرب خمر رجوع کرد یا از اقرار مستی نبیذ رجوع نمود حد ساقط شود مسئله اگر در وقت مستی اقرار کرد معتبر نباشد و بدان حد لازم نباید بدانکه نزدیک امام مستی که بدان حد لازم شود آنست که میان اشیا تمیز نکند و زمین و آسمان را نشناسد و در مرد و زن فرق نتواند کرد و آنکه اشربه بدان حرام شود یعنی مستی که بسبب آن مستی شربها حرام شود آنست که بخوردن شراب بیهوده گوید و نزدیک صاحبین همین قدر ثابت شود و علیه اکثر مشایخنا و نزدیک امام شافعی آنست که در راه رفتن او اثر مستی ظاهر شود مسئله اقرار مست بر ارتداد صحیح نیست و طلاق و عتاق وی واقع شود و عتاق وی جائز بود اما ارتداد وی ثابت نشود زیرا که ارتداد امر اعتقادی است و در زوال عقل اعتقاد کفر ثابت نگردد و بدان فسخ نکاح لازم نباید مسئله تازیانه حد شرب و مستی ابر اندام او چون تازیانه زنا متفرق زنند و جامه او را از تن او بیرون آرند چنانکه در زنا مذکور شد **باب حد القذف** هر که محصن یا محصنه یعنی آزاد و مکلف که از زنا عفیف باشد را دشنام بصریح زنا داد چنانکه مرد را گفت یا زانی یا زن را گفت یا زانیه یا در حالت غضب گفت نیستی تو از پدر خود یا گفت نیستی پسر فلانی و وی پسر فلانست اما اگر در غیر حالت غضب گفت نیستی تو از پدر خود حد لازم نیست که عتاب است یا گفت ای ولد الزانیه و مادر او محصنه مرده است چون مقذوف یا هر که بوی ابن قذف در نسب عار رسیده است چنانکه پدر مقذوف و جز آن طلب حد کند حد لازم شود اما اگر گفت نیستی تو ابن زید و زید جد او است یا خال او است یا عم او یا زوج مادر او است حد لازم نباید زیرا که در حقیقت ابن او نیست نیز اگر نسبت کرد نسب او بسوی غیر پدر یعنی گفت تو ابن فلانی و زید یکی از چیزها مذکور است حد لازم نگردد زیرا که نسبت کردن نسب بسوی جد یا خال یا عم یا زوج مادر

در عرف آمده است و نیز اگر گفت یا ابن ماء السماء یا عربی را گفت یا نبطی حد واجب نشود زیرا که ازین گفتن نفی نسب
مقصود نبود بلکه مراد از اول جود و بخشش بود و از ثانی غیر فصیح باشد بنا بر آنکه نبطی قومی است که خالص عجم است کذا
فی الهدایه مسئله اگر شخصی میت را قذف کرد والد میت او ولد او را و ولد ولد او را اگرچه محروم الارث باشد میرسد که مطالبه
حد کند و نزدیک امام شافعی هر وارث را جایز است که طلب حد نماید و نزدیک امام محمد ولد بنت را طلب حد قذف و ابو و
نزدیک امام زفر محروم الارث را طلب حد قذف نباشد چون که ولد با وجود ولد یا ولد کافر یا والد کافر یا والد بنده باشد یا ولد
بنده یا قاتل میت هر که باشد مسئله اگر خواجه بنده خود را یا والد ولد خود را قذف کرد بنده از خواجه و ولد از والد مطالبه
حد نکند زیرا که خواجه را بر او آنند و والد را برای ولد عقاب کردن روا نبود کذا فی الهدایه مسئله اگر مقذوف بمرد حد باطل شود
و نیز اگر بعض حد زده بودند که مقذوف بمرد باقی حد ساقط گردد زیرا که حد ارث نشود بخلاف امام شافعی که نزدیک وی ارث شود
کذا فی الهدایه مسئله اگر مقذوف از قاذف عفو کند صحیح نباشد و طلب حد ساقط نشود و گر قذف صلح بعوض [illegible] بخلاف امام شافعی
که نزدیک وی عفو و عوض هر دو جایز باشد زیرا که حق عبد در آن غالب است ما میگوییم حق عبد اینجا دفع عار است و آن بحق الله
راجع شود زیرا که عار را از برای حرمت نامست و آن را حق تعالی حرام ساخته است نه غیر او مسئله اگر زید مر بکر را گفت
یا زانی و در جواب گفت بل انت بر هر دو حد لازم شود و اگر چنین زن زوج خود را گفت زوجه چنان جواب داد بر زوجه حد لازم
شود و لعان ساقط گردد زیرا که بعد از حد زوجه اهل لعان نماند و آنکه حد را بر لعان مقدم کنند وجه آن در عربی مذکور است مسئله
اگر زوجه مر زوج را گفت یا زانی و زوج در جواب گفت من زنا بتو کرده ام [illegible] لازم نیاید [illegible] آن در عربی مذکور است مسئله
اگر اقرار بولد کرد بعد از آن او را نفی نمود لعان واجب شود و اگر اول نفی کرد و بعد از آن اقرار نمود حد قذف لازم آید و در هر دو
صورت نسب ثابت شود زیرا که در صورت اول چون اقرار کرد نسب ثابت شد بعد از آن بنفی قاذف گردید پس لعان ثابت شود
و در صورت ثانی چون بعد از نفی اقرار کرد خود را دروغ ساخت پس حد واجب شود مسئله اگر زوج گفت که این ولد از من
نیست و نه از تو هیچ لازم نیاید زیرا که نفی کرده است ولادت او نفی ولادت [illegible] لعان [illegible] لازم نیاید مسئله اگر قذف کرد
زنی را که ولد او را پدر معروف نیست یا زنی که پیشین بسبب نفی ولد لعان کرده است حد لازم نشود زیرا که علامت زنا
در هر دو زن موجود است اما اگر زنی نفی ولد لعان کرده است بقذف آن حد واجب شود زیرا که علامت زنا در وی ظاهر
نیست مسئله هر که در غیر ملک خود وطی کرد یا با کنیزک مشترک وطی نمود یا کنیزک خود را که خواهر رضاعی وی است

۱۵۹

وطی کرد بقذف وی حد لازم نشود و نیز بقذف زنی که در وقت کفر خود زنا کرده است حد لازم نیاید و نیز بقذف مکاتب
کرده است ومال کتابت ادا ناکرده گذاشته است حد لازم نشود زیرا که در حریت آن اختلاف صحابه است رضی الله تعالی عنهم
مسئله هر که بزن خود را در حالت حیض وطی کرد یا به کنیزک خود که مجوسیه یا مکاتبه است وطی نمود بقذف وی حد لازم
شود و نزدیک امام ابو یوسف اگر مکاتبه وطی نمود بقذف وی حد لازم نشود زیرا که نزدیک او بوطی مکاتبه محصن نماند
مسئله بقذف مسلمانی که در حالت کفر با مادر خود نکاح کرده بود نزدیک امام حد لازم نشود و نزدیک صاحبین لازم شود
زیرا که نزدیک امام نکاح کفار با محارم صحیح است و نزدیک صاحبین صحیح نبود مسئله اگر حربی با امان در دار اسلام آمده مسلمانی را قذف کرد
حد قذف لازم شود زیرا که ایفا حقوق عباد لازم است کذا فی الهدایه مسئله اگر از چند جنایت که از یک جنس باشند یک حد کفایت
کند و اگر مختلف بوند یک حد کفایت نکند چنانکه اگر چند بار قذف کرد اگرچه چند کس را کرده باشد یا چند بار شراب خورد یا چند بار
زنا کرد اگرچه با چند زن کرده باشد برای هر جنس یک حد کفایت کند و نزدیک امام شافعی اگر مقذوف یا قذف مختلف بود
برای هر قذف حد دیگر لازم شود چنانکه قذف کرد زید را باز عمر را یا قذف کرد زید را باز بهمون ابن زنا دیگر برای هر قذف یک
حد لازم آید اما اگر زید را قذف کرد باز بهمان قذف تکرار نمود نزدیک وی نیز یک حد لازم گردد و دلیل آن در عربی مذکور است

فصل فی التعزیر

مسئله تعزیر از حد کمتر بود و اکثر آن سی و نه تازیانه است و اقل آن سه تازیانه است زیرا که اقل حد
چهل تازیانه است بباید که اکثر تعزیر یک تازیانه از آن کمتر بود و نزدیک امام ابو یوسف بیک روایت اکثر تعزیر هفتاد و نه
تازیانه است و بیک روایت هفتاد و پنج زیرا که وی اعتبار میکند حد احرار را و در تعزیر یک تازیانه از آن کم میکنند و بیک روایت پنج تازیانه
کم میسازد مسئله امام را جایز است که در تعزیر ضرب با حبس جمع کند مسئله ضرب تعزیر سخت تر باشد بعد از آن در سختی
حد زنا است بعد از آن حد شرب بعد از آن حد قذف زیرا که مقصود در تعزیر زجر است و در حد سخت نشدن زیاده شود و آنکه حد زنا
از حد شرب سخت تر باشد زیرا که حد زنا بنص ثابت شده است و حد شرب باجماع و آنکه حد شرب از حد قذف سخت تر باشد
بنابر آنکه سبب آن متیقن است و سبب این محتمل مسئله اگر شخصی بنده را یا کافر را بزنا قذف کرد تعزیر واجب شود و نیز
اگر مسلمی را فاسق یا کافر یا خبیث یا سارق یا فاجر یا مخنث یا خائن یا لوطی یا زندیق یا لص یا دیوث یا قرطبان یا شراب خوار
یا ربا خوار یا ابن قحبه یا ابن فاجره یا مادر دزدان یا بابای زانیان یا بچه باز یا حرامزاده گفت تعزیر لازم گردد اما اگر
حمار یا خنزیر یا کلب یا تیس یا میمون یا حجام یا ابن حجام یا مواجر یا بغا یا ناکس یا ضحکه یا سخره گفت تعزیر

تعزیر لازم نیاید مگر آنکه اشراف را یا عالم را گفته باشد بدانکه ذکر کردن نسبت جمیع الفاظ قبایح را دشوار است پس ضابطه که با آن
حکم جمیع الفاظ معلوم شود آنست که محصن را نسبت بزنا کردن موجب حد است پس غیر محصن را چون نسبت کرده شود موجب تعزیر است و در آن
واجب نکند تعزیر را زیرا که نسبت بزنا اشاعت فاحشه است اگر چه در غیر محصن باشد پس لابد است از تعزیر غالبا و نیز نسبت کردن محصن را بفعل اختیاری
او که در شرع حرام است و در عرف عار است چون فاسق و کافر و مانند آن تعزیر لازم گردد و در نسبت کردن محصن را بفعل غیر اختیاری چون حمار که مراد ازان
گول است و آن ملحق است بغیر اختیاری تعزیر لازم نشود مگر آنکه بکسی بزرگ چون علویست یا عالم یا علوی یا صالح گفته باشد زیرا که ایشان اهل اکرام
باشند پس اهانت ایشان تعزیر لازم شود و غیر ایشان بچنین الفاظ بسیار ننگ نکنند و باک ندارند و نیز نسبت کردن اشراف یا عالم را بفعل
اختیاری که در شرع حرام نیست اما در عرف عار است چون حجام باشند آن تعزیر واجب شود و نسبت کردن آن را در غیر اشراف تعزیر لازم
نیاید و نیز بفعل اختیاری که در شرع حرام است و در عرف عار نیست چون نرد باختن و خواندگی و اعمال دیوان نسبت کردن
آن بعلما و صلحا تعزیر لازم شود و بغیر آن لازم نشود و تحقیق این با معنی الفاظ در ترجمه مفصل ذکر کردم اگر ایضاح آن خواهی
بترجمه رجوع کن کتاب السرقه سرقت گرفتن بخفیه است و محل آن که شرط سرقه است مال مملوک است که
محفوظ باشد و نصاب آن ده درهم مضروب است و نزدیک امام شافعی ربع دینار است و نزدیک امام مالک سه درهم است و حکم سرقه قطع
مسئله هرگاه مکلف اگر چه بنده باشد از مال محفوظ بی شبهه بقدر نصاب بدزدد و یکمرتبه بآن اقرار کند یا دو گواه بران گواهی دهند
قطع ید لازم آید و نزدیک امام ابو یوسف بیک اقرار قطع ید لازم نشود تا آنکه دو مرتبه اقرار نکند مسئله امام از گواهان بپرسد که سرقه
چه چیز است و چگونه بوده و چه وقت کرده است و کجا کرده و چند درهم دزدیده و از خانه که دزدیده است چون گواهان همه متفق بیان کنند
او را ببرند مسئله اگر چند کس سرقت کردند و هر واحد بقدر نصاب رسید دست همه ببرند اگر چه مال را یکی بر آورده باشد مسئله اگر
چوب ساج را یا نیزه یا آبنوس یا صندل دزدید یا نگینه سبز یا یاقوت یا زبرجد دزدید یا از چوبی یا دروازه چوبی دزدید چون قیمت
مسروق بقدر نصاب باشد قطع ید لازم آید مسئله آنچه در دیار مباح باشد چون هیزم و گیاه و نی و ماهی و شکار و زرنیخ و گچ
و آهک دزدید آن قطع لازم نیاید و نیز آنچه بزودی فاسد شود چون شیر و گوشت و میوه تر و میوه که بر درخت باشد نزدیک طرفین
بدزدی آن قطع نکنند و نزدیک امام ابو یوسف بدزدی هر چیز قطع لازم شود مگر بدزدی گل و خاک و سرگین که نزدیک وی هم
آن قطع لازم نیاید و نزدیک امام شافعی بجز شئ مباح و سریع الفساد منع نمیکنند قطع ید را و دلیل ما قول حضرت عائشه است
رضی الله تعالی عنها کانت الید لا تقطع فی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الشیء التافه الحقیر و قوله علیه السلام لا قطع فی الطیر و قوله علیه السلام

فصل فی الحرز

لا قطع فی ثمر ولا فی کثر مسئله بدزدی کشت نادرویده و بدزدی شراب یا آنچه مستی آرد و بدزدی آلات لهو چون دف و بربط و
طنبور و غیر آن و مزمار قطع ید واجب نشود کذا فی الهدایه مسئله و نیز بدزدی چلیپا زر و نقره و بدزدی شطرنج و نرد قطع لازم نیاید
زیرا که احتمال است که برای شکستن و ریختن گرفته باشد مسئله بدزدی دروازه مسجد قطع نکنند زیرا که محفوظ نیست و نزدیک
امام شافعی قطع کنند و بدزدی مصحف اگرچه با زیور بود قطع لازم نیاید زیرا که احتمال است که برای خواندن گرفته باشد و نزدیک امام
ابو یوسف و امام شافعی قطع لازم آید و بدزدی کودک آزاد اگرچه با زیور بود قطع نکنند زیرا که مال نیست زیور او تابع اوست و نزدیک امام
ابو یوسف اگر زیور او بقدر نصاب باشد قطع لازم شود مسئله اگر بنده یا دفتر او دزدید قطع نکنند مگر آنکه بنده صغیر باشد و دفتر
حساب بود زیرا که گرفتن بنده کبیر بغصب یا بخداع بوده نه بسرقه و دفتر و آنچه در دفتر است مال نیست مگر دفتر حساب که مقصود
از گرفتن آن مال باشد مسئله بدزدی سگ و یوز قطع لازم نیاید زیرا که در مالیت اینها اختلاف است کذا فی الهدایه مسئله در
خیانت کردن و در ربودن و در غارت کردن و در گرفتن بیت المال و کفن دزدیدن قطع نکنند و بدزدی مالی که دزد در آن
شریک باشد و بدزدی مثل حق خود اگرچه مؤجل بود قطع ید لازم نیاید یا آنکه زیاده از حق خود دزدیده باشد زیرا که بقدر حق خود در آن
شریک است مسئله مالی را که دزدیده بود و بسبب آن دست وی را بریده بود پس اگر بی تغییر با مالک آن داده بودند باز دزدید قطع نکنند
و نزدیک امام ابو یوسف و امام شافعی قطع کنند لقوله علیه السلام فان عاد فاقطعوه و دلیل ما در ترجمه مذکور است اما اگر دوم بار
بعد از تغییر دزدیده است چنانکه اول ریسمان دزدیده بود و بعد از آن چون مالک از آن جامه ساخت باز دزدیده باتفاق قطع
لازم شود مسئله اگر از خانه ذی رحم محرم چون خاله یا عم دزدید قطع لازم نیاید اگرچه مال بیگانه باشد زیرا که محفوظ نیست اما
اگر مال ذی رحم را از خانه بیگانه دزدید قطع لازم گردد زیرا که مال محفوظ است مسئله اگر از خانه مادر رضاعی دزدید قطع کنند و
نزدیک امام ابو یوسف قطع نکنند مسئله اگر زوجه مال زوج دزدید قطع لازم نیاید اگرچه از حرز خاص زوج دزدیده باشد
و اگر زوج مال زوجه را از حرز خاص او دزدید نیز قطع لازم نگردد و نزدیک امام شافعی هر که از زوج و زوجه از حرز خاص دیگری
دزدید قطع ید لازم شود مسئله بنده هر که از مال آقا دزدید یا از مال زوجه او دزدید قطع لازم نیاید و نیز اگر بنده زنی از مال
آن زن یا از مال زوج آن زن بدزدد قطع لازم نشود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر از مال غنیمت دزدید قطع نکنند
زیرا که وی در آن شریک است کذا فی الهدایه و نیز اگر از حمام و یا از خانه که او را به در آمدن در آن اذن است دزدید قطع
لازم نیاید اگرچه با مال مسروق حافظ باشد زیرا که با وجود حرز مکان حرز حافظ را اعتبار نیست اما اگر اذن در آمدن در روز

بوده دزدی در شب کرد قطع لازم شود چنانکه در ترجمه مفصل مذکور است و نیز اگر در مسجد با وجود حافظ دزدید قطع لازم گردد

مسئله اگر کالائی از سرای دزدید و از سرا بیرون نبرد قطع نکنند و نیز اگر دزدی در سرا در آمد و کالائی بدیگری بیرون سرای بود داد قطع نکنند و نزدیک امام ابو یوسف و امام شافعی اگر دست برآورده داده است قطع ید بر دهنده باشد و اگر دیگری دست خود را آورده گرفته است قطع بر گیرنده بود و در ذخیره میگوید اگر مابین داخل و خارج نهاد و غیر او از آنجا گرفت بر روایتی قطع بر هر دو باشد و بیک روایت بر هیچکس قطع نباشد

مسئله اگر دزد خانه را نقب کرد و دست در خانه در آورد و متاع را از خانه کشید قطع لازم نشود و نزدیک امام ابو یوسف لازم شود و اگر در صندوق دست در آورده کشید باتفاق قطع لازم شود زیرا که در صندوق نمی‌درآیند مگر دست را

مسئله اگر شخصی دراهم را در آستین انداخته از بیرون گره کرده دزد آن گره را بریده گرفت قطع لازم نشود و اگر گره را گشاده است و در آستین می‌انداخته گرفته است قطع لازم آید و اگر آن شخص دراهم را از بیرون آستین انداخته درون آستین گره بسته است و دزد آنرا دست انداخته بریده گرفت قطع لازم شود و اگر دست انداخته گره گشاد و از بیرون دراهم گرفت قطع نکنند و دلیل آنرا در ترجمه گفتیم و نزدیک امام ابو یوسف در همه صورتها قطع لازم شود زیرا که آستین حرز است

مسئله اگر از قطار شتری یا باری دزدید قطع لازم نباید مگر آنکه با شتر و بار حافظ باشد زیرا که مهارگیر و راننده و راکب را اعتبار نیست بنابر آنکه ایشان قصد ندارند مگر قطع مسافت راه

مسئله اگر جوال دزدید که در آن متاع بود و صاحب آن او را محافظت میکرد یا بر جوال یا قریب جوال خوابیده بود قطع لازم شود و نیز اگر جوال را پاره کرده از آن متاع گرفت یا در صندوق یا در آستین یا در جیب کسی دست در آورده متاع دزدید قطع لازم آید زیرا که از حرز گرفته است

مسئله اگر دزدی در سرای در آمد و از یک خانه متاع کشید و در صحن سرای انداخت یا سرایی که در آن حجرها است چون مدرسه و جز آن و در حجره شخصی سکونت دارد و صاحب یک حجره از حجره دیگر متاع دزدید قطع لازم شود زیرا که هر حجره برای صاحب خود حرز جدا است

مسئله اگر دزدی در سرا در آمد و متاع سرای را بیرون انداخت بعد از آن خود برآمد متاع گرفت یا در همون سرا متاع را بر مرکب بار کرد و آنرا رانده از حرز بیرون آورد قطع ید لازم شود و نزدیک امام شافعی اگر متاع را از سرا بیرون انداخته همون جا گذاشت نیز قطع لازم آید و نزدیک امام زفر به بیرون انداختن و به بار کردن بر مرکب و برآوردن قطع ید لازم نشود

باب در کیفیت القطع

مسئله دست سارق را از بند دست ببرند و بر روغن گرم داغ کنند تا خون منقطع شود زیرا که حد برای

زجر نیست و آن حاصل شد کذا فی الچلپی اگر بعد از بریدن دست باز دزدی کرد پای چپش ببرند و اگر باز دزدی کند حبس کنند

تا آنکه توبه کند یعنی سیمای صالحان در وی ظاهر شود کذا فی حاشیة الچلپی و نزدیک بعضی مشایخ تعزیر کرده حبس کنند و نزدیک

امام شافعی چون بعد از بریدن پای چپ سیوم بار دزدید دست چپش قطع کنند و باز مرتبه چهارم پای راست ببرند و آنکه امام شافعی

بر مدعی خود حدیث نقل میکند طحاوی بر آن طعن کرده است و علی کرم الله تعالی وجهه بخلاف آن عمل نموده است و صحابه رضی الله تعالی عنهم

عمل ایشان را قبول داشته اند یا آنکه گوئیم تواند که آن محمول بر سیاست باشد مسئله اگر دست چپ دزد را یا انگشت نر

دست چپ یا دو انگشت از دست چپ یا پای راست ایشان پیش از دزدی بریده باشد یا دست چپ یا پای راست او

پیش از دزدی شل شده باشد دست او را قطع نکنند زیرا که اگر دست راست او را قطع کنند جنس منفعت از وفوت شود

و آن در حقیقت هلاک است بنا بر آنکه اگر آدمی از یک جانب دست و پا نباشد بر هیچ قادر نتواند شد مسئله اگر دزد

چیزی را که دزدیده بود پیش از خصومت بمالک آن رد کرد قطع نکنند زیرا که امکان دعوی نماند و نزدیک امام ابو یوسف

قطع کنند و اگر مالک آن را بوی بخشید یا پیش وی فروخت یا قیمت آن از ده درم کم شد قطع نکنند اگرچه بعد از حکم قاضی

باشد کذا فی حاشیة الچلپی و نزدیک امام زفر و امام شافعی قطع کنند دلیل ما در عنایه [illegible] است مسئله اگر دزد دعوی کند که چیزی را

که دزدیده ام ملک منست یا یکی از دزدان دعوی کرد ملک مسروق را قطع نکنند اگرچه پیش گواه شده باشد زیرا که دزد بسبب

دعوی خصم شده است مر مالک را پس چنانکه سوگند مالک او را قطع نکنند مسئله اگر مالک از دزد مطالبه مسروق نکند قطع لازم نیاید

اگرچه دزد پیش [illegible] اقرار کرده باشد زیرا که چون قطع بدعوی مشروط شد از مطالبه چاره نبود مسئله اگر دو کس دزدی کردند

یکی غائب شد و دو گواه بدزدی هر دو گواهی ادا کردند بر حاضر قطع لازم شود مسئله اگر مال ودیعه را از مودع یا مال

غصب را از غاصب یا مال ربوی را از ربا خوار دزدید و ایشان از دزد مطالبه کردند قطع لازم شود و مستعیر و مستاجر

و مضارب و مرتهن و قابض برای خریداری همین حکم دارند و نیز بمطالبه مالک قطع لازم آید مسئله اگر دزدی برای دزدی

متاع دست برید بعد از آن متاع را از دست وی دزد دیگری دزدید دزد دیگر را قطع لازم نشود اگرچه دزد اول یا مالک آن مطالبه

کرده باشد زیرا که مال از دست دزد عصمت نمانده است از انست که بهلاک آن بر دزد ضمان لازم نشود کذا فی الهدایة

مسئله اگر بنده بدزدی مال غیر خواجه اقرار کرد نزدیک امام دست او را ببرند و مالی را که بدزدی آن اقرار کرده است

بمالک مال رد کنند اگرچه بنده محجور بود و خواجه او در آن اقرار وی را تکذیب کرده باشد و نزدیک امام زفر دست او را نبرند اما

اگر ماذون نیست مال را بمالک مال رد کنند و اگر محجور نیست اقرار او صحیح نباشد نزدیک صاحبین و ماذون نیست او را قطع کنند
و مال را بمالک مال رد نمایند و در محجور اگر مسروق هلاک شده نیست قطع لازم شود و اگر هلاک نشده نیست و یک امام ابو یوسف
قطع لازم شود و مال رد لازم نباشد نزدیک امام محمد هیچ لازم نباشد جواب همه را با جبری [illegible] مسئله اگر
بعد از قطع ید مسروق مال باقی ست بمالک آن رد کنند و اگر باقی نیست بر دزد ضمان آن لازم نشود و اگر چه خود هلاک کرده
و بروایت حسن اگر خود هلاک کرده نیست ضمان لازم آید نزد شافعی در هلاک و استهلاک ضامن شود و قطع ید لازم [illegible]
جواب با دعوی مذکور نیست مسئله اگر دزدی چند بار چند جامه دزدی کرد [illegible] آن همه مال [illegible]
ایشان نیست او را ید قطع نزدیک امام از هیچ یکی ضامن نشود و نزدیک صاحبین [illegible] ضامن شود
و برای دیگران ضامن شود مسئله اگر قاضی شخصی را حکم کرد که دست راست او را قطع کند دزد دست چپ او را قطع کرد ضمان لازم
نباید اگر چه دانسته بریده باشد مسئله اگر دزد [illegible] مسروق را دو پاره کرد از سرای بیرون آورد [illegible]
مسروق بعد از پاره کردن [illegible] نزدیک امام ابو یوسف او را قطع نکنند زیرا که بپاره کردن [illegible] مسروق هلاک سارق شود
نزدیک [illegible] سارق [illegible] ضرورت ادای ضمان است [illegible] بدل [illegible] یک کس جمع نشود مسئله
اگر دزدی سارقی [illegible] گوسفند [illegible] سرای بیرون [illegible] قطع نکنند زیرا که [illegible] گوشت تمام [illegible]
نشود مسئله دزدی زر و نقره مسروق [illegible] درم و دینار ساخت قطع لازم شود [illegible] نزدیک صاحبین [illegible]
مسئله اگر دزد جامه را که دزدیده بود سرخ کرد [illegible] دزدی آن دست او را ببرند [illegible]
نزدیک امام محمد جامه را بمالک آن [illegible] اگر سیاه کرد [illegible] نزدیک امام [illegible] زیرا که
سیاهی نقصان است [illegible] نزدیک امام [illegible] امام ابو یوسف
در سیاهی نیز [illegible]

قطع الطریق

مسئله اگر مسلم یا ذمی قطع کردن [illegible] حبس کنند تا آنکه توبه کنند
یعنی علامات صلاح در وی پیدا شود مسئله اگر قطاع طریق مال مسلم یا ذمی را غارت کرده [illegible] هر یک از ایشان
بقدر نصاب رسیده [illegible] قطع کنند [illegible] مسئله اگر مسلم یا ذمی را کشتند [illegible]
مال یا ذمی گرفته باشند قتل ایشان [illegible] لازم شود [illegible] اگر مسلم یا ذمی را کشته [illegible]

۱۶۵

حاکم را اختیار است که دست و پای ایشان را بطریق خلاف ببرد بعد از آن بکشد یا بردار کند یا اگر خواهد همین بکشد
یا بردار کند و بردار کشیدن ایشان را به نیزه بدرند تا آنکه هلاک شوند و سه روز بر دار گذارند تا دیگران عبرت گیرند مسئله چون قطاع
طریق را کشتند مالی که تلف شده است ضمان آن بر ایشان نباشد مسئله اگر یکی از قطاع طریق مسلم یا ذمی را کشت همه را
بعد قتل کنند زیرا که قطاع طریق حکم لشکر دارد و پس اگر قطاع طریق مسلم یا ذمی را بسنگ یا چوب کشتند کشتن ایشان لازم
گردد مسئله اگر قطاع طریق مسلم یا ذمی را مجروح ساخت و بقدر نصاب از وی مال گرفت دست و پای او ببرند و جراحت
باطل شود و اگر مال نگرفته است هر جراحتی که قصاص است قصاص لازم شود و در جراحتی که ارش است ارش لازم گردد مسئله
اگر قطاع طریق مسلم یا ذمی را دانسته کشت بعد از آن چون توبه کرد و او را گرفتند قصاص لازم شود و اگر نادانسته کشته است
تاوان لازم گردد و عفو ولی در هر دو صورت جایز باشد زیرا که حد شرعی بتوبه ساقط شد و لذا ولی را اختیار است مسئله اگر قطاع طریق شخصی را
کشتند و یکی از ایشان کودک یا مجنون است یا ذو رحم محرم مقتول است از همه حد ساقط شود و ولی مقتول را در قصاص یا تاوان
اختیار بود و نزدیک امام ابویوسف اگر یکی از ایشان کودک یا مجنون باشد و قتل از عاقل بالغ شده باشد بغیر از کودک
و مجنون بر همه حد لازم گردد مسئله اگر بعضی از اهل قافله بعضی دیگر را قطع طریق کردند و اینها را کشتند حد واجب نشود و
اولیای کشتگان در قصاص و تاوان مخیر باشند و جایز است که عفو کنند مسئله اگر در شهر یا میان دو شهر که با یکدیگر قریب
باشند چون کوفه و حیره قطع طریق کردند حد لازم نیاید و اولیای مقتول را در تاوان و قصاص اختیار باشد و اگر خواهند
عفو کنند و نزدیک امام شافعی حد لازم است و نزدیک امام ابویوسف اگر در روز بسلاح قتال کردند حد واجب شود و در شب
اگر چه بی سلاح قتال کرده باشد حد لازم شود مسئله اگر خفه کشت دیه لازم آید و هر که خفه کشتن را عادت کرده است
او را بکشند مسئله خفه کشتن مثل کشتن بمثقل است پس نزدیک امام اعظم در آن قصاص نباشد و نزدیک غیر امام قصاص
لازم شود **کتاب الجهاد** مسئله جهاد فرض کفایه است یعنی ابتدا کردن جنگ با کافران فرض کفایت است
بر همه مسلمانان چون بعضی از مسلمانان جهاد کردند از همه ساقط شود و اگر همه ترک کنند همه گنهگار شوند و بنده
و زن و نابینا و جانا و دست بریده و پا بریده را که بر ایشان فرض نیست اما اگر کفار غلبه کردند و هجوم آوردند بر همه
فرض عین شود پس زن را بی اذن زوج و بنده را بی اذن خواجه اقدام بجنگ جایز شود و نیز آنکه چون کفار بر سر
حدی هجوم آوردند هر که از آن سرحد قریب است و بر جهاد قدرت دارد بر وی فرض عین شود و هر که دور است چون ...

به خبر رسد با احتیاج با مداد وی باشد چنانکه بر که قریب است از مقاومت عاجز باشد یا از جنگ کاهلی کند بر وی نیز فرض عین شود
بعد از آن بر هر که وراء وی است بعد از آن بر هر که وراء وی است تا آنکه از شرق تا غرب بر همه مسلمانان فرض عین
شود بخلاف نماز جنازه که آن بر همه بالغان فرض شود و چون ایشان یا بعضی از ایشان گذارند از همه ساقط گردد
چون هیچ یکی نگذارد همه که خبر رسیده است بزه کار شوند مسئله تا زمانیکه در بیت المال مال موجود است امام را مکروه است که از خداوندان
اموال بی رضای ایشان برای تقویت غازیان مال ستاند و اگر در بیت المال چیزی نبود مکروه نباشد مسئله چون مسلمانان
بر کفار زور آورند و کفار را قتل کردند اول بر ایشان دعوت اسلام کنند چون از اسلام ابا آورند طلب جزیه نمایند اگر جزیه
قبول کنند مال و جان ایشان در حق معامله چون مال و جان مسلمانان باشند زیرا که ایشان جزیه را قبول نکردند مگر برای همین
امان اثر است که علی رضی الله تعالی عنه ... انما بذلوا الجزیة لیکون دماءهم کدمائنا و اموالهم کاموالنا مسئله اگر کفار
دعوت اسلام نرسیده است پیش از دعوت امام با ایشان جنگ نکنند و اگر دعوت رسیده است مستحب است که پیش از جنگ نیز دعوت
اسلام کنند مسئله چون کفار از اسلام و جزیه ابا نمایند مسلمانان از خدا تعالی یاری طلبند و بهرچه توانند با ایشان جنگ
کنند چنانکه بر کفار منجنیق سنگ اندازند و آتش در زنند و غرق کنند و تیر اندازند اگرچه کفار مسلمانی را سپر خود کرده باشند اما در رو
انداختن نیت کفار کنند و درختان کفار را ببرند و کشتهای ایشان را تاراج کنند لیکن غدر نکنند یعنی چون میان مسلمانان و کفار عهد
کرده شود جنگ نکنند تا ایشان را باخبر نسازند جایز نیست که امروز با ایشان جنگ کنند زیرا که نقض عهد باشد و آن روا نیست اما اگر
در عین جنگ خداع کنند چنانکه کفار را در گمان اندازند که امروز جنگ نخواهند کرد چون ایشان غافل شوند جنگ کنند یا جانب دیگر
بروند تا ایشان را گمان شود که ... بعد از آن در شب شبیخون ... جایز بود زیرا که این خداع در جنگ است
و آن منع نیست لقوله علیه السلام الحرب خدعة و نیز غلول نکنند یعنی از مال غنیمت چیزی ندزدند و کفار را مثله نسازند یعنی
که بران عبرت دیگران باشد چون بریدن عضو و سیاه کردن روی و بینی بریدن کنند و آنکه رسول علیه السلام عرنیین را کرده بود منسوخ
شده است لقوله علیه السلام لا تغلوا و لا تغدروا و لا تمثلوا مسئله مسلمانان از کفار غیر مکلف یعنی طفلی و زن و پیر از کار مانده را
و دیوانه را نکشند مگر آنکه کسی از ایشان خداوند مال بود که مردم را بمال خود بر قتال ... یا خود رای بود و مدبر باشد
یا در جنگ با ایشان شریک بود یا زن ملکه باشد مسئله اگر مسلمانی را پدر خود که کافر است در جنگ مقابل افتد
بقتل وی ابتدا نکند لیکن او را مشغول سازد تا دیگری بکشد اما اگر پدر قصد کشتن وی کند و او عاجز از کشتن پدر

مثلاً حدود هی [illegible] باشد پس اگر [illegible] زن را و مصحف را در جنگ کفار با خود ببرد مگر آنکه امن بود چنانکه لشکر عظیم باشد که
از ایشان خوف هزیمت نبود زیرا که غالب در آن سلامت است والغالب کالمتحقق کذا فی الهدایه مسئله اگر امام در صلح با کفار
مسلمانان مصلحت بیند جایز است که با ایشان بقدر ضرورت صلح کند چنانکه گرفتن قلعه دیگر در پیش باشد یا گرفتن مال از کفار احتیاج بود و بعد از آن
اگر در نقض صلح منفعت بیند نقض کند و کفار را بدان خبر گرداند بعد از آن با ایشان قتال کند اگر از کفار در صلح خیانت ظاهر شد پیش از نقض قتال
جایز بود مسئله صلح جایز است که در قتل مرتدان امام شتابی نکند بلکه صلح نماید زیرا که مقصود اسلام است لیکن در صلح چیزی از وی
نگیرد زیرا که گرفتن از وی جزیه باشد و آن از مرتد جایز نیست اگر گرفت رد نکند زیرا که مال مرتد غیر معصوم است مسئله مسلمانان را
جایز نیست که سلاح را یا اسپان را یا آهن را به دست کفار دار الحرب بفروشند اگرچه بعد از صلح باشد زیرا که درین اعانت
است بر قتال مسلمانان و صلح بر شرف نقض است کذا فی الهدایه مسئله اگر مردی یا زنی از اهل اسلام که آزاد باشند کافر را یا جماعت
کفار را یا اهل قلعه را یا اهل شهر را امان داد جایز بود کذا فی الهدایه اگر امام در آن امان فساد بیند باز نقض کند و کفار را بدان خبردار
گرداند و امان دهنده را ادب کند مسئله اگر ذمی یا مسلمانی که در میان کفار است یا تاجری که با ایشان باشد یا مسلمی که در دار الحرب اسلام آورده
و بدار ما نرسیده و مستامنانی که در آنجا باشند [illegible] امان دهند [illegible] نیست دیگران [illegible] کذا فی الهدایه [illegible] جایز نباشد اگر کسی
جاسوس و ناقل باشد کذا فی [illegible] امان دادن بنده [illegible] جایز نباشد اگر بود که بنده ماذون [illegible] شریک باشد فان ایشان
جایز بود [illegible] مسئله چون امام بلاد را از کفار بقهر و غلبه گرفت مختار بود که آنرا میان اهل فتح قسمت نماید
یا به کفار [illegible] باز گذارد و بر کفار جزیه [illegible] خراج مقرر نماید و اهل جنگ را قتل کند یا بنده سازد یا ذمی گرداند مسئله
کافران [illegible] جایز نیست [illegible] او را باز گذارند و بعد آن بر وی منت نهند و نزدیک امام شافعی جایز است نیز جایز نیست
که او را بگذارند [illegible] مال را یا مسلمانی را [illegible] کفار باشند از وی فدیه بگیرند و نزدیک امام شافعی جایز است و نزدیک امام محمد
بعد از رفع قتال به فدیه مسلمانی گذاشتن او را جایز است از امام ابو یوسف [illegible] روایت است اما فرستادن او را
بدار الحرب جایز نیست و یک بهیمه [illegible] که بردن آن بدار الحرب بر امام دشوار است جایز نیست که آنرا رها کنند
و در دار الحرب بگذارند بلکه باید که اول ذبح کنند و بسوزند تا اهل حرب بدان منتفع نشوند کذا فی الهدایه مسئله غنیمت را در دار الحرب
قسمت نکنند مگر بطریق امانت بعد از آن چون بدار الاسلام آورند [illegible] بطریق تملیک بر غازیان قسمت کند هر که
از خادم و مددگاران در دار الحرب به مسلمانان ملحق شده است در غنیمت با غازیان شریک باشند اما اهل بازار را که در قتال

شریک غانمان باشند در غنیمت شرکت نبود و نیز هر که در دار حرب بمرده است او را شرکت نباشد زیرا که سبب ملک احراز است و
هر که در دار حرب مرد احراز نکرده است و نزدیک امام شافعی بهزیمت کفار مال ایشان ملک ما شده است پس هر که بعد از
هزیمت کفار در دار حرب بمرد حصه او را بوارثان او رسانند مسئله هر که بعد از برآوردن غنیمت را از دار حرب بمرد حصه
او را بوارثان او دهند مسئله در دار حرب پیش از قسمت از غنیمت چون کاه و هیزم و طعام و روغن و سلاح خوردن آن
بقدر حاجت نفع گرفتن جایز بود و فروختن آن جایز نباشد و در دار الاسلام نفع گرفتن نیز روا نبود پس آنچه از انتفاع فاضل مانده
باشد آنرا در غنیمت رد کنند مسئله هر که از اهل حرب در دار حرب اسلام آورد و بعد از آن گشته شود فرزندان صغار وی را برده نکنند و مال او را
که در قبض او هست یا پیش مسلم یا ذمی امانت هست نگیرند اما فرزندان کبار او را و زن او را و حمل زن او را و بندگان وی را که
مقاتل اند و مال او را که در دست حربی است امانت بود یا بغصب باشد در غنیمت داخل کنند

فصل در کیفیت قسمت

مسئله هر که در وقت درآمدن دار حرب سوار است او را از غنیمت حصه سوار دهند اگرچه در وقت جنگ پیاده باشد و هر که در وقت
درآمدن در دار حرب پیاده است او را از غنیمت حصه پیاده باشد اگرچه در وقت جنگ سوار بود و نزدیک امام شافعی اعتبار حضور
جنگ است مسئله سوار را دو حصه است اگرچه دو اسپ داشته باشد و پیاده را یک حصه است و نزدیک امام شافعی سوار را
سه حصه است مسئله شتر و استر را حصه نیست و بنده و کودک را حصه نباشد و زن و ذمی را حصه نبود لیکن آنچه امام
در آن مصلحت داند بایشان دهد کذا فی الهدایه مسئله خمس غنیمت را سه حصه کنند یکی مسکینان و دیگری یتیمان سازند
و یکی مسافران دهند و خویشان رسول را علیه السلام که فقرا اند درین حصه بر همه مقدم و خویشان رسول علیه السلام که اغنیا اند از آن
خمس حصه نیست مسئله و ذکر خدا تعالی در قرآن فان لله خمسه برای تبرک است و حصه رسول علیه السلام بانتقال ایشان از دنیا ساقط شده است
چنانکه صفی ساقط گشته است صفی چیزی است که رسول خدا علیه السلام پیش از قسمت آنرا برای خود از غنیمت گزیدی چون زره و شمشیر و
جاریه کذا فی الهدایه و نزدیک امام شافعی حصه رسول علیه الصلوة والسلام مر امام را باشد مسئله هر که بی اذن امام بدار حرب رفته
چیزی بغارت آورد و با او لشکر نیست از غنیمت وی هیچ نستانند و اگر با لشکر یا باذن امام رفته است خمس بگیرند

فصل در تنفیل

تنفیل دادن زیاده است بر حصه غنیمت مسئله امام را جایز است که در وقت جنگ یا قبل قتال تنفیل کند یعنی بگوید هر که از قاتلان حربی را بکشد آنچه با حربی
باشد از مال و سلاح و اسپ او را بود کذا فی الهدایه یا بگوید جماعتی را از لشکریان که بعد از برآوردن خمس ربع یا ثلث غنیمت
مر شما را باشد زیرا که در خمس حق غانمان نیست کذا فی الهدایه اما چون غنیمت را در دار اسلام آوردند تنفیل روا نبود زیرا که

حق غانمان بآن متعلق شود ولیکن در خمس رد او و زیرا که غانمان را در آن حقی نیست کذا فی الهدایه مسئله آنچه با مقتول است از مرکب و سلاح و جز آن داخل غنیمت است مگر آنکه امام تنفیل کرده باشد و نزدیک امام شافعی رح قاتل راست که آن از اهل سهم بود و مقابل شود و رکشته باشد اگرچه تنفیل نکرده باشد لقوله علیه السلام من قتل قتیلا فله سلبه و ما این را تنفیل حمل میکنیم لقوله علیه السلام لحبیب بن ابی مسلمه لیس لک من سلب قتیلک الا ما طابت به نفس امامک کذا فی الهدایه باب استیلاء الکفار مسئله اگر بعضے کفار بر بعضے دیگر غالب آیند و ایشان را اسیر ساختند و مال ایشان را بردند مالک شوند پس اگر آن را مسلمانان از دار الاسلام بدار حرب رسید یا کفار بر اموال مسلمانان غالب آیند و گرفته بدار حرب برند مالک گردند و نزدیک امام شافعی رح کفار بر مسلمانان بغلبه مالک نشوند مسئله نزدیک امام رح کفار آزاد را و مدبر را و ام ولد را و مکاتب را از مسلمانان مالک نشوند و نیز بنده مسلمانی اگر گریخته باشد نزدیک امام مالک نگردند اگرچه او را گرفته باشند و نزدیک صاحبین به همه صورتها مالک شوند و اگر بنده بر رضا خود در دار حرب مانده باشد باتفاق مالک شوند مسئله چون مسلمانان کفار دار حرب غلبه کردند و ایشان را اسیر ساختند و بر اموال ایشان مالک شدند مسئله چون مسلمانان غنیمت آوردند هر که از مسلمانان پیش از قسمت مال خود را در غنیمت بشناسد بی عوض بستاند و اگر بعد از قسمت شناخت بقیمت بستاند مسئله اگر تاجری مسلمی را از دار حرب آورد و مسلمانی آن را شناخت اگر تاجر آن را از دار حرب بدراهم خریده است مالک آن را بهمان بها از وی بگیرد و اگر بعرض خریده است به بها عوض بگیرد و اگر شخصے آن را در دار حرب بتاجر بخشیده است بقیمت آن بگیرد کذا فی الهدایه مسئله اگر کفار در دار حرب بنده مسلمانی را گرفتند و در دار حرب آن را بدست تاجری فروختند و در دست تاجر شخصی وی را بیک چشم کور ساخت و تاجر از وی ارش چشم گرفت بعد از آن در دار اسلام مالک بنده وی را شناخت مختار است اگر خواهد به بهائی که تاجر از اهل حرب خریده است بهمان از وی بگیرد و اگر خواهد با تاجر گذارد و جایز نیست که ارش چشم وی را که تاجر گرفته است از بهای وی کم کند مسئله اگر بنده زید در بند کفار افتاد و تاجر وی را از حرب از کفار بصد درم خریده بدار اسلام آورد و باز از دست تاجر در بند کفار افتاد باز تاجر دیگر از کفار بصد درم خریده آورد و تاجر اول اگر بخواهد از تاجر دوم بصد درم بگیرد و باز زید اگر بخواهد از تاجر اول به دوصد درم بستاند و زید نتواند که از تاجر دوم بصد درم بگیرد زیرا که حق تاجر اول در آن تلف خواهد شد مسئله اگر بنده مسلمانی با متاع گریخته بدست کفار افتاد و تاجر آن را از کفار با متاع خریده بدار اسلام آورد و مالک بنده آن را از وی بی عوض بگیرد و متاع را به بها بستاند زیرا که کفار بنده گریخته را مالک نشوند نزد امام و نزدیک صاحبین بنده را با متاع اگر بخواهد به بها بگیرد کذا فی الهدایه مسئله اگر کافری با امان

با امان او دار حرب بدار اسلام آمد و بنده مسلمانان را از خواجه او خریده بدار حرب برد نزدیک امام بنده آزاد شود و نزدیک صاحبین

آزاد نشود و دلیل هر دو در ترجمه مذکور است **مسئله** اگر بنده کافری در دار حرب اسلام آورده بدار اسلام آمد یا لشکر اسلام

بر آن دار فتح یافت آزاد شود **باب المستأمن** **مسئله** اگر مسلمانی با امان برای تجارت بدار حرب رود جایز نیست

که بجان یا بمال اهل حرب تعرض نماید مگر آنکه بادشاه کفار یعنی پیش کافران یا شخصی بعلم او از تاجر مال ستاند یا بادشاه کفار

او را حبس نماید اما اگر بادشاه یا غیر بادشاه بعلم او بروی تعرض نکرده وی چیزی از دار حرب گرفته آورد بر او حرام مالک شود زیرا که

بر مال مباح بعذر مالک شده است پس آن را تصدق کند **مسئله** اگر مسلمانی با امان بدار حرب رفت چیزی را بدست حربی

بوام فروخت یا چیزی را از حربی بوام خرید یا یکی از دیگر چیزی غصب کرد بعد از آن چون حربی با امان بدار اسلام آمد مسلم

با وی خصومت نمود یا وی با مسلم خصومت کرد قاضی اسلام در آن حکم نکند زیرا که ما را بر مستأمن ولایت نیست و نیز

حکم نکند اگر دو حربی با امان آمده پیش قاضی خصومت برند زیرا که مستأمن اند **مسئله** اگر دو حربی مسلمان شده بدار اسلام

آمدند و خصومت دار حرب پیش قاضی اسلام بردند قاضی در خصومت وام ایشان حکم کند و در خصومت غصب حکم نکند زیرا که

وام برضامندی هر دو است بخلاف غصب که آن برضامندی نیست و در وقت غصب مال معصوم نبود و لیکن بمجرد غصب ملک

غاصب گردد و کذا فی الهدایه **مسئله** اگر دو مسلم با امان بدار حرب رفتند یکی مرد دیگر را دانسته یا بخطا کشت در دانسته از مال قاتل

دیت لازم شود و در خطا بر قاتل کفارت لازم شود و دلیل آن در ترجمه مذکور است **مسئله** اگر دو مسلم در بند کفار افتادند و یکی

مرد دیگر را کشت نزدیک امام در خطا کفارت لازم شود و در عمد هیچ لازم نیاید و نزدیک صاحبین در عمد و خطا کفارت لازم گردد

و دلیل هر دو در عربی مذکور است **مسئله** اگر حربی با امان در دار اسلام آمد نگذارد که یکسال سکونت کند و امام را جایز است

که از یکسال برای سکونت حربی مدت کند چنانکه بگوید اگر یکماه یا دو ماه یا یکسال سکونت کردی جزیه بر تو واجب کنم چون

مدتی را که امام معین کرده است سکونت کرد ذمی شود بعد از آن نگذارند که بدار حرب رود **مسئله** اگر کافری با امان آمده در

دار اسلام زمین خراجی خرید و بروی خراج نهادند ذمی شود زیرا که به قبول کردن خراج لازم گرفت بودن خود را در دار اسلام

و پیش از نهادن خراج ذمی نگردد زیرا که می تواند که برای تجارت خرید باشد و از وقت نهادن خراج جزیه یکسال لازم شود

مسئله زنی کافره از دار حرب با امان بدار اسلام آمده با ذمی تزویج نمود ذمیه گردد و نگذارند که بدار حرب رود و اگر حربی

از دار حرب با امان آمده ذمیه را نکاح کرد ذمی نشود زیرا که تواند که طلاق داده بدار حرب رود **مسئله** اگر کافری

حربی در دار اسلام آمده مسلم یا ذمی را وام داد یا پیش وی امانت نهاد و خود باز بدار حرب رفت چون وی مباح شود
و مال وی پیش مسلم یا ذمی است موقوف باشد کذا فی الهدایه بعد از آن اگر اسیر مسلمانان شد یا مسلمانان
بر دار حرب ظفر یافتند و وی در جنگ کشته باشد وام وی ساقط شود و امانت وی غنیمت گردد و اگر بمرگ خود بمرد یا در جنگ
کشته شد و مسلمانان بر دار حرب ظفر یافته اند وام او و امانت او هر دو مر وارثان او را باشد و اگر زنده است
هر چه بر او بود زیرا که در مال وی امان باقی است مسئله اگر کافر حربی بدار اسلام آمده مسلمان شد و او را در دار حرب زن
و فرزند است و مال وی نزد مردم امانت است بعد از آن لشکر اسلام بر دار وی ظفر یافتند زن و فرزندان وی
غنیمت باشند اگرچه فرزندان وی صغار بود و مال وی نیز غنیمت بود و اگرچه نزد مسلم یا ذمی باشد زیرا که زن و فرزندان کبار در دین
تابع مسلم نشود و مال و فرزندان صغار بنابر تباین دارین در قبض وی نبود پس اسلام وی عصمت آن لازم نیاید اما اگر در
دار حرب مسلمان شده بدار اسلام آمده است بعد از آن مسلمانان بدار حرب ظفر یافتند فرزندان صغار او آزاد و مسلم
باشند و مال وی که نزدیک مسلم یا ذمی بود ملک وی باشد و آنچه جز آنست غنیمت شود مسئله اگر حربی در دار اسلام
آورد و مسلمانی او را دانسته یا بخطا کشت وارثان او در دار حرب مسلم اند در عمد هیچ لازم نیاید و در خطا برای ورثه کفارت
لازم شود و نزدیک امام شافعی در عمد قصاص واجب شود و در خطا دیه لازم آید مسئله هر که مسلمانی را که وارث
ندارد یا حربی را که بامان آمده و مسلمان شده است بخطا کشت بر عاقله او برای امام دیت لازم شود و اگر دانسته
کشته است امام را اختیار بود و اگر قصاص بگیرد یا دیت ستاند و عفو امام روا نباشد زیرا که امام را ولایت عفو آن نیست

باب ارض الوظایف

وظیفه عبارت است از عشر و خراج و جزیه مسئله زمین عرب و زمین که اهل آن
اسلام آوردند و زمین که آنرا بعد از فتح ایجابیه در لشکر قسمت نمودند و زمین بصره عشری است و سواد عراق و زمین که آنرا
بعد از غلبه بر کفار که اهل آن بودند بر همان کفار مسلم داشتند و زمین که با اهل آن صلح نمودند خراجی است چنانکه در ترجمه
تفصیل آنرا نوشته ام مسئله چون زمین موات را احیا کردند اگر نزدیک زمین عشری است عشری باشد و اگر نزدیک
زمین خراجی است خراجی کذا فی حاشیة الچلپی مسئله خراجی که آنرا حضرت عمر رضی الله تعالی عنه بر سواد عراق وضع کرده
است بر هر جریب زرعی که بآن آب تواند رسید از گندم و جو یک صاع و یک درم است و از رطبه پنج درم و از انگور و نخلستان متصل
ده درم زیرا که در زراعت مشقت بسیار است و در رطبه کمتر از آن و در نخلستان از آن کمتر کذا فی الهدایه و آنچه جز آن نیست

چون زعفران و بوستان خراج در آن بحسب مشقت ایشان چون ثلث یا ربع جزآن کذا فی جامع الرموز بدانکه یک جریب شصت گز باشد و مذکور است در کتب فقه که گز کرباس هفت قبضه است و گز مساحت هفت قبضه یک انگشت ایستاده بالای هر قبضه است و نزد یک اهل حساب یک گز بیست و چهار انگشت است و هر انگشت شش جو متصل بعرض یکدگر است و در حاشیه چلپی آورده مراد در جریب گز کرباس است مسئله و خراج از نصف خارج زیادت نکند که آن منتهای طاقت است لان التنصیف عین الانصاف کذا فی الهدایه مسئله اگر بر زمین خراجی چیزی مقرر کرده و زمین طاقت آن ندارد امام را جایز است که از آن کمتر کند و اگر طاقت زیادتی دارد نزدیک امام ابو یوسف جایز نیست که زیادت کند و نزدیک امام محمد جایز است مسئله اگر از زمین خراجی آب منقطع شد یا باران غلبه کرد یا بر خارج زمین آفتی رسید چنانکه خارج هلاک شد خراج ساقط شود مسئله اگر مالک زمین خراجی زمین را معطل داشت یا اسلام آورد یا مسلمانی زمین خراجی خرید خراج ساقط نشود مسئله آنچه از زمین خراجی بر آورد در آن عشر لازم نباید زیرا که بر زمین آن خراج واجب است و رسول علیه السلام از جمع میان عشر و خراج منع نموده است کذا فی حاشیه چلپی و نزدیک امام شافعی عشر نیز لازم آید زیرا که دو حق مختلف در دو محل مختلف اند و بسبب مختلف بر آمده و مصرف مختلف واجب شده است کذا فی الهدایه و تفصیل آن در کفایه است مسئله خراج معین یکسال یکبار واجب شود هر چند خارج زمین بکرر شده باشد یا خراج مقاسمه چون خمس یا ربع یا ثلث یا نصف بتکرار خارج مکرر واجب شود چنانکه عشر مکرر لازم شود فصل در جزیه مسئله جزیه را بر کفار بصلح وضع کردند آن را تغیر ندهند و بر آن زیادتی نکنند و اگر امام بر کفار غالب آمد اموال کفار را بر کفار مقرر داشت کفار کتابی بودند یا مجوسی یا وثنی باشند بر هر یکی از اغنیا در تمام سال چهل و هشت درم معین شود در هر ماه چهار درم ستانند و بر میانه حال بیست و چهار درم معین باشد در هر ماه دو درم بگیرند و بر فقیر که کاسب باشد دوازده درم معین کنند در هر ماه یک درم بستانند و نزدیک امام شافعی بر وثنی جزیه نبود زیرا که نزدیک وی یکدینار معین اگرچه فقیر باشد مسئله بر مشرک عرب جزیه نبود پس اگر امام بر ایشان غالب آمده زنان و فرزندان صغار ایشان غنیمت شوند و رجال ایشان را اگر اسلام قبول نکردند قتل کنند و نیز بر مرتد جزیه نباشد اگر اسلام نیاورد قتل کنند و نزدیک امام شافعی بر مشرکان عرب جزیه بنده سازند مسئله بر زنان و کودکان و دیوانه و بنده و مکاتب و مدبر و ام ولد جزیه نبود و نزدیک امام ابو یوسف اگر معتق بر کسب قادر است جزیه ستانند امام محمد نیز از امام ابو حنیفه چنین روایت کرده است مسئله بر کودک و زن و بنده و نابینا و دیوانه جزیه نبود و نزدیک امام ابو یوسف اگر نابینا و جا مانده غنی بود جزیه ستانند مسئله بر فقیر که کاسب نباشد جزیه واجب نشود و نزدیک امام شافعی واجب شود مسئله کافر که بر وی جزیه بود و مسلمان شد یا مرد جزیه ساقط شود بخلاف امام شافعی که نزد وی ساقط نشود کذا فی الهدایه مسئله

سال از ذمی جزیه نگیرند نزدیک امام زیاده از جزیه یکساله نستانند زیرا که در یکی جزیه تکرار در تداخل شود و نزدیک صاحبین
جزیه سالهای گذشته بگیرند زیرا که نزدیک ایشان جزیه تداخل نباشد **فصل در معابد الکفار** مسئله جایز نیست که کفار
در دار اسلام بیعه یا کنیسه حادث کنند و اگر قدیم را که منهدم شود اعاده نمایند منع نکنند کذا فی الهدایه مسئله ذمی را نگذارند که در لباس
و مرکب و زین و سلاح چون مسلمانان باشند پس نگذارند که بر اسپ سوار شود و یا استعمال سلاح کند و فرمایند که رشته پشمی که بر پای
آن چون انگشت باشد بر کمر خود ظاهر بندد و بخلاف زنار که آن از ابریشم باشد و در کفایه می آرد اهل ذمه را نگذارند
که خود را از مسلمانان بزنار ابریشم ممیز سازند زیرا که دران اعزاز کفار است مسئله زنان کفار را از زنان مسلمانان در راه رفتن
و در حمام در آمدن متمیز کنند مسئله بر درخانهای کفار علامتی کنند که سایلی بر در ایشان نه ایستد و بر ایشان دعا خیر نکند مسئله
اگر اهل ذمه بدار حرب ملحق شوند یا برای جنگ با اهل اسلام موضعی غلبه کنند عهد ذمه منتقض شود و حکم ایشان چون مرتد حکم میت باشد
وقتیکه بلحوق حکم میت کرده باشد اگر در بند افتاد و بنده اهل ذمه را بنده سازند و مرتد را کشند مسئله اگر ذمی از ادای جزیه ممنوع شود یا مسلمه
زنا کرد یا مسلمه را قتل نمود یا پیغمبر علیه السلام حقارت کرد عهد ذمه منتقض نشود و نزدیک امام شافعی رحمة الله علیه بحقارت
نبی منتقض شود مسئله بر اموال تغلبی بالغ مرد باشد و یا زن بود و چند زکوة اموال مسلمانان باشد و بر بنده که تغلبی آنرا
آزاد کرده باشد جزیه و خراج بود و نزدیک امام زفر از وی نیز دو چند مسلمانان بگیرند به آنکه اراضی که در آن بر مسلم عشر است بر تغلبی
در آن خمس باشد و اموالی که در آن بر مسلم ربع عشر است بر تغلبی در آن نصف عشر بود مسئله بر بنده که قریش آنرا آزاد کرده باشد
جزیه و خراج لازم شود زانکه رسول علیه السلام فرموده است که موالی القوم منهم آنرا بر حرمت صدقه حمل کنند پس چنانکه هاشمی را صدقه
گرفتن حرام است معتق او را نیز حرام باشد زیرا که بشبهه حرمت نیز حرمت ثابت شود **فصل در مصرف جزیه و خراج**
و جز آن مسئله خزینه امام که از جزیه و خراج و مال تغلبی و هدیه قوم باشد مصرف آن مصالح اهل اسلام است چون
راه خوف و ثغر بستن و پل بنا کردن و جسر بستن و کفایت علماء و قضات و کفایت عاملان و کفایت مقاتله با متعلقان
این همه که نفقه انها بر ایشان فرض است زیرا که اگر کفایت متعلقان ایشان بایشان نه دهند ایشان بکسب نفقه آنها محتاج شوند
پس بقتال و جز آن فراغ نباشد مسئله هر که از مستحقان بیش از یکسال بمرد نفقه وی ساقط شود زیرا که نفقه
بخشش است و بخشش پیش از قبض ملک نگردد و بموت ساقط شود و در کفایه می آرد اگر در آخر سال بمرد مستحب است که
نفقه او را با قربای وی رسانند مسئله مستحق نفقه درین زمانه قاضی و مدرس و مفتی است **باب المرتد** مسئله

هرکه مرتد شود والعیاذ بالله بروی اسلام عرض کند واگر در اسلام شبهه داشته باشند رفع شبهه نمایند واگر برای تفکر مهلت

خواهد تا سه روز مهلت دهند بعد از آن اگر پشیمان شد و توبه کرد بگذارند واگر نه قتل کنند وکیفیت توبه آنست که سوای

دین اسلام از همه دینهای باطل بیزار شود یا دینی را که برگزیده است از آن بیزار گردد مسئله مستحب است که مرتد را بعد از عرض

اسلام بکشند واگر پیش از عرض اسلام کشند بر قاتل هیچ لازم نیاید مگر آنکه ترک مستحب کرده باشند و نزدیک امام شافعی مهلت

سه روز واجب است پس کشتن مرتد نزد یک ایشان پیش از عرض اسلام حلال نباشد مسئله مال مرتد موقوف باشد اگر

اسلام آورد ملک وی شود واگر در ارتداد بمیرد یا در ارتداد کشته شود یا گریخته بدار حرب ملحق شد و قاضی بالحاق وی حکم نمود مدبره وی از ثلث مال

آزاد شود کذا فی جامع الرموز و ام ولد او آزاد گردد و دینی که بروی موجل باشد معجل شود و مالی را که در وقت

اسلام کسب کرده است بوارثان او بود که مسلم باشند و آنچه در وقت ارتداد حاصل نموده است غنیمت شود و نزدیک صاحبین

مال او هر دو وارثان وراست که مسلم اند اگرچه در وقت ارتداد کسب کرده باشند و نزدیک امام شافعی مال او غنیمت است اگرچه در وقت

اسلام کسب نموده باشد مسئله دین مرتد را که در حالت اسلام لازم شده است از مالی که در حالت اسلام کسب کرده است

ادا کنند و دینی که در حالت ارتداد لازم گشته است از مالی که در ارتداد کسب کرده است ادا نمایند مسئله نکاح مرتد باطل شود

و ذبیح او حرام باشد و پیش از گذشتن عدت زن که از سبب فساد نکاح است طلاق و استیلاد وی جایز بود و نیز اگر زن و شوهر هر دو

معا مرتد شدند و شوهر زن را طلاق داد بعد از آن هر دو باهم اسلام آورده اند طلاق واقع شود زیرا که نکاح باطل نشده است

مسئله شرکت مفاوضه مرتد و بیع او و شرای او و هبه او و اجاره او و تدبیر او و کتابت او و وصیت او موقوف باشد اگر

اسلام آورد نافذ شود و اگر مرد یا کشته شد یا بدار حرب ملحق گشت و قاضی بحکم لحوق وی کرد همه عقد ها را که او باطل گردد

بدانکه نکاح و ذبیح مرتد بالاتفاق باطل شود و طلاق و استیلاد او بالاتفاق صحیح باشد و مفاوضه او بالاتفاق موقوف بود

و دیگر عقود نزدیک امام موقوف باشد و نزدیک صاحبین نافذ بود مسئله مرتدی بدار حرب ملحق شد و باز مسلمان شده

بدار اسلام آمد اگر قاضی حکم لحوق وی نکرده است ارتداد وی باطل شود و حکم وی چنین مسلم باشد و اگر بعد از حکم قاضی

آمده است آنچه مال او نزد وارثان او موجود باشد از ایشان واپس بگیرد مسئله اگر زنی مرتد شود او را حبس کنند

و هر روز یک لقمه طعام و یک قطره آب بوی رسانند تا آنکه مسلمان شود یا بمیرد کذا فی جامع الرموز و آنچه وی در مال

خود تصرف کنند جایز باشد و آنچه از مال باقی ماند مر ورثه او راست اگرچه در حالت ارتداد کسب کرده باشد نزدیک امام شافعی

اورا قتل کنند مسئله اگر کنیزک مرتد فرزند آورد و مرتد دعوی کرد که از منست نسب آن از مرتد ثابت شود و کنیزک ام ولد او
گردد و فرزند آزاد شود و اما اگر کنیزک مسلمه است بعد از مردن مرتد یا ملحق شدن او بدار حرب فرزند مذکور از مال وی ارث
ستاند زیرا که ولد بتبعیت مادر مسلمان شود و مسلم از مرتد وارث گردد و اگر کنیزک نصرانیه است و در کم از شش ماه از وقت
ارتداد او فرزند آورده است فرزند وارث شود زیرا که چون کنیزک مرتد کافر باشند ولد او تابع پدر شود و بنا بر آنکه پدر او بر اسلام
جبر کنند پس وی با اسلام اقرب بود و اگر زیاده از شش ماه آورده است وارث نگردد مسئله اگر مرتد با مال خود بدار حرب
ملحق شد بعد از آن مسلمانان بر آن غالب آمدند مال وی غنیمت باشد و اگر بی مال ملحق شده است و قاضی
بلحوق وی حکم کرد بعد از آن باز بدار اسلام آمد و مال خود را گرفته باز بدار حرب ملحق شد بعد از آن مسلمانان آن را در فتح گرفتند
آن مال وی پیش از تقسیم مر ورثه او راست زیرا که بعد از حکم قاضی بلحوق وی بدار حرب وارثان او چون مالک قدیم شوند پس چنانکه
مالک قدیم مال خود را پیش از قسمت مجاناً ستاند وی نیز مجاناً بگیرد کذا فی حاشیة الچلپی مسئله اگر مرتدی بدار حرب ملحق شد
و قاضی شنیده او را ابن او حکم نمود و ابن [illegible] را مکاتب ساخت بعد از آن مرتد مسلمان شده بدار اسلام آمد بدل الکتابت
ساخت بعد از آن مرتد مسلمان شده بدار اسلام آمد بدل کتابت و ولاء مکاتب پدر را باشد زیرا که ابن خلیفه پدر
بود و چون پدر مسلمان شده بدار اسلام آمد ابن وکیل وی باشد و عتق جایز بود مسئله اگر مرتد شخصی را سهواً کشت بعد از آن
بدار حرب ملحق شد یا در ارتداد کشته شد دیت آن در مالی باشد که آن را در وقت اسلام کسب کرده بود زیرا که مالی را که در وقت
ردت کسب کرده است غنیمت شود و نزد صاحبین دیت آن در مال وی باشد اگرچه آن را در وقت ردت کسب کرده باشد
و آنکه دیت بر عاقله او نشود بنا بر آنکه دیت بر عاقله نمی باشد مگر از برای نصرت و مرتد را هیچ کس نصرت نکند مسئله اگر شخصی دست
مسلمانی را دانسته برید بعد از آن مسلمان مرتد شد و بسبب بریدگی دست در ارتداد مرد یا بدار حرب ملحق شد
و قاضی حکم بلحوق وی کرد بعد از آن مسلمان شده بدار اسلام آمد و بسبب بریدگی بمرد قاطع از مال خود نصف دیت را
برای وارثان او ضامن شود و دلیل آن را در ترجمه ذکر کردیم و اگر بدار حرب ملحق نشد همچنان اسلام آورد و بعد از آن بسبب قطع
هلاک شد تمام دیت بر قاطع لازم شود و نزدیک امام محمد نصف دیت لازم آید مسئله اگر بنده مکاتب مرتد شده بدار حرب
ملحق شده و مالی را کسب حاصل نمود بعد از آن چون او را گرفتند از اسلام ابا آورد پس با ارتداد او را کشتند مال کتابت
مر خواجه او را باشد و آنچه باقی ماند مر وارثان او را باشد مسئله اگر زن و شوهر هر دو مرتد شده بدار حرب

علوق شده بود زن و دا جبر بجز فرزند او بود و آن فرزند و لد دیگر آورد و بعد از آن مسلمان شد بر آن دار غالب آمد هر دو
ولد غنیمت شوند و بر اول جبر لازم آید و بروایت حسن دوم هم جبر لازم گردد زیرا که نزد وی ولد ولد تابع [illegible] شود
تابع نشوند مسئله اگر کودک عاقل اسلام آورد اسلام او روا بود و اگر مرتد شد بعد اسلام مر او را جبر کنند و قتل وی روا نبود و اگر چه از اسلام ابا
کند نزد یک امام شافعی و امام زفر ارتداد وی صحیح نباشد و اسلام وی روا نبود و دلیل ما آنست که چون حضرت علی
رضی الله تعالی عنه در حالت صغر اسلام آورده نبی علیه السلام آنرا جایز داشت چنانکه افتخار حضرت علی رضی الله تعالی عنه
بانی اسلام مشهور است چنانکه فرموده است سبقتکم الی الاسلام طرا غلاما ما بلغت اوان حلمی

باب البغاة

مسئله اگر قومی از مسلمانان از اطاعت امام خارج شدند امام ایشان را بطاعت خود دعوت کند اگر بر امام شبهه داشته باشند رفع شبهه نماید اگر [illegible]
داشته اند و در جای با ایشان جمع شدند مسلمانان را جایز است که با ایشان ابتدا بجنگ کنند بخلاف امام شافعی که نزد یک وی ابتدا بقتل
مسلم جایز نیست تا می گویم اگر امام در جنگ کردن با ایشان تاخیر کند تا آنکه با ایشان ابتدا بجنگ کنند احتمال است که از شر
ایشان دفع ممکن نباشد مسئله اگر باغیان جدا و مدد دهنده باشند مجروح ایشان را بکشند و چون بگریزند تعقب ایشان نمایند
و اگر متفرق باشند مجروح ایشان را نکشند و چون بگریزند عقب ایشان نکنند زیرا که خوف نیست که بقوم خود خواهند پیوست اگر قوم
ندارند کشتن مجروح ایشان روا نبود زیرا که مسلم اند مسئله فرزندان باغیان را و متعلقات ایشان بند کردن روا نبود
مسئله مال باغیان را حبس کنند تا آنکه ایشان تایب شوند و سلاح و اسپان ایشان را وقت احتیاج استعمال نمایند بخلاف
امام شافعی که نزد یک او استعمال آن بی رضا روا نبود زیرا که مال مسلم است تا می گویم حضرت علی رضی الله عنه سلاح باغیان را
بوقت احتیاج در بصره قسمت نموده بود تا یک نساخت کذا فی حاشیة الچلپی مسئله اگر باغی مر باغی را بکشت بعد از آن
ایشان طاعت امام قبول نمودند بر قاتل هیچ لازم نیاید زیرا که در وقت کشتن باغی بوده و بر باغی ولایت امام روا نبود
مسئله اگر باغیان بر شهر غالب آمدند بعد از آن شخصی از اهل آن شهر شخصی را از همان شهر دانسته کشت پیش از آنکه باغیان
احکام را جاری کنند امام آن شهر را از ایشان گرفت قاتل را بقصاص بکشند زیرا که چون باغیان احکام خود را در آن شهر جاری
نکرده بودند ولایت امام از آن شهر منقطع نشده بود پس احکام جاری باشند مسئله اگر باغی مطیع را که از خویشان او بود بحق
بکشت [illegible] مطیع از مقتول وارث می شود چنانکه مطیع از باغی وارث گردد اگر چه عمدا کشته باشد
اما اگر باغی بعد از کشتن اقرار بباطل [illegible] نموده وارث نشود نزد یک امام ابو یوسف و امام شافعی باغی از مطیع هیچ وارث نگردد

اگرچه دعوی حقیت خود کرده باشد مسئله شخصی که معلوم باشد که از اهل فتنه نیست و بست وی سلاح فرد خیش نکرده بود و اگر معلوم نیست نکرده خوب

باب اللقیط

مسئله آن در لغت اسم هر چیز است که در راه مطروح باشد و در شریعت اسم است مر کودکی را که زنده بود و آل او را از ترس فقر یا تهمت در جایی انداخته باشند کذا فی حاشیة الچلپی مسئله هر که لقیط را در یابد مستحب است که او را بردارد و اگر خوف هلاک لقیط باشد برداشتن آن بر یابنده واجب شود مسئله لقیط آزاد باشد مگر آنکه کسی دعوی کند که بنده من است و بر آن گواه بیارد کذا فی حاشیة الچلپی مسئله نفقه لقیط و جنایت او در بیت المال بود و میراث او در بیت المال باشد مسئله هر که لقیط را برداشت دیگری را نمی رسد که از وی بگیرد مگر آنکه دعوی نسب کند یا بنده خود بود کذا فی الهدایة مسئله هر که در لقیط دعوی نسب کند نسب لقیط از وی ثابت گردد اگر دو کس دعوی نسب لقیط کردند و یکی در بدن لقیط علامتی نشان داد و موافق گفته او علامت ظاهر شد نسب لقیط از وی ثابت شود و گرنه از هر دو نسب ثابت گردد مسئله اگر بنده کسی دعوی نسب لقیط کند نسب از بنده ثابت شود و لقیط آزاد باشد زیرا که اصل در اسلام آزادی است مسئله اگر ذمی دعوی کرد نسب لقیط را نسب او ثابت شود و لقیط بتبعیت دار اسلام مسلمان باشد مگر اگر لقیط را در شهر یا در قریه ذمیان یا در معبد ایشان یافته باشند زیرا که آن زمان بدعوی کردن نسب او ذمی گردد مسئله مالی که با لقیط باشد از آن بحکم قاضی بر لقیط صرف کنند و بقول بعضی بی حکم قاضی جایز بود مسئله اگر کسی لقیط را چیزی بخشد یا بنده لقیط را جایز است که از آن برای لقیط قبض کند مسئله ملتقط را جایز نیست که لقیط را حرفت آموزد و جایز نیست که او را تزویج کند یا در مال او تصرف نماید یا او را اجاره دهد کذا فی الایضاح

باب اللقطه

مسئله اگر یابنده لقطه در وقت برداشتن آن گواه گرفت بر آنکه برای رسانیدن بمالک آن برداشت پس در دست وی امانت باشد و اگر نه ضامن شود مسئله اگر یابنده اقرار کرد که لقطه را برای خود گرفته بود بالاجماع ضامن شود و اگر اقرار نکرده است و گواهان گواهی ندادند که برای رسانیدن بمالک آن گرفته بود ضامن نگردد و اگر گواهی ندادند نزدیک طرفین ضمان لازم شود و نزدیک امام ابو یوسف لازم نشود و قول یابنده معتبر بود بدانکه گواه گرفتن است که در وقت برداشتن لقطه بگوید ای مسلمانان گواه باشید که من لقطه برای رسانیدن بمالک می گیرم مسئله بر یابنده لقطه واجب است که تا مدتی که بداند یعنی او را ظن حاصل شود که بعد از این ابدا کسی طالب نخواهد گردید در جایی که یافته است و در مجمعهای مردم چون مساجد و بازار تعریف لقطه کند چنانکه فریاد کند که من لقطه یافته ام هر که مالک آن باشد بیاید تا بوی دهم و نزدیک امام محمد و امام مالک و امام شافعی

تا یکسال تعریف کند اگرچه لقطه از ده درم باشد کذا فی حاشیة الجلبی و لقطهٔ زمین حرم چون لقطهٔ زمین حل است نزدیک ما و امام شافعی
لقطهٔ زمین حرم را تا یافتن مالک تعریف کند مسئله هرچه دیر نپاید چون پخته و بعضی میوه‌ها تا زمانی که خوف فساد آن نباشد تعریف کند
چون خوف فساد شود به مسکین تصدق کند و اگر بعد از تصدق مالک لقطه بهم رسد او را اختیار است خواه صدقه را اجازه دهد و ثواب
او را باشد خواه از یابنده تاوان بگیرد و در حاشیهٔ جلبی است که نیز مالک مختار است که اگر لقطه در دست مسکین باقی است لقطه از مسکین بگیرد
و اگر هلاک شده است مسکین را ضامن بگیرد زیرا که بی اذن مالک قبض کرده است مسئله اگر لقطه بهیمه باشد حکم آن چون حکم غیر
بهیمه بود اگرچه شتر بود یا گاو باشد و نزدیک امام مالک و امام شافعی اگر شتر یا گاو را در صحرا یابد افضل نیست که بگیرد مسئله
هر که بی اذن قاضی بر لقطه نفقه داد او متبرع بود و اگر باذن قاضی داده است بر مالک لقطه دین باشد مسئله اگر قاضی اجاره را
در لقطه منفعت داند لقطه را اجاره دهد و از اجرت آن بر آن نفقه کند و اگر در اجاره منفعت نداند به نفقه امر کند و رجوع آن بر مالک
شرط نماید به یک روایه امر باتفاق برای رجوع کفایت کند والاول اصح و اگر در نفقه نیز منفعت نداند لقطه را بفروشد و بحفظ بهای
آن امر نماید مسئله هر که بر لقطه نفقه کرده است چون مالک لقطه بهم رسد جایز است او را که لقطه را از مالک آن برای نفقه حبس کند
و اگر بعد از حبس در دست حابس لقطه هلاک شود نفقه ساقط گردد و اگر پیش از حبس هلاک شد نفقه ساقط نگردد مسئله اگر مدعی
لقطه در لقطه علامت بیان کرد بی گواهان دادن آن بوی واجب نشود و اگر داد روا بود و حلال باشد و نزدیک امام شافعی اگر مدعی
علامتی در لقطه بیان کند واجب است که لقطه را بمدعی سپارد مسئله اگر ملتقط فقیر بود بعد تعریف کردن مالک لقطه موجود نشود جایز است که آن را صرف
کند و بدان منتفع شود و اگر غنی باشد بر فقیری تصدق کند اگرچه اصل او یا فرع او یا زن او باشد کتاب الآبق هر که بر گرفتن آبق قادر
است مستحب است که او را بگیرد و گرفتن ضال مستحب نیست زیرا که آبق غلامی است که از خواجه خود بقصد گریخته باشد و ضال غلامیست که خانهٔ
خواجه خود را گم کرده باشد و راه آن را نداند پس گرفتن آن مستحب نیست زیرا که جای دور نخواهد رفت و در نزدیک خانهٔ او را خواهد یافت اما
هر که خانهٔ خواجه او می داند افضل است که او را بخانه رساند مسئله هر که آبق را از مدت سفر بخواجه او رساند و وقت گرفتن گواه
گرفته باشد که برای رسانیدن بخواجه او گرفته‌ام برای او چهل درم بر خواجه واجب شود و در کم از مدت سفر بحساب آن لازم گردد و اگرچه آبق
مدبر یا ام ولد باشد و اگرچه قیمت آن چهل درم نبود و نزدیک امام شافعی بی شرط واجب نشود و اگر وقت گرفتن برسانیدن گواه
گرفته بود بعد از آن آبق از دست وی گریخته بر گیرنده ضمان آن لازم نشود و اگر گواه نگرفته بود و برای خود خواجه آبق هیچ لازم نباشد و اگر از
دست وی گریخته ضمان آن لازم شود مسئله اگر آبق در رهن شخصی باشد جعل آن بر مرتهن باشد کتاب المفقود یعنی غایبی که

پیدا می آید و معلوم نباشد که زنده است یا مرده کذا فی حاشیة الهدایه مسئله مفقود در حق خود زنده است پس زن او را نکاح

کردن روا نبود و مال او را قسمت نمودن جایز نباشد و اجاره او فسخ نشود و قاضی نصب کند تا حق او را قبض نماید و مال او را محافظت

نماید و آنچه از مال او بخوف فساد آن باشد آن را بفروشد و نفقه زن او و اولاد او و والدین او از مال او نفقه رساند

... پس ... وارث ... مسئله چون از وقت تولد مفقود نود سال تمام شود قاضی بموت او حکم

کند ... روایت است که درست ... بموت او حکم نماید زیرا که درین زمان کم است که آدمی نود سال زندگانی کند مسئله اگر مفقود

پیش ... حکم قاضی بموت او زنده ظاهر شد آنچه از مال او در حق او موجود باشد قبض نماید و اگر مدت تمام شده و مال او آنچه مانده ...

بموت او حکم کند مال او در وارثان او که موجود باشند قسمت نماید و زن او در عدت نشیند و هر که از وی ... غایب

شده است بموت او حکم کند و مالی را که برای او موقوف داشته باشد بوارثان ... مال که در آن وقت ...

مفقود شده ... که دو دختر خود را وارث گذاشت ... نصف ... دختر او ... نصف ...

چون مدت ... مفقود تمام شود آن نصف باقی را نیز بدختر او بدهند کتاب الشرکة مسئله شرکت بر دو وجه است یکی شرکت ملک

چنانکه دو کس چیزی خریدند یا بهبه یا بصدقه یا بارث چیزی شریک شوند پس هر کدام در حصه دیگر اجنبی باشد بی اذن ...

در آن تصرف نکند کذا فی الهدایه دوم شرکت عقد چنانکه یکی مرد دیگر را گوید ترا درین همه تجارات یا در فلان تجارت شریک

خود ساختم ... قبول ... زیرا که احتمال دارد که زیاده ... شفعت ...

شرکت عقد بر چهار وجه است یکی شرکت مفاوضه و آن شرکت دو کس است ... زیاده از آن که در مال شرکت و در تصرف ...

باشند ... مفاوضه ... مسلم را با کافر مفاوضه جایز نباشد اما در کتابی و مجوسی مفاوضه جایز بود زیرا که

الکفر ملة واحدة ... نزدیک امام ابو یوسف مسلم و کافر مفاوضه روا بود و نزدیک امام مالک و امام شافعی شرکت مفاوضه هرگز

روا نبود مسئله در عقد مفاوضه هر واحد از شرکا ... دیگر را وکیل و کفیل باشد پس اگر یکی خرید کند بایع را جایز نیست که از دیگر طلب

نماید مسئله هر که از شریکان مفاوضه چیزی بخرد برای ... طعام و کسوت که ... اهل خود خریده باشد مسئله اگر یکی از این شریکان

مفاوضه چیزی که در آن شرکت مفاوضه جایز باشد چون خرید و فروختن و اجاره گرفتن و دام لازم شود بر دیگران نیز لازم گردد

و اگر کفیل شدن بامر مکفول عنه یکی ضمان لازم آید بر دیگران نیز لازم آید ... مکفول عنه بر دیگران لازم نشود

... مسئله اگر یکی از این شریکان مفاوضه چیزی که در آن مفاوضه جایز باشد بارث یا بهبه یافت ... ازان

ازان جنس بخشیده شود وی آنرا قبض نمود عقد مفاوضه عقد عنان گردد واگر عرض یا عقار بارث رسید مفاوضه باقی ماند زیرا که بعرض
وعقار و رمال مفاوضه زیادتی نشود دوم شرکت عنان وآن شرکت است در هر تجارت یا در نوعی ازان مسئله شرکت عنان
متضمن کفاله نباشد و بعض مال شریکان جایز بود و نیز زیادتی مال یکی یا بشرط مساوات مال همه بلی مساوات منفعت
شرکت عنان صحیح شود بخلاف امام زفر و امام شافعی که نزدیک ایشان بی مساوات منفعه جایز نباشد مسئله اگر مال یکی
دراهم بود و مال دیگری دنانیر باشد و بے خلط شرکت عنان جایز بود و نزدیک امام زفر و امام شافعی بے خلط جایز نبود مسئله اگر یکی
از شرکا در شرکت عنان متاعی خرید مطالبه بهای آن به دیگر نبود زیرا که شرکت عنان متضمن کفالت نباشد که امر واگر مشتری
بهای را از مال خود داده است حصه شریکان را از مال ایشان طلب باید مسئله جایز نیست مفاوضه و عنان بدراهم و دنانیر و بفلوس رایجه
به تبر و نقره اگر بآن تعامل باشد تبر زر غیر مضروب را گویند و نقره آنچه از نقره غیر مضروب بود و نیز جایز نیست بعروض چنانکه هر واحد
نصف عروض خود را بانصف عروض دیگر بفروشد و باید بعد یگر عقد شرکت کنند مگر آنکه بهای عروض یکی از بهای عروض دیگر
متفاوت باشد چنانکه قیمت عروض یکی هزار بود و قیمت عروض دیگر دو هزار پس صاحب اقل دو ثلث عروض خود را بیک ثلث
عروض صاحب اکثر بفروشد بعد ازان میان خود عقد شرکت کنند پس منفعت هر کدام بقدر ملک وی باشد اما اگر مال یکی از دراهم
یا دنانیر باشد منفعت را آنچه میان خود اقرار داده باشند همان شود زیرا که دراهم و دنانیر در عقد متعین نشوند پس منفعت حاصل از آن
بنا شود مسئله اگر پیش ازانکه همه شریکان یا یکی از ایشان چیزی را خریده باشد مال شرکت هلاک شد یا مال یکی هلاک گشت
عقد شرکت باطل شود و آنچه هلاک شده است اگر پیش از خلط است از صاحب مال باشد اگرچه از دست دیگری هلاک شود
واگر بعد از خلط است بر همه شریکان باشد واگر بعد از خریدن یکی از شرکا مال دیگری هلاک شد چیزی که خریده است از هر دو
باشد پس مشتری حصه او را ازو طلب نماید زیرا که بهلاک شدن مال او در شرکت تغیر نرفته است مسئله اگر یکی از شریکان با وجود شرکت
مردیگر را وکیل خود کرد باینکه گفت بمالی که با تست بخر چه خواهی بخر نصف آن از من باشد بخرید آنکه وی بخرد در میان هر دو مشترک
بود پس حصه موکل از بها بروی رجوع کند اگرچه مال موکل هلاک شده باشد واگر هیچ یکی مردیگر را وکیل نکرده است
هر که بعد از هلاک مال یکی چیزی را بخرد مشتری او بود زیرا که بهلاک شدن پیش از خریدن یکی شرکت باطل گردد و تمام مسئله
هر کدام را از شریکان مفاوضه و عنان جایز است که مال را برای تجارت امانت فرستد یا پیش کسی امانت نگاه دارد یا بمضاربت
دهد یا به اجنبی برای خریدن و فروختن و جز آن وکیل سازد مسئله مال شرکت در دست هر واحد از شریکان امانت است پس

بی تعدی از هلاک آن ضمان لازم نیاید سوم شرکت صنایع و قبول عمل و آن شرکتی است میان دو صانع یا زیاده از ان مسئله اگر دو درزی یا درزی و رنگریز میان خود با عقد شرکت بستند که هرکه از ما عمل مردم قبول کند اجرت آن میان هر دو مشترک باشد پس هرکه از ایشان عمل کند دیگری در اجرت آن شریک شود و اگرچه شرط کرده باشند که عمل هر دو برابر باشد و اجرت ثلثه حصه بود یک حصه از یکی و دو حصه از دیگری و نزدیک امام شافعی اگر اجرت را برابر کرده اند روا نبود و نزدیک امام مالک بی اتحاد عمل جایز نباشد مسئله اگر یکی از دو صانع که هر دو در شرکت صنایع شریک باشند عمل شخصی را قبول کند بر هر واحد لازم شود و طلب عمل از هر واحد جایز باشد و هر واحد را جایز است که مطالبه اجرت آن عمل کند و چون صاحب کار اجرت را بیکی از ایشان داد از ذمه او ساقط شود و دیگری را حق مطالبه نماند مسئله اجرت عمل در شریکان صنایع مشترک بود اگرچه عمل را یکی از شریکان کرده باشد چهارم شرکت وجوه و آن شرکتی است که دو کس مثلاً بی مال عقد شرکت کنند چنانکه متاع را به بیع آن بجاه و اعتماد خود خریده بفروشند و بهای آن را به بایع رسانند و آنچه منفعت شود میان ایشان مشترک باشد و نزدیک امام شافعی این شرکت روا نبود مسئله شرکت وجوه اگر مطلق است یعنی لفظ مفاوضه و شرایط آن دران مذکور نشده است شرکت عنان باشد کذا فی حاشیة الچلپی و نیز مفاوضه روا بود چنانکه شرکت کرده شود و مساوات نماید در اموری که مساوات آن در مفاوضه واجب شود مسئله اگر در شرکت وجوه عقد مطلق کرد هر واحد از شریکان در خریدن مر دیگری را وکیل باشد و اگر مقید بمفاوضه کرد هر واحد مر دیگری را هم وکیل باشد و هم کفیل شود مسئله اگر دو شریک در شرکت عنان شرط کردند که آنچه خرید کنیم در میان ما مناصفه باشد یا مثالثه بود منفعت نیز همچنان شود و اگر در منفعت زیادتی شرط کردند باطل باشد زیرا که ربح بقدر ملک می شود و لیس اگر زیادتی اشتراط کنند پس رساند ربح چیزی که آنرا ضامن نشده است مگر آنکه راس مال غیر مضمون باشد دلیل آن در شرح مذکور است

فصل در شرکت فاسده

مسئله در هیزم چیدن و کاه بریدن و شکار کردن شرکت جایز نبود هرکه چیزی حاصل شد مر همون را باشد و چیزی که هر دو گرفتند هر دو برابر بود و چیزی که یکی بیاری دیگری حاصل شود مر همون را باشد یاری ده را ازان نصیب نبود چنانکه یکی قطع میکند و دیگری یکجا بسازد تمام مر قاطع را باشد و مر دیگری را اجر مثل بود و نزدیک امام محمد اجر مثل هر قدر که باشد و نزدیک امام ابویوسف از نصف بها زیاده نکند مسئله اگر یکی از چاه آب بکشد و یکی آنرا در مشک خود بریزد و یکی بر سر کشیده ببرد شرکت در آن روا نبود و آب مر کشنده را باشد و دو دیگر را اجر مثل باشد مسئله اگر در شرکت بهای سبیکه چند درهم معین شرط کردند شرکت فاسد شود و منفعت بقدر مال باشد چنانکه اگر مال هر دو برابر باشد و در منفعت

سه حصه شرط کنند شرط فاسد شود و منفعت برابر باشد مسئله اگر یکی از دو شریک بمرد یا مرتد شد و بدار حرب ملحق شد و قاضی
حکم بلحوق وی کرد شرکت باطل شود مسئله هیچ یکی را از شریکان جایز نیست که بی اذن دیگری از مال وی زکواة دهد
مسئله اگر هر یکی از شریکان مر دیگری را باداء زکواة خود اذن کرد و هر واحد متعاقب ادا نمود نزدیک امام هر که ثانی
باشد ضامن شود اگرچه از دادن اول جاهل بود و نزدیک صاحبین اگر از دادن اول جاهل باشد ضمان لازم نیاید و اگر هر واحد
در غیبت یکدیگر در یک زمان ادا کرد چنانکه تقدیم هیچ یکی معلوم نشد هر واحد حصه دیگر را ضامن شود مسئله اگر یکی از دو شریک
متفاوضه باذن دیگر برای وطی کنیزک خرید نزدیک امام کنیزک از شریک باشد بی عوض برای شریک دیگر هیچ لازم نیاید
و نزدیک صاحبین شریک دیگر بنصف بهای آن شریک رجوع کند زیرا که شریک بهای آن از مال شرکت داده است و دلیل امام آنست
که کنیزک در وقت خریدن در شرکت در آمده است و اذن شریک بخریدن او برای وطی تقاضا میکند هبه آنرا زیرا که
بی هبه مر حلال بودن وطی را وجهی نیست پس بر شریک هیچ لازم نشود و بایع را اختیار است که بها را از مشتری
طلب کند یا از شریک دیگر نماید زیرا که عقد متفاوضه متضمن کفالت است **کتاب الوقف** مسئله وقف نزدیک
امام بمنزله عاریت است از ملک مالک نمی بر آید و منفعت آنرا مالک تصدق کند و نزدیک صاحبین از ملک مالک بر آید و در ملک حق تعالی
در آید مسئله اگر شخصی زمین خود را بر فقیران وقف نمود یا در راه مسافران سقایه بنا کرد که آنرا آب پر کنند و مسافران
بقدر حاجت از آن تصرف نمایند چنانکه در عرب معهود است یا زمین خود را کاروان ساخت یا رباط نمود یا مقبره کرد تبرع آن
صحیح از ملک مالک بر آید اگرچه بموت خود معلق کرده باشد مسئله وقف لازم نمی شود یعنی از ملک واقف نمی بر آید مگر آنکه
قاضی بآن حکم فرماید یا واقف مسجدی بنا کند و راه آن جدا نماید و مردم را بنماز کردن در آن اذن فرماید و شخصی تنها در آن نماز
بخواند و نزدیک امام محمد سبب گذاردن نماز بجماعت وقف لازم نشود و نزدیک امام ابو یوسف گفتن واقف که این مکان را مسجد
ساختم کفایت کند زیرا که نزدیک او در لزوم وقف را تسلیم شرط نیست چنانکه می آید مسئله اگر واقف برای مصالح مسجد
زیر مسجد سرداب ساخت وقف جایز بود و اگر برای مصالح مسجد نساخته است روا نبود و نیز اگر راه مسجد را جدا نکرده است
مسجد نشود اگرچه مردم را بنماز گذاردن در آن اذن کرده باشد مسئله نزدیک امام ابو یوسف بمجرد گفتن واقف که این ملک
خود را وقف نمودم از ملک وی بیرون آید و نزدیک امام محمد تا که سپردن واقف وقف را بمتولی آن و بی قبض نمودن متولی
آنرا وقف لازم نشود و از ملک واقف بر نیاید مسئله اگر شخصی وقف کرد متاع خود را که احتمال قسمت دارد یعنی وقف کرد حصه غیر

معین را از چیزی که قابل قسمت باشد نزدیک امام ابو یوسف جایز است و علیه الفتوی و نزدیک امام محمد جایز نیست و اگر وقف کرد مشاع را از چیزی که
قابل قسمت نباشد باتفاق جایز است مگر برای مسجد و مقبره که آن باتفاق جایز نیست زیرا که پیش از قسمت مسجد و مقبره مشاع باقی ماند و آن روا نیست
و بعد از قسمت مسجد یا مقبره نمیتواند شد بنا بر آنکه مکان بیعت آن ندارد و کذا فی حاشیة الچلپی مع زیادة تحقیق مسئله اگر شخصی چیزی را
وقف کرد و حاصل آنرا برای خود نمود یا خود را برای متولی ساخت روا باشد مسئله اگر شخصی چیزی را وقف کرد و شرط کرد که آنرا بخواهد
بمقابله آن زمین دیگر را وقف کند نزدیک امام ابو یوسف جایز بود زیرا که این شرط نزدیک او جواز وقف را منع نمیکند چنانکه در شرح
بتفصیل مذکور است لیکن ما بآن فتوی نمیدهیم بنا بر آنکه درین مشاهده کرده ایم که حاکمان ظالم این استبدال را حیله ساخته حق
مسلمانان را تلف میکنند و میکنند انچه میکنند مسئله نزدیک طرفین وقف تمام نمیشود مگر آنکه آخر آنرا برای دوام کند یعنی وقف
وقتی تمام شود که آخر آنرا برای فقیران گرداند چنانکه بگوید تا اینقدر مدت برای من باشد بعد از آن برای فقرا مسلم باشد و نزدیک
امام ابو یوسف چون جهت منقطع را ذکر کرد چنانکه گفت برای اولاد خود یا برای امهات خود وقف کردم بی آنکه آخر آنرا برای دوام کند
وقف تمام شود و بعد از آن برای فقیران گردد و کذا فی حاشیة الچلپی مسئله وقف عقار جایز است و وقف منقول جایز نیست مگر نزد
امام محمد در آنچه تعامل است چون تبر و کلند و تیشه و اره و جنازه و جامه که بر جنازه بالا اندازند و دیگ و گلیم و مصحف و عمل اکثر
فقها در شهرها بروایت امام محمد است خصوصا در حرمین چنانکه مشاهده کرده شد مسئله چون وقف جایز شد بعد از آن ملک
کسی نگردد و آنکه بعضی متاخران فروختن بعضی وقفها چون خراب شود و منهدم گردد از برای باقی عمارت جایز داشتند
اصح آنست که جایز نیست زیرا که وقف بعد از صحت قبول نمیکند ملک را چنانکه آزاد قبول نمیکند بندگی را با آنکه مشاهده کرده ایم
در بین فروختن چیزها که مشاهده کرده ایم درین استدلال مسئله اگر شخصی حصه خود را از زمین مشترک وقف کرد نزدیک
امام ابو یوسف جایز است که با شریک خود قسمت کند و از حصه شریک خود متمیز سازد و اگر از زمین خود حصه معین را وقف نمود
قاضی آنرا قسمت نماید و از حصه واقف متمیز سازد لیکن وقف را در مصالح آن قسمت کردن روا نبود مسئله وقف
که بر فقیران باشد حاصل آنرا اول بعمارت آن صرف کنند اگرچه واقف آنرا شرط نکرده باشد تا وقف بحال خود ماند اما آنچه
بتحصیل وقف از آن زیاده نکنند کذا فی جامع الرموز مسئله اگر شخصی معین را وقف کرد و گفت بعد از وی برای فقیران باشد تعمیر آن از مال آن شخص باشد و اگر
تعمیر نکند یا فقیر باشد قاضی آن وقف را اجاره دهد و با اجرت آن تعمیر نماید بعد از آن وقف را بمصرف آن دهند مسئله آنچه از وقف شکسته باشد چون چوب و خشت و عمارت
آنرا خرج کند برای عمارت آن وقت حاجت نگاه دارد و اگر صالح عمارت نباشد فروخته بهای آنرا بعمارت وقف صرف نماید و جایز نیست که آنرا میان مستحقان قسمت کنند

تمام شد